

سخن سردبیر:

۱۵ خرداد؛ پایه‌های استوار انقلاب اسلامی

و نقطه عطف زوال سلطانیسم و سکولاریسم در ایران

◆ مقدمه

واقعیت‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر و ظالمانه‌ای به نام فقر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران دهه ۴۰ و ۵۰ پیدایش جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را به همراه داشت. پر واضح است که ایران از دوره سلطنت بی‌کفایت قاجاریه، در حال دست و پنجه نرم کردن با این فقرهای خانمان‌برانداز بوده است. این فقر نوظهور از بسیاری جهات از فقری که در گذشته بر ایران حاکم بود تفاوت‌های بنیادینی داشت. زیرا فقری است که متصل به دو پدیده جدید به نام نظام سلطانی (سلطانیسم) و سکولاریسم در ایران بود. قاجاریه نقطه عطف

انحطاط پادشاهی و ظهور سلطانیسم و سکولاریسم و پهلوی آخرین سلسله از سلاطین مستبد و مظهر زوال نظام سلطانی و سکولاریسم در ایران بود.

در اواسط دوره قاجاریه جریان جدیدی در ایران شکل می‌گیرد که اگرچه اولین جریان نو در حوزه تحولات اجتماعی است، اما این جریان نماینده پیروزی مسلم و قریب‌الوقوع سلطانیسم و سکولاریسم در ایران بود.^۱ با عنایت به اینکه فقر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی فقر علمی ایران در دوران معاصر به نوعی تحت تأثیر رابطه‌های تولیدی و ناگسستگی این دو پدیده است، تمرکز بر این مسئله فهم زمینه‌های ظهور جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی را امکان‌پذیر می‌سازد.

جنبش ۱۵ خرداد از نظر جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی بی‌تردید نظام‌یافته‌ترین، منسجم‌ترین و اصیل‌ترین توضیح در باره علل این فقر و ضرورت قیام علیه آن را ارائه می‌دهد. قیامی که پایه‌های استوار انقلاب اسلامی و نقطه عطف زوال سلطانیسم و سکولاریسم در ایران است.

امام خمینی(س) در جنبش ۱۵ خرداد در حقیقت، برای مبارزه با این فقر و نابودی آن در ایران، پایه‌های بنیادین آن، یعنی نظام سلطانی و سکولاریسم حامی آن را نشانده می‌گیرد. درست در همین نقطه است که راه امام و راه جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی از دیگر جریان‌ها و جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر جدا می‌شود و درست به همین دلیل امام،

۱. در این مقاله بنا ندارم نحوه پیدایش و رابطه تولیدی دو پدیده سلطانیسم و سکولاریسم را در دوران مدرن به عنوان یک پدیده جدید و برآمده از مدرنیته و مدرنیسم، تجزیه و تحلیل نمایم زیرا به نظر می‌رسد که خود این بحث از جمله مباحث مغفول و فراموش‌شده در تاریخ معاصر است. که به طور ویژه باید مورد پژوهش قرار گیرد و این پژوهش برای فهم تاریخ مدرنیته و فهم تاریخ تجدد در ایران بسیار حیاتی است. نگارنده در مقاله «فراسوی بیداری ایرانی - اسلامی، بازخوانی نظریه دیکتاتوری منور دوره رضاخانی در قالب نظریه انقلاب مخملی جریان‌های روشنفکری ...» مفصل پایه‌های رابطه تولیدی این دو جریان را تبیین کرده است. (نک: فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، س ۵، ش ۱۷، پاییز ۱۳۸۷).

جنبش ۱۵ خرداد را پایه‌های استوار انقلاب اسلامی و نقطه عطف تاریخ ایران می‌داند. پدیده نظام سلطانی (سلطانیسم) و سکولاریسم در ایران یک پدیده مدرن است که به اعتقاد نگارنده در جریان تحولات سیاسی اجتماعی ایران دوره قاجاریه به وجود آمد. در فراز و فرود این تحولات فی‌البداهه باید گفت که سکولاریسم مقدم بر سلطانیسم و به نوعی پایه‌گذار مرام سلطانیسم است. بعد از شکست سنگین قاجاریه از روسیه و از دست رفتن سرزمین‌های ایران و بی‌کفایتی و جهل پادشاهان و کارگزاران رژیم قاجاریه، جریانی در دل ساختار حکومتی شکل می‌گیرد که این جریان در تاریخ معاصر به جریان منورالفکری شهرت دارد. بی‌تردید خاستگاه اجتماعی و فکری این جریان زمینه‌های مساعد رشد سکولاریسم در تاریخ دوران معاصر است.

سکولاریسم برای تحقق خواسته‌ها و آرمان‌های خود که تقلید مطلق از فرنگستان، تبدیل ایران به یک مستعمره اروپایی و دست کشیدن از فرهنگ ملی و دینی بود؛ نیاز به یک دولت مقتدر با ساختار کاملاً جدید داشت. نهضت عدالتخواهانه ایران که بعداً به نهضت مشروطیت معروف شد، فضا و فرصت لازم را برای این هدف فراهم ساخت. نظام مشروطه سلطنتی، اولین نظام سلطانی در تاریخ ایران بود. چرا این نظام اولین نظام سلطانی یا سلطانیسم در ایران بود؟ نظام مشروطه سلطنتی چه ویژگی‌ها و چه تفاوتی با رژیم‌های پادشاهی گذشته در ایران داشت؟

به نظر می‌رسد مهم‌ترین ویژگی نظام سلطانی که آن را از پادشاهی گذشته ایران منفک می‌کرد این بود که نظام مشروطه سلطنتی که ساخته دست جریان سکولار در ایران بود، سلطنت را با برخورداری از دو ویژگی: ۱- ایدئولوژی ۲- بهره‌گیری از تکنولوژی در همه حوزه‌ها.

مادام‌العمر در درون یک خانواده قانونی می‌کند و این در تاریخ ایران بی‌سابقه بود.^۱ در

۱. نک: همان، ص ۵۲ - ۱۷.

حقیقت، نقطه عطف پیدایش نظام سلطانی در مقابل نظام‌های پیشین ایران هم از نظر شکلی و هم از جنبه وظایف سلطانی، همین بود.

سلطانیسم و سکولاریسم از بعد جنبش مشروطه، سرنوشت تحولات سیاسی و اجتماعی و همه برنامه‌های توسعه را در دست دارد. هر گونه عقب‌ماندگی، توسعه‌نیافتگی، خودمداری، فرهنگ‌گریزی و دین‌ستیزی ایران در دوران اخیر را ابتدا باید در آرمان‌ها، انگیزه‌ها، برنامه‌ها و مأموریت‌های این دو پدیده جستجو کرد.

فهم خاستگاه جنبش ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۲ و انقلاب کبیر اسلامی در سال ۱۳۵۷ و نقطه عطف بودن آنها به طور جدی به فهم پدیده سلطانیسم و سکولاریسم وابسته است. چرا امام خمینی تأکید داشت که ۱۵ خرداد را بشناسیم؟ چرا امام از خاستگاه ۱۵ خرداد سؤال کرد و فرمود: «۱۵ خرداد چرا به وجود آمد و مبدأ وجود او چه بود و دنباله آن در سابق چه بود و الان چیست و بعدها چه خواهد بود؟» چرا امام، ما را متوجه شناخت پایه‌گذاران ۱۵ خرداد کرد و فرمود: «۱۵ خرداد را چه کسی به وجود آورد و دنباله آن را کی تعقیب کرد و الان دنباله آن را چه کسی تعقیب می‌کند و پس از این به کیست؟» چرا امام دوست داشت که نسل‌های آینده متوجه آرمان‌ها و مقاصد ۱۵ خرداد شوند و تفکر کنند که: «۱۵ خرداد برای چه مقصدی بود و تا کنون برای چه مقصدی است و بعدها برای چه مقصدی خواهد بود؟»^۱

همه متفکرانی که جنبش‌های اجتماعی را موضوع پژوهش خود قرار می‌دهند به این اصل معتقدند که شناخت هر جنبشی به شناخت عوامل زیر وابسته است:

- ۱ - خاستگاه و بسترهای فکری و فرهنگی
- ۲ - پایه‌گذاران جنبش و موقعیت فکری و پایگاه اجتماعی آنها
- ۳ - اهداف و آرمان‌های جنبش‌های اجتماعی

۱. تبیان، آثار موضوعی، تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی، دفتر بیستم (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۸)، ص ۳۵۸.

۴ - ادامه‌دهندگان جنبش

۵ - مخالفان جنبش

بر همین اساس بود که امام اصرار داشت که:

۱۵ خرداد را بشناسید و مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید و کسانی که ۱۵ خرداد را به وجود

آوردند بشناسید و کسانی که ۱۵ خرداد را دنبال کردند، بشناسید و کسانی که از این به

بعد امید تعقیب آنها هست، بشناسید و مخالفین ۱۵ خرداد را بشناسید.^۱

می‌دانیم رویکردهایی که جنبش‌های اجتماعی را تحلیل می‌کنند جریانات فکری یکپارچه‌ای نیستند و دیدگاه همگونی ندارند. این امکان وجود دارد که هر رویکردی عامل خاصی را مبنای فهم جنبش‌های اجتماعی قرار دهد؛ اما آنچه که در همه این رویکردها اشتراک دارد توجه به زمینه‌های شناخت جنبش است. این زمینه‌ها خارج از آن پنج مؤلفه‌ای نیست که امام در فهم جنبش ۱۵ خرداد ارائه می‌دهد. امام خمینی به عنوان یک حکیم حکمت‌های اجتماعی به درستی این زمینه‌ها را برای مطالعه جنبش ۱۵ خرداد به ما معرفی می‌کند.

جنبش بزرگ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در اندازه خود جنبشی بی‌نظیر و برخوردار از شبکه‌ای از تعامل رسمی و غیررسمی نیروهای اجتماعی و نهادهای دینی بود. ویژگی‌های این شبکه‌ها به هیچ‌وجه شبیه شبکه‌ها و سازمان‌های سیاسی و حزبی نبود. مهم‌ترین عناصری که تعامل رسمی و غیررسمی را در جنبش ۱۵ خرداد برقرار می‌ساخت، اعتقادات و آرمان‌های مشترک، عمل جمعی متمرکز بر اعتقادات و تمرکز بر رهبری امام در اعتراضات علیه نظام سلطانیسم بود.

اغلب پژوهشگران این جنبش را از آن جهت مهم می‌دانند که پایه‌های استوار انقلاب اسلامی است ولی به نظر می‌رسد علاوه بر این باید به مفاهیم، نظریه‌ها، الگوها و آرمان‌های اجتماعی که از دل این جنبش به وجود آمد و زوال نظام سلطانی و سکولاریسم حامی آن را تسریع

۱. همان.

بخشید توجه ویژه‌ای کرد. این جنبش به طور مؤثری یک پروسه اجتماعی کاملی را که از جنبش تحریم به رهبری میرزای شیرازی آغاز گشته بود و هدایت آن در دست مرجعیت و دستگاه فقاقت شیعه بود، اما به دلیل کاستی‌هایی در جنبش مشروطیت به انحراف رفته و از آرمان‌های مشترک دینی و ملی دور افتاده بود؛ دوباره به هم متصل کرد. در ۱۵ خرداد این پروسه در قالب اصیل خود بازتعریف می‌شود و به صورت قطعنامه‌ای علیه نظام سلطانی و سکولاریسم برای یک سلسله تحولات جدید به ملت ایران اعلام می‌گردد.

جنبش ۱۵ خرداد به ظاهر شکست خورد اما در اصل به دلیل همین بازتعریف جدید، پشتیبانی همگانی پرتوانی را با خود همراه ساخت، زیرا از این تاریخ علی‌رغم حضور جریان‌های مبارز گوناگون علیه رژیم پهلوی، آرمان‌های این جنبش و اندیشه‌های رهبر کبیر آن، دفاعیه غیر قابل تردیدی از مبارزات آزادیخواهی ملت ایران شد، زیرا آنچه این جنبش را از سایر جریانات متمایز می‌ساخت تأکید رهبری جنبش بر دگرگونی ساختاری در نظام سلطانی و سکولاریسم با توجه به فرهنگ ملی و دینی بود. هیچ‌یک از رهبران جریان‌های مبارز دیگر و هیچ گروه و حزبی دارای چنین ویژگی‌هایی نبودند. اغلب جریانات مبارز یا تحت تأثیر گفتمان‌های غربی بودند و استعداد لازم برای برقراری رابطه با فرهنگ ایرانی را نداشتند، یا خود بخشی از بدنه سکولاریسم در ایران بودند که از نظر ملت ایران یکی از عوامل اصلی فقر فرهنگی و سیاسی و اجتماعی در کشور به حساب می‌آمدند و یا به نوعی نماینده جریانات فکری کمونیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم جهانی به حساب می‌آمدند.

مهم‌ترین ویژگی جنبش ۱۵ خرداد این بود که از دل فرآیند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران برآمد و سر در آرمان‌ها و ارزش‌های ملی و دینی داشت و رهبر آن هم فقیه، حکیم و مرجعی مورد پذیرش و اعتماد مردم بود. حکیمی که می‌توانست با درایت مانع از چندقطبی شدن نیروهای مبارز مذهبی در درون جنبش و در نتیجه حاکمیت مجدد جریان‌های انحرافی و وابسته گردد.

تصادفی نیست که این جنبش در سال ۴۲ به وقوع پیوست، زیرا آغاز دهه چهل برای ایران از

جنبه سیاسی و اجتماعی بسیار اهمیت دارد. نظام سلطانی و سکولاریسم حامی آن با دست زدن به یک سلسله اقدامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آخرین خیز را برای ادغام ایران در نظام سرمایه‌داری جهانی و وابستگی مطلق به امریکا و اروپا برداشتند.

بلندپروازی‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی و اجتماعی نظام سلطانی ایران را به لبه سقوط کشانده بود و امریکا و اسرائیل با القای طرح‌های عوام‌فریبانه سیطره خود را بر اقتصاد و سیاست در ایران گسترده کردند. در چنین شرایطی که هیچ نقطه امیدی برای مقابله با بسط سیطره سلطانیسم در ایران وجود نداشت، امام خمینی در صحنه سیاسی - اجتماعی ایران ظهور کرد و فصل جدیدی در مبارزات دینخواهی و آزادی‌طلبی ملت ایران گشود. فصلی که شباهت چندانی با فصول گذشته نداشته است.

مهم‌ترین سؤالی که باید بدان پاسخ داد این است که چرا امام خمینی جنبش ۱۵ خرداد را نقطه عطف تاریخ دانسته است؟ چه ویژگی‌هایی در جنبش ۱۵ خرداد بود که در جنبش‌های گذشته وجود نداشته است؟

◆ ویژگی‌های جنبش ۱۵ خرداد نسبت به جنبش‌های پیشین

آنهایی که جنبش‌های اجتماعی را مطالعه می‌کنند عموماً معتقدند که مطالعات جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی در بخش اعظمی از قرن بیستم و بیست و یکم تحت تأثیر و زیر نفوذ نظریات ایدئولوژیک و سپس تحت‌الشعاع نظریات سازمان و عقلانیت دیوانسالاری بوده است.^۱ بنابراین بندرت می‌توان در میان الگوهای این مطالعات به قواعدی رسید که این قواعد، استعداد لازم برای فهم جنبش‌هایی که تحت تأثیر دین هستند را داشته باشند. یکی از ویژگی‌های عمده

۱. برای مطالعه در این زمینه رجوع شود به این آثار: الف - انریک لارنا و دیگران، جنبش‌های نوین اجتماعی، مترجمان سید محمدکمال سروریان و علی صبحدل (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷). ب - دوناتلا دل‌پورتا و ماریو دیانی، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز (تهران: نشر کویر، ۱۳۸۳).

فهم جنبش‌های اجتماعی ایران علی‌الخصوص جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی این است که ما نمی‌توانیم به طور مطلق از الگوهای فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی غربی برای فهم آنها استفاده کنیم.

به نظر می‌رسد بهترین شیوه برای فهم جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی در ایران از طریق مطالعات میان فرهنگی و مقایسه آن با جنبش‌های پیشین در ایران امکان‌پذیر باشد. چرا باید از این شیوه استفاده کرد؟ زیرا اگر جنبش‌های ایران را با مدل‌های غربی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم اولین مشکلی که با آن روبه‌رو خواهیم شد، ماهیت طبقاتی جنبش‌های غربی و سکولار بودن آنهاست، در حالی که در ایران اساساً جنبش‌های اجتماعی و در رأس آن، جنبش ۱۵ خرداد، غیرطبقاتی، اسلامی و ضدسکولار است. بنابراین نقطه شروع تشخیص ویژگی‌های جنبش ۱۵ خرداد به کلی با جنبش‌های اجتماعی غربی مغایر است، همان‌طوری که با جنبش‌های گذشته تاریخ ایران نیز تفاوت بنیادین دارد. در اینجا تلاش می‌کنیم تا حدودی این تفاوت‌ها را تبیین نماییم:

۱. تأکید بر تغییرات ساختاری نظام سلطانی

مهم‌ترین ویژگی جنبش ۱۵ خرداد تأکید بر تغییرات ساختاری در نظام سلطانی است. چنین تأکیدی در جنبش‌های پیشین سابقه نداشت. تأکید بر تغییر ساختاری به طور طبیعی متوجه پایه‌های این نظام بود. بنابراین نفی سکولاریسم، نفی غربگرایی و نفی وابستگی که سه رکن دوام نظام سلطانی بود، در رأس اهداف این جنبش قرار داشت. امام خمینی ماهیت متفاوت بودن فضای سیاسی جنبش ۱۵ خرداد را در صحبت‌هایی که با تعدادی از آیات عظام در اواخر دی ۱۳۴۱ به مناسبت اعلام برگزاری فرایند انقلاب سفید شاه داشت، به خوبی تبیین کرده و فرمود:

آقایان توجه داشته باشند که با وضعی که پیش آمده آینده تاریک و مسئولیت ما سنگین و دشوار می‌باشد. حوادثی که اکنون در جریان است اساس اسلام را به خطر نابودی تهدید می‌کند. توطئه حساب‌شده‌ای علیه اسلام و ملت اسلام و استقلال ایران

تنظیم شده است. باید توجه داشت که این حادثه را نمی‌توان با غائله «تصویب‌نامه»^۱ مقایسه کرد و به همان ملاک نسبت به این ماجرا برخورد کرد. آن غائله بر حسب ظاهر به دولت مربوط می‌شد. طرف حساب ما دولت بود، شکست نیز به پای دولت محسوب گردید و شکست یک دولت حتی سقوط دولتی در یک حکومت چندان اهمیت ندارد، اساس رژیم را بر باد نمی‌دهد و حتی گاهی برای تحکیم رژیم و حفظ آن از خطر، به سقوط دولت مبادرت می‌شود. لکن در اینجا آن که روبه‌روی ما قرار دارد و طرف خطاب و حساب ما می‌باشد، شخص شاه است که در مرز مرگ و زندگی قرار گرفته و چنانکه خود اظهار داشته، عقب‌نشینی او در این مورد به قیمت سقوط و نابودی او تمام خواهد شد. بنابراین او مأمور است که این برنامه را به هر قیمتی است به مرحله اجرا بگذارد و نه تنها عقب‌نشینی نمی‌کند و دست از کار نمی‌کشد، بلکه با تمام قدرت و با کمال درندگی با هر گونه مخالفی مقابله خواهد کرد.^۲

تشخیص امام کاملاً منطبق با شرایطی بود که انقلاب سفید شاه برای ایران فراهم می‌کرد. امام به درستی می‌دانست که برای اجرای این برنامه‌های امریکایی، شاه سلطنت خودش را در گرو گذاشته است، لذا با تمام توان به صحنه آمد. و از آنجایی که می‌دانست این رویارویی منازعه ارکان نظام سلطانی با آزادی، استقلال و هویت ملت ایران است، از همان ابتدا جنبش را متوجه این اهمیت می‌کند و می‌فرماید:

نباید مثل غائله گذشته، عقب‌نشینی دستگاه را انتظار داشت و در عین حال مخالفت و مبارزه با آن از وظایف حتمیه و ضروریه ما می‌باشد، زیرا خطری که اکنون عموم مردم را تهدید می‌کند بزرگتر از آن است که بتوان از آن چشم پوشید و در قبال آن بی تفاوت ماند.^۳

امام می‌دانست برنامه‌هایی که تحت عنوان انقلاب سفید و غیره پشت سر هم در کشور به

۱. تصویب‌نامه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی.

۲. صحیفه امام، ج ۱ (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۷۸)، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳. همان، ص ۱۳۴.

اجرا درمی آید برنامه‌های استعماری و موجب فنا و نابودی ایران و ملت ایران خواهد شد، بنابراین می‌دانست صرف مخالفت‌های سنتی با دولت فلان‌الدوله یا بهمان‌السلطنه سودی نخواهد داشت، مگر اینکه نوک تیز حملات متوجه شاه و ارکان نظام سلطانی گردد. این یکی از ویژگی‌های جنبش ۱۵ خرداد نسبت به جنبش‌های پیشین بود. در جنبش‌های پیشین عموماً اعتراضات متوجه تعاملات کارکردی نظام سلطانی بود. چنین منازعاتی به سختی علائق خود را برای دگرگونی پایه‌های ساختاری و اصلی نظام سلطانی بروز می‌داد و اصولاً از جهات مختلفی فاقد چندین استعدادی برای حمله به پایه‌های سلطانیسم بود.

جنبش ۱۵ خرداد شباهتی به الگوهای سنتی منازعه سیاسی و اجتماعی در ایران معاصر نداشت. زیرا تمامی این الگوها ناظر به مشارکت در نظام سلطانی و به دست آوردن موقعیتی در دولت یا مجلس این نظام بود، در حالی که در جنبش ۱۵ خرداد امام خمینی از اساس به دنبال دگرگونی در نظام سلطنت و ایدئولوژی آن بود. امام خمینی اعتقاد داشت که فقر فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران محصول حاکمیت نظام سلطانی و سکولاریسم بود. این نظام، از اساس، عرصه سیاست، دولت، عرصه نهادهای اجتماعی و مشارکت ملی را دستخوش نابودی می‌ساخت. از نظر امام خمینی:

دستگاه حاکمه برای اغوا و اغفال ملت، دام وسیعی گسترده و به یک سلسله اعمال
 ظاهر فریب و گمراه‌کننده دست زده است و ما اگر در مقابل، به بیدار کردن و متوجه
 ساختن توده مردم اقدام نکنیم و از افتادن آنها به دام استعماری که برای آنان
 گسترده‌اند، جلوگیری ننماییم ملت اسلام در معرض فنا و نیستی قرار خواهد گرفت.^۱

امام خمینی معتقد بود در مقابل توطئه‌های نظام سلطانی بیداری مردم اولین شرط مبارزه است. فعالیت‌ها و بیدارگری‌های امام بی‌تردید به ایجاد بحران در نظام سلطانی و نیروهای تولیدکننده ایدئولوژی این نظام کمک می‌کرد. این همان مشکلی بود که نظام سلطانی تحمل آن

را نداشت و در نهایت به تبعید امام منجر شد.

نظام سلطانی هر روز آشکارتر سیطره دولت را بر توزیع منابع و منافع ملی تحکیم و حقوق اجتماعی را محدود می‌ساخت. این مسئله در کمتر از چهار دهه از تأسیس نظام مشروطه سلطنتی تا سقوط دیکتاتوری سیاه رضاخانی باعث تحمیل هزینه‌های سنگینی بر اقشار پایین و متوسط جامعه که خیل عظیم جمعیت ایران را تشکیل می‌داد، شد.

روحانیتی که نهضت عدالتخانه را پایه‌ریزی کرده بود، امید داشت با تحدید قدرت دولت و سیطره سلطنت بر امور مردم، نقش نیروها و نهادهای اجتماعی را افزایش دهند، اما نظام مشروطه سلطنتی نه تنها باعث افزایش قدرت مردم و نهادهای اجتماعی نگردید، بلکه با ساماندهی مجدد همان الیگارشی قدیمی کارگزاران حکومتی و از همه بدتر قانونی کردن سلطنت و مادام‌العمر کردن آن در یک خانواده، نقش‌های جدید را در نظام سلطانی مشروطه سلطنتی اشغال و فرصت‌های اجتماعی و مکانیزم‌های تصمیم‌گیری را در حلقه‌های گسست‌ناپذیر نظام سلطانی استحاله کردند.

امام خمینی با جنبش ۱۵ خرداد با تهاجم به ارکان اساسی این نظم، پوشالی بودن آن را نشان داد؛ ملت ایران در سپهر آموزه‌های این جنبش فهمیدند که فرآیند تغییر ساختاری در نظام سلطانی و غربگرایی حامی آن، که در جنبش‌های پیشین مورد مطالبه ملت مبارز و آزادیخواه ایران بود، می‌تواند با شیوه‌های جدیدی که امام اتخاذ کرده بود، موجب تضعیف پایه‌های نظام سلطانی شود. امام خمینی یک خصیصه عمومی و مشترکی برای منازعات جدید در سپهر جنبش ۱۵ خرداد ایجاد کرد و این جنبش را با گره زدن به عاشورا و قیام آقا اباعبدالله سمبل مقاومت و مبارزه با یزید زمان کرد و عوام‌فریبی‌های شبه‌مذهبی نظام سلطانی را بر ملا ساخت.

ما در ۱۵ خرداد سال ۴۲ شاهد یک رستاخیز شدید در جنبش‌های اجتماعی ایران بودیم. در این رستاخیز که منجر به انقلاب اسلامی شد، منازعه‌طلبی ملت ایران به رهبری روحانیت جهت آزادی و استقلال، از مرزهای سیاست متعارف چپ و راست فراتر رفت و به یک جنبش اصیل

ملی - مذهبی علیه کل نظام سلطانی و سکولاریسم تبدیل شد. در این جنبش، هم مشروعیت نظام سلطانی مورد تردید قرار گرفت و هم کارگزاران حرفه‌ای و دایره وسیعی از نخبگان دیوانسالاری این نظام بی‌آبرو شدند و هم پایه‌های این نظام که بر سه رکن: سکولاریسم، وابستگی و دیکتاتوری بود، مورد انکار قرار گرفت

امام خمینی در ۱۵ خرداد عمل جمعی و هویت اجتماعی جدیدی ایجاد کرد که در کمتر از دو دهه به یک انقلاب کبیر اجتماعی در همه شئون مردم تبدیل شد. این هویت جدید با تبیین دقیق مرزهای خدمت و خیانت، غربگرایی، ملی‌گرایی، استقلال‌طلبی و آزادیخواهی، ماهیت بسیاری از نیروهای به ظاهر مبارز را بر ملا کرد.

۲- پایان رهبری تلفیقی و چندقطبی شدن جنبش

از نقاط ضعف بزرگ جنبش‌های اجتماعی پیشین علی‌الخصوص جنبش مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت، رهبری تلفیقی و چندقطبی بودن بدنه جنبش بود. این نقطه ضعف بزرگ یکی از علل اصلی اختلاف و انحراف جنبش‌های پیشین و شکست آنها به حساب می‌آمد. امام خمینی از همان ابتدا اجازه نداد که در جنبش ۱۵ خرداد، این نقطه ضعف به انحاء مختلف ظهور کند. با وجود اینکه نظام سلطانی تلاش کرد چنین مشکلاتی برای جنبش ایجاد کند ولی امام با رهبری‌های فرهمندانه خود توانست از چندقطبی شدن رهبری و بدنه جنبش جلوگیری به عمل آورد. در همان دوران، عده‌ای از مقدس‌مآبان تلاش می‌کردند به بهانه آسیب نرسیدن به حوزه‌های علمیه، بخشی از روحانیت و مردم را از درون جنبش خارج کنند، اما امام با روشنگری‌های خود جلوی این سیاست تفرقه‌افکنانه ایستاد و با قدرت اعلام کرد:

روحانیت نباید از چیزی بترسد، روحانیت نباید از عربده‌کشی‌ها، وحشیگری‌ها و غوغاهای مشتی رجاله و اراندل وحشت کند. علما و روحانیان باید تا آخرین قطره خون خود را در راه اسلام، در راه قرآن و در راه اعلامی کلمه‌الله نثار کنند. اگر بناست خدای نخواستہ اسلام نباشد، احکام قرآن نباشد، مذهب جعفری در کشور از رسمیت بیفتد، روحانیت اصلاً نمی‌خواهیم باشد. حوزه‌های علمیه نمی‌خواهیم وجود داشته باشد. ما

حوزه‌های علمیه را می‌خواهیم برای حفظ اسلام، ترویج احکام الهی و قوانین قرآنی؛ اما اگر بنا باشد دستگاه جبار، دین مقدس اسلام را از رسمیت بیندازد، احکام اسلام را از بین ببرد و قرآن را مهجور و منکوب کند، وجود حوزه‌های علمیه چه ثمره‌ای دارد و چه آثاری بر آن مترتب است؟ ... حوزه‌های علمیه باید زنده باشد و در برابر دشمنان اسلام چون کوه محکم بایستد و بخروشد... آیا در شرایطی که استعمار، قرآن مسلمان‌ها را تحریف می‌کند، ما ساکت باشیم؟^۱

۳- دارا بودن نظریه برای تأسیس نظام جایگزین

اغلب جنبش‌های پیش از ۱۵ خرداد فاقد مبانی تئوریک و داشتن الگوی بومی برای تأسیس یک نظام سیاسی بودند، در حالی که با امام خمینی دور جدیدی از بازتولید فرهنگی در ایران آغاز شد که در کمتر از دو دهه به یک انقلاب کبیر و فراگیر منجر می‌گردد. جنبش‌های پیشین اگر هم قرار بود مسائلی از مسائل این مرز و بوم را حل نمایند، تحت تأثیر یکی از الگوهای غربی بودند، در حالی که امام از اساس، از سال‌ها پیش باور نداشت که تمدن غربی راهی برای نجات انسان باشد. امام در نامه‌ای به میرزا جواد همدانی در سال ۱۳۱۴خ می‌نویسد:

بپرهیز و بر حذر باش، ای برادر روحانی و دوست عقلانی از این اشباح مدعی تمدن و تجدد که آنان ستوری رمیده و گرگ‌هایی درنده و شیاطینی انسان‌نما هستند که از حیوان گمراه‌تر و از شیطان پست‌ترند و قسم به جان حقیقت که میان آنان و تمدن آن‌چنان فاصله دوری است که اگر به شرق روند تمدن به غرب گریزد و چون به غرب روی آورند تمدن به شرق برود و همانند تو که از شیر می‌گریزی تمدن از ایشان در فرار است، که ضرر ایشان بر بنی‌آدم از آدمخوارگان بیش است.^۲

امام هیچ‌گاه مرعوب جنجال‌های غرب در کارآمدی تفکر مدرن و ضرورت تقلید از این تمدن نبود. هویت جنبش ۱۵ خرداد یک هویت کاملاً اسلامی و مستقل از تفکرات رسمی و جاری در

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۱ و ۱۲.

حوزه تحولات اجتماعی بود. جنبه مهم این هویت مستقل و اسلامی این بود که فضای اجتماعی جدیدی برای مبارزه با نظام سلطانی ایجاد کند. فضایی که مربوط به زندگی روزانه و آرمان‌ها و آرزوهای ملت ایران باشد. فضایی که در آن، ملت ایران بتواند در برابر تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌های نظام سلطانی واکنش نشان دهد و با آن مخالفت کند تا از این طریق هویت خویش را باور، و از خودباختگی‌ای که نزدیک به یکصد سال هستی ملت ایران را زیر پای غرب قربانی کرده بود، رهایی یابد.

برای اینکه بفهمیم چگونه جنبش ۱۵ خرداد توانست حول محور نارضایتی مردم هویت جدیدی را پایه‌ریزی کند، باید جاذبه‌هایی را که این جنبش ایجاد کرد به دقت تجزیه و تحلیل نمود. همان‌طوری که گفته شد سنت جریان‌های سیاسی جنبش اجتماعی در ایران با نشان دادن تأثیر از نظریه‌های غربی اعم از چپ و راست؛ بیشتر از هر چیزی به زمینه‌های ساختاری رهبری یک طبقه یا جریان خاص تکیه داشت، در حالی که امام از اساس با همبستگی‌های طبقاتی و رهبری‌های حزبی مخالف بود و این همبستگی‌ها را مانعی جدی برای وحدت جامعه می‌دانست. از نظر امام در پیروزی جنبش اسلامی تداوم فرهنگی و ارتباط با سنت‌های اجتماعی و ارتباطات نسلی جنبه‌ای کلیدی برای پیروزی در مقابل ماشین امنیتی رژیم سلطانی داشت.

کانون اصلی نظریه امام، باورها و اعتقادات اسلامی بود که اجازه نمی‌داد در جنبش ۱۵ خرداد و متعاقب آن انقلاب اسلامی چندقطبی‌های ویران‌کننده‌ای حاکم شود. به راستی نبوغ بی‌نظیر امام این بود که فعالیت اجتماعی مسلمانان را به نحوی چهارچوب‌بندی کند که پر از طنین فرهنگ ستم‌دیدگان و آزادی از سیطره نظام سلطانی باشد.

آنچه ناظران این جنبش را شگفت‌زده کرد، چیزی است که به شیوه‌های گوناگون و غیرمنتظره در ایران به سرعت به یک آرمان ملی تبدیل شد. چه کسی باور می‌کرد در کمتر از ۱۵ سال در سرزمین شاهنشاهان و شه‌ریاران متکبری که خود را سایه خدا در زمین می‌دانستند، یک انقلاب بزرگ اجتماعی و فرهنگی به وقوع پیوندد و از همه مهم‌تر اینکه، این انقلاب الهام‌بخش نهضت‌های رهایی‌بخش دینی و غیردینی شود؟!

این مبارزه بنیادین و زنجیره‌ای که از ۱۵ خرداد سال ۴۲ آغاز شد، یکپارچگی نظری و از خودگذشتگی‌های عملی عجیبی در ایران به وجود آورد که می‌توان آن را پیش‌تاز مبارزات جهانی در برابر منطق نظام سرمایه‌داری، سوسیالیسم و سایر جنبش‌های محافظه‌کارانه کنونی جهان و دیگر حرکت‌های اجتماعی چپ سنتی و چپ جدید دانست. این مسئله آن قدر اهمیت دارد که به ما می‌آموزد جنبش ۱۵ خرداد را از بعد نمادین و الهام‌بخشی آن، باید از زاویه‌های جدیدی غیر از زوایای سنتی تحلیل جنبش‌های اجتماعی تبیین کرد.

امام خمینی ساختارشکنی جنبش ۱۵ خرداد را آن‌چنان عمیق و تعیین‌کننده می‌دانست که معتقد بود این قیام نه تنها اسطوره ستمشاهی را درهم شکست، بلکه افسانه‌ها و افسون‌های نظام‌های استبدادی و مدرن را نیز باطل کرد،^۱ زیرا جنبش‌های مدرن تحت تأثیر چپ و راست آن‌چنان هاله‌ای از علم و نظریه به دور خود تنیده بودند که کسی باور نمی‌کرد امکان دارد بدون استفاده از تئوری‌های این جنبش‌ها حرکت اجتماعی جدیدی آفرید.

امام خمینی در ۱۵ خرداد افسانه‌ها و افسون‌های این جنبش‌ها را به بایگانی تاریخ سپرد. نیروی اقتدار اجتماعی که در جنبش ۱۵ خرداد در ژرفای ذهن هوشمند ملت ایران به وجود آمد، بسیار سترگ بود. امام با ۱۵ خرداد امید و اعتماد به عقل ایرانی و عقل اسلامی را زنده کرد.

یکی از دلایل سترگی جنبش ۱۵ خرداد این بود که پیروانش کسانی بودند که به نظر می‌آمد بدون داشتن یک ساختار حزبی و سازمان اجتماعی مدرن با هم هماهنگ‌اند. این هماهنگی در فضای الگوهای غربی بدون بهره‌گیری از ساختارهای حزبی و طبقه پیشرو اجتماعی، و از همه مهم‌تر بدون وجود یک تضاد طبقاتی ممکن نیست.

اندیشه‌های بنیادین امام به عنوان ابزار تئوریک جنبش نوین ملت ایران توانمندترین ابزاری بود که توانست گسست‌ناپذیری این هماهنگی را تضمین کرده و بسان یک کار ویژه منظم

۱. نقل به مضمون از: تبیان، دفتر پنجم، ص ۲۶۰.

ریاضی‌گونه عمل نماید. این مهم‌ترین راه برای جلب توجه ملتی بود که همه تصور می‌کردند به دلیل تکثر قومیت‌ها و مذاهب و تضادهای سنت و تجدد و تضادهای ایرانیت - اسلامیت - تجدد؛ امکان هماهنگ‌سازی آنها در یک مبنای دینی و اسلامی وجود ندارد. امام توانست این تکثر وحدت‌ناپذیر را به صورت زنجیره‌ای از همانندسازی‌های کلامی، فلسفی، فقهی و اجتماعی به هم متصل کند و با نازل‌ترین خواسته مادی یک ملت رابطه برقرار نماید.

کسانی که فکر می‌کردند در جهان لیبرالی که در بالادست به جای خدا، فیلسوف و ریاضیدان و در پایین‌دست، ایدئولوگ و روشنفکر تعیین‌کننده همه چیز است، راهی جز توسل به دامن اندیشه‌های غربی وجود ندارد؛ با تعجب نظاره‌گر شکل‌گیری این زنجیره مقتدر و توانمند در بستر جنبش ۱۵ خرداد شدند و کاری نیز از دست آنها بر نمی‌آمد.

۱۵ خرداد حقیقتاً نقطه عطف بود و همان‌طوری که امام فرمود باید پرورانده شود و درباره آن بحث کرد و بالاتر از همه اینکه باید آن را به درستی تبیین کرد. جنبش ۱۵ خرداد را نمی‌توان با عادی‌سازی جنبش‌های اجتماعی نادیده گرفت. جنبش ۱۵ خرداد با آرزوها و انتظارات تاریخی جدیدی که در ایران به وجود آورد، توانایی عجیبی برای بازتولید فرهنگی دارد. هدف این بازتولید فرهنگی نباید تنها نوآوری پاسخ‌ها باشد. بلکه باید نوآوری شکل تازه‌ای از فهم تحولات اجتماعی، سازمان دادن به این تحولات و اندیشه کردن پیرامون علل این تحولات باشد. این همان چیزی است که جنبش ۱۵ خرداد و رهبر آن را نقطه عطف تاریخ ملت می‌کند.

۱۵ خرداد با تمام وجوهش نقطه عطف نضج‌گیری یک دیدگاه کلان بازتولید فرهنگی در ایران بود. امام خمینی با رهبری این جنبش به ما نشان داد که برای بازتولید فرهنگی در یک جامعه تحقیرشده، قبل از هر چیزی باید به امکان تولید، راهبردهای تولید، سیاست‌های تولید و نوع تولید جدید اندیشید. امام در ۱۵ خرداد، با مذهب به همه این سؤالات پاسخ داد. امام تنها متفکر و حکیمی بود که در حوزه تحولات سیاسی و اجتماعی دوران معاصر با مبانی مذهب و اندیشه‌های اسلامی به شیوه‌های بازتولید فرهنگی در ایران پاسخ گفت. و با پاسخ‌های خود نه

تنها تعاریف جدیدی از مفاهیم گذشته ارائه داد بلکه با تولید مفاهیم جدید به یک نظریه و الگوی جدید برای اداره جهان در عصر سیطره مطلقه مدرنیته رسید.

ملت بزرگ ایران باید به این بازتولید فرهنگی و امکاناتی که امام در ۱۵ خرداد سال ۴۲ و ۲۲ بهمن سال ۵۷ ایجاد کرد عمیقاً بیندیشد. چرا امام پیوسته تأکید داشت که نباید ۱۵ خرداد را هیچ‌وقت فراموش کنیم؟ امام می‌دانست که پیروزی‌های چند دهه اخیر مبارزات ملت ایران با همه شکوهمندی در معرض تهدید است. مخالفت‌هایی که اینجا و آنجا از ناحیه قدرت‌های استکباری و دست‌نشانندگان داخلی آنها ابراز می‌شود در ظاهر بی‌هیچ هماهنگی از هم پیروی می‌کند؛ اما در واقع مخالفت‌های پرشماری هستند که مطلقاً از یک هدف الهام می‌گیرند: از میان بردن دستاوردهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نهضت بزرگ ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی که به نظر ملت ایران از جمله والاترین دستاوردهای تمدن ایرانی اسلامی است. دستاوردهایی که باید جهان‌شمول باشد و در کره زمین گسترش یابد.

انقلاب اسلامی مبشر آرمان‌های معنویت، آزادی، عقلانیت و عدالت اسلامی برای همه انسان‌ها و همه جوامع بشری است. امروز بشر تشنه این آرمان‌هاست. هیچ چیز طبیعی‌تر و مشروع‌تر از دستیابی بشر به این آرمان‌ها نیست. آیا می‌توان به بهانه دفاع از مدرنیته و مدرنیسم، به بهانه بزرگداشت علم و قانون دفاع از این آرمان‌ها را شکلی از کهنه‌پرستی نشان داد؟ آیا دفاع از آزادی، معنویت، عقلانیت و عدالت کهنه‌پرستی است؟

تنها یک دولت کریمه می‌تواند با آثار فروپاشنده نظام سرمایه‌داری سوسیالیستی و لیبرالیستی رویارویی کند. این آرمانی بود که از دل جنبش ۱۵ خرداد متولد می‌شود.

بحث از جنبش ۱۵ خرداد تنها یک بحث تاریخی نیست. آنچه این جنبش را از جنبش‌های دیگر متمایز می‌سازد رهیافت‌های جدید آن است. هسته مرکزی رهیافت جنبش ۱۵ خرداد تأکید بر کارآمدی دین در بازتولید فرهنگی است. بازتولیدی که می‌تواند شامل عناصر تاریخی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی باشد و بر مثلث تصمیم‌گیری متقابل: مردم، دین و دولت تأثیر بگذارد.

امام با انتقاد شدید از مفهوم خطی موجود در تفسیر جنبش‌های اجتماعی نسبت به این عقیده که دین افیون توده‌ها و ناکارآمد در بازتولید اجتماعی است واکنش سریعی نشان می‌دهد و با یادآوری نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر ایران به رهبری روحانیت شیعه، بینش پربار اسلامی را از ورطه فراموشی می‌رهاند.

جنبش ۱۵ خرداد به طرز چشمگیری خصوصیات خویش را هم به عنوان یک مبنای تشکل دینی و هم به عنوان جنبشی برای اقدام جمعی علیه نظام سلطانی که قادر است در کمترین زمان ممکن به یک جنبش سازمان‌یافته تبدیل شود، نشان داد.

بررسی دقیق این رخداد برای جنبش‌های اجتماعی یک ضرورت است. غربگرایان روحانیت شیعه و جنبش ۱۵ خرداد را یک جنبش ارتجاعی تلقی می‌کردند و در انتظار تولد یک روایت غربی و چپ از جنبش اجتماعی در ایران به سر می‌بردند. اما آنچه اتفاق افتاد کاملاً غیرمنتظره و از معیار سنتی فلسفه سیاسی غربی منحرف شده بود. جنبش ۱۵ خرداد را باید نخستین جنبش از سلسله جنبش‌های انقلابی دانست که نشانه‌های آغاز یک عصر روشنگری در ایران و جهان اسلام است.

به دنبال جنبش ۱۵ خرداد در کمتر از ۱۵ سال انقلاب اسلامی بساط نظام سلطانی و سکولاریسم را در ایران به هم زد و الگوی انقلابی جدیدی به جهان معرفی کرد. تحلیل ما از جنبش ۱۵ خرداد نباید خشک و بی‌روح باشد بلکه همان‌طوری که امام خمینی فرمود این جنبش حماسه‌ای است که نقطه عطف در تاریخ و سرشار از بازتولید، سرزندگی، سازندگی و رویدادهای واقعی است. سزاوار است که متفکران ما روشمندان به این جنبش نظر داشته باشند زیرا کیفیت یگانه‌ای که این جنبش را از بقیه جنبش‌ها متمایز می‌کند و به آن ماهیت احیاگرانه می‌دهد ناشی از تولد یک هسته مرکزی نوین در ظهور جنبش‌های اجتماعی است.

متأسفانه محققان علوم اجتماعی غالباً هسته مرکزی مبارزه انقلابی ملت ایران را از یاد می‌برند و برای فهم این مبارزه به چیزهایی متوسل می‌شوند که درک این جنبش را غیرواقعی می‌کند. آموزش آکادمیک غربی و آداب و رسوم نظام علمی فلسفه غرب درک و فهم کسانی را

که بخواهند از این زاویه انقلاب کبیر اسلامی را تحلیل کنند، تضعیف کرده است.

نمی‌توان جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی را به سادگی به قالب عامل‌ها، جدول‌ها، تصاویر و عوامل مادی درآورد. با این کار بدون فهم آن عوامل اصلی درک این انقلاب سطحی می‌شود. کانون ایدئولوژی این جنبش مذهب و هدف استراتژیک آن از بین بردن مشروعیت و مقبولیت نظام سلطانی بود. بعد از فروکش کردن دامنه جنبش ۱۵ خرداد به نظر می‌رسید که مبارزه اسلامی به رهبری روحانیت برای همیشه از ایران رخت بر بسته و جنبش‌های مذهبی چه در ایران و چه در جهان پدیده‌ای مربوط به گذشته بوده است. اما وقتی در بهمن سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی به پیروزی رسید رویدادها نشان داد که ۱۵ خرداد نه پایان بلکه آغاز موج جدیدی از جنبش‌های دینی بود.

پاره‌ای از جریان‌ات غربگرا با تکیه بر اینکه روحانیت محافظه‌کار، عقب‌مانده، متصل به نظام سلطانی، ضد علم، و ناتوان از رهبری جنبش‌های اجتماعی است بعید می‌دانستند که چنین جریانی استعداد رهبری یک جریان انقلابی را داشته باشد. اما جنبش ۱۵ خرداد نشان داد که درک کلی غربگرایان از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بسیار سطحی و خیالی است.

◆ بازخوانی آرمان‌های انقلاب اسلامی با تکیه بر معیارهای ۱۵ خرداد

جنبش ۱۵ خرداد دفاعیه‌ای است پرشور از روش تاریخی مذهب در حل چالش‌های اجتماعی که از منابع غنی اسلام بهره گرفته و امام این منابع غنی را با تبیین مجدد وارد عرصه بازتولید فرهنگی و سیاسی در دوران جدید کرده است. دستاوردهای این جنبش همان‌طوری که امام عظیم‌النشان ما معتقد بود برای همیشه می‌تواند مبنای بازتولید فرهنگی در جامعه باشد. ما با مراجعه پیوسته به آموزه‌های جنبش ۱۵ خرداد می‌توانیم انقلاب اسلامی را آسیب‌شناسی نماییم.

امام خمینی به عنوان حکیمی که پیوسته در جوار ماست و با ما زندگی می‌کند نحوه ارجاع

به این منبع را به ما نشان داده است. ملت ایران برای اینکه خودش را از آسیب‌های زمانه حفظ نماید باید به طور مستمر و روشمند جنبش ۱۵ خرداد را بازخوانی کند. این بازخوانی اگر قرار است کارآمد شود باید به همان روشی باشد که امام در ابتدای انقلاب اسلامی متذکر شد:

- پانزده خرداد چرا به وجود آمد و مبدأ وجود او چه بود و دنباله آن در سابق چه بود

و الان چیست و بعدها چه خواهد بود؟

ما در آغاز دهه چهارم انقلاب اسلامی هستیم. برای اینکه این دهه برای انقلاب ما چشم‌انداز راهگشایی داشته باشد باید با معیارهای ۱۵ خرداد سه دهه گذشته را بازخوانی کنیم. در سه دهه گذشته با همه دستاوردهای گراندردی که انقلاب اسلامی به همراه آورده است گرفتار آفت‌هایی نیز شدیم. مهم‌ترین آفتی که می‌تواند آرمان‌های جنبش ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی را از مسیر اندیشه‌های امام خمینی منحرف کند و آن را به سمت سلطانیسم و سکولاریسم سوق دهد، پیدایش یک طبقه ممتاز و ویژه‌خوار در جمهوری اسلامی است. امام بزرگوار همیشه ما را از پیدایش چنین جریانی بر حذر داشت.

شکل‌گیری طبقات ویژه، ممتاز، عالیجنابان و خواص؛ در هر جنبش مردمی و عدالتخواهانه، در هر نظام دینی و در هر جامعه‌ای همیشه بزرگ‌ترین آفت و خطرناک‌ترین عامل در آسیب‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و نظام‌های مردم‌سالار و آرمان‌های انقلابی می‌باشند. عالیجنابان یا خواص کسانی هستند که تلاش می‌کنند با حفظ پایگاه قدرت و ثروت در ساخت سیاسی جامعه، اثرگذاری خود را حفظ کنند و در توزیع منزلت‌های اجتماعی خود را تعیین‌کننده نشان دهند.

واژه‌های: «ملاء، مترف و بطر» سه واژه قرآنی در توصیف خصلت‌های این طبقه ویژه‌خوار می‌باشد که در ادبیات اسلامی بسیار زیاد مورد استفاده قرار گرفته است. قرآن، ترف، تکبر و طلب رفاه و امتیازات ویژه را مهم‌ترین زمینه‌های فساد انسان و انحطاط جوامع انسانی

می‌داند.^۱

قرآن با استفاده از واژه «ملاء» یعنی چشم‌پُرکنان، خصلت‌های این افراد را بسیار دقیق توصیف می‌کند. راغب اصفهانی در کتاب مفردات در معنای این واژه می‌نویسد: «ملاء کسانی هستند که چشمان بینندگان را با جلال و جبروت خود و شکل و شمایلشان، قد و قیافه و لباسهایشان پر می‌کنند.» سخن راغب بسیار دقیق است زیرا ملاء معنای جمعی دارد و بر طبقه و گروهی اطلاق می‌شود که اطراف حاکمان جامعه را می‌گیرند و به اصطلاح لایه بالای جامعه هستند.^۲

«چشم‌پرکنان» کسانی هستند که وقتی مردم با آنان روبه‌رو می‌شوند به لکت می‌افتند. هرگاه به عللی در جمع مردم حضور پیدا می‌کنند، مردم برای اینکه خوب آنان را بنگرند حتی کمتر پلک‌های چشم خود را باز و بسته می‌کنند تا چشمانشان آنان را سیر ببیند و پر شود و این بدان علت است که یا در میان مردم نیستند یا مردم گمان می‌کنند اینان غیر مردم هم‌طراز خود می‌باشند.^۳ واژه‌های: بزرگان نظام، سران نظام، بزرگان تأثیرگذار، دلسوزان نظام و امثال اینها در ادبیات انقلاب اسلامی شاید واژه‌های مناسبی برای تبیین موقعیت کنونی آنها باشد.

سران فکری، سران حکومتی، سران اقتصادی، سران نظام و... اگر تقوا نداشته باشند، چون

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به آثار زیر: احمدعلی قانع عزآبادی، *علل انحطاط تمدن‌ها از دیدگاه قرآن* (تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱)، نصرت جمالی، *عوامل سقوط حکومت‌ها در قرآن و نهج‌البلاغه* (قم: انتشارات نهانندی، ۱۳۷۸)، محمدجعفر نجفی علمی، *جامعه و سنن اجتماعی در قرآن* (تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱)، احمد حامد مقدم، *سنت‌های اجتماعی در قرآن کریم* (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چ ۲، ۱۳۶۹)، سید محمدباقر صدر، *سنت‌های اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن*، ترجمه حسین منوچهری (تهران: مرکز نشر فرهنگی رجا، ۱۳۶۹).

۲. نک: نصرت جمالی، همان، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۱. همان.

قدرت فکری، سیاسی و نظامی جامعه را در اختیار دارند انحرافشان از حق و استفاده از اموال عمومی بیشتر و باطل‌گرایی آنان به مراتب بیشتر از عامه مردم است.^۱ مقام معظم رهبری در توصیف نحوه پیدایش جریان خواص، در صدر اسلام و دوران بعد می‌فرماید:

دوران لغزیدن خواص طرفدار حق،^۲ حدود شش هفت سال، هفت هشت سال بعد از رحلت پیغمبر شروع شد. اصلاً به مسئله خلافت کار ندارم. مسئله خلافت جداست. کار به این جریان دارم. این جریان جریان خطرناکی است... اولش هم از اینجا شروع شد که گفتند: نمی‌شود که سابقه‌دارهای اسلام (کسانی که جنگ‌های زمان پیغمبر را کردند، صحابه و یاران پیغمبر) با مردم دیگر یکسان باشند و اینها باید یک امتیازاتی داشته باشند! به اینها امتیازات داده شد (امتیازات مالی از بیت‌المال) این خشت اول بود. حرکت‌های انحرافی این‌طوری است. از نقطه کمی آغاز می‌شود. بعداً همین طور هر قدمی، قدم بعدی را سرعت بیشتر می‌بخشد.^۳

اکنون انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در معرض پیدایش یک چرخه خواص قرار گرفته است. یافتن سرچشمه‌های پیدایش این طبقه ویژه‌خوار و چشم‌پُرکن و منهدم کردن آن، انقلاب کبیر اسلامی را از آسیب‌های احتمالی برحذر خواهد داشت و نخواهد گذاشت در لحظه‌های تاریخ‌ساز، دین به دنیا‌فروشان هسته و مغز دین را تهی و پوسته‌ظاهری از آن را به عنوان دین به مردم معرفی نمایند. همان‌طور که مقام معظم رهبری فرمودند:

اگر امروز من و شما جلوی این قضیه را نگیریم ممکن است پنجاه سال دیگر، ممکن است پنج سال دیگر، ممکن است ده سال دیگر، یک وقت دیدید جامعه اسلامی ما هم کارش به آنجا رسید. تعجب نکنید. مگر چشمان تیزی تا اعماق را ببیند، نگهبان امینی راه را نشان

۲. همان.

۳. قابل ذکر است که مقام معظم رهبری معتقدند که خواص بر دو دسته هستند: خواص طرفدار باطل و خواص طرفدار حق. ما در این مقاله با خواص طرفدار باطل کاری نداریم بلکه مراد ما خواصی است که در جبهه حق هستند و خود را طرفدار حق می‌دانند.

۴. خواص و لحظه‌های تاریخ‌ساز، ۳ - ۱ (تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چ ۳، ۱۳۸۶)، ص ۳۶.

بدهد، مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه این حرکت باشد. البته آن وقت خاکریز محکمی خواهد بود؛ دژ محکمی خواهد بود؛ کسی نخواهد توانست نفوذ بکند والا اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید! آنوقت همه این خونها هدر خواهد رفت.^۱

وجود پدیده بورکراتیک و دیوانسالاری در ایران امری قدیمی است. امام خمینی بارها به اهمیت و خطر این پدیده، در دوران حیات پربار خود اشاره داشت و به طور واضح این مسئله را گوشزد کرد. ولی متأسفانه دولتمردان جمهوری اسلامی از همان ابتدا، وسعت، ماهیت، نوع و عمق تأثیرگذاری دیوانسالاری دولتی را دست‌کم گرفته و به ماهیت تولید طبقه‌های جدید آن توجه نکردند. تا پایان جنگ تحمیلی به هر دلیلی علی‌رغم تمایل شدید دولت به دولتی کردن امور؛ امکان شکل‌گیری دیوانسالاری جدید و پیدایش طبقه خواص در درون نظام مردمی جمهوری اسلامی فراهم نشد. بی‌تردید نقش نهادهای انقلاب و در رأس آن جهادسازندگی که برآمده از اندیشه‌های ناب امام بود، را در ساختار اجرایی کشور نمی‌توان به عنوان مانع بزرگی برای رشد دیوانسالاری در ساختار جمهوری اسلامی نادیده گرفت.

پس از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ، از سال ۱۳۶۹ با سیاست‌های دولت دوران، خیزش اولیه در شکل‌گیری طبقه خواص و تجدید حیات دیوانسالاری نظام مشروطه سلطنتی با زمزمه‌های انحلال یا ادغام نهادهای انقلاب و در رأس آن جهاد سازندگی که یکی از موانع اصلی شکل‌گیری خواص بود، برداشته شد. سیاست‌های دولت و تساهل و تسامح در برخورد با دولتمردان و کارگزاران سازندگی، استعداد لازم برای رشد عنکبوتی طبقه خواص را به اندازه کافی دارا بود.

کم‌کم دیوانسالاری در حال رشد در دولت این جسارت را پیدا کرد پاره‌ای از حرف‌ها و باورهای ناگفته دولتمردان را بر ملا نماید که: «گذشته اگرچه دگرگون شده ولی از بین نرفته

۱. همان، ص ۲۷.

است». این حرف برای تکنوکرات‌های متمایل به غرب در دولت اگرچه حرف غلطی نبود ولی بر خلاف احساسی که سال‌های متمادی غربگرایان نسبت به دولت مدرن و دولت اسلامی داشتند، یک حرف حسابی هم نبود.

آفت وقتی به سراغ نظام‌های مردم‌سالار دینی می‌آید و به آرمان‌ها و اهداف این نظام آسیب می‌رساند که متفکران جامعه از تحلیل آسیب‌شناسی نظام‌های اجتماعی خود خودداری ورزند. نباید تصور کرد که این تحلیل‌های آسیب‌شناسانه از بابت دلایل سیاسی فرصت‌طلبانه یا موقع‌شناسی عوام‌فریبانه است. بلکه اتفاقات انتخابات دهم ریاست جمهوری، ما را متقاعد می‌کند که به امکانات پیدایی و رشد طبقه ممتاز در درون جمهوری اسلامی جدی‌تر بیندیشیم. نباید غفلت کرد که از دهه هفتاد به بعد در ایران یک گروه اجتماعی خاص رهبری و بازیگری دولت را در دست داشتند و این رهبری را امتیاز ویژه خود می‌دانند. بی‌اخلاقی‌های انتخابات دهم ریاست جمهوری این حقیقت را به ما آموخت که سیستم زاد و ولد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این طبقه ممتاز تأثیر بسیار فعال در شکل‌گیری وراثتی دولت داشته است، به گونه‌ای که افراد خاصی به نوبه خود در درون همه دولت‌ها باید جابه‌جا شوند و اگر چنین اتفاقی نیفتد آن دولت متهم به انواع اتهامات، بی‌کفایتی‌ها و دروغ‌گویی شود.

نباید اجازه دهیم که این تصور در میان ملت ما رشد کند که اگر در غرب، سرمایه‌داری و بورژوازی بزرگ ثروت را در دست دارد و از این جهت حکومت می‌کند، در ایران نیز خواص حکومت می‌کند و در نتیجه صاحب ثروت می‌شود.

تجربه‌های تاریخی نهضت ۱۵ خرداد، رژیم پهلوی و نظام کمونیستی شوروی و پاره‌ای از انقلاب‌های بزرگ به ما می‌آموزد که سهم به دست آمده توسط طبقه ممتاز هیچ‌گاه در درون کشور تبدیل به سرمایه نمی‌گردد بلکه تنها به مصرف می‌رسد و این مسئله برای هر نظام و دولتی از نظر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نارسایی است نه امتیاز. وجود چنین طبقه‌ای در درون هر نظامی مانع و رادعی در راه توسعه ملی و پیشرفت نیروهای تولیدکننده و بسط عدالت اجتماعی و اقتصادی است. این همان کمین‌گاهی بود که امام از آن مشروعیت نظام

سلطانی را مورد تردید قرار داد. ایران در دو قرن اخیر به اندازه کافی این طبقه ممتاز را تجربه کرد. اکنون در دل نظام مردم‌سالار جمهوری اسلامی ایران طبقه خواص به دنبال امتیازات وسیعی از هر نوع و در هر زمینه است. این امتیازات هم مادی است و هم فرهنگی و سیاسی و پرداختن به آن و اندیشه کردن پیرامون آن بیش از هر چیزی اهمیت دارد.

اگرچه قبل از هر چیز مطالبات خواص، قدرتمندانه است ولی باید توجه کنیم که کسب قدرت، امکانات بسیاری را در اختیار آنها خواهد گذاشت که ثروت مادی بخشی از آن است. این طبقه حتی ثروت‌های فرهنگی را نیز در انحصار خود خواهند گرفت، مردم‌سالاری، آزادی، استقلال، اصالت و هویت ملی، اصلاحات، تغییر و بسیاری از مفاهیم زیبا و انسانی را نیز در ید تفسیرهای دلخواهانه خود خواهد گرفت.

ملت، با هوشیاری باید قدرت طبقه خواص را به محاکمه بکشد، نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبری آن هیچ رابطه‌ای با این طبقه ندارد. همان‌گونه که مذهب اسلام رابطه‌ای با اشرافیت و خواص‌سالاری نداشته و ندارد. البته باید متوجه باشیم و بدانیم که فکر نکنیم طبقه خواص در ایران یک طبقه پیش پا افتاده است. این طبقه از قدرتی بی‌سابقه در تاریخ معاصر ایران برخوردار است چون که در همه ادوار گذشته، خودش دولت بوده است و راه رسم همسازی با محیط و کسب، حفظ و نشر قدرت و ثروت را بلد می‌باشد. امام خمینی در جنبش ۱۵ خرداد اولین ضربه را بر این طبقه وارد کرد و در انقلاب اسلامی این طبقه را از هم گسست. اما اکنون با اشکال جدید آمده است که در درون جمهوری اسلامی مجدداً به قدرت برسد. این طبقه دو دهه است که تلاش کرد با خودکامگی دولت در عرصه‌های مختلف هماهنگ شود. این خودکامگی دولتی باعث شد که خواص کاملاً در پناه دولت همه محیط‌های فعالیت انسانی را در زیر نفوذ خود بگیرد.

انقلاب‌های رنگی و مخملی، محلی برای به قدرت رسیدن این طبقه امتیازطلب است. این طبقه برای رسیدن به قدرت از نمادهای مقدس و غیرمقدس با تمام وجود استفاده می‌کند. ملت ما باید با هوشیاری و بیداری کامل، رد پای این طبقه را در ساختارهای فرهنگی، سیاسی و

اجتماعی ایران ردیابی کند.

مهم‌ترین کوشش‌های این طبقه در دو دهه گذشته، برقراری دیوانسالاری و اشرافیت بود، امام عظیم‌الشأن ما اثبات کرد که ما همه شخصیت‌های انقلاب را برای اسلام و نظام جمهوری اسلامی می‌خواهیم نه اینکه اسلام و نظام فدای شخصیت‌ها شوند. از آنجایی که ما شیوه‌های ظهور چنین طبقاتی را در دل انقلاب اسلامی هرگز مورد مطالعه قرار نداده‌ایم این امکان وجود دارد که از همین ناحیه آسیب‌های جدی بر انقلاب اسلامی وارد شود، مقایسه‌های تاریخی در زمینه‌های انقلاب مشروطه در ایران و پاره‌ای از انقلاب‌های شکست‌خورده در جهان، مثل انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه، اگرچه به طور مطلق قانع‌کننده نیست اما سبب می‌شود که ابتکارهای پیچیده این جریان در جنبش‌های مردمی و شیوه‌های کسب قدرت و ثروت از چشم تیزبین مردم پنهان نماند. لازم است در باب بسط این طبقات از بابت تکرار یا شباهت شرایطی که در آن رشد می‌کنند، پژوهش‌های عملی و علمی کنیم.

تا وقتی که نقش دولت در جامعه اساسی است و سهم قاطعی از فعالیت‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را به خود منحصر کرده است، تا وقتی که مردم‌سالاری، آزادی تحت سیطره گفتمان‌های رسمی فلسفه سیاسی در غرب است. شکل‌گیری و تکوین این طبقه اجتناب‌ناپذیر است و تاریخ ایران به روشنی نشان می‌دهد که هر جا این شرایط فراهم بوده است سیستم خواص ظاهر می‌گردد و برقرار می‌شود.

حتی امام متقین حضرت علی (علیه‌السلام) نیز در نامه به مالک اشتر او را متوجه خطرهای این طبقه در حکومت‌های اسلامی نموده است. امام در بخشی از نامه به مالک اشتر می‌فرماید:

ولیکن أحب الأمور إليك أوسطها في الحق و أعمها في العدل و أجمعها لرضي الرعيه، فإن سخط العامه يجحف برضي الخاصه و إن سخط الخاصه يغتفر مع رضي العامه و ليس أحد من الرعيه أثقل علي الوالي مؤنه في الرضا و أقل معونه له في البلاء و أكره للإنصاف و أسأل بالإلحاف و أقل شكرا عند الإعطاء و أبطأ عذرا عند المنع و أضعف صبورا عند ملمات الدهر من أهل الخاصه و إنما عمود الدين و جماع المسلمين و العده

للأعداء، العامه من الأمة، فليكن صغوك لهم و ميلك معهم.

دوست داشتنی‌ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه‌ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده‌ترین باشد، که همانا خشم مردم خشنودی خواص را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر و در اجرای عدالت از همه ناراضی‌تر و در خواسته‌هایشان پافشارتر و در عطا و بخشش‌ها کم‌سپاس‌تر و به هنگام منع خواسته‌ها دیر عذرپذیرتر و در برابر مشکلات کم‌استقامت‌تر می‌باشند. در صورتی که ستون‌های استوار دین و اجتماعات مسلمین و نیروهای ذخیره دفاعی، مردم می‌باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

شرایطی که طبقه خواص در کشور ایجاد می‌کند به سختی می‌توان فهمید که از چه قرار است. فقط می‌دانیم که مردم با وجودی که اغلب امکانات را در دست دارند ولی از آنچه وجود دارد راضی نیستند و تعادلی که به ظاهر در جامعه حکمفرماست، شکننده و تهدیدزا است. این طبقه در همه شرایط از خود شرم دارد و نمی‌خواهد که مردم آنها را بشناسند آنها در تاریکی زندگی می‌کنند و از روشنایی می‌ترسند. همان‌طوری که مولای متقیان فرموده است، در دوران رفاه از همه پرخرج‌ترند و هنگام سختی کمتر از همه یاری می‌دهند. بیش از همه از انصاف بیزارند. و در خواسته‌های خود اصرار می‌ورزند. امتیازات خود را مخفی می‌کند و با افکاری که به شهروندان کشورش القا می‌کند در تضاد کامل است. بین آرمان‌های این طبقه و واقعیت‌ها فاصله زیادی است. آنچه می‌گویند به آن اعتقادی ندارند. خواص در هر جایی که شکل بگیرد از جهش اقتصادی و فرهنگی کشور می‌کاهد و شکست‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را در جهت اصلاحات و تغییرات بر دوش دیگران می‌اندازد.

تنها هنری که دارند این است که همیشه آرامش اجتماعی را به هم بریزند و با ایجاد بحران‌های مصنوعی و جنبش‌های کاذب اجتماعی شرایط را برای به قدرت رسیدن خود فراهم

سازند.

خواص در ایران ریزه‌خوار دو نهاد اجتماعی است: ۱- دولت ۲- احزاب. در دو دهه گذشته خواص تلاش کرده‌اند که با تغییر شکل نظام اجتماعی یعنی دولتی شدن، تمرکز و انحصار حزبی جلوداری نظام جمهوری اسلامی را که در اثر سال‌های طولانی جنگ و کار سخت و طاقت‌فرسای نیروهای انقلابی در حفظ و نگهداری کشور تا حدودی خسته شده بود در مقابل موج فرصت‌طلبانه خود قرار دهند. دیوانسالاری تازه نفسی که دسته‌جمعی به سوی درهای قدرت و ثروت هجوم آوردند و مجذوب مقام‌های مسئولیت‌دار شدند.

در سوز و گداز مدیر شدن؛ نظام در شرایطی بود که نتوانست این جاه‌طلبان جدید را براند متوقف کند، خصوصیت تغییرات اجتماعی در دوران بعد از دفاع مقدس، رشد سریع احزاب ساخته دست قدرت، وسعت تحولات اجتماعی و مشغول شدن نیروهای انقلابی به تحصیل و کسب تخصص، اشغال در تمام مقام‌های مهم و به دست گرفتن مجموعه مدیریت را برای این طبقه دیوانسالاری حرفه‌ای جدید ممکن ساخت.

جمهوری اسلامی متأسفانه چنین گسترشی را پیش‌بینی نکرده بود. وقتی جنبش‌های کاذب اجتماعی در درون یک انتخابات عمومی در خرداد ۱۳۷۶ شکل گرفت و احزاب ساخته دست قدرت از دل دیوانسالاری به قدرت رسیده یکی پس از دیگری مثل قارچ رشد کرد، جمهوری اسلامی خود را در مقابل وضعی غیره منتظره دید. ما در آن دوران نمی‌دانستیم چگونه باید این مشکل را حل کرد. گاهی این مشکل را به گردن ارثیه جریان‌های شبه‌روشنفکری غرب‌زده انداختیم ولی مسئله بسیار عمیق‌تر از آن است که تصور می‌شد. هجوم اصحاب قدرت و ثروت به ساختارهای دولتی و دست‌اندازی آدم‌های پست و ضدانقلاب به آرمان‌های انقلاب، ضرورت داشتن مردانی شرافتمند را در ساختار دولتی فوریت داد. دیگر بوروکراسی و دیوانسالاری رژیم پهلوی نبود که به سوی دولت هجوم آورده بود. دشمن داخلی و تکنوکرات‌ها بودند که در درون ساختار نظام جمهوری اسلامی مقام‌های مسئولیت‌داری را اشغال کرده بودند.

دیوانسالاری دولت و احزاب در زیر چشمان ما به یک نظام خودکامه و زورگو در حال تغییر

شکل بود. فرصت‌طلبان تمام مقام‌های مهم دولتی را هدف قرار دادند و قدرتی را درست کردند که تا جایی که بتوانند در سیاست جمهوری اسلامی نفوذ کنند.

خط سیر این گروه تشنه قدرت و ثروت بازتاب خوبی برای جمهوری اسلامی به بار نیاورد و علی‌رغم زحماتی که در انقلاب کشیده شده ساختارهای کج‌تابی شکل گرفت. حلقه قدرت بسته شد و چرخش نخبگان محدود به چهره‌های خاصی گردید. از دل ساختار دولتی اپوزسیون ساماندهی شد. اینها مهم‌ترین آفت‌هایی بود که باید در سپهر آرمان‌های جنبش ۱۵ خرداد در جمهوری اسلامی ایران بازخوانی شود.

ایدئولوژی تشیع، انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی

نقیسه فاضلی‌نیا*

◆ چکیده

وقوع انقلاب اسلامی ایران در منطقه پیامدهایی را به دنبال داشت؛ از جمله اینکه عوامل مؤثر بر ژئوپلیتیک منطقه را متحول ساخت؛ به طوری که ایدئولوژی اسلام ناب و مفاهیم و آموزه‌های انقلابی آن، علاوه بر اینکه رقیبی جدی برای لیبرالیسم غرب محسوب گردید، به عنوان عاملی ژئوپلیتیک، نظر بسیاری از صاحب‌نظران غربی را به خود جلب نمود. لذا شاید بتوان گفت عنصر تشیع در انقلاب اسلامی ایران و سایر جنبش‌های شیعی منطقه، سایر عوامل ثابت و متغیر ژئوپلیتیک منطقه را حساس‌تر و مهم‌تر کرد.

در این مقاله سعی شده است تا به اهمیت ایدئولوژی تشیع، به عنوان یک عنصر مؤثر بر ژئوپلیتیک شیعه، پرداخته شود؛ امری که مبنای خودآگاهی و بیداری در انقلاب ایران و سایر جنبش‌های اسلامی

* کارشناس ارشد علوم سیاسی و مدرس مرکز جامعه الزهرا(س) قم.

منطقه می‌باشد.

واژگان کلیدی: ایدئولوژی، بیداری اسلامی، ژئوپلیتیک شیعه، انقلاب اسلامی.



◆ مقدمه

با نگاهی اجمالی به تئوری‌های روابط بین‌الملل و واقعیت‌های موجود در آن، می‌توان دریافت که محور اساسی آنها برپایه ماتریالیسم است و قدرت آنها براساس عناصر مادی و فیزیکی دولت‌ها تجزیه و تحلیل شده است، اما نهضت‌های اسلامی جهان، عمدتاً مبنای فکری و فلسفی دارند و مبتنی بر تجزیه و تحلیل‌های رئالیستی از قدرت نیستند؛ از این رو، آنها دین را ضرورتی انکارناپذیر برای کل بشریت می‌دانند و آن را به تمام جهانیان عرضه می‌کنند. جنبش‌های اسلامی با اتکا به دین در تمامی مراحل مبارزاتی، این نکته را اثبات کردند که دین - به عنوان یک منبع قدرت سیاسی و اجتماعی - در جهان ناشناخته مانده است. تأثیر چنین امری، فرو ریختن مبنای ماتریالیستی و تجزیه و تحلیل قدرت‌های سیاسی جهان بود. این تحول موجب شد؛ کارشناسان و سیاستمداران جهانی، علاوه بر مسائل مادی و فیزیکی به عوامل معنوی نیز در برآوردهای خود توجه کنند.^۱

از آنجا که مهم‌ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران، ماهیت فکری و فرهنگی آن است، واکنش خصمانه استکبار جهانی در مقابل آن نیز قابل توضیح است.

در واقع آنچه مایه هراس و نگرانی آنهاست، فکر جدید، انسان جدید و مناسبات انسانی - معنوی جدیدی است که انقلاب اسلامی، مطرح کرده است و این تفکر ارتباط مستقیمی با اسلام

۱. محمد پاشاپور، نهضت‌های اسلامی، بازیگران جدید نظام بین‌الملل (تهران: مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۲)،

شیعی (عنصر مذهب) دارد.^۱ اسلام شیعی با داشتن مجموعه‌ای از ایده‌ها و نگرش‌های اعتقادی، ارائه‌دهنده یک ایدئولوژی اسلامی برای تعالی انسان و حرکت او به سوی کمال حقیقی است. این سعادت و کمال - بر خلاف وعده ایدئولوژی‌های مادی - نمی‌تواند صرفاً اهداف دنیوی و مادی گروه یا قشری خاص را دربرگیرد، بلکه مبتنی بر اهداف دنیوی و دینی تمام جامعه بشری است.^۲ از این رو، این‌گونه ایدئولوژی مسلمانان ایدئولوژی هیمنه‌طلب غرب را به چالش خواهد کشاند.

نکته دیگر آنکه، هر چند ژئوپلیتیست‌ها بر اساس نظریات کلاسیک این مکتب، تأکید بسیاری بر حساسیت صرف بر فاصله، کارکرد حایل فضا و مرزها داشتند - یعنی، ارزش‌هایی که در تکنولوژی نظامی آن زمان بسیار حائز اهمیت بودند - ولی در قرن حاضر، شاخص قدرت رهبری کشورها دیگر قدرت نظامی نیست؛ زیرا در حال ورود به عصری هستیم که نزاع مستقیم - که نیازمند نیروهای نظامی است - فرصت بروز پیدا نخواهد کرد. این تحولات، قطعاً باعث افزایش اهمیت مسائل انسانی خواهد شد و فاکتورهای جدید، روش ما را در ارزیابی و اندازه‌گیری موقعیت‌های ژئوپلیتیکی تعیین خواهد نمود.^۳

در حال حاضر در امر ژئوپلیتیک، توجه به عوامل فرهنگی و اعتقادی، حیطه‌های دیگری از هم‌نشینی جغرافیایی را مطرح می‌کند. تا پیش از انقلاب ایران، دین اسلام، تنها یک ایدئولوژی مذهبی محسوب می‌شد؛ اما انقلاب ایران، جنبه‌های بالقوه سیاسی آن را به فعلیت درآورد و تفکر شیعی با انسجام ساختاری خود در ایران نشان داد که توانایی ایجاد یکی از انقلاب‌های بزرگ تاریخ را دارد. این توانایی باعث شد که بسیاری از نهضت‌های رهایی‌بخش، به ویژه در

۱. محمدرضا شفیعی‌فر، درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی (قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸)، ص ۳۲۶.

۲. حمزه امرایی، انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳)، ص ۱۴.

۳. محمد صفی، ژئوپلیتیک فرهنگی و مسئله امنیت ملی (تهران: شمس، ۱۳۸۰)، ص ۴۶.

آسیا و آفریقا، توجه خود را به ایران و ایدئولوژی اسلام معطوف کنند.

توجه جنبش‌های آزادیبخش، کشورها و شخصیت‌های اسلامی به نقش پرتوان اسلام در صحنه سیاسی باعث شد که ژئوپلیتیک کشورهایایی که از جمعیت یا اکثریت مسلمان برخوردار بودند در نگرشی مجدد ارزیابی شود. این امر از آنجا اهمیت داشت که پیوستگی جغرافیایی و جایگاه خاص این کشورها - به لحاظ دسترسی به عظیم‌ترین منابع نفتی - خودنمایی می‌کرد و پدیده‌ای به نام جهان اسلام را مطرح می‌ساخت.^۱

به این ترتیب، طرح دیدگاه‌های جدید ژئوپلیتیکی و پیوند آنها با گرایش‌های فرهنگی، نقش جغرافیایی و ژئوپلیتیکی جهان اسلام و سرانجام قدرت انقلاب اسلامی، این اندیشه را به وجود آورد که در پیدایش ویژگی‌های ژئوپلیتیکی، نه تنها باید به ایدئولوژی‌های مذهبی و پارامترهایی مانند قومیت توجه کرد، بلکه باید به توانایی‌های عملیاتی آنها نیز نظر داشت. لذا

قبل از ورود به بحث اصلی، لازم است

واژه «ژئوپلیتیک شیعه» را تعریف کنیم:

«ژئوپلیتیک شیعه به مفهوم امتداد جغرافیایی سیاسی شیعیان در کشورهای مختلف خاور میانه بزرگ با هارتلند ایران است.»^۲

مارتین کرامر، محقق عنود و اسلام‌ستیز آمریکایی نیز در کتاب تشیع، مقاومت و انقلاب به طور ضمنی در مورد اهمیت عنصر ژئوپلیتیک شیعه می‌نویسد:



تا پیش از انقلاب ایران، دین اسلام، تنها یک ایدئولوژی مذهبی محسوب می‌شد؛ اما انقلاب ایران، جنبه‌های بالقوه سیاسی آن را به فعلیت درآورد و تفکر شیعی با انسجام ساختاری خود در ایران نشان داد که توانایی ایجاد یکی از انقلاب‌های بزرگ تاریخ را دارد.

۱. همان، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. فرحناز مایل‌افشار، «ژئوپلیتیک شیعه»، نشریه سیاست روز، ۸۳/۳/۵.

در دوران معاصر، تشیع، برخی از قوی‌ترین مفاهیم طغیان انقلابی را پدید آورده است. جنبش‌هایی شیعی، امروزه استراتژی‌های سیاسی فوق‌العاده اصیلی ابداع کرده‌اند که غالباً موجب شگفتی و حیرت دنیای اسلام و غرب شده است. این شیوه در ایران از عظیم‌ترین موفقیت‌ها برخوردار بوده است و الهام‌بخش سایر شیعیان در دنیای عرب و جنوب آسیا نیز شده‌اند. کمربندی از تشیع حیات اقتصادی، استراتژیکی و تاریخی اسلام را در بر می‌گیرد و بخش‌هایی از لبنان، سوریه، عراق، عربستان، کویت، بحرین، ایران، افغانستان، پاکستان و هندوستان را می‌پوشاند. این کمربند که در کشورهای مختلف به اکثریت و اقلیت شیعه تقسیم می‌شود؛ خود دنیایی است که تأثیرات گوناگون در آن به سرعت انتقال می‌یابد.^۱

از طرفی، موقعیت حساس ژئوپلیتیک جهان اسلام و جمعیت بیش از یک میلیارد نفری مسلمانان - که طبق پیش‌بینی‌های به عمل آمده، در بیست سال آینده به حدود ۲ میلیارد نفر خواهد رسید - صاحب‌نظران و سیاستمداران غرب را وادار ساخته است تا در حوزه ژئوپلیتیک به اسلام - به خصوص عنصر تشیع - بپردازند.

در این راستا فرانسوا توال در کتاب خود می‌نویسد:

از میان یک میلیارد معتقد به رسالت (حضرت) محمد(ص) حدود ۱۰ الی ۱۲ درصد شیعه هستند. یعنی جمعیت شیعی در جهان به حدود ۱۴۰ میلیون نفر می‌رسد. درگیری‌های اخیر، همچون انقلاب اسلامی در ایران و جنگ داخلی لبنان، مسئله شیعه را به عنوان یک عامل ژئوپلیتیک مطرح کرده است.^۲

به نظر وی، از این پس باید مطالعه مذهب شیعه برای تجزیه و تحلیل عوامل مهم ژئوپلیتیک جهان معاصر، مورد توجه قرار بگیرد.

با توجه به مطالب فوق، سعی ما بر این است تا به اهمیت ایدئولوژی تشیع - به عنوان یک

۱. تشیع، مقاومت و انقلاب، مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی دانشگاه تل‌آویو (بی‌جا: بی‌نا، ۱۹۸۴)، ص ۳۶.

۲. فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه علیرضا قاسم‌آقا (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)، ص ۹.

عامل مؤثر بر ژئوپلیتیک شیعه - بپردازیم عاملی که مبنای خودآگاهی و بیداری در انقلاب ایران و سایر جنبش‌های اسلامی منطقه شد.

◆ ایدئولوژی تشیع و تأثیر آن بر رفتار کارگزاران انقلاب اسلامی

تحولات هر جامعه، به شدت متأثر از اندیشه و اعتقادات حاکم بر آن جامعه است. از این رو، برای بررسی تحولات اجتماعی، سیاسی و تاریخی هر جامعه و پیروان هر دین و مکتبی، باید در درجه اول به ویژگی آن مکتب بپردازیم؛ و سپس به استنباط و طرز تلقی پیروان هر مکتب از آن، توجه کنیم؛ زیرا آنها هستند که بر اساس اعتقادات و باورهایشان، تاریخ و جامعه خود را می‌سازند.^۱

بنابراین، شناخت انقلاب اسلامی ایران - که هویتی شیعی دارد - بدون شناخت دو امر میسر نیست؛ اول، ایدئولوژی تشیع؛ دوم نقش امام خمینی(س)، به عنوان ایدئولوگ و کارگزار اصلی انقلاب و تفسیرهای وی از آموزه‌های تشیع.

در این راستا، نوع نگرش شیعه نسبت به سیاست و طرز برخورد آن با

در پیدایش ویژگی‌های ژئوپلیتیکی،
نه تنها باید به ایدئولوژی‌های
مذهبی و پارامترهایی مانند قومیت
توجه کرد، بلکه باید به توانایی‌های
عملیاتی آنها نیز نظر داشت.

قدرت‌های سیاسی باید مورد توجه قرار گیرد؛ چراکه این برخورد تحت تأثیر، عقاید و سنت‌های شیعه در متن تاریخ و حیات جمعی شیعیان، شکل گرفته و تعیین‌کننده الگوهای کنش و رفتار سیاسی آنان در پذیرش یا نفی حکومت‌هاست. از این رو، برخی بر این باورند که: مذهب، عقاید، ارزش‌ها، نمادهای مذهبی و فرهنگ سیاسی ناشی از آن، ممکن است مروج و

۱. محمد مسجدجامعی، ایدئولوژی و انقلاب (بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۶۱)، ص ۴۴.

الهام‌بخش رفتارهای سیاسی، انقلابی و ستیزه‌جو باشد و این حرکت را تشدید و تسهیل نماید.^۱ به هر حال، برای بررسی جایگاه و اهداف هر انقلاب ایدئولوژیک - چه در عرصه داخلی و چه در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی - اولاً، باید مکتب حاکم بر آن انقلاب را - با توجه به روح و عمق و کلیت آن - بازشناخت. ثانیاً باید به تلقی افراد از آن مکتب توجه داشت.^۲

البته باید گفت، گرچه این تلقی به نوبه خود متأثر از ماهیت خود مکتب است، ولی باید به این نکته نیز توجه کرد که توده‌های انقلابی، تحت چه شرایطی می‌زیسته‌اند و این شرایط، چه تأثیری در اوضاع روانی ساختار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن جامعه و همچنین در خلق، گسترش و تعمیق جو انقلابی آن و تلقی افراد آن از مکتب داشته است.

در ادامه، بعد از اشاره‌ای کوتاه به نقش و اهمیت ایدئولوژی در کنش و رفتار کارگزاران، به بیان این نکته می‌پردازیم که، آموزه‌های ایدئولوژی تشیع، چه تأثیری در تبیین محیط ذهنی و ادراکی انقلاب اسلامی دارد؟ آگاهی و بینش شیعیان - به ویژه کارگزاران انقلاب اسلامی - چگونه شکل می‌گیرد؟ و در نهایت به بیان این نکته می‌پردازیم که ایدئولوژی تشیع چه تأثیری در تعیین راهبردهای ایران در منطقه و از جمله، صدور انقلاب دارد.

◆ تأثیر ایدئولوژی بر کنش و رفتار کارگزاران

ایدئولوژی، استنتاجی از یک جهان‌بینی است که مستقل و قائم به ذات نیست، ایدئولوژی به معنای دستورهای کلی سیاسی است که دانسته یا ندانسته بر مبنای فلسفه معینی قرار دارد و یک سیستم فکری سیاسی را تشکیل می‌دهد. این سیستم، راهنمای عمل است و گروه‌هایی از

۱. یدالله هنری لطیف‌پور، فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)،

ص ۵۱.

۲. مسجدجامعی، همان، ص ۱۲۶.

مردم در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود از قواعد آن پیروی می‌کنند.^۱ در واقع، ایدئولوژی، استراتژی و تاکتیک‌های رسیدن به هدف را مشخص می‌کند و به عبارتی، آیین‌نامه اجرایی مکتب فکری انقلاب است.^۲

به این ترتیب، می‌توان گفت، ایدئولوژی نوعی نقشه و راهنما برای سیاستمداران و کارگزاران است و کنش و رفتار آنها را هدایت می‌کند. در راستای ایدئولوژی، منازعات و جدال‌ها حل می‌شود، یا برعکس، شکل می‌گیرد و یا گسترش می‌یابد. همچنین، به کمک آن، گذشته تفسیر، زمان حال، توضیح و آینده، پی‌ریزی می‌گردد و راهی انتخاب می‌شود که از نظر ایدئولوژی مطلوب‌تر است.^۳

از طرفی میزان مقاومت یک ایدئولوژی - خصوصاً ایدئولوژی انقلابی و پیکارجو - در برابر حوادث، به میزان تعهدش به اصول مفروضه، انسجام و هماهنگی درونی و توانایی‌اش در حل مشکلات و بن‌بست‌های جدید وابسته است؛ که ویژگی اخیر مرهون دو خصوصیت نخستین است.

به نظر می‌رسد با توجه به نقش و اهمیت ایدئولوژی در رفتار و کنش کارگزاران، تشیع ویژگی‌های ایدئولوژی انقلابی را داراست که توانست توسط ایدئولوگ انقلاب اسلامی، هم‌نظم موجود را زیر سؤال ببرد و هم نظام مطلوب جدیدی را - نه تنها برای ایران، بلکه برای سایر کشورها - پی‌ریزی کند.^۴ لذا در ادامه سعی می‌کنیم با ویژگی‌های ایدئولوژی تشیع بیشتر آشنا شویم.

۱. شفیعی‌فر، همان، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۹۰.

۳. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳)، ص ۸۴ و ۸۵.

۴. محمد مسجدجامعی، زمینه‌های تفکر سیاسی در اسلام در قلمرو تشیع و تسنن (تهران: الهدی، ۱۳۶۹)، ص ۲۵۲.

◆ مبادی نظری و اعتقادی شیعه

مبادی نظری شیعه، شامل اصول اعتقادی این مکتب است؛ اصولی که مورد توجه خاص و جدی آن است؛ یعنی اصل امامت، عدل، اعتقاد به غیبت امام دوازدهم و ظهور او به اراده الهی و شامل ارزش‌هایی همچون: اجتهاد، شهادت، تقیه، جهاد و... است.

در واقع، تشیع، دکترین‌ها، نظریه‌ها، آموزه‌ها، مفاهیم و نمادهایی داشته است که با ارائه قرائت‌های رادیکال، یا دست‌کم، کنار زدن قرائت‌های محافظه‌کارانه از آنها ایدئولوژیک شده است. بنابراین، ضروری است با آموزه‌های انقلابی تشیع که در راستای رویکرد انقلابی آن مؤثر بوده، آشنا شویم.

امامت

یکی از اصول مذهب تشیع، امامت است. اعتقاد به وجود امام عادل و معصوم، یک اصل انقلابی را در درون خود می‌پروراند و آن اصل اعتقاد به نامشروع بودن همه حکومت‌های غیر معصوم در زمان امام معصوم و غاصبانه بودن همه حکومت‌های غیر مأذون در دوران غیبت

ژئوپلیتیک شیعه به مفهوم امتداد جغرافیای سیاسی شیعیان در کشورهای مختلف خاور میانه بزرگ با هارتلند ایران است.

است. این اصل، بالقوه عنصری انقلابی است که در صورت به فعلیت در آمدن می‌تواند حکومت‌های نامشروع را سرنگون و حکومت مطلوب را جایگزین آنها کند.^۱ بنابراین نظریه، امامت شیعه بر مبنای وصایت، بنا شده است و اصلی که از آن نشئت

۱. روح‌الله حسینیان، تاریخ سیاسی تشیع تا تشکیل حوزه علمیه (مقدمه‌ای بر تاریخ انقلاب اسلامی) (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۱۴.

می‌گیرد منجر به نامشروع دانستن دیگر حکومت‌ها و نفی آنها می‌شود؛ این اصل در طول تاریخ موجب تداوم روحیه انقلابی و آمادگی نسبی شیعیان برای انقلاب شده است.^۱

این موضوع را «الوردی»، نویسنده معروف سنی، کاملاً درک کرده است و می‌گوید:

شیعه، نخستین کسانی هستند که تفکر انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضد طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریه‌های شیعه، روح انقلاب را با خود همراه داشت. عقیده به امامت - که شیعه بدان سخت ایمان داشت - آنها را به انتقاد و اعتراض نسبت به هیئت‌های حاکم و بالاخره به جبهه‌گیری در برابر آنها وامی‌داشت و این حقیقت در سرتاسر تاریخ شیعه مشهود است. به عقیده آنها هر حکومتی به هر شکل و در هر قالبی که باشد، غاصب و ظالم است، مگر آنکه امام معصوم (ع) یا نایب آن، زمام حکومت را در دست گیرد. به همین دلیل بوده که شیعیان به طور مداوم در قلب جریان انقلابی مستمر به سر می‌بردند. نه آرام می‌گرفتند و نه آنان را رها می‌کردند.^۲

عدالت

شیعه، عدالت را از صفات خداوند و جزء اصول مذهب خود می‌داند؛ از این رو، موضعی انقلابی در مقابل کسانی می‌گیرد که مشروعیت حکومت ظالم خود را به خداوند نسبت می‌دهند، شیعه عدالت را از خداوند به تمام نخبگان سرایت می‌دهد و آن را از شرایط لازم خلیفه، والی، حاکم، قاضی، پلیس، امام جمعه، امام جماعت و... می‌داند.^۳

به این ترتیب، می‌توان گفت بزرگ‌ترین انگیزه و حساسیت شیعیان انقلابی، عدالتخواهی آنان است. به عبارت دیگر، ویژگی مهم ایدئولوژی اسلامی - سیاسی آنها عدالتخواهی است. این اصل برای شیعیان منبع تحرک و الهام است و آنان را وامی‌دارد تا برای برقراری عدالت

۱. همان، ص ۱۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۹.

برخیزند و تلاش کنند، اسلامی را استقرار بخشند که پیام اصلی‌اش عدالت است. آنان بر خلاف اهل سنت - که در درجه اول اسلام را دین قدرت می‌دانند - در درجه نخست اسلام را دین عدالت و تاریخ راستینش را تاریخ عدالت و دادگستری می‌دانند.^۱

به این ترتیب، در مکتب تشیع، احیای سیاسی مذهب، بر محور ارائه تفسیری تازه از یک سلسله مفاهیم اصلی شیعه

متکی بود که هدف آن ایجاد نوعی تحرک سیاسی و ظلم‌ستیزی بود. فقهای برجسته اهل سنت، مبنای اطاعت از حکام را حکم کلی قرآن می‌دانند و معتقدند که بر اساس آن، باید از خدا، پیغمبر(ص) و اولی‌الامر اطاعت نمود و به هر حال، وجود یک رژیم جائر، بهتر از هرج و مرج است. اما در مکتب شیعه اینگونه نیست و وجود دو واقعه، زمینه‌های بالقوه‌ای برای ایجاد انقلاب هستند:

واقعه اول، موضوع غیبت امام عصر(عج) است. اعتقاد به اینکه هر حکومتی غیر از حکومت امام معصوم(ع) یا حکومت غیر مأذون از طرف امام معصوم(ع) غصبی است، به طور بالقوه موجد انقلاب است.^۲

شاخه فرعی دکتربین غیبت، آموزه انتظار است؛ به این معنی که مقدر است در آینده‌ای

شناخت انقلاب اسلامی ایران - که هویتی شیعی دارد - بدون شناخت دو امر میسر نیست؛ اول، ایدئولوژی تشیع؛ دوم نقش امام خمینی(س)، به عنوان ایدئولوگ و کارگزار اصلی انقلاب و تفسیرهای وی از آموزه‌های تشیع.

۱. مسجدجامعی، زمینه‌های تفکر سیاسی در اسلام در قلمرو تشیع و تسنن، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲. امرایی، همان، ص ۳۵.

نامعلوم، حاکمی مشروع ظهور کند و عدل را در جهان بگسترد.^۱ به این ترتیب، انتظار ظهور منجی جهانی و استقرار صلح و عدالت، شیعیان را به نوعی نسبت به آینده امیدوار می‌کند. شیعه، تمام آرمان‌ها و آرزوهای خویش را تا زمان رسیدن موعود، دست نایافتنی می‌داند؛ از این رو، همواره از وضع موجود، ناراضی است. امید به ظهور مصلح جهانی، همواره آنها را در حالت آماده‌باش قرار می‌دهد و روحیه‌ای فعال به منتظران می‌دهد. در واقع انتظار عاملی محرک است که انسان را به تلاش و تکاپو وامی‌دارد.^۲

اما تا ظهور منجی، شیعه با واقعیت عصر غیبت روبه‌روست و در این راستا یکی از اساسی‌ترین امکاناتی که در اختیار شیعه قرار می‌گیرد تا بر اساس آن زندگی اجتماعی و سیاسی خویش را با شرایط روز و مقتضیات زمان وفق دهد، اصل اجتهاد است. اجتهاد نه تنها امکان استخراج احکام شرعی را از منابع به فقهای جامع‌الشرایط می‌دهد؛ بلکه تنها در زمینه‌های تخصصی فقهی و شرعی خلاصه نشده و به نوعی در مسائل فرعی و درجه دوم، اجتهاد آزادانه فردی را شاهدیم که امکان ابراز عقیده آزاد را برای تک تک افراد قائل است. بنابراین، این اصل، روح اعتراض و انتقاد را در برابر حاکمیت‌های غیر منعطف تقویت می‌کند. به علاوه شیعه از مجرای مرجعیت به نوعی رهبری اجتماعی دست می‌یابد که در مواقع لزوم می‌تواند نیروها و اقشار مختلف جامعه را سازماندهی و آماده جهاد کند.^۳

بدیهی است که توجه مرجع تقلید به امور سیاسی، اجتماعی و مسائلی که جنبه عمومی آن قابل توجه است همچنین دخالت وی در سیاست یا بی‌تفاوتی وی نسبت به امور سیاسی اجتماعی می‌تواند از نظر تنظیم رفتار سیاسی در مقلدین وی تأثیر بسزایی

۱. حمید اخوان مفرد، ایدئولوژی انقلاب ایران (تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، معاونت پژوهشی، ۱۳۸۱)، ص ۱۶۹.

۲. زینب منقی‌زاده، جغرافیای سیاسی شیعیان منطقه خلیج فارس (قم: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۴)، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۳۸.

داشته باشد.^۱

به این ترتیب، علت اصلی پویایی مذهب شیعه در تجزیه و تحلیل‌های اجتماعی آن است و هم‌آوردی آن را با چالش‌های زندگی مسلمانان باید در عنصر اجتهاد دانست.

همین اصل اجتهاد در طول تاریخ، سبب شد که شیعه دچار جمود و واپس‌گرایی نگردد و همین اصل، جذابیت‌های لازم را برای انطباق معرفت دینی با دستاوردهای دانش بشری در حوزه‌های گوناگون سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و علوم ایجاد کرده است.^۲

پدیده دوم، واقعه کربلا و نقش آن در پی‌ریزی نظریه انقلاب در تشیع است. شیعه، امام حسین(ع) را مظهر یک پرچم سرخ در حال اهتزاز، به عنوان استمرار نبرد حق و باطل می‌داند؛ نبردی که انتقام خون اهل حق را از باطل می‌گیرد و حسین(ع) اسوه ظلم‌ستیزی و نپذیرفتن حکومت غاصبان است.^۳



تشیع ویژگی‌های ایدئولوژی انقلابی را داراست که توانست توسط ایدئولوگ انقلاب اسلامی، هم‌نظم موجود را زیر سؤال ببرد و هم‌نظام مطلوب جدیدی را - نه تنها برای ایران، بلکه برای سایر کشورها - پی‌ریزی کند.

همچنین، عنصر شهادت که از قوی‌ترین نیروهای محرک برای عمل سیاسی است و به تعبیر دکتر علی‌الوردی، مورخ و نویسنده عرب «پیوسته شیعه را به صورت یک آتشفشان خاموش درآورده است.»^۴

حامد الگار نیز معتقد است: «ترکیب دو عنصر غیبت و شهادت به ویژه در

۱. اخوان مفرد، همان، ص ۱۶۶.

۲. مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه (تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶)، ص ۸۰.

۳. امرایی، همان، ص ۳۵.

۴. هنری لطیف‌پور، همان، ص ۱۰.

مراحلی از تاریخ به تشیع دیدگاه و موضعی مبارزه‌جویانه و انقلابی می‌بخشد.^۱ در واقع، شیعیان، مرگ در راه دین خدا (شهادت) را یکی از کلیدهای ورود به ملکوت و اصلی‌ترین عنصر مبارزاتی می‌دانند.

هنگامی که از آموزه شهادت سخن به میان می‌آید، نمادی‌ترین واقعه، شهادت امام حسین (ع) است که در تشیع، مظهر و الگوی تمام‌عیاری برای شهادت شمرده می‌شود. تلقی شیعیان از چنین مرگی پیروزی است، چه دشمن را نابود کنیم و چه شهید شویم در هر حال پیروزیم. این تفکر، ترس از مرگ را - که مهم‌ترین مانع و بازدارنده از انجام مبارزه است - به چالش می‌کشد.^۲

از دیگر آموزه‌های تشیع - که جزء فروع دین نیز می‌باشد - اصل تولی و تبری است؛ به مفهوم دوستی با دوستان خدا و گسستگی از اهل باطل. این نفی و اثبات، جریانی است هم درونی و هم بیرونی. جریان درونی به معنای کوشش برای کسب آمادگی‌های روحی و معنوی است؛ این کوشش، پشتوانه‌ای است برای جهاد عملی و پیگیر در مسیر عینیت بخشیدن به ولایت ائمه طاهرین (علیهم السلام). دوست داشتن، یعنی اثبات ولایت اولیای دین و نفی هر ولایتی که معارض با آنهاست.^۳

از دیگر مبانی نظری تشیع - که عاملی برای تهییج روح انقلابی و از فروع دین می‌باشد - موضوع جهاد است. همین زمینه اعتقادی و سابقه و سرنوشت تاریخی، بستر مناسبی را برای تقویت روح مبارزه - به ویژه در دوران معاصر - فراهم ساخته است. در واقع جهاد با همه ابعاد و شرایط آن، از مؤلفه‌های اساسی فرهنگ سیاسی شیعه به شمار می‌رود.^۴

۱. حامد الگار، چهار گفتار در باره انقلاب ایران، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیذری (تهران: قلم، ۱۳۶۰)، ص ۱۷.

۲. متقی‌زاده، همان، ص ۴۱.

۳. هنری لطیف‌پور، همان، ص ۸۶ و ۸۷.

۴. همان، ص ۸۵ و ۸۶.

یکی دیگر، از عناصر اساسی فرهنگ سیاسی شیعه، اصل امر به معروف و نهی از منکر است. در چهارچوب این اصل مشارکت سیاسی در امر حکومت و نظارت همگانی بر هیئت حاکم تحقق می‌یابد، سلامت جامعه در ابعاد مختلف تضمین می‌شود و همه فرایض دینی اقامه می‌گردد. عمل به آن، ضامن بقا و استمرار نظام اسلامی صالح و عادل خواهد بود.^۱

یکی دیگر از این عناصر، اصل تقیه است که به ظاهر نمادی محافظه‌کارانه از تشیع می‌باشد؛ حال آنکه وقتی به متون دینی شیعه مراجعه می‌کنیم، در واقع تقیه همان اصل مخفی‌کاری انقلابی است. در متون دینی، تقیه سپر مؤمن معرفی شده است. سپر، از ابزار افراد جنگجو است والا فرد معمولی نیازی به آن ندارد. تقیه به عنوان یک تمهید سیاسی - تشکیلاتی از سوی امامان معصوم(ع) و سایر رهبران و علمای شیعه تجویز شده است و هدف از آن، حفظ و نگهداری نیروها و امکانات شیعه در راه تقویت دین و مبارزه با دشمنان است. بنابراین، حد و مرز تقیه را شرایط و موقعیت‌های زمان مشخص می‌نماید.^۲ به کمک این اصل در انجام فعالیت‌های مخفیانه، می‌توان به‌گونه‌ای موفق عمل کرد. این بهترین تاکتیک و یکی از شیوه‌های عاقلانه مبارزاتی است که در موقع ضعف نیروها و فقدان آمادگی می‌تواند کارساز باشد.

علاوه بر آموزه‌های انقلابی تشیع که ریشه در اعتقادات مذهبی آنها دارد، رویکرد رهبران شیعی برای حفظ استقلال خویش در مقابل حکومت‌ها نیز، درخور توجه است؛ مثلاً آنان «برای حفظ استقلال مالی، خمس را که امری متروک بود، احیا کردند»^۳

همچنین آنان با هدف استقلال قضایی، از مراجعه شیعیان به دستگاه‌های قضایی حکومت‌ها جلوگیری و آنها را منع می‌کردند. استقلال قضایی، موجب بی‌نیازی شیعه از دستگاه حکومتی و بی‌اعتنایی آنها به حکومت‌ها گردید. چنین حالتی از زمینه‌های روحیه انقلابی در برابر

۱. همان، ص ۸۲.

۲. همان، ص ۸۰.

۳. حسینیان، همان، ص ۱۵.

حکومت‌ها است که تشیع در دل خود پرورش می‌داد. استقلال قضایی به حدی گسترش یافت که رهبران شیعه به شیعیان اجازه دادند، شخصا قوانین جزایی را درباره زیردستان و فرزندانشان اجرا کنند.

رهبران شیعه برای جلوگیری از فروپاشی اقلیت شیعه، مانع از جذب شیعیان در دستگاه‌های حکومتی شدند و به شیعیان اجازه جنگیدن، حتی جنگ مقدس ضد کفار را ندادند و شرط جهاد را وجود رهبری عادل قرار دادند. همچنین به آنان اجازه همکاری با حکومت‌های غاصب را ندادند و همکاری با آنها را از محرمات قطعی اعلام کردند.^۱

با توجه به مبادی نظری و اعتقادی شیعه - که به آن اشاره شد - روشن است که عنصر انقلابی‌گری در تفکر شیعی نهفته است تا آنجا که جورج جرداق، شیعه را اصحاب «مذهب ثوری» یا مکتب انقلابی معرفی می‌کند.^۲

با این اوصاف می‌توان گفت که حرکت انقلابی و جنبش اسلامی در قلمرو شیعه، مشکل ایدئولوژیک مهمی نداشت. اصول اعتقادی، مبانی فقهی، تجربه تاریخی و ساختار روانی و اجتماعی برآمده از این

◆

اصل اجتهاد در طول تاریخ، سبب شد که شیعه دچار جمود و واپس‌گرایی نگردد و همین اصل، جذابیت‌های لازم را برای انطباق معرفت دینی با دستاوردهای دانش بشری در حوزه‌های گوناگون سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و علوم ایجاد کرده است.

اصول به گونه‌ای نبود که در تعارض با الزامات و فشارهای تاریخ نوین برای دست یازیدن به اقدامات سیاسی و انقلابی قرار داشته باشد. شیعیان به رهبری علمای دین و با تکیه بر مبانی

۱. همان، ص ۱۵ و ۱۶.

۲. همان، ص ۱۸.

ایدئولوژیک خود می‌توانستند در برابر حاکمان جائر و وابسته بایستند و تا سر حد ساقط کردن آنها مقاومت کنند.^۱

با این حال تشیع در گذشته و دست‌کم تا قرن نوزده میلادی نوعی رابطه مسالمت‌آمیز با سیاست داشته است و در مقاطعی حتی با حکومت‌های وقت کنار می‌آمده است.^۲

مارتین کرامر، محقق عنود و اسلام‌ستیز امریکایی هم به این امر اشاره کرده است: مذهب تشیع در بیشتر سده‌های هزاره اول اسلام، ایدئولوژی اقلیت‌های محتاطی بود که تلاش می‌کردند آرمان‌های مذهبی را با واقعیات روزمره آشتی دهند. مذهب تشیع دوازده امامی ایدئولوژی یکی از این اقلیت‌ها بوده است. تدابیری که این شیعیان اندیشیده بودند، بسیار گسترده و فراگیر بود. به طوری که حتی شامل تقیه یا کتمان عقاید واقعی نیز می‌شد... در چنین فضایی از تفکر بوده که برداشت مبتنی بر تطبیق و سازش، شکوفا شده و ریشه‌کن‌سازی بی‌عدالتی به زمانی موکول گردیده است که غیبت امام دوازدهم بسر آید و با بازگشت خود عدالت را در همه جا برقرار سازد.^۳

البته این نمایش هماهنگی، بیشتر، موقت بود و هرگز این دیدگاه شیعه را - که همه قدرت‌های - دنیوی در زمان غیبت امام زمان نامشروع هستند - تهدید یا تضعیف نکرد. و شیعه همچنان بر تجزیه‌ناپذیری مشروعیت حکومت امام، اصرار دارد. باید گفت آرمان‌خواهی اثری متناقض بر رفتار سیاسی شیعه داشته است؛ به این صورت که گاه پیروان خود را به فعالیت خستگی‌ناپذیر وادار کرده است و گاه این عقیده که همه قدرت‌های دنیوی نامشروع‌اند یا مشروعیتشان در حد یک مصالحه موقت مشکوک است، شیعه را واداشته تا کمتر در سیاست دخالت کند و آن را شایسته نفوس لایابالی و جاه‌طلب بینگارد. این امر با یکی دیگر از وجوه

۱. مسجدجامعی، تاریخ تفکر سیاسی در اسلام در قلمرو تشیع و تسنن، ص ۲۸۵.

۲. اخوان مفرد، همان، ص ۱۴۶.

۳. محمود تقی‌زاده داوری، «شیعه و مذاهب دیگر، بررسی حوزه‌های جغرافیای تعاملی و چالشی»، فصلنامه تخصصی شیعه‌شناسی، س ۲، ش ۸، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۷۸.

آرمان‌خواهی شیعه، یعنی این اصل که اجرای عدالت واقعی جز با بازگشت امام غایب ممکن نیست، تشدید شده است^۱ و به همین دلیل در تشیع این عقیده رواج یافت که تا ظهور امام موعود برقراری حکومت کامل و عادلانه میسر نیست.

به هر حال در این دوران، آرامش‌طلبی و پذیرش وضع موجود با تفاسیر خاص میانه‌رو و گاه محافظه‌کارانه از آموزه‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و نمادهای مذهبی - که در این دوران غالب بوده‌اند - توجیه می‌شدند.

◆ تحول درونی تفکر اسلام شیعی در ایران

اگر بپذیریم که دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی می‌توانند زمینه‌ای فراهم کنند که تفاسیر نادرست از آموزه‌های مذهبی کنار گذاشته شوند و تصویر اصلی آنها دوباره خود را نشان دهد، می‌توان گفت که در ایران هم عوامل متعددی وجود داشت که منجر به تفسیر نوین انقلابی و رادیکال از تشیع و اسلام شیعی گردید؛ به طوری که توانست نقش ایدئولوژی انقلاب اسلامی را ایفا کند.

در واقع در طول یکصد سال اخیر، به تدریج برداشت سنتی شیعه از بسیاری مقولات و مفاهیم مذهبی عوض شد. بخشی از این تحول، ناشی از آگاهی فکری مردم و بخشی دیگر مربوط به تحولات سیاسی - اجتماعی بود، قسمتی نیز به نقش اجتهاد، یعنی ابزار مقطعی و ذاتی تشیع برای انطباق با تحولات تازه، برمی‌گشت. حاصل این تحول، کنار گذاشتن تقدیرگرایی و کشیده شدن به سوی مبارزه و عمل بود.^۲

در فرآیند انقلاب اسلامی، اسلام شیعی به مثابه ایدئولوژی راهنمای عمل و رهایی‌بخش جلوه‌گر شد. در این راستا نقش امام خمینی(س)، به عنوان ایدئولوگ انقلاب اسلامی برجسته

۱. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲، ج ۳)، ص ۶۳-۵۵.

۲. امرایی، همان، ص ۳۵.

است. مهم‌ترین اقدام امام در زمینه اسلام شیعی، ایجاد تغییرات اساسی در تفکر اجتهادی شیعه نسبت به سیاست بود، از جمله این اقدامات، بطلان تز جدایی دین از سیاست، حرام شمردن تقیه و سکوت در برابر ظلم، حمله به دربار، نهاد سلطنت و... و ادامه مبارزه تا تغییر نظام سلطنتی به یک حکومت اسلامی بود.



مهم‌ترین اقدام امام در زمینه اسلام شیعی، ایجاد تغییرات اساسی در تفکر اجتهادی شیعه نسبت به سیاست بود، از جمله این اقدامات، بطلان تز جدایی دین از سیاست، حرام شمردن تقیه و سکوت در برابر ظلم، حمله به دربار، نهاد سلطنت و... و ادامه مبارزه تا تغییر نظام سلطنتی به یک حکومت اسلامی بود.



مبنای این تغییرات، تفسیر جدید امام از مفاهیم، آموزه‌ها و نمادهای اسلام شیعی بود. تصویری که ایشان از اسلام ارائه نمود اسلام ضد استعمار، ضد بی‌عدالتی و جهل، ضد اختلافات طبقاتی و ضد امپریالیسم بود. در واقع قرائت امام از عناصر و آموزه‌های اسلام شیعی - دست کم در پاره‌ای موارد - چهره‌ای ایدئولوژیک بدان بخشید که تمامی دقایق و عناصر سایر ایدئولوژی‌های سیاسی - اجتماعی مدرن و رهایی‌بخش را دربر داشت. در این ایدئولوژی انقلابی، اسلام، مکتبی توحیدی معرفی شد که با توجه به

غناي مفهومی و محتوایی، تمامی نیازهای فردی، اجتماعی، مادی و معنوی زندگی انسان را تأمین و سیاست را همنشین دیانت می‌کند؛ هر دو را با سیمایی عرفانی زینت می‌دهد و در کنش اجتماعی، هر سه را در منزلت تئوری، راهنمای عمل می‌نماید.^۱

محورهای اساسی این ایدئولوژی عبارت بودند از: تأکید بر ابعاد سیاسی اسلام شیعی و

۱. اخوان مفرد، همان، ص ۲۳۳.

جنبه‌های ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی آن، تأکید بر مبارزه و پذیرش سختی‌ها، ارائه تصویری تاریخی از حکومت اسلامی و تأکید بر ضرورت تشکیل آن، پرهیز از تفرقه میان مسلمانان و تأکید بر وحدت میان شیعه و سنی.^۱

به این ترتیب انقلاب اسلامی، به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک و با جهان‌بینی خاص خود - که از مکتب اسلام سرچشمه گرفته - نه تنها در بعد ملی، احیاگر برنامه‌ها و نظریات خاص اسلام برای حکومت و دولتمداری است، بلکه در بعد جهانی نیز افکار و نظریات خاص دارد و ارائه‌دهنده نظام جهانی ویژه خود می‌باشد.

به همین دلیل انقلاب اسلامی - با توجه به ایدئولوژی جهان‌شمول خویش - هدف خود را احیای هویت واحد اسلامی، مبارزه با ناسیونالیسم و برقراری اتحاد جهان اسلام در برابر غرب قرار داد. بر همین اساس از نظر کارگزاران انقلاب اسلامی، وطن اسلامی توسعه می‌یابد و در نهایت کل جهان را در بر می‌گیرد. این بدان دلیل است که اسلام دارای رسالتی انسانی برای تمام بشر است و خاص جوامع مسلمان نیست. از این رو برنامه اسلام، نجات انسان‌هاست؛ لذا در این راستا اولین قدم بحث صدور انقلاب است.

◆ صدور ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی

یک رژیم انقلابی زمانی در پی صدور انقلاب و اصول و ارزش‌های آن به جهان خارج بر می‌آید که ادعای جهان‌شمولی داشته باشد. چنین نظامی دارای ایدئولوژی مبتنی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی است و این فلسفه - که به طور مطلق و عام پذیرفته شده - به مثابه نسخه‌ای تلقی می‌شود که قابلیت تجویز برای ظرفیت‌های مکانی و جغرافیایی دیگر را دارد.^۲ از جمله دلایلی که موجب می‌شود، پدیده صدور انقلاب ظهور کند، این است که تحولات

۱. همان.

۲. امرایی، همان، ص ۵۰.

سیاسی کشورها تا حدودی می‌تواند کشورهای همسایه را نیز تحت تأثیر قرار دهد. بر این اساس، شعارهای انقلابی یک ملت به‌پا خاسته تأثیر مستقیمی بر نحوه زندگی و حکومت کشورهای همسایه دارد؛ از این رو، عده‌ای به مخالفت با انقلاب کشور مادر، بر می‌خیزند و در صدد بر می‌آیند تا با سرکوب آن، مانع از نفوذ افکار و اندیشه‌هایش در کشور متبوع خود گردند. کشورهای انقلابی نیز برای حفظ دستاوردهای انقلاب خود، متقابلاً اقدام می‌کنند و روش‌های گوناگونی برای صدور انقلاب اتخاذ می‌نمایند که منبث از روح حاکم بر ایدئولوژی آنها است.^۱

با توجه به مطالب فوق، می‌توان گفت که انقلاب ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ به ویژه آنکه این انقلاب با رویکرد ایدئولوژیک خود، از توانمندی بسیاری برای تأثیر بر جغرافیای جهان اسلام برخوردار است.

◆

مهم‌ترین عامل تأثیر انقلاب ایران بر جهان اسلام و حتی مستضعفان کل جهان همان بعد ایدئولوژیک آن است.

این انقلاب با تکیه بر بعد معنوی خود، تأثیر بسزایی در گرایش نهضت‌های اسلامی به سوی تحقق اندیشه‌های اسلامی داشته است. به واقع این انقلاب نه تنها الگوی عینی برای نهضت‌های شیعی منطقه بلکه نمونه‌ای از انقلاب اسلامی برای تمام مسلمانان جهان به شمار می‌آید.

◆ ماهیت انقلاب اسلامی ایران

از آنجا که انقلاب اسلامی ایران به وسیله مردم مسلمان شیعه و رهبری مسلمان به وجود آمد، بی‌تردید از بسیاری خصوصیات اسلام - در پرتو تشیع - بهره گرفت و رشد نمود. این

۱. همان، ص ۵۱.

انقلاب در شیعیان جهان، به‌ویژه شیعیان عربستان، عراق و لبنان تأثیر محسوس نهاد، ولی رهبر و مسلمانان شیعه ایران خود انقلاب را یک انقلاب منحصر اسلامی معرفی می‌نمایند. چرا که معتقدند این خود اسلام است که همه ارزش‌ها را جمع و متحد می‌کند، نه چیز دیگر. بنابراین بر فرض که انقلاب اسلامی از اصول و ارزش‌های تشیع برخوردار شده باشد انقلاب غیر اسلامی نمی‌شود؛ همان‌گونه که انقلاب‌های رهبری عثمان دن فودیو و حاج عمرو مهدی در افریقا، انقلاب اسلامی بودند نه انقلاب شافعی، مالکی، حنفی و غیره.^۱

از طرفی، انقلاب اسلامی مدعی است که تنها حلقه‌ای از یک زنجیر طولانی می‌باشد که به وسیله پیامبر اسلام - حتی پیامبران قبل از اسلام - بنیانگذاری شده است و به این انقلاب نیز ختم نمی‌شود. انقلاب ایران تنها بخشی از انقلاب مداوم پیامبران و بخشی از انقلاب مداوم اسلام است که تا استقرار عدل جهانی و حاکمیت موعود مطلق خدا به دست بندگان صالح او و مستضعفان ادامه خواهد یافت.^۲

به این ترتیب انقلاب اسلامی نمی‌تواند به تشیع محدود باشد؛ چرا که این انقلاب، تداوم انقلاب انبیا - از جمله پیامبر اسلام - و بازسازی ارزش‌های نبوت عامه و خاصه و امامت عامه و خاصه است و بر خلاف کوشش مغرضان یک انقلاب فرقه‌ای، ملی، نژادی و طبقاتی نیست و می‌تواند الگوی خوبی برای انقلاب کردن دیگر ادیان، پیروان مذاهب مختلف اسلامی و تمام مستضعفان باشد.

بر این اساس می‌توان گفت که انقلاب ایران نه اولین انقلاب اسلامی است و نه آخرینش خواهد بود. ارزش و اهمیت این انقلاب بیشتر در آن است که عملاً روش و دیدگاه جدیدی را به همراه آورده است که این روش و دیدگاه برای تمامی مسلمانان و حتی مستضعفانی که در پی استقلال و آزادی و عدالت هستند درخور تأمل و تعمق است.

۱. ابوالفضل عزتی، اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی (تهران: هدی، بی‌تا)، ص ۴۰۷.

۲. همان، ص ۴۰۳.

در ادامه سعی می‌کنیم به بررسی نفوذ افکار انقلاب اسلامی ایران بر مسلمانان در بحث صدور انقلاب و حتی در ارتباط با مستضعفان جهان بپردازیم.

◆ انقلاب اسلامی ایران، صدور افکار انقلابی و بیداری اسلامی جهانی

انقلاب اسلامی ایران، نقطه آغازی برای خیزش تفکر اسلامی است. قرن بیستم با عقب‌نشینی اسلام در پی ضعف و ناتوانی امپراطوری عثمانی آغاز شد؛ اما پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال‌های پایانی این قرن، آغاز دوره جدیدی از ظهور مجدد اسلام را نوید داد.

انقلاب اسلامی ایران بر اساس مبانی عقیدتی خود نوعی واکنش خشمگینانه نسبت به اوضاع موجود نشان داد و نارضایتی خود را از نظم کنونی و جایگاه اسلام در دوران معاصر به منصفه ظهور گذاشت. از طرف دیگر با طرح عقاید روشنگرانه، نارضایتی خود را نسبت به استراتژی دیگر جنبش‌های اسلامی برای رسیدن به اسلام ایده‌آل ابراز نمود و

اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روند فراگیر، نه فقط مسلمانان، بلکه تمام مستضعفان جهان را به حرکت درآورد؛ چرا که مخاطب امام، مستضعفان سراسر کره زمین بود.

ندای رهایی از جریان حرکت تاریخ را سرداد - جریانی که بر اساس مفروضات از پیش تعیین شده مدرنیزاسیون بود - بر این اساس از یک طرف، خواهان افزایش توان مبارزاتی و تغییر الگوی عمل بود و از طرف دیگر، آلترناتیو مناسبی برای رهایی از وضع موجود و ایجاد وضع مطلوب داشت. روش حرکت اسلامی در ایران تبدیل نیروهای بالقوه به حالت بالفعل و بسیج اندیشه‌های ذخیره شده در درون ملت‌های اسلامی بود. انجام این کار بر اساس نوعی مدیریت همه‌جانبه با توان حرکتی بسیار بالا و به مراتب سریع‌تر از سایر جنبش‌های اسلامی بود. این

حرکت اسلامی به عنوان الگویی برای ترفندهای ایدئولوژیک سایر ملل اسلامی مورد توجه قرار گرفت و باعث شد که آنها، تحولی عمیق در راهبرد یا شیوه عمل و چگونگی تعیین اهداف خود ایجاد نمایند. حرکت اسلامی ایران، زمینه این ذهنیت را فراهم آورد که هنوز توان تصور آرمانی، فراتر از آنچه که سایر حرکت‌ها در گذشته انجام داده‌اند و امکان دگرگونی و بازگشت به دوران طلایی اسلامی وجود دارد. شاید اعتقاد به همین توانمندی بود که روح تحرک را میان سایر جنبش‌های اسلامی متأثر از انقلاب ایران فزونی بخشید.^۱

از این رو، می‌توان گفت مهم‌ترین عامل تأثیر انقلاب ایران بر جهان اسلام و حتی مستضعفان کل جهان همان بعد ایدئولوژیک آن است.

به این ترتیب، اندکی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یک روند فراگیر، نه فقط مسلمانان، بلکه تمام مستضعفان جهان را به حرکت درآورد؛ چرا که مخاطب امام، مستضعفان سراسر کره زمین بود:

باید این نهضت در تمام عالم، نهضت مستضعف در مقابل مستکبر در تمام عالم گسترده شود. ایران مبدأ و نقطه اول و الگو برای همه ملت‌های مستضعف است. در تمام اقشار عالم، مسلمین به پا خیزند، بلکه مستضعفین به پا خیزند. وعده الهی که مستضعفین را شامل است و می‌فرماید که ما منت بر مستضعفین می‌گذاریم که آنها امام ما بشوند در دنیا و وارث باشند، امامت حق مستضعفین است. وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصبانند، مستکبرین باید از میدان خارج شوند.^۲

در این میان، انقلاب اسلامی ایران، بیش از همه کشورهای حوزه خلیج فارس و خاور میانه سرمنشأ تحولات دامنه‌دار - از درون و بیرون - گردید. ایده‌های انقلاب اسلامی، خود به خود در منطقه خاورمیانه گسترش یافت و موجب بی‌ثباتی‌های داخلی در بسیاری از کشورها گردید. رژیم‌هایی چون عراق و عربستان سعودی - که به عنوان با ثبات‌ترین کشورهای منطقه در نظر

۱. امرایی، همان، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. صحیفه امام، ج ۷، ص ۲۹۳.

گرفته می‌شدند - به شکل ناگهانی به آسیب‌پذیری خود پی بردند. هر چند ایران در تنش‌های داخلی این کشورها مداخله مستقیم نداشت، اما کاملاً واضح است که امواج انقلاب اسلامی تأثیر خود را گذاشته بود. کشورهایی که دارای جوامع شیعی بودند بیشترین تأثیر را از انقلاب اسلامی دریافت کردند. ناآرامی‌های شیعیان در کشورهای کویت، بحرین، عراق و عربستان و ... نشان داد که با ظهور انقلاب اسلامی آنها توانستند به ظمی که دچار آن هستند، پی ببرند و دست به قیام بزنند. انقلاب ایران در افتخار و اعتماد به نفس مسلمانان - چه سنی و چه شیعه و بدون توجه به ملیت یا تمایلات سیاسی آنها - تأثیر بسیاری داشته است، به طوری که در سراسر جهان اسلام از یوگسلاوی و مراکش تا اندونزی و فیلیپین یک جنبش مردمی نضج گرفت. این تجدید حیات اسلامی به شکل‌های مختلف ولی با بیان عقیدتی مرتبط با یکدیگر تجلی یافته است. این نیروی مردمی اسلامی، مرزهای جغرافیایی را در نوردید؛ از ایدئولوژی‌های سیاسی و نظام‌های ملی فراتر رفت و به عنوان یک معضل جدی برای رژیم‌های محافظه‌کار حاکم بر این کشورها عنوان شد.

در واقع، پیروزی انقلاب اسلامی ایران، یک افسون و جذبۀ اسلامی را در مردم ایجاد کرد و از آن پس مردمی که از عظمت و قدرت خود بی‌اطلاع بودند و همه مظالم را در چارچوب قسمت و قضا و قدر الهی تفسیر می‌کردند با برداشتی نوین از اسلام به حرکت درآمدند.

◆ انقلاب اسلامی و رستاخیز شیعه

هر چند انقلاب اسلامی در عصر حاضر یک الگوی عملی را به جنبش‌های اسلامی عرضه داشته است و انقلاب ایران برای آنان منشأ تحولی عظیم بوده، اما به نظر می‌رسد به دلیل ایفای نقش اسلام شیعی، به عنوان ایدئولوژی انقلاب، بیشترین تأثیر را بر جمعیت‌های شیعی منطقه داشته است.

فرانسوا توال به طور ضمنی به این امر اشاره کرده است:

از سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی، قدرت منطقه‌ای ایران سیاست ویژه و جدیدی

در پیش گرفت. ایران داعیه رهبری جهانی انقلاب اسلامی در مبارزه با استکبار جهانی را داشت و می‌خواست این مبارزه را در هیئت یک «اتحادیه شیعی» علم کند.

هر چند جمهوری اسلامی ایران خواستار وحدت همه مسلمانان جهان برای حمایت مستضعفین و مبارزه با مستکبرین بود، اما در عمل به علت برخوردهای شدیدی که بین سیاست خارجی ایران با کشورهای عرب که اکثراً انقلاب اسلامی را یک تهدید ایدئولوژیکی تلقی می‌کنند، ایجاد شد، جهت‌گیری آرمان‌های انقلاب اسلامی به سمت ایجاد یک اتحادیه شیعی، مسجل شد.

هدف این اتحادیه نه تنها ایجاد هماهنگی میان جوامع شیعی، بلکه استقرار اسلام شیعی در جهان اسلام و قصد اسلامی شدن عمومی جهان بود.^۱

تشیع با این آرزوی نجات، اصل و ریشه خود را باز می‌یابد. در واقع ایمان آوردن مجدد جهان اسلام به تشیع و جنبش‌های اسلامی شیعیان به معنی اعاده اسلام واقعی است؛ اسلامی که همراه با پویایی، اخلاص، قدرت انقلابی و معترض نسبت به تمام نظام‌های اجتماعی - سیاسی، به منظور اسلامی شدن کل جهان است. به عبارت دیگر با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سایه ایدئولوژی انقلابی تشیع، ایران پایگاه مهمی برای جهان تشیع به شمار می‌آید و از جنبه‌های مختلف می‌تواند راهی برای تغذیه شیعیان دیگر نقاط جهان باشد.

نکته قابل توجه دیگر، آن است که در احیای تشیع، عوامل دیگری نیز دخالت داشته‌اند که برخی از آنها خاص شیعیان نیست، بلکه شیعه و سنی در برخورد با آنها دچار سرخوردگی شده‌اند؛ عواملی از قبیل: تجدد و ایدئولوژی‌های غربی، شکست حکومت‌های عرب در مسئله

عزت نفس و قدرت شیعیان برای غلبه بر ظلم در انقلابی متجلی شد که اسلام‌گرایان، شیعیان سکولار و بسیاری از سنی‌ها را به سوی خود کشاند.

۱. توال، همان، ص ۴۴.

فلسطین، ایجاد خدشه در جامعه که به دنبال شهرنشینی و دیوان‌سالاری به وجود آمد؛ بدون اینکه در مقابل آن، منافع محسوسی برای توده مردم داشته باشد. تمامی این مسائل به افزایش رشد پایبندی شیعه به مذهب - هم به عنوان اعتقاد شخصی و هم به عنوان ایدئولوژی سیاسی - کمک می‌کنند.^۱

بنا بر تجربه، احیای شیعه ریشه‌های دیگری نیز دارد؛ عواملی از قبیل: انزوای دیرین سیاسی، ممانعت حکومت‌ها از آزادی مذهبی، تضعیف آزادی عمل، استقلال مالی نهادهای مذهبی، تبعیض اجتماعی و اقتصادی فراگیر و...^۲

به این ترتیب، پیدایش اعتماد به نفس در میان شیعیان، طبق شرایط مختلف و از کشوری به کشور دیگر متفاوت است، ولی آنچه مسلم است انقلاب ایران از هویت سیاسی شیعه - که قبلاً شکل گرفته بود - حمایت کرده و مرکزی برای آن به وجود آورده است. عزت نفس و قدرت شیعیان برای غلبه بر ظلم در انقلابی متجلی شد که اسلام‌گرایان، شیعیان سکولار و بسیاری از سنی‌ها را به سوی خود کشاند. پس از انقلاب ایران، دیگر کسی از اظهار شیعه بودن خود نگران نبود. ایران به شیعیان جرأت داد تا هویتشان را بیان کنند و ابزاری در اختیار آنها گذاشت که خود را معرفی نمایند.^۳

◆ صدور افکار انقلابی، تهدید منافع غرب

انقلاب اسلامی ایران، غرب را با پدیده‌ای مذهبی مواجه کرد، که اگر چه فی نفسه جدید نبود و بیش از ۱۴۰۰ سال سابقه تاریخی داشت اما با شناخت غرب از مسائل بین‌المللی و برداشت

۱. گراهام فولر و رند رحیم فرانکه، «هویت شیعه»، ترجمه: خدیجه تبریزی، فصلنامه تخصصی شیعه‌شناسی، س ۱،

ش ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۲۴۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۴۵.

نادرست آنان از حرکت‌های مذهبی - به خصوص اسلامی - مطلقاً برای آنها قابل توجیه نبود؛ به همین جهت آنها را مبهوت و غافلگیر کرد. این پدیده جدید که به نام‌های مختلفی همچون: بنیادگرایی اسلامی، اصول‌گرایی اسلامی، بیداری اسلامی، رستاخیز اسلامی و... معروف شد، حرکتی مبتنی بر بازگشت به خویشتن و تأکید بر هویت فراموش‌شده اسلامی در برخورد با جوانب مختلف حیات بشری و بر خلاف منافع و اهداف غرب بود.^۱

در این میان اندیشه صدور انقلاب، به عنوان یکی از اصول تغییرناپذیر سیاست خارجی ایران، از عوامل مهم مخاطره‌ساز برای منافع آمریکا بود. از یک طرف وقوع انقلاب در جزیره ثبات آمریکا، توازن قوا را بر هم زد و از طرف دیگر با اعلام چهارچوب اصلی سیاست خارجی ایران، یعنی تز «نه شرقی، نه غربی» یک قدرت جدید، مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی - جدای از ایدئولوژی‌های مسلط جهانی - به وجود آمد.^۲

آموزه‌های ایدئولوژیکی شیعه در انقلاب و تحقق حاکمیت تشیع در ایران، افق‌های تازه‌ای را پیش روی شیعیان جهان گشود. آنان عزت خویش را باز یافتند و به عنصری تأثیرگذار در تحولات منطقه‌ای و جهانی تبدیل شدند.

با پیروزی انقلاب اسلامی، نقش تاریخی ایران از مرزهای جغرافیایی‌اش فراتر رفت و افکار انقلابی از این کشور به اقصی نقاط جهان رسوخ کرد؛ به گونه‌ای که امروز نه تنها کسی در مورد اهمیت جنبش‌های اسلامی در سراسر جهان شک ندارد، بلکه همه آنها از یک قدرت اسلامی، که تهدیدی جدی برای بلوک غرب به حساب می‌آید، صحبت می‌کنند.

۱. جمیله کدیور، رویارویی: انقلاب اسلامی ایران و آمریکا (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲)، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۲۲۴.

به اعتقاد بسیاری، جنگ سرد آینده غرب با اسلام‌گرایی انقلابی، مشکل‌تر از جنگ سردی خواهد بود که با شوروی داشت؛ چرا که این جنگ دارای مرزهای خاصی نیست.^۱

از تحلیل انقلاب اسلامی در سطح کلان، می‌توان دریافت که انقلاب ایران اساساً در تعارض با نظام بین‌الملل رخ داد و ارزش‌ها و هنجارهایی را مطرح نمود که با منافع استکبار جهانی، منافات داشت. آموزه‌های ایدئولوژیکی شیعه در انقلاب و تحقق حاکمیت تشیع در ایران، افق‌های تازه‌ای را پیش روی شیعیان جهان گشود. آنان عزت خویش را باز یافتند و به عنصری تأثیرگذار در تحولات منطقه‌ای و جهانی تبدیل شدند.

نهضت حزب‌الله لبنان، تجلی عینی اندیشه‌های سیاسی امام خمینی بود. این نهضت، نخستین پیروزی مسلمانان و اعراب را در برابر اسرائیل محقق ساخت و بدین‌ترتیب راه پیروزی را به همه مسلمانان نمایاند و نشان داد که تعالیم روح‌بخش تشیع علوی می‌تواند همیشه راه‌گشا باشد. با این پیروزی، شیعیان دیگر نقاط جهان نیز در معادله قدرت جهانی حضور یافتند، حضور مؤثری که توجه سلطه‌گران جهانی را به خود معطوف داشت و موجب شد برای آنان جایگاه ویژه‌ای در عرصه مناسبات بین‌المللی در نظر گرفته شود.

◆ جمع‌بندی

بر اساس آنچه گفته شد، موفقیت اسلام شیعی در ایفای نقش ایدئولوژی انقلابی ایران، تشیع را به عنوان مهم‌ترین کارگزار در سطح ژئوپلیتیک شیعه و حتی جهان اسلام مطرح کرده است؛ به طوری که بسیاری از جنبش‌های اسلامی - چه سنی و چه شیعی - انقلاب اسلامی ایران را الگوی مبارزاتی خود قرار داده‌اند. در واقع انقلاب ایران به همان سان که در بعد نظری، در محدوده جغرافیایی خاصی محصور نماند و اهداف و آرمان‌های سیاسی - اجتماعی جهانی را پی‌ریزی نمود، در حوزه عملی نیز استراتژی خویش را به گونه‌ای سامان داد، که دقیقاً اهداف

۱. همان، ص ۲۲۵.

جهانی و انسانی انقلاب را - که برخاسته از عقاید یک انقلاب دینی و اسلامی است - مورد توجه قرار دهد و بر اساس راهبردهایی همچون: عدم تعهد واقعی بر مبنای اصول ایدئولوژیک، ایستارهای ضد استعماری، موقعیت منطقه‌ای و جغرافیایی، اهداف زیر را دنبال کند: گسترش اسلام ناب (شیعی)، صدور انقلاب، تغییرات عمده در افکار عمومی و ایستارهای ملل محروم، حمایت از مستضعفان جهان، وحدت مسلمانان جهان، استقرار عدالت جهانی و... این اهداف در چالش با ساختار نظام بین‌الملل مورد نظر امریکاست و به همین دلیل هژمونی آن را به مبارزه می‌طلبند.

روزنه‌های امید در فضای ناامیدی زن ایرانی در فرهنگ منحنی رژیم پهلوی
«جستارهایی پیرامون فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی دختران عصمتیه»

برگرفته از کتاب نهضت امام خمینی (س)، دفتر چهارم

۲

◆ مقدمه

شاید در دی ۱۳۱۴ رضا خان به وزیر معارف خود دستور کشف حجاب داد تا با زنان ایرانی که بر خلاف تمدن! بلکه بر خلاف طبیعت! شرافت خود را تبدیل به کالای اقتصادی نکرده بودند، به شدت برخورد کند. متملقان و چاپلوسان این اقدام را یکی از بزرگ‌ترین حرکت‌ها به سوی تجدد و تنها راه رسیدن ایران به دروازه‌های تمدن القا می‌کردند؛ اما کسی تصور نمی‌کرد که در کمتر از نیم قرن بعد از آن، زنان مسلمان و با حجاب این مرز و بوم، همپای مردان، گروه‌های سیاسی و فرهنگی تشکیل دهند و به جنگ تجدد منحنی پهلوی بروند.

۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴ در ساعت شش بعد از ظهر رضا شاه در جلسه هیئت وزیران با شادمانی زایدالوصفی به

همه اعلام کرد که با کشف حجاب، از امروز ملت ایران در صف ملل متمدن داخل شد!! زیرا همیشه اروپاییان، ما را به واسطه حجاب زن‌ها و جهالت و بی‌سوادی آنان مورد شماتت قرار می‌دادند؛ ولی به امر ملوکانه با یک فرمان! بحمدالله این عیب رفع شد و زنان ایران با برداشتن روسری و چادر با سرعت عجیبی خود را به صف ملل متمدن دنیا رساندند و داخل آن شدند. (تا به ظاهر برای همیشه محو شوند و تبدیل به کالای مصرفی فرهنگ سرمایه‌داری گردند).

از این تاریخ، مفهوم ترقی در فرهنگ لغت زنان ایرانی، بسیار ساده و سطح پایین شد. دستاورد رفتن زن ایرانی در صف ملل متمدن دنیا! چیزی جز تبدیل شدن به ابزار تبلیغاتی برای فروش کالا نبود. تا قبل از انقلاب اسلامی، دستاوردهای زنان ایران در مقابل هزینه گرانسنگ عفت و عزت چیزی نبود جز: مانکنی برای تولیدکنندگان لباس، تصویر شدن بر روی جعبه‌ها، کارتن‌ها، بسته‌بندی انواع کالاها، صفحات آگهی‌های تبلیغاتی مجله‌ها و روزنامه‌ها، آگهی‌های تلویزیونی، کسب افتخار عنوان منشی‌گری و پاسخگویی به مراجعان در شرکت‌ها و مؤسسات، فروشندگی در فروشگاه‌ها با هدف جذب مشتری، عرضه زیبایی‌های جسمی برای به دست آوردن لقمه‌ای نان و شاید جلب ترحم مردی برای یک زندگی روزمره و یکنواخت و از همه بدتر کسب افتخار پذیرایی از مردان در میهمانی‌ها، کافه‌ها، رستوران‌ها و مجالس شب‌نشینی. زن مسلمان ایرانی که از قدیم الایام با عرضه کرامت، عفت، معنویت، تقوا، علم، ایثار و فداکاری خود در پرورش نسل‌های سالم آینده مقام انسانی خود را به رخ مردان می‌کشید، با رفتن به صف ملل متمدن باید جذابیت‌های جسمی، خود را تبدیل به پول و کالا می‌کرد تا شاید از این راه لقمه نانی برای خود و خانواده خود تهیه نماید و این سرگذشت غمبار زن ایرانی تا قبل از انقلاب اسلامی بود. در چنین فضایی، عده‌ای از زنان عفیف و پاکدامن این سرزمین به تاسی از قوانین انسان‌ساز اسلام و رهنمودهای امام خمینی در برپایی حکومت اسلامی، اقدام به تشکیل گروه‌های مبارزه و انقلابی نمودند؛ تا بدین ترتیب، از نگرش‌های شهوانی جامعه و سوءاستفاده‌های جنسی از زنان نجات یابند. مبارزات زنان ایران برای تشکیل حکومت اسلامی از جمله رخدادهایی است که متأسفانه در تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی مورد غفلت قرار گرفته است.

با وجود تلاش‌های فراوانی که زنان ایرانی برای کسب آزادی و بازگشت به کرامت انسانی انجام دادند، ولی بندرت مورخان به ثبت و ضبط این رخدادها و تبیین آنها می‌پردازند. نظر به اینکه مبارزه زنان ایرانی در ساقط کردن رژیم پهلوی و تأسیس حکومت اسلامی، بخشی از تاریخ ملت مسلمان ایران است، تلاش می‌کنیم با شناسایی و تحلیل این رخدادها ناگفته یا کمتر گفته شده، فضای جدیدی برای درک عمیق

نهضت امام خمینی و تأثیر آن در دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی معاصر فراهم سازیم. در این شماره از فصلنامه به معرفی «گروه عصمتیه» و نقش این گروه در برپایی حکومت اسلامی می‌پردازیم.



◆ شکل‌گیری گروه عصمتیه

در واپسین سال‌های دهه ۴۰ آن‌گاه که امام خمینی، ایده تشکیل حکومت اسلامی را در قالب «نظریه ولایت فقیه» مطرح کرد، گروه‌های مبارز جدیدی در میان جوانان حوزه و دانشگاه شکل گرفتند که آرمان آنها دیگر رابطه‌ای با الگوهای غربی مبارزه نداشت. یکی از این گروه‌ها - چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد - «گروه حزب‌الله» بود که در جنوب کشور شکل گرفت. به دنبال تشکیل این گروه، برخی از زنان و دختران وارسته و خودساخته این سرزمین رسماً به عضویت آن درآمدند و پیمان‌نامه «حزب‌الله» را که «میثاق» خوانده می‌شد، با خون خود امضا کردند. از جمله این دختران می‌توان از زهرا بصیرزاده نام برد که در همان ابتدا به عضویت این گروه درآمد و هسته خواهران گروه حزب‌الله را سامان بخشید. برخی دیگر مانند صدیقه جهان‌آرا، صدیقه امام‌زاده، نعمت‌زاده و... نیز در راه اهداف این گروه دست به فعالیت زدند.

به زودی مؤسسه عصمتیه خرمشهر - که مرکزی دینی و فرهنگی بود - تبدیل به پایگاهی برای روشنگری دختران و زنان ایران شد. این مؤسسه به زنان و دخترانی که به آنجا می‌آمدند، آگاهی‌های دینی و سیاسی می‌بخشید و آنان را از لغزش و بیراهه‌پویی بازمی‌داشت. ساواک مرکز [اداره یکم] در یکی از گزارش‌های خود درباره «عصمتیه خرمشهر» چنین آورده است:

... خانم مهرانگیز احمدزاده (صاحب محل عصمتیه) به شهربانی شهرستان خرمشهر مراجعه کرده و تقاضا نموده از اول ماه مبارک رمضان، جلسات تدریس قرآن در عصمتیه تشکیل شود.

سازمان مذکور با توجه به سوابق عصمتیه خرمشهر، تقاضای اعلام نظر نموده است. سازمان مورد بحث همچنان اضافه کرده، بعد از دستگیری دو نفر از زنانی که در

عصمتیه فعالیت می‌کردند در بین مردم شایع شده که ساواک با فعالیت‌های مذهبی و جلسات دینی مخالف است. لذا اصلاح است برای خنثی شدن این‌گونه شایعات با تقاضای مشارالیها موافقت شود.

سوابقی که از فعالیت‌های انجام شده در عصمتیه شهرستان خرمشهر موجود است ذیلا به استحضار عالی می‌رساند:

بانی عصمتیه خرمشهر، یکی از تجار سرشناس آن منطقه به نام کمال احمدزاده است و محل آن در خیابان فردوسی خرمشهر قرار داد. عصمتیه مذکور به منظور تدریس و تفسیر قرآن کریم - تدریس زبان عربی و طرح و بررسی مسائل مذهبی و انتشار جزوات و نوشته‌های مذهبی و توزیع آن در بین اعضای عصمتیه می‌باشد.

شرکت در فعالیت‌های عصمتیه مخصوص بانوان می‌باشد و اعضا به طور دلخواه، مبلغی به عنوان کمک و عضویت پرداخت می‌کنند؛ که حداقل آن ۱۰۰۰ ریال است. بعد از آنکه مدتی از فعالیت عصمتیه مورد بحث گذشت، این محل پایگاه تجمع بانوان متعصب مذهبی درآمد و دو نفر از اعضای عصمتیه به اسامی معصومه اژدرافشار و فخریه اژدرافشار در سمت سخنگوی مذهبی در خلال مسائل مذهبی که مطرح می‌کردند. مطالب تحریک‌آمیز و خلافی اظهار می‌نمودند که در سال ۲۵۳۵ سوابق آنان با وضعیت عصمتیه به عرض رسید و مقرر شد، هر دو نفر دستگیر شوند. در اجرای اوامر، اقدامات لازم برای دستگیری آنها به عمل آمد و مدتی بعد در شهر خرمشهر دستگیر شدند. در بازرسی که از محل سکونت پدر آنها در مشهد به عمل آمد، تعدادی کتب و نشریات مضره، کشف و ضبط گردید.

سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان پس از تحقیقات از یادشده اعلام کرد که معصومه اژدرافشار اعتراف کرده مطالبی را که در عصمتیه عنوان می‌کرده از روی کتب و نوشته‌های دیگران برداشته بوده و خود از محتوای مضره عنوان‌شده، اطلاعی نداشته است. سازمان مذکور با اعلام اینکه خواهر وی نیز مخالفت چندانی نداشته و معصومه اژدرافشار باردار می‌باشد، تقاضای آزادی آنها را با اخذ تعهد نموده بود که با این تقاضا

موافقت و یادشگان آزاد شده‌اند.

عصمتیه بعد از اینکه یادشگان بازداشت شدند، مدتی تعطیل گردید، ولی مجدداً فعالیت‌های خود را شروع نمود.

در اوایل سال ۲۵۳۶ دو نفر از افرادی که در جلسات عصمتیه شرکت می‌کردند، به اسامی صدیقه جهان‌آرا (دو نفر از برادرانش از اعضای متواری شاخه مذهبی گروه خرابکاران به اصطلاح مجاهدین خلق ایران می‌باشند) و صدیقه امام‌زاده که مشکوک به فعالیت‌های ضدامنیتی بودند بازداشت و پس از تحقیقات به کمیته مشترک ضدخرابکاری در مرکز اعزام شدند که پس از تحقیقات، اخیراً از زندان آزاد شده‌اند.

نظریه:

با توجه به نظریه سازمان خوزستان و شایعاتی که در منطقه در مورد ساواک وجود دارد، مستدعی است در صورت تصویب به سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان اعلام شود: چنانچه مسئولین (بانیان عصمتیه و مهرانگیز احمدزاده و...) تعهد می‌کنند مسئولیت هر گونه عمل خلاف عصمتیه را به عهده داشته باشند و از افراد ناراحت برای سخنرانی دعوت به عمل نیاورند و همه‌گونه همکاری را برای برگزاری و دعوت از سخنرانان، با مقامات انتظامی منطقه به عمل آورند، با برگزاری جلسات قرآن در عصمتیه موافقت شود، موکول به نظر عالیست...^۲

فعالیت‌های مذهبی - سیاسی این مؤسسه - که با شیوه‌های گوناگون و در فرصت‌های مناسب تداوم داشت - مایه نگرانی ساواک گردید؛ از این رو، دو تن از سخنرانان آنجا به نام‌های معصومه اژدرافشار و فخریه اژدرافشار را دستگیر کرد و مؤسسه را تعطیل نمود؛ غافل از آنکه برای فرزندان امام در انجام رسالت مقدسشان، زمان و مکان نقشی ندارد. بعد از آن، دختران نستوه عصمتیه، برنامه‌های خویش را در حسینیه‌ها پی‌گرفتند؛ چنانکه ساواک گزارش داد:

۱. اصل: یادشگان.

۲. آرشیو بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر، پرونده «دختران عصمتیه» در ساواک.

... در ساعت ۹ روز ۲۴/۱۰/۳۵ در حسینیه حاج عبود، جلسه دعای ندبه توسط دختران عصمتیه تشکیل گردید. ابتدا جهت تدریس مسائل مذهبی، هفت گروه ده نفری تشکیل که معلمین گروه‌های مذکور دوشیزگانی بدین شرح بودند: ۱ - حمیده عقیلی زاده ۲ - مکيه عقیلی زاده ۳ - ملیحه میربهریسی ۴ - بتول کازرونی ۵ - صدیقه جهان‌آرا ۶ - امام‌زاده ۷ - بختیاری

در ساعت ۱۰:۰۰ روز مزبور، پس از خاتمه درس، دعای ندبه شروع و سپس مکيه عقیلی زاده ضمن سخنرانی مذهبی اظهار داشت، مشترکین چند دسته شده‌اند، دسته اول، مادران پیر که دختران جوان خود را تشویق به یاد گرفتن احکام و مسائل دینی نمی‌نمایند. دسته دوم، گویندگان مذهبی که به تملق استعمارگران پرداخته و دین را بر باد می‌دهند و برای حفظ منافع شخصی، مطلبی از دین را عنوان می‌نمایند که لطمه به موقعیت آنان نزند.

در این ضمن، دختران حاضر در جلسه شروع به خواندن «گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را» نمودند و در خاتمه، صدیقه جهان‌آرا اظهار داشت، دوشیزگان و بانوان! از جمعه آینده جلسات ما در حسینیه خراسانی‌ها در خیابان خیام، کوی سیروس تشکیل خواهد شد...^۲

تعطیلی مؤسسه «عصمتیه» نه تنها در رسالت اسلامی دست‌اندرکاران آن ایستی پدید نیاورد، بلکه آنان را بیش از پیش در تداوم راه خویش استوار نمود؛ چنانکه در گزارش بالا آمده است، دختران عصمتیه به شکل‌دهی افراد و اعضای گروه خود، دست زدند و شرکت‌کنندگان را در هفت گروه ده نفری سامان بخشیدند. علاوه بر آن تصمیم گرفتند، دامنه فعالیت‌های علمی - اسلامی خود را گسترش داده، شهرهای دیگر خوزستان، مانند اهواز، ماهشهر، شوشتر و... را نیز تحت پوشش تبلیغاتی خود قرار دهند. ساواک در این باره می‌نویسد:

... در تاریخ ۲۱/۱۲/۳۵ خانم عبداللهی اظهار داشت، دختران عصمتیه (مکيه عقیلی زاده -

۱. احتمالاً مشترکین باید باشد.

۲. همان، سند شماره ۴۰.

صدیقه جهان‌آرا) جهت تبلیغ مذهبی به اهواز مسافرت کرده‌اند.

نظریه شنبه: اخیراً دختران عصمتیه فعالیت مذهبی و تبلیغاتی خود را متوجه شهرستان‌های اهواز، ماهشهر و شوشتر نموده‌اند.^۱

فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر دختران عصمتیه، نگرانی ساواک خوزستان را فزونی بخشید، مأموران چشم و گوش‌بسته رژیم شاه به جای اینکه از کارهای بیهوده و نافرجام خود پند بگیرند و دریابند که زدن و بستن و زندانی کردن، نمی‌تواند پیروان راستین اسلام و امام را از خروش و خیزش باز بدارد و مبارزه را به بن‌بست بکشاند، بار دیگر به دستگیری و بازداشت «دختران عصمتیه» دست زدند. ساواک، پیش از دستگیری آنها چنین گزارش می‌دهد:

درباره صدیقه جهان‌آرا

... نامبرده بالا یکی از دانش‌آموزان دبیرستان ایراندخت خرمشهر می‌باشد که دارای افکار منحرف و عقاید افراطی است و اخیراً سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان اعلام داشته که نتایج مراقبت‌های معموله از صدیقه جهان‌آرا، نشانگر افکار منحرف وی بوده و با توجه به اینکه برادران یادشده به نام‌های علی و محمدعلی جهان‌آرا (دو تن از اعضای گروه به اصطلاح مجاهدین راستین خلق ایران) در حال حاضر متواری می‌باشند، بدون شک چند صباحی دیگر مشارالیه‌ها نیز متواری و فعالیت‌های پنهانی را دنبال خواهد نمود...

با عرض مراتب فوق و با عنایت به نظریه سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان به منظور پیشگیری از متواری شدن یادشده فوق و احتمالاً چند نفر دیگر در صورت تصویب، اجازه فرمایند از طریق سازمان اطلاعات و امنیت خوزستان نامبرده را دستگیر و به کمیته مشترک ضدخرابکاری اعزام تا اقدامات مقتضی به عمل آید...^۲

در زیر این گزارش، مقامات ساواک مرکز، موافقت خود را برای دستگیری نامبرده چنین

۱. همان، سند شماره ۴۱.

۲. همان، سند شماره ۴۲.

اعلام کرده‌اند: «اقدام شود. ۳/۲/۳۶».

به دنبال این موافقت، پرویز ثابتی، معاون ساواک تهران، طی تلگرافی به ساواک خوزستان دستور داد:

... با دستگیری شخص مورد بحث و اعزام وی به کمیته مشترک ضدخرابکاری تهران، موافقت حاصل است. نتیجه اقدامات معموله را اعلام دارند...^۱

به دنبال این دستور، ساواک خرمشهر در تاریخ ۱۳۵۶/۲/۸ طی گزارشی به ساواک تهران نوشت:

... فرد مورد نظر، ساعت ۱۷ روز ۲ به اتفاق چند نفر از اعضای خانواده‌اش به منظور شرکت در جشن عروسی برادرش، احمد جهان‌آرا، خرمشهر را به مقصد اهواز ترک و قرار است روز جمعه ۲/۹ مراجعت نماید؛ لذا پس از مراجعت یادشده در اجرای مفاد تلگراف معطوفی، اقدام و نتیجه اعلام خواهد شد. ضمناً از بررسی‌های معموله احتمال داده می‌شود با دستگیری سوژه یکی از مرتبطين وی که دخترخاله‌اش نیز می‌باشد، متواری گردد، لذا در نظر است مشارالیه‌ها، همزمان نیز با سوژه اصلی دستگیر گردد...^۲

در پی این گزارش و دریافت موافقت از تهران، سرانجام در روز چهارشنبه ۴ خرداد ۱۳۵۶ ساعت ۶ صبح، مأموران ساواک خرمشهر به منزل سید هدایت جهان‌آرا یورش بردند و صدیقه جهان‌آرا را به همراه دخترخاله‌اش، صدیقه امام‌زاده دستگیر کردند و به کمیته مشترک ضدخرابکاری بردند. شهربانی خرمشهر طی گزارشی به ریاست شهربانی کشور و کمیته مشترک ضدخرابکاری اعلام کرد:

... اعزام و معرفی صدیقه جهان‌آرا و صدیقه امام‌زاده

... ساعت ۱۳ روز جاری (۲۵۳۶/۳/۴) ساواک خرمشهر نامه شماره ۶۵-۶۵-۲۵۳۶/۳/۴

نامبردگان بالا را جهت تحویل به کمیته مشترک ضدخرابکاری در مرکز به این شهربانی

۱. همان، سند شماره ۴۳.

۲. همان، پرونده «دختران عصمتیه»، ص ۷۵.

اعزام نموده، بدینوسیله ضمن ارسال فتوکپی نامه‌های شماره فوق‌الذکر و صورت‌جلسه بازرسی از منزل مشارالیه‌ها و اشیای مندرج در صورت‌جلسه، یادشده نیز همراه سه نفر از مأموران مراقب به نام‌های ۱ - سرپاسبان دوم محمدحسین پرنده پولادی ۲ - سرپاسبان دوم سید احمد نافع ۳ - سرپاسبان سوم کبری زینعلی، روز جاری [به] وسیله قطار سریع‌السیر اعزام و معرفی می‌گردند.^۱

تعقیب و دستگیری دو دختر دانش‌آموزی که جز برگزاری مراسم دعا و نیایش و نشر احکام اسلام و آموزش درس‌هایی از قرآن، فعالیتی نداشتند، نمایانگر این نکته است که رژیم شاه و دستگاه جاسوسی آن از روی آوردن نسل جوان به اسلام و تشکیل حکومت اسلامی سخت بیمناک بوده و این واقعیت را به خوبی دریافته بودند که اعتقادات دینی ملت ایران، به ویژه نسل جوان و گرایش آنان به حکومت اسلامی، بزرگ‌ترین خطر برای رژیم بی‌بندوبار پهلوی است و اگر ملتی، آگاهی اسلامی یافت و اسلام راستین را شناخت، در برابر رژیم ستمگر و بی‌اعتنا به قوانین و احکام اسلامی، آرام نخواهد ماند. و اصولاً پایبندی یک ملت به موازین اسلامی و شناخت ریشه‌ای اسلام، زمینه‌ساز سقوط رژیم‌های لاییک و سکولار خواهد بود؛ از این رو، رژیم شاه پیوسته می‌کوشید تا ملت ایران - به ویژه نسل جوان - را از اسلام راستین، دور و به اسلام یک بعدی، تشریفاتی و بی‌محتوا سرگرم سازد.

ساواک، درباره صدیقه جهان‌آرا پس از بازداشت، چنین گزارش می‌دهد:

... گزارشات واصله از طریق منابع اطلاعاتی حاکی بود که نامبرده بالا دارای ارتباطات مشکوکی می‌باشد و از طرفی چون دو تن از برادران وی (محمدعلی و علی جهان‌آرا) از اعضای مخفی گروه به اصطلاح مجاهدین راستین خلق می‌باشند، احتمال دارد به برادران خود، پیوسته و زندگی مخفی آغاز نماید؛ بر این اساس مشارالیه‌ها در شهرستان خرمشهر شناسایی و دستگیر - و چون مقتضیات امنیتی ایجاب می‌نمود که تحقیق و رسیدگی پرونده اتهامی وی در مرکز انجام گیرد - به تهران اعزام و با صدور قرار تأمین

۱. همان، سند شماره ۴۴.

روز ۳۶/۳/۷ بازپرسی شعبه ۱۲ دادستانی ارتش بازداشت و ضمن رؤیت قرار صادره نسبت به آن اعتراضی ننموده است، لکن نظر به تحقیقات انجام شده و رفع بیم تبانی از ناحیه متهمه، مراتب به دادستانی ارتش اعلام و نامبرده با صدور قرار تبدیل تأمین، روز ۳۶/۴/۸ آن بازپرسی از زندان آزاد می‌گردد. ضمناً در بازرسی از منزل مسکونی وی تعدادی کتب، برابر صورت‌جلسه پیوست، کشف و ضبط گردیده است...

نامبرده در جریان تحقیقات معموله، ضمن اظهار عدم وابستگی به گروه‌های مخرب و برانداز، اظهار می‌دارد در اول سال چهارم دبیرستان بودم که برادرم (محمدعلی جهان‌آرا) در تابستان همان سال از زندان آزاد شد. در این هنگام، شروع به آگاه نمودن من به مسائل اجتماعی و سیاسی کرد و بدین‌منظور تعدادی کتب دینی و مذهبی به من ارائه و توصیه کرد، آنها را عمیقاً مطالعه کنم؛ مانند بازگشت به سوی قرآن، تمدن بزرگ اسلام و همچنین در اواسط همان سال به توصیه و سفارش مادرم در عصمتیه که محل تدریس دروس مذهبی بود، ثبت نام کردم و درس مذهبی را نیز شروع کردم... با وجود این برنامه و صحبت‌های برادرم در من زمینه مذهبی و انقلابی به وجود آمد؛ حتی تصمیم داشتم که از برادرم پیروی کرده و راهی را که او رفته [است] بروم؛ ولی اکنون بعلت اینکه وقوف و آگاهی من نسبت به مسائل اجتماعی بیشتر شده، علاوه بر انصراف، نادم و پشیمانم...

با توجه به محتویات پرونده و تحقیقات انجام‌شده به استحضار می‌رساند، دلایل و مدارک مستندی که عضویت یا فعالیت متهمه را به نفع گروه‌های خرابکار و برانداز به اثبات برساند، به دست نیامده است. اینک که پرونده امر تکمیل گردیده، در صورت تصویب جهت هر گونه اقدام قانونی به اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی ارسال گردد...^۱

چنانکه پیش‌تر اشاره شد، موقعیت خوزستان و نگرانی رژیم شاه از قیام مردم آن استان موجب شد که ساواک و دیگر مراکز دولتی از فشار بیش از حد بر عناصر و گروه‌های مبارز –

به ویژه مذهبی - خودداری ورزند و همراه با تهدید و قدرت‌نمایی، روش‌های مسالمت‌جویانه را در پیش بگیرند و تا آنجا که خطر جدی احساس نکنند، یک سلسله فعالیت‌های سیاسی را نادیده بگیرند و از ایجاد سر و صدا در منطقه پیشگیری کنند؛ از این رو، دستگاه جاسوسی شاه (ساواک) با اینکه از ایده و آرمان صدیقه جهان‌آرا و همراهان او به خوبی آگاه بود و می‌دانست که نامبرده به پیروی از گروه «حزب‌الله» خوزستان و «ارتش انقلابی خلق مسلمان ایران» هدف براندازی رژیم شاه و تشکیل حکومت اسلامی را دارد، به خود جرئت نداد که او را بیش از یک ماه زندانی کند؛^۱ از این رو در تاریخ ۱۳۵۶/۴/۸ او را همراه با صدیقه امام‌زاده با گرفتن التزامی، مبنی بر اینکه «... من بعد به هیچ‌وجه و تحت هیچ شرایطی مرتکب اعمال و رفتار خلاف مصالح و امنیت کشور نشود...»^۲ آزاد کرد و مانند گذشته، رفتار و کردار او را تحت کنترل قرار داد. بی‌تردید مقامات ساواک می‌دانستند که اظهار پشیمانی و التزام کتبی نامبرده، جنبه فورمالیته و تاکتیک دارد و یک انسان باورمند مسلمان و آگاه به اصول اسلامی با یک بازداشت و تهدید از آرمان‌های خویش دست نمی‌کشد؛ چنانکه گزارش‌های بعدی ساواک درباره نامبرده و دیگر بانوان مبارز استان خوزستان که مدتی را در زندان‌های رژیم شاه گذرانده بودند - مانند معصومه اژدرافشار و صدیقه امام‌زاده - این نکته را به درستی آشکار می‌سازد:

... در ساعت ۲ روز ۳۶/۶/۱۵ معصومه اژدرافشار در جلسه مذهبی متشکله در حسینیه حاج عبود خرمشهر با حضور حدود هشتصد نفر بانوان و دوشیزگان شرکت و در ابتدا شروع به قرائت دعای جوشن کبیر نموده و قسمتی از آن را به دوشیزه صدیقه امام‌زاده و صدیقه جهان‌آرا واگذار نموده است. پس از پایان قرائت دعای مورد بحث،

۱. در آن روزهای خفقان‌بار اگر کسی را به اتهام براندازی و تشکیل حکومت اسلامی، در جایی جز در استان خوزستان بازداشت می‌کردند، بی‌تردید سالیان دراز او را با محاکمه - و چه بسا بی‌محاکمه - در زندان نگاه می‌داشتند و گاهی نیز به اعدام محکوم می‌ساختند.

۲. همان، پرونده «دختران عصمتیه».

معصومه اژدرافشار چراغ‌ها را خاموش و شروع به سخنرانی مذهبی درباره امام جعفر صادق نموده و عنوان داشته:

سرزده به منزل مردم رفته و آنان را با لباس منزل به زندان می‌برند. امام زمان! جوان‌های مبارز ما را از گرفتاری نجات بده. معصومه اژدرافشار افزوده ما راه نجات می‌خواهیم، ما راه اسلام می‌خواهیم.

سپس اشعاری توسط بتول کازرونی خوانده شد... اشعار قرائت‌شده توسط بتول کازرونی، رنگ و بوی سیاسی داشت...^۱

در گزارش دیگری با عنوان «جلسه مذهبی»، درباره دختران عصمتیه به ویژه دوشیزگانی که مدتی دستگیر و به کمیته مشترک ضدخرابکاری در تهران گسیل شده بودند، چنین آمده است:

... در ساعت ۹ روز ۲/۱۲/۳۶ جلسه مذهبی دختران عصمتیه خرمشهر در حسینیه خراسانی‌ها، واقع در شاه‌آباد، کوی سیروس به شرح زیر تشکیل گردیده است:

۱. دوشیزه مکيه عقيلي به حدود ۱۵ نفر دختر کم‌سواد از روی جزوه، قرآن و مسائل دینی تعلیم داد.

۲. دوشیزه امامزاده به حدود ۶ نفر از دختران ترک تحصیل‌کرده از جمله پری و فریده رضانی، عربی تعلیم داده است.

۳. دوشیزه فاطمه به حدود هشت نفر از دختران خردسال قرآن درس می‌داد.

۴. در ساعت ۱۰:۳۰ روز مذکور، صدیقه جهان‌آرا به اتفاق بتول کازرونی و یک دوشیزه دیگر به حسینیه وارد و سپس دوشیزه امامزاده شروع به قرائت دعای ندبه نموده و مابین دعا یک نفر از دوشیزگان حاضر در جلسه شروع به سخنرانی مذهبی، درباره شهادت امام حسین نموده و اظهار داشت اگر به کسی ظمی شود نباید به انتظار قیامت بنشیند؛ می‌بایست در همین دنیا انتقام خود را بگیرد؛ تا در قیامت اجر خود را دریافت کند...^۲

۱. همان، سند شماره ۴۶.

۲. همان، سند شماره ۴۷.

سرانجام با پدیدار شدن انقلاب اسلامی، این پرورش‌یافتگان مکتب انقلابی اسلام نیز با شهادت بیشتری وارد صحنه شدند و به ندای امام و روحانیان متعهد، لبیک گفتند و همگان را به پیروی از روحانیان جهادگر فراخواندند و دیری نپایید که آرمان مقدس خویش را - که همانا برپایی حکومت اسلامی بود - تحقق بخشیدند. ساواک خوزستان، زیر عنوان «فعالیت دختران عصمتیه» چنین گزارش داده است:

... اخیراً دختران عقیل‌زاده و جهان‌آرا و ملیحه میربهریسی و بتول کازرونی، ضمن تماس با دوشیزگان و بانوان مقیم خرمشهر، مبادرت به تبلیغ به نفع روحانیون و علیه دولت می‌نمایند و آنان را تشویق می‌کنند؛ چنانچه در آینده در خرمشهر فرصتی به دست آمد، می‌توانند به صورت دسته‌جمعی به تظاهرات بپردازند. دختران مذکور سعی دارند با همکلاسان خود به طور انفرادی به مذاکره پرداخته و گاهی جهت گفتگوی بیشتر، آنان را به منزل موسوی‌زاده که یکی از بستگان معصومه اژدرافشار می‌باشد، برده و درباره وقایع اخیر کشور به بحث و گفتگو می‌پردازند. نظریه‌سنبه: دختران عصمتیه تحت تأثیر تبلیغات سوء، معصومه اژدرافشاری و وقایع اخیر کشور، مبادرت به چنین اعمالی نموده‌اند...^۱

بدین‌سان، مبارزات گروه‌های اسلامی به بار نشست و قسمت اعظمی از آنها به دریای خروشان ملت پیوستند؛ بدون اینکه مانند برخی از افراد و جریان‌ها، مطالبات سال‌ها مبارزه خود را از ملت ایران طلب کنند و خود را طلبکار ملت و نظام اسلامی را وامدار خود بدانند و چه مظلومانه و گمنام راه امام پوییدند و در راه خدا کوشیدند و بر سر پیمان خود با خدا و خلق استوار و پایدار ایستادند. نام و یادشان جاودانه باد.

۱. همان، سند شماره ۴۸.

هجمه سلمان رشدی

و ادامه استراتژی اسلام ستیزی در غرب

مریم زاغیان

◆ چکیده

پس از سرنگونی رژیم پهلوی، استکبار جهانی تنها به رویارویی سیاسی، نظامی و اقتصادی با جمهوری اسلامی بسنده نکرد، بلکه در جهت مسخ فرهنگی ملت ایران به تهاجم فرهنگی نیز مبادرت ورزید. در همین راستا، کشورهای غربی و صهیونیسم در برابر روند رو به رشد اسلام به کارشکنی‌هایی از جمله برانگیختن سلمان رشدی برای نوشتن کتاب آیات شیطانی و پشتیبانی از او پرداختند. این کتاب و تحریکاتی این چنین شاخه‌ای است از یک جریان ریشه‌ای و تاریخی که در مقاطع گوناگون، در اشکال سیاسی، نظامی و فرهنگی بر ضد اسلام و سپس جمهوری اسلامی ایران آشکار می‌شود. در این مقاله تلاش شده است هدف از نوشتن آیات شیطانی ریشه‌یابی گردد، دلایل حکم امام

خمینی(س) مبنی بر مرتد بودن سلمان رشدی بیان شود و دستاوردهای داخلی و خارجی این حکم تاریخی مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: استکبار جهانی، سلمان رشدی، آیات شیطانی، فتوای امام خمینی(س).

◆ مقدمه

حیله و ترفند درازمدت استکبار جهانی تنها به حضور فیزیکی در ایران و جدا کردن قسمت‌های عظیمی از آن در طی جنگ‌های متعدد و دخالت‌های سیاسی او در امور مملکت و دربارهای فاسد قاجار و پهلوی، منحصر نمی‌شود؛ بلکه در جهت مسخ فرهنگی ملت ایران هجمه دیگری مدنظر داشته و دارد.

استکبار جهانی هجمه فرهنگی خویش را یکصد سال پیش، توسط افرادی همچون «فتحعلی آخوندزاده» و «ملکم خان» اجرا کرد؛ اما پس از انقلاب اسلامی فرصت را مناسب یافته تا مهره و دستاویزی همچون «سلمان رشدی» را با کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» به حرکت درآورد. در این راستا، سلمان رشدی یقیناً همان موضعی را اتخاذ کرده است، که آنان داشتند؛ بیگانه نمودن مسلمانان از فرهنگ غنی و ارزش‌های والای انسانی – اسلامی خود و وانمود کردن فرهنگ غرب به عنوان تنها راه پیشرفت و ترقی یکی از این راه‌ها بود. آنان می‌کوشیدند این



اهداف را، صریحا یا تلویحا، با نفی توحید، نبوت، قرآن عظیم، نقش ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، علما و مراجع عالیقدر شیعه جامعه عمل ببوشانند. از این رو، با زبان همز و نوک قلم تلاش کردند، اسلام را علت‌العلل عقب‌ماندگی مسلمانان از قافله پیشرفت مادی

و صنعتی غرب قلمداد کنند و با تعمیم پیشرفت‌های مادی به قلمرو اخلاق و آداب و سنن اسلامی، ملت‌ها را ترغیب به فرهنگ غرب و تأثیر بلاشرط از آن نمایند.

آیا سلمان رشدی در راهی غیر از این استراتژی پای گذاشت؟
اگر میرزا ملکم خان می‌گفت:

امروز خرابی کل دنیا از این جهت است که طوایف آسیا، عموماً و طوایف یورپا، خصوصاً به واسطه ظهور پیغمبران از اقلیم آسیا که مولد ادیان است و از اینجا ادیان به یورپا مستولی شده است و به واسطه مواعظ وصیان و امامان و نایبان و خلفای ایشان که بعد از پیغمبران به ترویج ادیان کوشیدند و در اعتقاد مردم به درجه مقدس و ولایت رسیده‌اند...^۱

سلمان رشدی می‌گوید:

متأسفانه مرکز قدرت در کشورهای اسلامی در حال حاضر بسیار ضدترقی است! می‌خواهد تمام راه‌های منتهی به دنیای جدید را از بین ببرد.^۲

میرزا ملکم خان می‌گفت:

من خود ارمنی زاده مسیحی هستم، ولی میان مسلمین پرورش یافتم و وجهه نظرم اسلامی است. در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم. با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طریحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت مشرق به هم آمیزم! چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده‌ای است. از این رو فکر «ترقی مادی» را در «لفافه دین» عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند!^۳

۱. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، آیات شیطانی؛ بارزترین جلوه دشمنی استکبار جهانی با اسلام ناب محمدی(ص)

(تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۳)، ص ۹.

۲. همان.

۳. دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان، معماران تباهی، ج ۱ (تهران: کیهان، ۱۳۷۶)، ص ۱۳.

سلمان رشدی نیز از ضرورت «شیوه جدیدی از اسلام» به عنوان «الترناتیوی» در مقابل بنیادگرایی اسلامی و ظهور رژیم‌های اسلامی گفته و می‌گوید:

ما نیاز به اصولی داریم که از اقلیت‌ها محافظت کند. یک نمونه خوب در این مورد روشنفکران یهودی هستند که مفهوم یهودیان غیرمذهبی را پایه‌ریزی کرده‌اند. کسی که به فرهنگی تعلق دارد، بدون اینکه ضرورتاً مفاهیم مذهبی

برای دشمن راهی جز به انزوای کشاندن حکومت اسلامی باقی نمانده است! حالا که جدایی اصل دین از جمع مسلمانان، امری محال است، باید با سلاح تحریف و تمسخر فرهنگی در دراز مدت، وارد عمل شد.

آن فرهنگ را پذیرفته باشد، احساس می‌کند از آن فرهنگ تأثیر گرفته است.^۱ و حضرت امام خمینی(س) چه زیبا و سرسختانه با حکم فقهی، منطق همیشگی قرآن عظیم^۲ را با تمام وجود بر سر استکبار جهانی فرود آوردند:

من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهانخواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست.^۳

اگر به ارزیابی هجمه‌های رشدی در یک سیستم تحلیلی بپردازیم، به وضوح درخواهیم یافت که این حرکت، شاخه‌ای است از یک جریان ریشه‌ای و تاریخی که در مقاطع مختلف در اشکال

۱. آیات شیطانی؛ بارزترین جلوه دشمنی دستکبار جهانی با اسلام ناب محمدی(ص)، ص ۱۰.
 ۲. قرآن کریم، ۲:۱۲۰: «ای پیغمبر! یهود و نصارا هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر آن که از آنها پیروی کنی. بگو: «به یقین، راه حق همان پیروی خدا است.» و البته اگر بعد از آنکه طریق حق را به یقین دریافتی، از میل و خواهش آنها پیروی کنی، دیگر خدا یار و یاور تو نخواهد بود.»
 ۳. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۸.

سیاسی، نظامی و فرهنگی بروز نموده است و همواره باید به عنوان جزئی از این کل مورد بررسی قرار گیرد، چرا؟ این قبیل وقایع در حقیقت زخم‌های چرکینی را می‌ماند که نشانگر وجود تب‌های مزمن و جریان‌های آلوده در جریان‌های حیات انسانی می‌باشد و ساده‌اندیشی محض است اگر با دیدی کوتاه‌بینانه، این جریان را، یک جنجال سیاسی صرف و بدون انگیزه، یا یک رمان مبتذل ادبی، با هدف شهرت‌یابی نویسنده و ثروت‌اندوزی ناشران آن بنگریم. علما و دانشمندان سراسر جهان به ویژه متفکران اسلام به پا خیزند و با بیان و قلم و عمل، خوف و هراس کاذبی را که بر مظلومان سایه افکنده بزدایند و این کتاب‌هایی را که با دست استعمار و برآمده از آستین کثیف بردگان شیطان منتشر شده و دامن به اختلاف بین طوایف مسلمین می‌زند نابود کنند و ریشه خلاف را برکنند و یک دل و یک سو بر این رسانه‌های گروهی که بیشتر ساعات شبانه‌روز به فتنه‌انگیزی و نفاق‌افکنی و دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی مشغول‌اند، پرخاش کنند.^۱

◆ سلمان رشدی کیست؟

سلمان رشدی در اصل کشمیری و زادگاه او شهر بمبئی هندوستان است. وی در ۱۹۴۷ م ۱۳۲۶/خ در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمد و از چهارده سالگی به مدت بیست سال در انگلستان اقامت گزید. تحصیلات او در رشته ادبیات و در دانشگاه کمبریج بوده است. خودباختگی فرهنگی او با رسیدن پایش به جهان غرب آغاز شد. در آنجا بود که به انواع جوایز و تشویق‌ها دست یافت.

او با نوشتن رمان‌های «بچه‌های نیمه‌شب» و «شرم» در فرانسه برنده جایزه بهترین رمان خارجی شد. سپس داستان‌های «لبخند چگوارا»، «سفری به نیکاراگوآ»، سناریوی دو فیلم تلویزیونی و مجموعه داستان‌های «گریموس» را به رشته تحریر درآورد. وی جوایز ادبی

«بوکر پرایز»، «جیمز تیت بلک مموریال» و انجمن ادبی انگلیسی زبانان را از آن خود کرد و آثارش تا کنون به ۲۰ زبان، ترجمه و منتشر گشته است.

شایان ذکر است که اغلب آثار او از شبه قاره هند، ریشه و تأثیر می‌گیرد. در سال ۱۹۶۸م، هنگامی که دانشجوی دانشگاه کمبریج بود، به جنبش چپ پیوست و در تظاهرات دانشجویان ضد جنگ ویتنام شرکت جست.

در همان سال‌ها، تماشای تئاتر در تماشاخانه‌های پیشرو (آوانگارد) لندن، عشق به هنرپیشگی را در وی زنده کرد. در پایان تحصیلاتش در یک آژانس کوچک تبلیغاتی سردبیر شد و نگارش نخستین رمان خود را آغاز کرد؛ این رمان که درباره یکی از قدیسان مسلمان بود، منتشر شد. دومین اثر وی که

انقلاب اسلامی ایران، بانگ بیدارباشی بود که مسلمانان را به وحدت هرچه تمام‌تر می‌خواند و استعمارگران را متوجه حضور زنده و فعال اسلام می‌نمود.

مجموعه داستان‌های گریموس نام داشت، مورد پسند منتقدان قرار نگرفت. او در سال ۱۹۸۱م دست به انتشار رمان «بچه‌های نیمه‌شب» زد؛ رمان تکان‌دهنده‌ای که پس از انتشار، صفحاتی از مطبوعات انگلستان را به خود اختصاص داد؛ در این زمان، قصه استقلال هند از زبان یک مسلمان جوان! حکایت می‌شود. او در این رمان «این‌دیرا گاندی»^۱ را «بیوه» لقب داد و فساد دولت هند را به باد انتقاد گرفت و در آن از حیات اجتماعی، فرهنگی و دینی در هند سخن گفت. به دنبال ممنوعیت این رمان، مؤلف و ناشر آن عذرخواهی نموده، در چاپ‌های بعدی مطالب غیر معقول کتاب را حذف کردند.

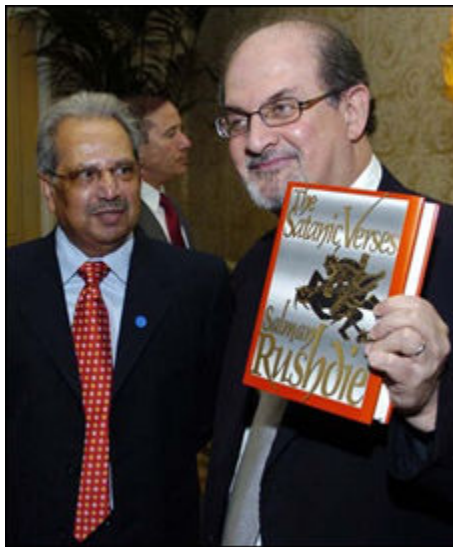
در رمان دیگری به نام «شرم» که با همان سبک «رنالیسم جادویی» نوشته شد، نویسنده،

۱. نخست‌وزیر وقت هند.

افسانه، واقعیت و تاریخ را درهم آمیخته و شخصیت‌های معاصر پاکستان را به باد انتقاد گرفت. در این رمان، از «بی‌نظیر بوتو» با لقب «باکره تنگه آهنی» یاد کرده است. این کتاب نیز در پاکستان ممنوع شد؛ ولیکن هر دو کتاب مذکور در لندن برای وی دربردارنده جایزه گردید!

در بچه‌های نیمه‌شب، هند را توصیف کردم، هند کودکی‌ام، هند نسلی که همراه با استقلال هند به دنیا آمد. رمان «شرم» درباره پاکستان است. کشوری که پدرم و مادرم در آن پناه گرفتند؛ آنها نیز چون بسیاری از مسلمانان از آزار هندوها گریختند.^۱

◆ آیات شیطانی^۲



و استکبار باز هم در هراس است که مبادا تحقق آرمان‌های الهی و وعده «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض...»^۳ منجر به آگاهی و بیداری مسلمانان گردد. باید حیلتی به کار گیرد! و با هر خیزش و حرکتی از گرایش روزافزون میلیون‌ها مسلمان در سرتاسر جهان به سمت انقلاب اسلامی ایران، جلوگیری کند.

۱. رشدی / www.Myownflag.org.

۲. نامگذاری این کتاب مبتنی بر افسانه‌ای جعلی و رسوا است به نام «افسانه غرائیق» که دروغ‌سازان قرون اولیه اسلامی آن را درباره قرآن و پیامبر(ص) ساخته‌اند و علمای اسلام به طور مبسوط آن را پاسخ گفته‌اند. (برای مطالعه نک: علی‌اصغر رضوانی، بررسی حکم امام خمینی(س) درباره سلمان رشدی (قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران)، ۱۳۸۸)، ص ۲۲۹-۲۲۴.

۳. قرآن کریم، ۲۸، ۵: «و اراده کردیم بر کسانی که در آن سرزمین ضعیف داشته شده بودند، منت گزاییم...».

امروز برای استکبار، راهکار بسیج نیروهای تجزیه طلب و قاتلان حرفه‌ای (گروهک‌های معاند) علیه انقلاب و مردم پاسخگو نیست.

تهاجم نظامی از نوع تهاجم به طبرس هم، عمق استراتژی استکبار را جهت سلطه بر کشوری چون ایران آشکار می‌کند.

حتی محاصره کامل نظامی و تحریم تسلیحاتی هم بی‌فایده است. پناه دادن به تروریست‌ها و حمایت همه‌جانبه از آنها هم - هر چند هنوز به قوت خود باقی است - کارگشا نمی‌باشد، چه رسد به تشویق و تهییج جنایتکاری مثل صدام.

برای دشمن راهی جز به انزوای کشاندن حکومت اسلامی باقی نمانده است! حالا که جدایی اصل دین از جمع مسلمانان، امری محال است، باید با سلاح تحریف و تمسخر فرهنگی در دراز مدت، وارد عمل شد.

«این کتاب در دراز مدت اثر خویش را بروز می‌داد.»^۱



کتاب آیات شیطانی - که باید به حق آن را واکنشی در برابر انقلاب اسلامی ایران دانست - چهارمین اثر رشدی است که وی، آن را مستقیماً به سفارش «گیلون رینکن» با دستمزد بی‌سابقه ۸۵۰ هزار پوندی در ۵۴۷ صفحه نوشته است.



آن زمان که نسلی نو چشم به جهان می‌گشاید و بهترین آیین به صورت یک «افسانه تخیلی» در نظرش جلوه‌گر می‌شود؛ هر آن که یادی از اسلام، قرآن و نبوت کرد، مفهومی غیر از خیالات واهی و خرافات بر ذهنش نقش می‌بندد. و استکبار مزور فرصت طلب را فرصتی دست می‌دهد تا برای تقویت هر چه بیشتر سلطه ظالمانه‌اش، فرهنگ استکباری‌اش را که خلاصه می‌شود در «بی‌فرهنگی»،

«بی‌قیدی» و «شهو‌ترانی» بر سرتاسر جهان و جهانیان تحمیل نماید.

گویا وقت آن رسیده است که استکبار با تدوین و انتشار کتاب «آیات شیطانی» ضد تمامیت انقلاب اسلامی به ادامه تهاجم گسترده و سازمان یافته‌اش بپردازد.

... کتاب آیات شیطانی، حرکت زشتی است که دو جنبه دارد: یکی اهانت به یک میلیارد

انسان، و دیگری حمایت برخی سیاست‌ها و دولت‌ها از این حرکت زشت است. آزادی

بیان هیچ‌گاه شامل اهانت به پیامبران و مقدسات مردم نمی‌شود.^۱

انقلاب اسلامی ایران، بانگ بیدارباشی بود که مسلمانان را به وحدت هرچه تمام‌تر می‌خواند و استعمارگران را متوجه حضور زنده و فعال اسلام می‌نمود. از همین روی، نخست با انواع توطئه سعی در جلوگیری از پیروزی آن نمودند که می‌توان روی کار آمدن دولت‌های مختلف، تشکیل شورای سلطنت و فرستادن ژنرال «هایزر»^۲ به ایران را از جمله این تلاش‌ها دانست و سپس سعی در جهت شکست انقلاب اسلامی و جلوگیری از گسترش آن؛ که جنگ تحمیلی هشت ساله، تنها یکی از آن دسیسه‌های شوم و پرخسارت و شاید مهم‌ترین آنها بود اما ندای عدالت‌خواهانه و حق‌طلبانه اسلام در مرزهای ایران مدفون نماند و به زودی موجب ایجاد نهضتی فراگیر در جهان اسلام و در میان کل مستضعفان جهان گردید؛ که بر باد دهنده زر و زور و تزویر سلطه‌گران غارت‌پیشه جهانی بود.

اینک یکبار دیگر جهان استکبار با همه امکانات، همچون شرار بولهبی در برابر این چراغ مصطفوی، متحد گردید و با کتاب فتنه‌انگیز «آیات شیطانی» به میدان آمد.^۳

کتاب آیات شیطانی - که باید به حق آن را واکنشی در برابر انقلاب اسلامی ایران دانست -

۱. مقام معظم رهبری، (۶۷/۱۲/۳).

۲. رابرت ا. داچ هایزر با هدف جلوگیری از پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷/۱۰/۱۴ به طور مخفیانه وارد ایران شد و در مدت اقامت خود تلاش گسترده‌ای جهت دستیابی به هدف ماموریتش کرد و سرانجام بدون کسب موفقیت در ۵۷/۱۱/۱۴ از ایران خارج شد.

۳. ستاد منطقه ۲، دسیسه آیات شیطانی (تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸)، ص ۲۲.

چهارمین اثر رشدی است که وی، آن را مستقیماً به سفارش «گیلون رینکن»^۱ با دستمزد بی‌سابقه ۸۵۰ هزار پوندی در ۵۴۷ صفحه نوشته است. این کتاب توسط انتشارات مؤسسه پنگوئن در سلسله کتاب‌های (وایکینگ) به مرحله چاپ رسید و در تاریخ ۱۳۶۷/۷/۴ در لندن منتشر گردید. پس از انتشار، دستگاه‌های جایزه‌پراکنی غرب، سریعاً این اثر جدید را نامزد دریافت جایزه کتاب سال کردند.

رشدی در این کتاب موهن، رمان‌نویسی و قصه‌پردازی را بهانه‌ای قرار داده تا به وسیله آن به مقدسات اسلامی ناسزا بگوید و با درهم آمیختن تخیل و واقعیت، به بزرگان دین توهین کند. به همین دلیل کار تازه او درباره پیامبر اسلام (ص) نوعی ارتجاع و واپسگرایی و بازگشتی انحطاط‌آمیز به قرون وسطی است؛ روزگاری که استدلال جای خود را به افترا و استهزا داده بود.^۲

محتوای کتاب، تلاشی است برای مخدوش کردن حقیقت وجودی جبرئیل امین (به عنوان آورنده وحی) و شخصیت والای رسول اکرم (ص) (به عنوان گیرنده وحی). نویسنده در این کتاب سعی کرده است، آیات وحی را در قالب آیات شیطانی مطرح نماید و قداست «وحی» و قرآن را نادیده انگارد. او از بهترین سبک نگارش، یعنی سبک «رمان» استفاده کرده است و تلمیحات نادرست و موهنی درباره قرآن، پیامبر اسلام (ص)، آداب، احکام و مقدسات اسلامی دارد و با تحریف و کاریکاتورسازی از صحابه بزرگ رسول خدا (ص) از جمله بلال حبشی - به عنوان هیولای سیاه عظیم‌الجثه - یاد می‌کند.

وی همچنین خانواده پیامبر و زنان عقیفه تاریخ، مثل زنان پیامبر اکرم (ص) را که با صراحت قرآن، حتی از ازدواج بعد از رحلت پیامبر (ص) هم محروم شده‌اند، مورد اهانت قرار داده است. قرآن را تخیلات شیطانی خوانده و هر یک از صحابه رسول اکرم از جمله، افرادی مثل سلمان

۱. رئیس یهودی انتشارات «وایکینگ».

۲. رضوانی، همان، ص ۱۰۸.

فارسی، بلال حبشی، مقداد و ابوزر را به نامی تشبیه نموده و به باد استهزا گرفته است؛ کسانی که در مکه سخت‌ترین شکنجه را تحمل کردند، با گرسنگی ساختند، از همه دار و ندار خود گذشتند و به حبشه مهاجرت نمودند.

داستان کتاب کفرآمیز چنین آغاز می‌شود که دو شخصیت اصلی داستان پس از سوار شدن به هواپیمای هندی توسط هواپیماربایان گروگان گرفته می‌شوند و سرانجام هواپیما منفجر و سرنگون می‌گردد ولی صلاح‌الدین شمنا و جبرئیل فاوشینا (در تخیل نویسنده) به دو شخصیت، مبدل گشته و روح آن دو، مورد تناسخ دو موجود انگلیسی قرار می‌گیرد و جبرئیل وقتی به هوش می‌آید، خود را در هاله‌ای از نور می‌بیند (شبهه حضرت جبرئیل) ولی صلاح‌الدین مانند بزی پشمالو می‌گردد (شبهه شیطان) و زمانی که آن دو وارد لندن می‌شوند هر یک پیروانی جمع‌آوری نموده و سپس بین پیروان آنان درگیری‌هایی رخ می‌دهد.

نویسنده با بهره‌گیری از تخیل، جبرئیل را از ادوار تاریخی مختلف گذرانده، تا به زمان رسالت خاتم الانبیا(ص) می‌رساند و می‌گوید این مسئله در شهر جاهلیت اتفاق افتاده و پس از این مقطع، سعی می‌نماید با استفاده از تاریخ اسلام، احادیث و اساطیر باستان، اسلام را به وقیح‌ترین نوع ممکن توصیف نموده و به زنان

محتوای کتاب، تلاشی است برای مخدوش کردن حقیقت وجودی جبرئیل امین (به عنوان آورنده وحی) و شخصیت والای رسول اکرم(ص) (به عنوان گیرنده وحی).

پیامبر(ص) به گونه‌ای شرم‌آور اهانت نموده و آنها را در خانه‌ای به نام پرده - که محل رفت و آمد افراد فاسد و ناباب است - قرار می‌دهد و با طرح مطالب نادرست و موهنی نسبت به مقدسات اسلامی، پیامبر(ص) و اصحاب، اوج ابتذال هنری و انحطاط اخلاقی فرد را آشکار

می‌سازد.^۱

مسئله کتاب آیات شیطانی کاری حساب شده برای زدن ریشه دین و دینداری و در راس آن اسلام و روحانیت است. یقیناً اگر جهانخواران می‌توانستند ریشه و نام روحانیت را می‌سوختند؛ ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و ان‌شاءالله از این پس خواهد بود؛ به شرط آن که حيله و مکر و فریب جهانخواران را بشناسیم.^۲

◆ تخیلی بودن کتاب آیات شیطانی؛ یک شبهه

عده‌ای می‌گویند: مطالب مندرج در این کتاب کفرآمیز تخیلی بوده، جنبه واقعی و خارجی ندارد؛ از این رو، کسی نباید از آن رنجیده شود.

سلمان رشدی در دفاع از کتابش ضمن نامه‌ای خطاب به گاندی می‌نویسد: «در این داستان، از پیامبری سخن به میان آمده که نامش محمد نیست و یاران و انصار غیرواقعی پیرامون او گرد آمده‌اند.»

او همچنین در مورد سبک نگارش خود گفته است:

... خوشبختانه آنچه می‌نویسیم، نوعی افسانه امروزی است؛ بنابراین، مسئله‌ای ندارد،

به کسی بر نمی‌خورد، گفته‌هایم را خیلی جدی نمی‌گیرند و در نتیجه لزومی هم ندارد

که علیه من اقدامی بکنند...

از این رو، برخی از غربیان معتقدند داستان آیه‌های شیطانی با واقعیت مطابقت ندارد؛

بنابراین، نمی‌تواند موهن باشد.

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد سلمان رشدی از کتابش چیزی بیشتر از یک رمان

تخیلی را اراده کرده است:

۱. دسیسه آیات شیطانی، ص ۲۸ و ۲۹.

۲. مقام معظم رهبری، (۶۷/۱۲/۳).

الف - او می‌گوید: «کتاب من به عنوان کتاب تاریخ خوانده خواهد شد».

- مگر مطالعه کتاب تخیلی، انسان را به شناخت تاریخ و واقعیت‌های آن می‌رساند؟ اگر چنین باشد، دیگر تخیل نیست.

او همچنین می‌گوید: «من آنچه را در کتاب آیات شیطانی نوشته‌ام قبول دارم».

- تخیل را می‌توان تصدیق کرد یا واقعیت را؟

او هنگامی که با بازتاب‌های تند مسلمانان مواجه می‌شود، آرزو می‌کند که ای کاش کتابی با انتقادهای شدیدتر می‌نوشت؛ پس موضوع کتاب او، انتقاد از واقعیت‌ها - در نظر او - است، نه تخیل محض؛ زیرا تخیلات قابل انتقاد نیستند بلکه واقعیت‌ها هستند که انتقادپذیرند.

ب - اسم، علامتی است برای نشان دادن مسمی؛ از این رو، اگر ابعاد وجودی یک شخصیت تعریف و ترسیم شود، دیگر احتیاجی به اسم نیست زیرا اسم هر چه باشد شنونده، مسمی را درک می‌کند.

او در داستان خود به بیان سمبلیک تاریخ اسلام پرداخته، و شخصیت‌ها و فراز و فرودهای تاریخی را آشکارا به هم پیوند داده است. چه کسی است که متوجه نشود منظور از پیامبری که در جاهلیت آمد و بر او آیاتی از جانب پروردگار، توسط جبرئیل نازل شد و همسری به نام عایشه و یارانی همچون سلمان و اباذر و خالد و حمزه داشت و ده‌ها نشانه دیگر مربوط به کیست؟

ج - «ماهوند» نامی است که او برای شخصیت داستان خود انتخاب کرده است. گذشته از اینکه این نام، نامی توهین‌آمیز است، فرهنگ‌نویسان آن را به «محمد» ترجمه کرده‌اند. حتی خود سلمان رشدی به شکلی رمزآمیز به نام شخصیت قصه خود اشاره کرده، می‌گوید: «اگر نام او درست تلفظ و ادا شود، به معنای کسی است که باید برای وجود او سپاسگزاری و شکر نمود» که این اشاره به نام احمد و محمد است.

بر اساس این قرائن، به این نتیجه می‌رسیم که انتخاب این سبک برای کتاب آیات شیطانی و

توجیه آن، در حقیقت، راهی است برای فرار از مسئولیت عمل زشت خود.^۱

ما کینه دنیای غرب را با جهان اسلام و فقاقت از همین نکته‌ها به دست می‌آوریم. قضیه آنان قضیه دفاع از یک فرد نیست؛ قضیه حمایت از جریان ضداسلامی و ضدارزشی است که بنگاه‌های صهیونیستی و انگلیس و امریکا به راه انداخته‌اند.^۲

امام خمینی(س) با واکنشی هوشمندانه به آغاز موج توهین نسبت به پیامبر اکرم(ص) اشاره کرده، با صدور حکم اعدام برای نویسنده این کتاب صلابت و قدرت رهبری اسلام را به دنیا نشان داد.

◆ مبنای فقهی حکم

اقدام سلمان رشدی، ارتداد است؛ زیرا در کتاب کفرآمیز خود مقدسات مذهبی، خداوند، پیامبر اکرم(ص)، جبرئیل، وحی و قرآن را به تمسخر گرفته و آیات الهی را آیات شیطانی نامیده است، همچنین از آیین‌های الهی به نام آیین‌های فحشا و منکرات نام برده؛ بر اساس فقه اسلامی هر مسلمان آزاده‌ای که چنین مطالبی را بگوید «مرتد فطری»^۳ نامیده می‌شود. اقدام سلمان رشدی سب^۴ و دشنام است؛ زیرا تعبیراتی که در مورد پیامبر اکرم(ص) به کار

۱. رضوانی، همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۴.

۲. صحیفه نور، ج ۲۱، پیام امام(س) خطاب به مراجع اسلام، روحانیان سراسر کشور و... در مورد استراتژی آینده انقلاب و حکومت اسلامی، (۶۷/۱۲/۴).

۳. مرتد فطری: کسی است که در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده باشد و پدر و مادرش یا یکی از آنها مسلمان باشد و به فطرت اسلامی به دنیا آمده باشند، اگر از اسلام برگشت کند مرتد فطری است و قتلش واجب است.

۴. سب: عبارت است از دشنام دردناک و زشت و در اصطلاح فقها، سب چیزی است که شامل قذف به زنا و نحو آن

برده، چیزی جز اهانت و دشنام نیست و بر طبق روایات اسلامی، مجازاتش اعدام است. حرکت سلمان رشدی، یک اقدام توطئه‌آمیز و محاربه با اساس اسلام و مقدسات اسلامی به شمار می‌آید؛ او با انتشار کتابش، خود را عملاً در اختیار افرادی قرار داد که سال‌های متمادی با اسلام و مسلمانان در حال جنگ بوده و هستند؛ در نتیجه می‌توان عنوان «محاربه» را نیز بر نوشته او صادق دانست که عمل او از مصادیق بارز فساد در زمین است و وی را مشمول حکم «مفسدان فی الارض» می‌نماید.^۱

◆ حکم پر فروغ

هنگامی که دشمنان اسلام در سال ۱۳۶۷ توسط سلمان رشدی گامی دیگر در جهت توهین به اسلام و مقدسات اسلامی برداشتند، امام خمینی(س) با واکنشی هوشمندانه به آغاز موج توهین نسبت به پیامبر اکرم(ص) اشاره کرده، با صدور حکم اعدام برای نویسنده این کتاب صلابت و قدرت رهبری اسلام را به دنیا نشان داد و ضمن خنثی نمودن توطئه دشمنان، این نکته را به آنان فهماند که با نیروی ایمان امتی بزرگ مواجه هستند که آماده دفاع از مقدسات و فرهنگ اسلامی خویش است و استکبار جهانی با این خیره‌سری‌ها به اهداف شوم خود نائل نخواهد شد:

بسمه تعالی

انا لله و انا اليه راجعون!

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مولف کتاب آیات شیطانی - که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است - همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که

نمی‌شود؛ همچون نسبت شرب خمر یا رباخوار یا ملعون یا فاجر و امثال آن به کسی دادن و از کلماتی است که متضمن استخفاف و اهانت باشد.

۱. آیات شیطانی، ص ۲۵ و ۲۴.

آنان را یافتند، سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرات نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هرکس در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مولف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی^۱

پس از اعلام حکم امام خمینی(س) مبنی بر ارتداد و اعدام سلمان رشدی، رسانه‌های گروهی استعمار خارجی به دروغ از قول مسئولان نظام جمهوری اسلامی اعلام کردند که اگر نویسنده این کتاب توبه کند، حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد؛ ولیکن حضرت امام(س) صراحتاً فرمودند:

این موضوع صددرصد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و زاهد زمان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال، تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل گرداند.^۲

همچنین فرمودند:

اگر غیرمسلمانی از مکان او مطلع گردد و قدرت این را داشته باشد تا سریع‌تر از مسلمانان او را اعدام کند، بر مسلمانان واجب است آنچه را که در قبال این عمل می‌خواهد به عنوان جایزه و یا مزد عمل به او بپردازند.^۳

حضرت امام وقتی از مضمون این کتاب کفرآمیز (آیات شیطانی) مطلع شدند، از خشم بر خود لرزیدند و فرمودند: «والله اگر جوان بودم و قدرت حرکت داشتم شخصاً می‌رفتم و او

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، پیام امام (س) درباره انتشار کتاب کفرآمیز آیات شیطانی، (۱۳۶۷/۱۱/۲۵)، ص ۸۶.

۲. صحیفه نور، ج ۲۱، اطلاعیه دفتر امام (س) در مورد توبه سلمان رشدی، (۱۳۶۷/۱۱/۲۹)، ص ۸۷.

۳. همان.

(سلمان رشدی) را می‌کشتم»^۱

◆ پیامدها و دستاوردها

آشنایی ملت‌های مسلمان با نتایج حکم اعدام سلمان رشدی و پافشاری آنان و مسئولان نظام اسلامی بر اجرای این حکم، مسلمانان در بردارنده پیامدهای مثبتی است که اصلی‌ترین و مهم‌ترین آنها خنثی شدن توطئه‌های استکبار جهانی است:

الف - نخستین نتیجه‌ای که صدور این حکم از سوی بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی به دنبال داشته، جاری نمودن حکم الهی است.

«مسئله سلمان رشدی هیچ راه حل دیگری ندارد. تیری است که خوب هدف‌گیری و شلیک شده و لاجرم به هدف خواهد خورد»^۲



آنان که برخلاف امت بزرگ اسلام از سلمان رشدی و غرب، حمایت می‌کردند، به یکباره نقاب از چهره پلید خود برداشتند.



حضرت امام (س) با صدور این حکم ثابت کردند که مسلمانان همواره باید با عزت و اقتدار در صحنه حاضر باشند و به احکام نورانی اسلام فخر نمایند؛ چرا که هیچ ملاحظه‌ای بر احکام اسلامی پیشی نگرفته و نخواهد گرفت و این دستاورد بزرگ صدور حکم اعدام برای سلمان رشدی مرتد می‌باشد.

ب - از دیگر نتایج صدور این حکم، احساس سرفرازی، تحرک، همبستگی و قدرت در میان

۱. محمدرضا سبحانی‌نیا، سعیدرضا علی‌عسکری، مهر و قهر؛ گلچینی از لطافت‌ها و صلابت‌ها در زندگی امام

خمینی (س) (اصفهان: مرکز فرهنگی شهید مدرس، چ ۶: ۱۳۸۵)، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲. مقام معظم رهبری.

مسلمانان جهان بود؛ راهپیمایی‌های بی‌نظیر در کشورهای اسلامی و حرکت بی‌سابقه مسلمانان، گوشه‌هایی از این احساس قدرت، همبستگی و عزت را در تاریخ استعمار فرتوت انگلستان نشان داد.

مسلمانان با اجرای این حکم در مورد چند ناشر، قدرت و نفوذ احکام الهی را به نمایش گذاشتند. از پیامدهای مثبت این حکم، عقب‌نشینی استکبار از مواضع اولیه خود، پنهان شدن سلمان رشدی و زندگی رذیلانه و مخفیانه او تحت حفاظت شدید پلیس اسکاتلند یارد انگلیس و همچنین خودداری بسیاری از کشورها و ناشران از طبع و توزیع این اثر کفرآمیز بود.

پ - مسلمانان و علمای امت اسلام مدت‌ها با دشمنی روبه‌رو بودند که خود را در پس دوستی‌ها و شعارهای فریبنده، پنهان کرده بود. دشمن، همان دشمن بود ولیکن این بار، این دشمنی اصولی و استراتژیک، حرکتی شتابزده را به همراه داشت؛ حضرت امام خمینی(س) با نیتی پاک، یکبار دیگر، ساده‌اندیشان جهان اسلام را بیدار کرد و دشمنی دیرینه استکبار جهانی را با اسلام ناب محمدی(ص) و استراتژی درازمدت آنها را برای از بین بردن ارزش‌های ناب اسلام به آنان تفهیم نمود:

ضرورتی نیست که در چنین شرایطی ما به دنبال ایجاد روابط و مناسبات گسترده باشیم؛ چرا که دشمنان، ممکن است تصور کنند که ما به وجود آنان چنان وابسته و علاقه‌مند شدیم که از کنار اهانت به معتقدات و مقدسات دینی خود، ساکت و آرام می‌گذریم.

آنان که هنوز بر این باورند و تحلیل می‌کنند که باید در سیاست و اصول و دیپلماسی خود تجدید نظر نماییم و ما خامی کرده‌ایم و اشتباهات گذشته را نباید تکرار کنیم و معتقدند که شعارهای تند یا جنگ، سبب بدبینی غرب و شرق نسبت به ما و نهایتاً انزوای کشور شده است و اگر ما واقع‌گرایانه عمل کنیم، آنان با ما برخورد متقابل انسانی می‌کنند و احترام متقابل به ملت ما و اسلام و مسلمانان می‌گذارند؛ این یک نمونه است که خدا می‌خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز آیات شیطانی در این زمان

اتفاق بیفتد و دنیای تفرعن و استکبار و بربریت چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه‌اش با اسلام برملا سازد تا ما از ساده‌اندیشی به‌در آییم و همه چیز را به حساب اشتباه و سوء مدیریت و بی‌تجربگی نگذاریم و با تمام وجود درک کنیم که مسئله اشتباه ما نیست، بلکه تعمد جهانخواران به نابودی اسلام و مسلمانان است؛ و الا مسئله فردی سلمان رشدی، آن‌قدر برایشان مهم نیست که همه صهیونیست‌ها و استکبار پشت سر او قرار بگیرند...^۱



ت - افشای چهره فریبنده استکبار جهانی، یکی دیگر از پیامدهای مثبت این حکم بود. آنان که برخلاف امت بزرگ اسلام از سلمان رشدی و غرب، حمایت می‌کردند، به یکباره نقاب از چهره پلید خود برداشتند؛ منافقان، ریاکار، حکام سرسپرده، آخوندهای درباری، نویسندگان مزدور و غریزدگانی که همواره، سرسپرده غرب بودند - از جمله گروهک نهضت آزادی - در پرتو روشنگری‌های حضرت امام(س) در پیشگاه ملت رسوا شدند.

ث - مطرح شدن ابعاد فقهی این حکم در بین علما و متفکران اسلامی و اظهار نظر فقهای جهان اسلام در این باره، از دیگر نتایج صدور آن بود و موجب شد تا یکبار دیگر احکام اسلامی - که همواره از برترین ابزارهای حکومت صالحان برای جلوگیری از حمله دشمنان به حریم مقدس اسلام و مسلمانان به شمار می‌رود - منور گشته و به جهانیان اثبات نماید که اسلام و احکام نورانی آن زنده، ابدی و بهترین اداره کننده جوامع بشری است.

ج - تا پیش از صدور این حکم، در جهان غرب و بویژه انگلیس، شیعیان در مظلومیت شدیدی

۱. صحیفه نور، ج ۲۱ (۱۳۶۷/۱۲/۳) ص ۹۹ و ۱۰۰.

بسر می‌بردند؛ اهل سنت هم به شدت تحت تأثیر وهابیت قرار داشتند و معلوم نبود در صورت صادر نشدن این حکم، استکبار درصدد برپایی چه جریانی علیه اسلام و مقدسات اسلامی بود؛ ولی پس از اعلام این حکم در مساجد اهل سنت، ائمه جماعات به شدت از ایران و امام(س) حمایت کردند. به دنبال آن، مسلمانان ساکن در کشورهای غربی به مقابله با رژیم‌های استکباری برخاستند. حرکت دانشجویان و محصلان خارج از کشور نیز منطبق با اصول سیاست خارجی ایران بود؛ از این رو، جهان غرب متحمل مشکلات بسیار گشت، ادعای حقوق بشر آنان به یکباره رنگ باخت و ماهیت واقعی رژیم‌های غربی بیش از پیش افشا گردید.

◆ بازتاب داخلی

با صدور پیام حضرت امام خمینی(س) خطاب به مسلمانان جهان نه تنها صلابت و قدرت رهبری اسلام در دنیا جلوه‌گر شد، بلکه شدت واکنش مسلمانان نسبت به این رفتار موهن ثابت کرد که بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران به هیچ وجه، اجازه نمی‌دهد تا مبارزه با جهان کفر و شرک تعطیل شود.

- در پی انتشار حکم امام از سوی دولت، بنا بر دستور رهبر کبیر انقلاب اسلامی روز ۲۶ بهمن ۱۳۶۷ در سرتاسر ایران عزای عمومی اعلام شد.^۱
کلیه سازمان‌ها، نهادها و تشکل‌ها طی اعلامیه‌های جداگانه حرکت شوم استکبار را محکوم کردند.^۲

ملت مسلمان ایران در شهرها و بخش‌ها با برپایی راهپیمایی و تجمع گسترده در مساجد و تکایا خشم، و انزجار وافر خود را از توطئه جدید دشمنان اسلام ابراز نمودند.^۳

۱. آیات شیطانی، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. همان.

نمایندگان مجلس شورای اسلامی طی ارسال نامه‌ای با بیش از ۱۷۰ امضا خواستار برخورد مناسب کنفرانس بین‌المجالس با مسئله انتشار کتاب موهن «آیات شیطانی» شدند.^۱ مجلس شورای اسلامی با قید دو فوریت طرح قطع روابط کامل سیاسی با انگلیس را تصویب کرد.^۲

به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران، سازمان کنفرانس اسلامی با انتشار بیانیه ویژه‌ای، این کتاب کفرآمیز و نویسنده آن را «مرتد» خوانده و خواهان جمع‌آوری کلیه نسخه‌های کتاب و ممنوعیت ورود و چاپ آن شده و تصریح کردند، در

رئیس جمهور امریکا با اعلام حمایت از سلمان رشدی توطئه استکبار را علنی ساخت.

صورت عدم اقدام ناشران مزبور نسبت به جمع‌آوری، انتشارات آنها از سوی کشورهای اسلامی تحریم خواهد شد؛ زیرا این کتاب مغایر با اصول تمدن و اخلاق است و نشانگر «کوشش عمدی» در خدشه وارد کردن به اسلام و شخصیت‌های بزرگ اسلامی قلمداد می‌گردد.^۳

وزارت امور خارجه کشورمان، طی بیانیه‌ای با اعلام تحقق خواست مجلس شورای اسلامی، قطع کامل روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران با انگلیس را اعلام نمود.^۴ ابراز تشکر دفتر حضرت امام خمینی(س) از مسلمانان جهان به خاطر حمایت از فتوای اعدام سلمان رشدی.^۵

۱. همان.

۲. همان.

۳. آیات شیطانی، ص ۳۹ و ۴۰.

۴. همان، ص ۴۰.

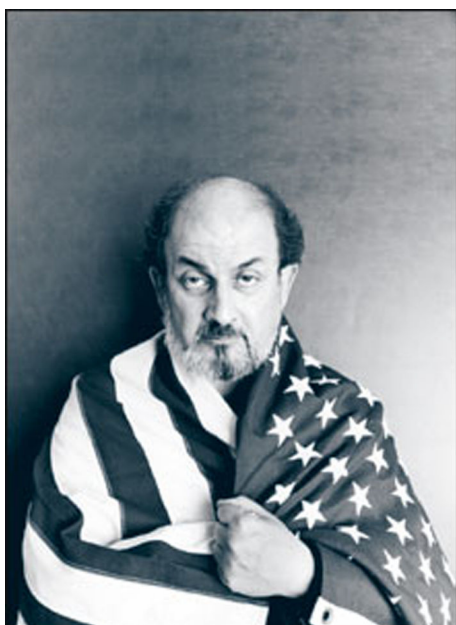
۵. همان.

تکذیب صددرصد لغو حکم اعدام سلمان رشدی از سوی حضرت امام(س) با صدور اطلاعیه‌ای از طرف دفتر حضرت امام در تاریخ ۳۱ بهمن ۱۳۶۷.^۱

تهدید به عمل متقابل دولت ایران در رابطه با تصمیم بازار مشترک اروپا مبنی بر فراخواندن سفرای کشورهای جامعه اقتصادی در اسفند ۱۳۶۷ و فراخواندن سفرا و روسای هیئت‌های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای عضو بازار مشترک اروپا برای مشورت به تهران.^۲

◆ بازتاب بین‌المللی این حکم

تمامی فشار غرب برای ایجاد خدشه در حکم استوار امام خمینی(س) درباره نویسنده مرتد کتاب آیات شیطانی تا کنون به جایی نرسیده و از این پس نیز به جایی نخواهد رسید.^۳



جامعه اقتصادی اروپا (۶ روز پس از صدور حکم حضرت امام(س)) تصمیم به فراخوانی سفرا و روسای هیئت‌های دیپلماسی دوازده کشور از ایران نمود و هر گونه تماس و یا مسافرتی در سطح بالا به ایران را لغو کرد و مبارزه علنی‌تری علیه اسلام و قرآن آغاز نمود. (۶۷/۱۲/۱)

رئیس جمهور آمریکا با اعلام حمایت از سلمان رشدی توطئه استکبار را علنی ساخت. جرج بوش تهدید مرگ سلمان رشدی از

۱. همان.

۲. همان.

۳. مقام معظم رهبری، (۱۳۶۹/۶/۲۶).

سوی ایران را تهدیدی جدی برای منافع امریکا دانست! (۶۷/۱۲/۳)

رژیم اشغالگر قدس اعلام کرد: کتاب آیات شیطانی را به زبان عربی، ترجمه و منتشر خواهد ساخت. (۶۷/۱۲/۶)

گروهک منافقان در یک راه‌پیمایی در آلمان غربی، خواستار آزادی انتشار این کتاب موهن شد! (۶۷/۱۲/۷)

تعدادی از هواداران منافقان در کپنهاک در حمایت از نویسنده مرتد کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات زدند. (۶۷/۱۲/۹)

تاچر، نخست‌وزیر وقت انگلیس از میتران، رئیس‌جمهور فرانسه به خاطر حمایت‌هایش از رشدی تشکر کرد. (۶۷/۱۲/۹)

یکی از شخصیت‌های مسلمان انگلیسی به جرم حمایت از فتوای امام خمینی (س) از کار برکنار شد. (۶۷/۱۲/۱۲)

یک خبرنگار سوئسی به جرم حمایت از واجب‌القتل بودن رشدی از کار اخراج گردید. (۶۷/۱۲/۱۲)

دادستان کل امریکا، حمایت از ناشران آیات شیطانی را بر عهده گرفت. (۶۷/۱۲/۱۲)
جامعه اقتصادی اروپا، خواستار ازسرگیری روابط عادی با جمهوری اسلامی ایران شد. (۶۷/۱۲/۱۳)

پلیس انگلیس از به آتش کشیدن آدمک رشدی جلوگیری کرد. (۶۷/۱۲/۲۱)
رهبر مسلمانان استرالیا به دلیل فعالیت علیه آیات شیطانی، تهدید به مرگ شد. (۶۷/۱۲/۲۱)
یک قاضی انگلیسی با صدور حکم توقیف برای سلمان رشدی و بنگاه انتشاراتی «وایکینگ» پنگوئن مخالفت کرد. (۶۷/۱۲/۲۴)

وزیر خارجه اسپانیا که ریاست جامعه اقتصادی اروپا را بر عهده داشت، اعلام کرد جامعه اروپایی می‌خواهد با ایران روابط عادی و سازنده داشته باشد. (۶۷/۱۲/۲۵)

روزنامه لوموند: این نتیجه کوشش‌های ایران بوده است که جهان اسلام توانسته در برابر

انتشار کتاب آیات شیطانی، موضعی این چنین قوی اتخاذ و اختیار کند. (۶۷/۱۲/۲۵)

ویلیام والد گریو،^۱ در یک عقب‌نشینی آشکار در قبال مسئله این کتاب کفرآمیز و بحران روابط با جمهوری اسلامی ایران گفت: انگلیس هیچ‌گونه رابطه‌ای با چاپ و انتشار این کتاب ندارد و هیچ اقدام خصمانه‌ای ضد جمهوری اسلامی ایران انجام نداده است. (۶۸/۱/۵)

کشورهای جامعه اقتصادی اروپا، ضمن اعلام آمادگی برای بازگشت سفیران خود به تهران، تصمیم گرفتند به شکل انفرادی سفیرانشان را به تهران بازگردانند. (۶۸/۱/۵)

رئیس‌جمهور اتریش انتشار کتاب آیات شیطانی را محکوم کرد. (۶۸/۱/۵)

چهارهزار تن از مسلمانان نروژ در واکنش به انتشار کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات زدند. (۶۸/۱/۵)

انفجارهای پی در پی، خسارات سنگینی به مرکز فرهنگی انگلیس در آنکارا وارد ساخت. (۶۸/۱/۱۵)

حکم حضرت امام(س) در مورد نویسنده کتاب آیات شیطانی در حقیقت یک انقلاب نوین را در بین مسلمانان جهان ایجاد نمود. (۶۸/۱/۲۸)

جمهوری اسلامی ایران نمایشگاه بین‌المللی کتاب ژنو را به خاطر نمایش کتاب موهن آیات شیطانی تحریم کرد. (۶۸/۲/۱۱)

انتشارات پنگوئن، مرکز نشر کتاب آیات شیطانی، در لندن به آتش کشیده شد. (۶۸/۲/۲۵)

دویست‌هزار نفر از مسلمانان انگلیس علیه کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات زدند. (۶۸/۳/۷)

تظاهرات کنندگان مسلمان، ضمن در دست داشتن صدها عکس کوچک و بزرگ [از] حضرت امام خمینی(س) [حکم ایشان] را در مورد واجب‌القتل بودن سلمان رشدی مرتد اعلام کردند. واکنش خشمگینانه دولت انگلیس در برابر تظاهرات بی‌سابقه مسلمانان انگلیسی علیه کتاب

۱. وزیر مشاور در امور خارجه انگلیس.

آیات شیطانی. (۶۸/۳/۸)

بیش از دو تا سه‌هزار پلیس اسکاتلندیارد همراه با تجهیزات مدرن از زمین و آسمان، همه خیابان‌های اطراف محل برگزاری این راهپیمایی شش کیلومتری را کنترل می‌کردند.

روزنامه «ایندیپندنت»: تظاهرات روز

شنبه، بزرگ‌ترین تظاهرات اسلامی است که تا کنون در تاریخ انگلیس به وقوع پیوسته است.

(۶۸/۳/۱۱)

چین انتشار کتاب آیات شیطانی را در این کشور ممنوع اعلام کرد. (۶۸/۵/۲۸)

در پی تهدید یک گروه ناشناس، کتاب کفرآمیز آیات شیطانی از بزرگ‌ترین فروشگاه زنجیره‌ای هلند جمع‌آوری شد. (۶۸/۶/۱۱)

چند کتابفروشی در انگلیس به دلیل فروش کتاب کفرآمیز آیات شیطانی هدف بمب‌گذاری قرار گرفت.

در این حال، یک مقام پلیس انگلیس گفت: «هر زمان ما فکر می‌کنیم تهدید به قتل رشدی، کاهش یافته، اقدامی نظیر این بمب‌گذاری‌ها یادآور می‌شود که تهدید همچنان جدی است.» (۶۸/۶/۲۵)

روزنامه «ایندیپندنت» با چاپ عکس بزرگی در صفحه اول، صحنه‌ای از یک مسجد در شمال شرقی لندن را به تصویر کشید و در ذیل آن نوشت: «این یکی از هزار مسجدی است که روز جمعه حاضران در آن به نشانه تأیید فرمان صادره از سوی رهبر انقلاب اسلامی ایران، مبنی بر مرگ سلمان رشدی دست‌های خود را بلند کرده‌اند.»

همچنین در مقاله این روزنامه انگلیسی آمده است: «مسلمانان انگلیسی روز جمعه به صورتی هم‌زمان در مساجد خود جمع شدند و به معتبر بودن حکم قتل نویسنده آیات شیطانی رای

دادند.» (۶۸/۹/۲۷)

کتاب «شیطان غرب» علیه «آیات شیطانی» در الجزایر منتشر شد. (۶۸/۱۱/۴)
 «سعید ایوب»^۱ نویسنده این کتاب در قسمتی از آن، با درج کامل فتوای حضرت امام خمینی (س) به تجلیل از آن پرداخته و می‌نویسد:

امام آیت‌الله روح‌الله خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران، با شجاعت و قبول مشکلات ناشی از این فتوا که غرب را علیه ایران برمی‌انگیزاند، این فتوا را صادر کردند.
 مسلمانان مقیم توکیو، علیه انتشار کتاب آیات شیطانی دست به تظاهرات زدند. (۶۸/۱۱/۲۴)
 یک استاد دانشگاه انگلیس، سلمان رشدی مرتد را به خاطر تزویر و دغل‌کاری محکوم کرد و اعلام نمود که رشدی برای نوشتن کتابی با یک سوژه اسلامی لیاقت نداشته است. (۶۸/۱۱/۲۴)

دولت پاکستان شماره اخیر مجله «نیوزویک» را به دلیل درج مصاحبه سلمان رشدی، تحریم کرد. (۶۸/۱۱/۲۶)

مولانا عبدالوهاب صدیقی^۲ اعدام سلمان رشدی یک حکم الهی و قرآنی است. (۶۸/۱۱/۲۶)

امام جمعه شهر مظفرنگر هند: جهان اسلام در مقابل ادامه حمایت غرب از سلمان رشدی، آرام نخواهد نشست. (۶۸/۱۱/۲۹)

تظاهرات مسلمانان برادفورد انگلیس در تأکید بر قتل نویسنده کتاب آیات شیطانی،



۱. از نویسندگان مسلمان الجزایری.

۲. رئیس سازمان بین‌المللی مسلمانان.

برپا شد. (۶۸/۱۱/۳۰)

حمله یک نویسنده سوئدی به روشنفکران اروپایی حامی سلمان رشدی.^۱ (۶۸/۱۲/۸) در هند، دو نفر از نمایندگان مسلمان پارلمان این کشور (سید شهاب‌الدین و خورشید عالم‌خان) به پارلمان و دادگاه‌های هند از اهانت به مقدسات اسلامی شکایت کرده و با پیگیری آنان، سرانجام طبق مواد بخش یازدهم آیین‌نامه قانونی «رعایت آداب و موازین فرهنگی»، انتشار کتاب آیات شیطانی در سرتاسر کشور هند، ممنوع اعلام گردید.^۲

دکتر زکی بدوی،^۳ این کتاب موهن را حمله مستقیم به اسلام و همانند فیلم «آخرین و سوسه مسیح» در عالم مسیحیت شمرد و نظرگاه خود و جامعه مزبور را به ۲۸۲ مسجد در سرتاسر بریتانیا اعلام کرد.^۴

خورشید احمدوم و مناظر احسان،^۵ با ارسال نامه سرگشاده‌ای به مقامات و مسلمانان سرتاسر جهان، تاسف عمیق خود را از انتشار این کتاب کفرآمیز، ابراز داشته و نمونه‌های برجسته توهین به مقدسات اسلامی یا به طور کلی دینی را از کتاب مذکور استخراج و به همراه نامه خود ارسال نمودند.^۶

چاپ نقدهایی بر کتاب موهن آیات شیطانی در مجله عربی زبان (العالم)^۷ چاپ لندن و درخواست برخورد قاطع مسلمانان.

محکوم نمودن اقدامات مسلمانان، درخصوص توقیف کتاب کفرآمیز در هند توسط انجمن

۱. آیات شیطانی، ص ۴۶ - ۴۰.

۲. دسیسه آیات شیطانی، ص ۳۲.

۳. رئیس کالج اسلامی و مدیر «جامعه ائمه جماعات و مساجد».

۴. دسیسه آیات شیطانی، ص ۳۲.

۵. مدیران «مؤسسه اسلامی» لندن.

۶. کیهان فرهنگی، سال پنجم، ش ۹.

۷. اولین مجله‌ای که رمان آیات شیطانی را در ۲۲ اکتبر ۱۹۸۸ افشا نمود.

جهان غرب، در راستای این حرکت
 ردیالنه آموخت که اهانت به اسلام و
 مقدسات مسلمانان می تواند
 هزینه های سرسام آور و گاه
 پیش بینی نشده ای را برای او به
 دنبال داشته باشد.

بین المللی قلم، هارولد پنینتو و چند
 نویسنده صاحب نام دیگر امریکا، اتحادیه
 ناشران و کتاب فروشان هند و بعضی
 نویسندگان اروپا و نیز قرار دادن
 تریبون های تبلیغاتی در اختیار سلمان
 رشدی برای دفاع از خود.

رشدی مرتد از دولت گاندی می خواهد
 که با اعتراف به اشتباه دولتمردانش او را
 به آینده دموکراسی در هند امیدوار

سازند و توقیف کتابش را یک بازی سیاسی برای کسب قدرت بیشتر می داند.^۱
 واکنش سریع مسلمانان نسبت به ریشه دار بودن این توطئه تبلیغاتی غرب و دعوت
 امریکایی ها از رشدی و همسرش ماریان، جهت سفر به امریکا و ایراد سخنانی و دفاع از این
 کتاب [و] تصمیم به نشر آن در کشورهایی چون پاکستان، بنگلادش و بسیاری از کشورهای
 اروپایی و آسیایی؛ که به شهادت ۵ تن و مجروحیت ۱۰۰ تن از مسلمانان پاکستان و همچنین
 مجروحیت ۲۰ تن از مردم مسلمان هند می انجامد.^۲
 ترک جلسه مجلس، توسط نمایندگان جناح های مختلف مجلس شورای ملی پاکستان به نشانه
 اعتراض به روش و موضع گیری دولت و درگیری پلیس با مردم.
 موضع گیری سریع «بی نظیر بوتو»: پاکستان سعی دارد از انتشار و توزیع کتاب آیات
 شیطانی در امریکا و سایر کشورها جلوگیری کند.

۱. کیهان فرهنگی، سال پنجم، ش ۹.

۲. دسیسه آیات شیطانی، ص ۳۴.

حیکم اوغلو اسماعیل:^۱ «امام (قدس سره)، صدای قدرتمند اسلام را به گوش جهانیان رسانده است.»^۲

پس از ۴ ماه اختفا برای اولین بار، سلمان رشدی در پارلمان انگلیس ظاهر شد و در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت کرد. (۷۱/۴/۶)

سفر مخفیانه سلمان رشدی با تدابیر شدید امنیتی، توسط روزنامه «ابندبلا» چاپ آلمان فاش شد. (۷۱/۸/۱۱)

از سوی بنیاد پانزده خرداد، جایزه اجرای حکم تاریخی حضرت امام(س) در مورد اعدام سلمان رشدی افزایش یافت.

اعتراف رادیو کلن آلمان: صدور فتوای تاریخی حضرت امام(س) مبنی بر اعدام سلمان رشدی مرتد باعث شده است بنگاه‌های انتشاراتی غرب از انتشار مطالب علیه دین اسلام خودداری کنند.^۳

◆ تحلیل یک یونانی از حکم اعدام سلمان رشدی

یک یونانی با ارسال نامه‌ای به نشریه «نئی انتروپی»، برخورد قاطع امام(س) با توطئه انتشار کتاب آیات شیطانی را مورد تمجید قرار داد:

آقای سردبیر

همان‌طور که می‌دانیم، آیت‌الله خمینی، «رشدی» را به مرگ محکوم کرده بود چون که کتاب «آیات شیطانی» وی، توهین به مذهب ایران تشخیص داده شد و کشورهای دیگری که «کشور متمدن» بودند، علیه این تصمیم موضع گرفتند چون آنها ملیت و مذهب خود را نابود کرده و فکر می‌کنند که کشورهای دیگر نیز باید از آنها تقلید کنند.

۱. نویسنده و شاعر مشهور ترکیه.

۲. روزنامه کیهان (۶۷/۱۱/۲۹).

۳. آیات شیطانی، ص ۴۷.

خوشبختانه آیت‌الله خمینی، یک رهبر پرازش برای کشورش و مذهبش می‌باشد و به این ترتیب زمانی که تشخیص دهند عملی لازم است و باید انجام دهد، آن را انجام می‌دهد.

در حال حاضر در همه جای دنیا همه دینداران برخاسته‌اند و سرکرده صهیونیست‌ها یعنی رشدی را می‌خواهند.

اضافه می‌نمایم؛ ای کاش که رهبری نیز برای کشور ما پیدا شود که احترام و مقام عالی ملت و مذهب را حفظ کند که هر صهیونیست مانند اسکورجزه، کارگردان فیلم «آخرین و سوسه‌های مسیح» نتواند آن را خوار کند.

در پایان می‌خواهم به ملت ایران برای رهبرشان تبریک بگویم و همچنین برای عشق‌شان به او، چون که آیت‌الله خمینی از رهبران نادری است که در سال‌های اخیر در دنیا بوده‌اند.

با احترام

فوتیس کاتسیس^۱

در حال حاضر نخست‌وزیر سابق انگلیس، چندی پیش در اظهار نظری جدید ادعا کرده است: «هر روز قرآن می‌خوانم و توجه زیادی به دین اسلام دارم.»

به گزارش روزنامه اماراتی «البیان»، «تونی بلر» که فرستاده کمیته چهارجانبه صلح خاورمیانه است، ضمن سخنرانی در مرکز سیاست خارجی لندن گفت:

مسیحیان می‌گویند که مسلمانان دشمن آن‌ها هستند؛ در حالی که در قرآن حتی یک کلمه علیه مسیحیان گفته نشده، بلکه همواره از مسیح به احترام یاد شده است.

صاحب‌نظران اعتقاد دارند با توجه به سیاست‌های خصمانه دولت انگلیس نسبت به اسلام و مسلمانان - که نمونه بارز آن در اعطای لقب «سر» به سلمان رشدی، آشکار شد - و همچنین وابستگی شدید بلر به کانون‌های صهیونیستی، می‌بایست در اهداف

پنهانی که در ورای سخنانی این‌چنین وجود دارد، تأمل نمود.^۱

◆ ... و امروز

سلمان رشدی مرتد کشته نشد، اما در سال ۱۹۹۱م مترجم ژاپنی کتاب آیات شیطانی در توکیو به قتل رسید و به مترجم ایتالیایی این کتاب کفرآمیز در میلان حمله شد. همچنین در سال ۱۹۹۳م ناشر نروژی کتاب، هدف حمله مسلحانه قرار گرفت.^۲

اگرچه سلمان رشدی مرتد هنوز اعدام نشده اما زندگی برای او به جهنمی مبدل گشته و بیش از یک دهه او را به انزوای مطلق برده است. پلیس انگلستان ده‌ها میلیون پوند برای حفاظت از وی هزینه کرده و کشورهای اروپایی حامی وی، تاوان سنگینی را - به ویژه از نظر عنوی - پرداخته‌اند.

سلمان رشدی در ظاهر همچنان به زندگی خود ادامه می‌دهد، اما جهان غرب، در راستای این حرکت رذیلانه آموخت که اهانت به اسلام و مقدسات مسلمانان می‌تواند هزینه‌های سرسام‌آور و گاه پیش‌بینی نشده‌ای را برای او به دنبال داشته باشد.

از آنجا که دین اسلام منطبق با فطرت الهی انسان تشریح شده است دفاع را امری ضروری و بر تمام مسلمانان، واجب کفایی می‌داند و حتی در این امر، اجازه امام، خلیفه یا زمامدار مسلمانان را هم شرط نمی‌داند. دشمن، امروزه کمتر از راه جنگ گرم و هجوم به مرزها استفاده می‌کند، بلکه می‌کوشد از راه‌هایی همچون تهاجم فرهنگی و تجاوز به مرزهای عقیدتی بر بلاد اسلامی مسلط شود.

مسلمانان دشمنی این‌چنین کینه‌توز هیچ‌گاه دست از دشمنی بر نخواهد داشت و باز هم در صدد به دست آوردن فرصتی تازه و یافتن روزنه‌ای دیگر است. از این رو، ملت‌های مسلمان و آزاده

۱. شمیم یاس، ماهنامه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، قم، س ۸، ش ۷۲ (اسفند ۸۷): ص ۶۰.

۲. پایگاه خبر تحلیلی برای فردای ایران؛ سایت شهاب نیوز

همواره باید هوشیار باشند تا بتوانند دشمن را بیش از پیش ناامید ساخته و به عقب برانند. زیرا در مکتب اسلام، اهمیت دین از هر چیزی بالاتر است و هیچ چیزی را یارای برابری با آن نیست. پس بر مسلمانان جهان است که در مقابل اهانت به پیامبر اسلام (ص) و پیامبران پیشین و تمسخر دین و آیات قرآنی به پا خیزند و تا سرحد جان به دفاع بپردازند، باشد که چشمه غیرت نسبت به ارزش‌ها و حریم مقدس اعتقادات اسلامی، همواره جوشان و امید دشمنان به خشکی آن، مبدل به یأس گردد.

... دل‌های مردم در قبضه قدرت اسلام و قرآن است و همه دیدند که ملت‌های مسلمان در اروپا، آسیا، پاکستان و دیگر نقاط جهان در برابر اهانت آن بلندگوی شیطان که آیات شیطانی را بر دل مجرمین نازل می‌کرد، از خود چه واکنشی نشان دادند.^۱

توطئه انحلال مجلس خبرگان توسط غربگرایان

دکتر سید محمدحاشم پوریزدان پرست*

◆ چکیده

پس از پیروزی انقلاب اسلامی توطئه‌هایی برای سرنگونی و یا انحراف آن از مسیر اصلی انجام گرفت. این دسیسه‌ها به دست بیگانگان و یا توسط دست‌نشاندها در ایران صورت پذیرفت. یکی از این توطئه‌ها، توطئه انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی بود. سرسپردگان امریکا گمان می‌کردند می‌توانند به آسانی به یکی از اساسی‌ترین پایه‌های ایران اسلامی آسیب برسانند تا بدین وسیله از نفوذ دین در قانون اساسی بکاهند. این توطئه از پیش طراحی شده قرار بود به دست عباس امیرانتظام، فتح‌الله بنی‌صدر و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و... به انجام برسد. در این مقاله تلاش شده است چگونگی پیاده شدن نقشه انحلال به دست امیرانتظام و دوستان غربی اش

* عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز.

مورد بررسی قرار گیرد و پیگیری‌های این افراد و تناقضات گفتارشان ارزیابی شود. کلید واژگان: مجلس خبرگان، عباس امیرانتظام، توطئه، انحلال، امریکا.

* * *

با برگزاری انتخابات مجلس خبرگان در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ و مشخص شدن اعضای آن توسط مردم - که اکثریت این اعضا از علما و مسلمانان متعهد بودند - توطئه تشکیل مجلس مؤسسانی با اکثریت افراد غرب و شرق زده و بی‌اعتقاد به اسلام با شکست مواجه گردید و از تکرار تجربه مشروطیت جلوگیری به عمل آمد؛ چرا که در آن دوران قانون اساسی ایران با اقتباس از قانون اساسی عرفی کشورهای بلژیک و فرانسه^۱ نوشته شده بود.

در دوران مشروطیت، به دلیل بی‌توجهی نسبت به نفوذ عناصر مرتبط با دشمن و افراد منحرف، علما مجبور شدند برای جلوگیری از تصویب قوانین خلاف اسلام نظارت چند فقیه - آن هم نه در قانون اساسی اولیه، بلکه در متمم آن را - مطرح نمایند. همین امر سبب اختلاف روشنفکر نمایان غرب زده^۲ با علما گردید - به خصوص با مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری که واضع نظریه «مشروطه مشروعه» بود - و در نهایت با شهادت مرحوم شیخ فضل الله نوری و پیروزی غرب گرایان سکولار پایان یافت. این غربگرایان که با سفارت انگلیس در ایران تماس داشتند و از آنان خط می‌گرفتند، خواهان قانون عرفی و نه دینی بودند. از این رو، نهضت مشروطه، که کعبه آمال مردم ایران برای برپایی عدالت^۳ بود، در کنار درهای سفارت

۱. نظام مشروطه ایران، کپی نظام سلطنتی مشروطه انگلیس بود اما به دلیل نبودن قانون مدون مورد نیاز در این کشور، به قوانین دو کشور فوق مراجعه گردید و رونوشت ترجمه آن از سفارت این دو کشور گرفته شد.
 ۲. اصطلاحی است که توسط مرحوم جلال آل احمد ابداع شد. مقصود ایشان یک بیماری است؛ چون: «سن‌زدگی» که سن آفت گندم است و گندم را از درون می‌پوساند و تنها ظاهری از آن باقی می‌گذارد.
 ۳. پس از برقراری مشروطه، بر سر در ورودی مجلس شورای ملی اسلامی - که کلمه اسلامی آن نیز با زیرکی

امپراتوری فخریه انگلیس و در پای منافع آنان قربانی شد. سرانجام نیز رضاخان به کمک

حذف شده بود - کلمه «عدل مظفر» که بر اساس حروف ابجد سال پیروزی مشروطه نیز بود، حک شد؛ تا نشان‌دهنده هدف اصلی نهضت و مجاهدین واقعی آن باشد. صد افسوس که به علت بی‌توجهی بعضی رهبران روحانی، مشروطه مورد نظر غربزدگان در کشور ما اجرا شد که به قول مرحوم شهید شیخ فضل‌الله نوری از دیگ پلو سفارت انگلیس بیرون آمده بود و به جای «عدالت‌خواهی» به دنبال «حریت و مساوات مشئوم» ی بود که استبداد رضاخانی را به دنبال داشت که هم حریت ملت ایران را به باد داد و هم مساوات آحاد ملت با یکدیگر را قربانی نمود، بی‌شخصیت‌ترین و بی‌هویت‌ترین افراد آن را بالا آورد و برترین‌ها را به گوشه زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها کشاند؛ یا به شهادت رساند. از جمله کسانی که با شهید شیخ فضل‌الله نوری درافتادند و ایشان را به شهادت رساندند و در نهایت نیز رضاخان را با یک کودتا بر سر کار آوردند می‌توان از حسن تقی‌زاده انگلوفیل نام برد. او در جریان به توپ بستن مجلس به دستور محمدعلی شاه روسوفیل و به دست لیاخوف روسی، فرمانده قزاق‌ها - که همراه با نیروهای روسی تحت فرمانش وظیفه محافظت از شاه و پایتخت او را به عهده داشتند! - به سفارت انگلیس پناهنده و تحت‌الحفظ آنان با کالسکه از ایران خارج گردید. در دوران رضاخان وزیر اقتصاد او بود و تجدید قرارداد داری با امضای این آلت فعل! رضاخان مستبد، مجدداً تمدید شد. سخنان او در رابطه با مشروطه و نقش انگلیس در آن بسیار جالب و اعترافی بی‌نظیر است:

«... این بود که اهالی پایتخت و سایر بلدان، بعد از مقاومت‌هایی که خودشان با استبداد کردند، بالاخره مجبور شدند که خودشان را به سفارتخانه و کنسولگری‌های انگلیس، یعنی یک قطعه خاک آزاد! کشانده و در آنجا «سنگ حریت ایران را گذاشتند. دولت انگلیس هم که موافق معهود، آزادی دوست بود و آن وقت هم حکومت در دست آزادی‌طلبان بود، به این حرکت انقلابی حریت‌پرستانه در ایران هر نوع «کمک معنوی» و «پناه روحانی» داده، ملت ایران را که از صد سال به این طرف مجذوب محبت خود نموده بود، الحق، ممنون «منت تاریخی» خود کرده و مشروطیت و پارلمان ایران را «فرزند روحانی!» خود قرارداد.»

(اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار (تهران: بی‌نا، ۱۳۷۴)، ص ۱۰۳؛ به نقل از رسول جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر ششم، قم: دلیل، ۱۳۷۹) ص ۹۶.

اعتراف احمد کسروی نیز - که چون او از دیگ پلوی سفارت انگلیس به‌رمند شده بود - چنین است؛ اگرچه این دومی به رغم بسیاری از قضاوت‌های غیرمنصفانه در مورد مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، درباره بعضی دوستان خود از جمله حسن تقی‌زاده تا حدی منصفانه قضاوت کرده و نقش منفی و مخرب او را در انقلاب مشروط بر ملا نموده و شخصیت مذدب و ترسوی او و نیز فرار او به سفارت انگلیس را شرح داده است (نک: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، چ ۱۴)، ص ۶۵۳.

همین مشروطه خواهان سکولار و مزدوران بامزد یا بی مزد غرب، بر سر کار آمد. به قول جلال آل احمد: «من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلائی غربزدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.»^۱

◆ روشنفکران و ولایت فقیه

به دنبال تهاجم وسیع مغرضان به اصل ولایت فقیه، امام طی سخنانی به پاسخگویی به آنان پرداختند:

روحانیت نمی خواهد حاکم بشود، لکن می خواهد نقش داشته باشد ... کنترل باید بکند، آن به منزله کنترل یک ملتی است، یک مملکتی است ... اگر رئیس دولت بخواهد باشد کذا، پا را کج بگذارد این جلوی او را می خواهد بگیرد.

اینکه در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه خوب دیگر، خیلی با این روشنفکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند. اینکه در قانون اساسی هست، این بعضی شئون ولایت فقیه هست، نه همه شئون ولایت فقیه و از ولایت فقیه آن طوری که اسلام قرار داده است، به آن شرایطی که اسلام قرار داده است، هیچ کس ضرر نمی بیند، یعنی آن اوصافی که در ولی است، در فقیه است که به خاطر آن اوصاف خدا او را ولی امر قرار داده است و اسلام او را ولی امر قرار داده است، با آن اوصاف ... اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد آن ولایت را دیگر ندارد.^۲

◆ بهترین اصل در اصول قانون اساسی

استبداد را ما می خواهیم جلوی او را بگیریم، با همین ماده ای که در قانون اساسی است

۱. جلال آل احمد، غربزدگی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴).

۲. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۶۴ (۵۸/۱۰/۷).

که ولایت فقیه را درست کرده ... آنهایی که مخالف با اساس بودند می‌گفتند که این استبداد می‌آورد، استبداد چی می‌آورد؟ استبداد با آن چیزی که قانون تعیین کرده نمی‌آورد ... فقیه مستبد نمی‌شود. فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است ... عدالتی که یک کلمه دروغ، او را از عدالت می‌اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‌اندازد، یک همچو آدمی نمی‌تواند خلاف بکند ... این جلوی این خلاف‌ها را می‌خواهد بگیرد، این رئیس‌جمهور که ممکن است یک آدمی باشد، ولی شرط نکردند دیگر عدالت و شرط نکردند این مسائلی که در فقیه است. ممکن است یک وقت بخواهد تخلف کند، بگیرد جلوی او را؛ کنترل کند.^۱

به دنبال تشکیل مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ضد انقلاب که اینک در پوشش و نقاب حدود دویست حزب و گروه سر برآورده بود و مانند احزاب مخفی فراماسونری مشروطیت، پنهانی با دشمنان ملت ایران نیز سروسر داشت، پس از ناکامی در به شکست کشاندن همه‌پرسی جمهوری اسلامی، درصدد جلوگیری از تصویب یک قانون اساسی اسلامی - که زمینه نفوذ بیگانگان و وابستگان به آنان را سد می‌کرد - برآمدند؛ نقشه‌های آنان در سه زمینه متمرکز گردید:

۱. طولانی شدن زمان تصویب اصول قانون اساسی.

۲. جلوگیری از تصویب اصول اسلامی؛ به خصوص نظارت ولی فقیه بر امور کشور.

۳. انحلال مجلس خبرگان در صورت

امکان.

به دنبال تصویب اصل ولایت فقیه،
توطئه دوم، یعنی انحلال مجلس
خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی
به اجرا درآمد.

مخالفت عناصر مرموز در مجلس
خبرگان - نظیر رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای،
ابوالحسن بنی‌صدر و افراد ساده‌لوحی
چون شیخ علی تهرانی، که عامل دست

۱. همان، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.

دشمنان شده بودند - موجب طولانی شدن جلسات و در نتیجه به تعویق افتادن تصویب قانون اساسی می‌شد،^۱ اما سرانجام در جلسه ۲۱ شهریور ۱۳۵۸، اصل پنجم قانون اساسی که بر مبنای آن «در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند» به تصویب رسید.

به دنبال تصویب اصل ولایت فقیه، توطئه دوم، یعنی انحلال مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی به اجرا درآمد. سردمدار این توطئه عباس امیرانتظام بود؛ وی قبل از آنکه به سفارت ایران در کشور های اسکاندیناوی منصوب شود در چند ماه اول عمر دولت موقت مسئولیت‌های زیر را بر عهده داشت:

- معاون نخست‌وزیر
 - سخنگوی دولت موقت
 - مسئول صدور مجوز برای خروج از کشور
 - نماینده نخست‌وزیر در صدا و سیما
 - مسئول پاسخگویی به مکاتبات سفارتخانه‌ها
- او که در ماه‌های اول تشکیل این دولت، سخنگوی آن بود، حدود دو ماه قبل از این توطئه، به

۱. نویسنده که معمولاً در جلسات مجلس خبرگان به عنوان تماشاچی حضور می‌یافت، خود مشاهده می‌کرد که افراد غربرزده و وابسته‌ای چون رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، استاندار آذربایجان در دولت موقت، دائماً با طرح مسائل بیهوده و خارج از موضوع، به دنبال ائتلاف وقت و طولانی شدن زمان تصویب اصول مطرح شده بودند و تأثیر بسزایی در بیشتر شدن مدت زمان قانونی مجلس خبرگان داشتند و زمانی که اصل پنجم قانون اساسی، که اصل ولایت فقیه است، مطرح شد شروع به مخالفت با آن نمودند. مرحوم شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب نیز به دفعات نوبت می‌گرفت، پشت تریبون می‌آمد و از کسانی که ائتلاف وقت می‌کردند، متواضعانه درخواست می‌نمود با توجه به تأکید امام بر اتمام سریع بررسی نهایی قانون اساسی، از بیان مطالب اضافه و بی‌ربط خودداری نمایند.

عنوان سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی به استکھلم اعزام شده بود. متأسفانه بیشتر وزیران دولت موقت - که اکثریت قریب به اتفاق آنان از اعضای نهضت آزادی و دو نفر نیز از جبهه ملی بودند - با تأیید طرح او به این امر صحنه گذاشتند. وی و دوستانش ماجرای انحلال مجلس خبرگان قانون اساسی را، در مقاطع مختلف، به طرق گوناگون و البته بسیار متناقض، تعریف نمودند که به مواردی از آن اشاره می‌نماییم:

◆ عباس امیرانتظام در دادگاه

عباس امیرانتظام پس از دستگیری به اتهام جاسوسی برای آمریکا، در دادگاه به این موضوع اعتراف نمود که اولین بار او این موضوع را مطرح کرده و سپس به هیئت دولت برده است:^۱ همان طور که در صفحات قبل توضیح دادم، در مهر ۱۳۵۸ برای شرکت در جلسه‌ای که جان استمپل^۲ و جرج کیو^۱ و کارمند دیگر وزارت خارجه آمریکا قرار بود با مهندس

۱. عباس امیرانتظام، آنسوی اتهام»، ج ۱، (تهران: نی، ۱۳۸۳، چ ۶)، ص ۴۸.

۲. او در ۱۷ مهر، پس از شرکت در «کنفرانس سفرای ایرانی برای تعیین خط مشی سیاسی دولت ایران در اروپا» از پاریس به ایران آمده (روزنامه اطلاعات (۱۸ مهر ۵۸): ص ۲) و قرار بود تا ۲۵ مهر اقامت او در تهران ادامه یابد، اما با به وجود آمدن مشکلاتی در اجرای هدف اصلی مأموریت او - که مدیریت توطئه انحلال مجلس خبرگان بوده است - اقامت وی تا ۳۰ مهر تمدید گردید و با شکست طرح، جهت کور کردن سرخ ارتباطات خود، آن را تا ۳ آبان به تأخیر انداخت. طبق گفته خود او در این فاصله، در تاریخ ۲ آبان به دیدار امام رفت و حتی ایشان را از ملاقات مأموران آمریکایی در سوئد، مطلع نمود. امام نیز به او توصیه کردند که در ملاقات با مأموران آمریکایی باید خیلی احتیاط نمود. (امیرانتظام، همان، ص ۷۱ و روزنامه اطلاعات (۳ آبان ۵۸): ص ۱۱).

۳. جان استمپل: کارمند و کارشناس سیاسی سفارت آمریکا در تهران و افسر سابق سیا و از افراد مرتبط با امیرانتظام و دوستانش از قبل از انقلاب (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب اول (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶)، ص ۵۰۵ و ۵۰۹ و ۵۱۳) و با وجود اینکه در این تاریخ معاون آکادمی نیروی دریایی آمریکا بوده است، جهت مذاکره و ارتباط مجدد با امیرانتظام و شرکت در مذاکرات با دولت موقت برگزیده شد. (همان، ص ۵۴۱)

بازرگان، نخست‌وزیر، داشته باشند به تهران آمدم.^۲ در چند^۱ روز اقامت در تهران در چند

۱. جرج کیو: یکی از مأموران سازمان جاسوسی سیا است که مأموریت او در ارتباط با عباس امیرانتظام بوده است. در اسناد لانه جاسوسی نام رمز او «آدل - سیک» بوده است و ظاهراً به عنوان افسر ارشد اطلاعاتی به امیرانتظام معرفی شده بود. (همان، ص ۵۶۹، سند ش ۲)

۲. این ملاقات که قرار بوده است افراد فوق‌الذکر یعنی جرج کیو، مأمور سازمان سیا (با نام مستعار «آدل - سیک» در اسناد لانه جاسوسی) و جان استمپل، کارشناس سیاسی سفارت آمریکا در تهران و یک کارمند وزارت خارجه آمریکا که نام او برده نشده است، همراه با عباس امیرانتظام و مهندس بازرگان داشته باشند، یک جلسه توجیهی اطلاعاتی بود و ظاهراً قرار بود مأموران نامبرده، اطلاعات ظاهراً نذی‌قیمتی درمورد فعالیت گروهک‌ها در کردستان و دولت‌های حامی آنها - از جمله دولت بعث عراق - مشکلات عدم صدور قطعات یدکی سلاح‌های ارتش ایران و مسائل و مشکلات انرژی شوری و اثر قطع گاز صادراتی ایران به شوروی در اختیار دولت ایران قرار دهند. در نهایت نیز این جلسه در ۲۳ مهر ۵۸ (همان، ج ۱۰، ص ۱۲۳) تنها با حضور دکتر ابراهیم یزدی - وزیر امور خارجه دولت موقت - و عباس امیرانتظام برگزار شد. دکتر مصطفی چمران به علت حضور در کردستان نتوانست در این جلسه حضور یابد. این در حالی است که امیرانتظام نیز روز قبل یک جلسه خصوصی با کاردار آمریکا در تهران داشت. جرج استمپل نیز در این ملاقات حضور نداشت و به جای او فرد دیگری به نام ران اسمیت از متخصصان امور نفت و همکار سازمان سیا (همان، کتاب اول، ص ۵۷۰، سند ش ۳) حضور داشت. اما آنچه از مجموع این جلسات و هماهنگی‌های قبلی امیرانتظام با مأموران آمریکایی در سوئد برمی‌آید، این جلسه صرفاً یک پوشش قوی برای توجیه دوری سفیر ایران در سوئد و کشورهای اسکاندیناوی و حضور طولانی مدت او در تهران جهت اجرای مأموریت اصلی - یعنی طرح انحلال مجلس خبرگان و شورش‌های بعدی - بوده است. او در حاشیه نامه‌ای که از دفتر کارش در سوئد به دست آمد، با عبارت «مردم به پا می‌خاستند» به آن اشاره نموده است. جالب توجه این است که قرار بود هم‌زمان با این جریان‌ها شاه نیز به آمریکا منتقل شود. دیپلمات‌های آمریکایی زمان آن را روز ۲۹ مهر اعلام کرده بودند؛ یعنی، صبح فردای جلسه و قبل از اینکه مهندس بازرگان ماجرای مصوبه انحلال مجلس خبرگان را به امام گزارش دهد و ایشان را تهدید به استعفای دسته‌جمعی بنماید.

ظاهراً قرار بود او این مأموریت را از ۱۷ مهر ۵۸، روز ورود او به تهران تا ۲۵ مهر که تاریخ اعلام شده جهت بازگشت او بود، به انجام برساند (او در روز ۱۴ مهر با وزیر امور خارجه دولت موقت دکتر ابراهیم یزدی در کنفرانس سفرای ایرانی در پاریس ملاقات داشته است، همان)، اما مشکلات پیش آمده که عمدتاً مشکلات ایجاد شده در هماهنگی و گرفتن امضا از اعضای هیئت دولت و تهیه متن نامه انحلال مجلس خبرگان و آماده‌سازی

مهمانی خانوادگی، جهت آگاه شدن از نظرات سایر دوستان و هموطنان شرکت کردم. آنها عموماً از وضعیت موجود شکایت داشتند و اوضاع را خیلی وخیم توصیف می نمودند. در این جلسات من نمی توانستم نظرات خود را به علت وجود زن و مرد و نوجوان در این جلسات در مورد اوضاع و دورنمای آینده مملکت، تشریح کنم.^۱ بنابراین

نیرو برای ایجاد شورش بوده است، موجب عقب افتادن جلسه به شنبه ۲۸ مهر ۱۳۵۸ می شود. جالب توجه است که رحمت الله مقدم مراغه‌ای که از همکاران او در طرح انحلال مجلس خبرگان بوده است، در روز قبل از آن در جلسه سخنرانی حزب خلق مسلمان شرکت و شدیداً به اصل ولایت فقیه حمله نموده است. این جریان با عکس العمل امام و یاران ایشان روبه‌رو گردید و لذا امیرانتظام بازگشت خود را تا ۳۰ مهر و سپس با شکست در طرح انحلال مجلس خبرگان، تا ۳ آبان عقب انداخت. این کار برای برطرف نمودن آثار آن و پوشاندن سرخنها بود. (همان، ص ۵۸۰ و ۵۸۱، سند ش ۱۴ و ۱۵) جالب است که او طرح انحلال مجلس خبرگان را به عنوان طرحی که خود آن را به دیگران پیشنهاد نموده در دادگاه پذیرفته است.

۱. ایشان در ساعات آخر روز ۵۸/۷/۱۷ شب هنگام، وارد تهران شده و در ۵۸/۷/۱۸ جلسه داشته است و اگر ایشان در طی این بیست و چهار ساعت در جلسات خانوادگی که شرکت نموده است، فرضاً ۵۰ نفر از افراد فامیل - که به قول خود ایشان اکثراً زنان و کودکان نیز بوده‌اند - دور هم جمع شده باشند، چگونه می توان به این صورت و به این سادگی از اوضاع مملکت مطلع گردید؟! البته در جای دیگر گفته است با دوستان ملی جلسات متعددی داشته‌ام؛ در این صورت این سؤال پیش می آید که مگر می شود در این یک روز در چند جلسه خانوادگی و غیر خانوادگی شرکت کرد؟ و بر اساس اطلاعات حاصل شده در این چند جلسه به این نتایج رسید و طرح انحلال را بر اساس این اطلاعات پیشنهاد نمود؟! آیا برنامه فوق‌الذکر از قبل طراحی نشده بود؟ و ایشان برای اجرای آن به ایران نیامده بود؟!

۲. این نظریات بدیع و ویژه، چه بوده و ایشان چه ویژگی و برتری در نظریات خود می دیده و چه رسالتی برای خود قائل بوده است، آن هم در حالی که امام به عنوان رهبر انقلاب، در صحنه حاضر بوده‌اند. یقیناً طراحی انحلال مجلس خبرگان آن هم دقیقاً پس از تصویب اصل ولایت فقیه و در حالی که کمتر از بیست روز به پایان اتمام بررسی و تصویب قانون اساسی نمانده بود، طرحی بود که تمامی گروه‌های ضد انقلاب، چه چپ و چه راست و چه طرفدار شرق یا طرفدار غرب، در مورد آن به وحدت رسیده بودند و توسط افرادی چون امیرانتظام و مقدم مراغه‌ای و با حمایت گسترده جاسوسان امریکایی و مزدوران داخلی آنها به اجرا درآمده بود. حجم گسترده تهاجم به اصل ولایت فقیه و دیکتاتوری خواندن آن در نشریات و روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبات و اتهام

در صدد برآمدن اعضای شورای مقاومت ملی سال ۱۳۳۲ را برای مشورت و تبادل نظر دعوت کنم. این جلسه در منزل آقای محمدتقی انوری^۱ یکی از افراد مبارز و فداکار نهضت، در بازار تشکیل شد. اعضای شرکت‌کننده تا آنجا که به خاطر دارم عبارت بودند از آقایان:

- عباس سمیعی

- احمد صدر حاج سید جوادی

- فتح‌الله بنی‌صدر (برادر ابوالحسن بنی‌صدر)

- پولادی

- رحیم عطایی

- عباس رادنیا ...^۲

در این گردهمایی، ضمن تشریح وضع نابسامان موجود و بحث و تبادل نظر پیرامون

رفتن «دیکتاتوری پوتین» و آمدن «دیکتاتوری نعلین» - پس از تصویب این اصل و استدلالات امام و سایر رهبران انقلاب، جالب توجه است.

۱. این جلسه یک روز پس از ورود عباس امیرانتظام به ایران و در تاریخ ۵۸/۷/۱۸ برگزار شده است.
۲. در صفحه ۸۶ کتاب آنسوی اتهام، ج ۱، نام رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و در صفحه ۱۰۵ ج ۲ این کتاب، نام ابوالحسن رضا را نیز اضافه نموده است. **احمد صدر حاج سید جوادی**، وزیر دادگستری دولت موقت که خود نیز در جلسه خانه انوری حضور داشته و امیرانتظام نام او را هم آورده است، در مصاحبه با روزنامه هم‌میهن در ۲۴ خرداد ۱۳۸۶ از حضور عده‌ای از وزرا در این جلسه سخن گفته است: «امیرانتظام داستان را با مرحوم محمدتقی انوری، از تجار و بزرگان بازار که از چهره‌های قدیمی نهضت مقاومت ملی هم بود، در میان می‌گذارد. انوری هم یک شب تعدادی از وزرا و فعالان سیاسی را به منزل دعوت می‌کند. آن جمع بنا به پیشنهاد امیرانتظام طرح انحلال مجلس خبرگان را تصویب کرد. همان شب فتح‌الله بنی‌صدر، برادر ابوالحسن بنی‌صدر و دادستان کل انقلاب و بنده با همراهی یکی دو نفر که نامشان را به یاد نمی‌آورم، نتیجه مذاکرات را در قالب یک طرح حقوقی برای تقدیم به هیئت دولت تهیه کردیم» اما امیرانتظام از این وزرا و کسان دیگری که در تهیه نامه شرکت داشته‌اند، نامی نبرده است و البته معلوم نیست اینها چه کاره بوده‌اند که به خود حق انحلال مجلس خبرگان را داده‌اند!

مسائل جاری، عدم وجود قانون فراگیر، هرج و مرج و تعدد مراکز قدرت، بدون نظارت و امکان پاسخگویی، هر یک از حاضران برای چاره جویی، پیشنهادی را مطرح نمود که مورد تأیید دیگران واقع نشد. نظر من بر این بود که مشکلات ما ناشی از فقدان قانون است و چون در این رابطه مجلس خبرگان که ماهیتی بدعت‌آمیز^۱ داشت تخلف کرده بود، طرح انحلال آن را پیشنهاد کردم.^۲ مردم ایران به نمایندگان خود این وظیفه را محول نموده بودند که پیش نویس قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت^۳ را مورد

۱. در حالی که امام بر برگزاری همه‌پرسی برای پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت تأکید می‌نمود و اعضای دولت موقت بر تشکیل مجلس مؤسسان با صدها عضو تأکید داشتند، در جلسه مشترک دولت و شورای انقلاب در خدمت امام، آیت‌الله سید محمود طالقانی، رئیس شورای انقلاب، پیشنهاد کرد که با توجه به شرایط ویژه سال اول انقلاب و توطئه‌های گسترده ضد انقلاب و ترورها و شورش‌های مناطق مرزی، به جای مجلس مؤسسان که تعیین نمایندگان آن مدت‌ها به طول می‌کشید و تصویب قانون اساسی طولانی می‌شد بهتر است مجلسی با حدود هفتاد هشتاد نفر از خبرگان قانوندان تشکیل گردد و طی مدت کوتاهی قانون اساسی را بررسی و تصویب نماید. با موافقت امام با این پیشنهاد عملاً همه‌پرسی برای پیش‌نویس منتفی شد و امام دستور داد که شورای انقلاب طرح تشکیل مجلس خبرگان را بررسی و شرایط آن را مشخص نماید. در نهایت نیز پس از اقدام شورای انقلاب و تعیین شرایط و مشخصات مجلس خبرگان، مجدداً امام آن را تأیید و دولت موقت نیز خود انتخابات آن را برگزار نمود و مردم نیز با شرکت در انتخابات، نمایندگان خبره خود را برگزیدند. در صورتی که اگر بر فرض ممکن مجلس مؤسسان تشکیل می‌شد، بعد از آن موضوعی به نام رفراندوم و همه‌پرسی بی‌معنا بود.

۲. در حالی که کشور، رهبر و شورای انقلاب داشته است، معلوم نیست سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی در این میان چه کاره بوده است؟ لیبرال‌های سکولار ایرانی هیچ‌گاه مردم را به حساب نیاورده‌اند و یکی از موارد آن همین قضیه است.

۳. جالب توجه این است که یکی از فعالان جریان انحلال مجلس خبرگان، یعنی رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای بلافاصله پس از سوگند نمایندگان، اولین موضوعی را که مطرح نمود، اعتراض به آئین‌نامه داخلی تهیه شده، توسط دولت موقت و مصوب شورای انقلاب بود، او بیان داشت: «هیچ آئین‌نامه‌ای تا در اینجا تصویب نشود نمی‌تواند مورد قبول باشد.» این اعتراض موجب بحث‌های فراوانی در مجلس خبرگان گردید و جلسات متعددی را به خود اختصاص داد و وقت مجلس را گرفت. این موضوع با توجه به تهیه آئین‌نامه توسط خود مجلس خبرگان، زمینه

بررسی قرار دهند.

در زمان تشکیل مجلس خبرگان سه تخلف نسبت به فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ انجام شده بود:

۱. پیش نویس قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت بایستی مورد بررسی قرار می‌گرفت، در حالی که این پیش‌نویس دور انداخته شده بود^۱ و یک پیش‌نویس قانون اساسی مذهبی مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته بود.^۲

۲. قرار بود پیش‌نویس قانون اساسی دولت موقت در مجلس مؤسسان مورد بررسی

قرار گیرد. درحالی که مجلس خبرگان با نمایندگان که اکثرًا روحانی بودند و با تعداد

۷۵ نفر تشکیل شده بود.

کنار گذاشتن پیش‌نویس تهیه شده توسط دولت موقت نیز گردید. نیروهای لیبرال همواره به دو اشتباه بزرگ خود اعتراف و از ارتکاب آن پشیمان بوده‌اند: اول: اصرار بر تشکیل مجلس مؤسسان و عدم موافقت با فراندوم برای پیش‌نویس تهیه شده توسط خود آنان که امام بر آن اصرار داشت و در نتیجه این اصرار تشکیل مجلس خبرگان. دوم: اصرار مقدم مراغه‌ای در مجلس خبرگان برای تهیه آئین‌نامه داخلی توسط خود نمایندگان مجلس خبرگان، که این امر موجب کنار گذاشتن پیش‌نویس قانون اساسی توسط مجلس خبرگان و نوشتن قانون اساسی بر پایه کلیه قوانین اساسی تهیه شد که توسط شخصیت‌ها و سازمان‌ها و نهادهای گوناگون در اختیار مجلس نهاده شده بود و با توجه به دیدگاه اسلامی بود. موضوع دیگری که شخص مذکور در مجلس خبرگان مطرح نمود و موجب اتلاف وقت شد، موضوع رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان مجلس بود. (محمودحید قلفی، مجلس خبرگان و حکومت دینی در ایران (تهران: عروج، ۱۳۸۴)، ص ۴۳۹).

۱. هاشم صباغیان، وزیر کشور دولت موقت، در همان زمان درباره این موضوع چنین اظهار نظر نموده است: «در نظر داشته باشید که این طرح، متن کامل قانون اساسی نیست، بلکه پیش‌نویس آن است و این پیش‌نویس به این علت منتشر شده که مردم بتوانند در مورد آن اظهار نظر نمایند. با توجه به این اظهار نظرها مجلس مؤسسان محق است هر تغییری را که صلاح بداند، در این پیش‌نویس منظور کند و طبیعی است که بعد از این تغییرات این قانون به فراندوم عمومی گذاشته خواهد شد.» (هفته‌نامه سروش، ش ۱۰ (۱۶ تیر ۱۳۵۸): ص ۳۲).

۲. یعنی قانون اساسی دولت موقت یک قانون اساسی غیرمذهبی بوده است. چون اعضای دولت موقت که از نهضت آزادی و جبهه ملی بودند اعتقادی به قانون مذهبی نداشتند؛ بلکه به لیبرال دموکراسی غربی که مبنای غیردینی و مبنای عرفی و به اصطلاح سکولاریستی دارد، اعتقاد داشته‌اند.

۳. مدت زمان رسیدگی یک ماه تعیین شده بود؛ در حالی که مجلس بیش از ۳ ماه ادامه داشت.^۱

بنابراین طرح انحلال مجلس خبرگان، پاسخی بود به خواست مردم که منتظر یک قانون اساسی جدید و دموکراتیک^۲ در مقابل قوانین رژیم سلطنتی بودند و به این ترتیب بر مبنای پیش‌بینی من، از تدوین یک قانون اساسی که قدرت را در انحصار روحانیون قرار می‌داد^۳، جلوگیری به عمل می‌آمد.

۱. این اشتباه، کذب محض است، زیرا مجلس خبرگان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ افتتاح شده است و همان‌طور که خود او اظهار داشت در ۱۵ مهر ۵۸ (در اصل ۱۷ مهر) به ایران آمد و در روز ۱۸ مهر طرح انحلال را مطرح نمود و جریان جلسه دولت برای انحلال مجلس خبرگان، روز شنبه ۲۸ مهر بوده است. لذا زمانی که نامبرده طرح انحلال را مطرح نمود، تنها ۲۰ روز از یک ماه مقرر گذشته بود و زمانی که جلسه هیئت دولت برای بررسی پیشنهاد او در مورد انحلال مجلس خبرگان تشکیل شد، درست یک ماه به مدت اولیه اضافه شده بود و شورای انقلاب که مدت یک ماه را برای تصویب قانون اساسی در نظر گرفته بود، می‌توانست آن را یک یا دو ماه دیگر تمدید نماید و احتیاج به انحلال آن نبود. جالب توجه است که دو روز قبل از جلسه هیئت دولت برای انحلال مجلس خبرگان، آیت‌الله سید اسدالله مدنی اعلام نمود: «تنها ۱۸ روز به پایان مأموریت مجلس خبرگان باقی مانده است» (جمهوری اسلامی (۲۶ مهر ۱۳۵۸): ص ۴) و در عمل نیز بررسی و تصویب قانون اساسی تنها ۸ روز بیشتر از پیش‌بینی ایشان، طول کشید؛ زیرا این مجلس در ۵۸/۸/۲۲ آخرین جلسه خود را برگزار و پایان بررسی‌ها را اعلام نمود و هم‌زمان با جلسه توطئه انحلال که تنها ۱۶ روز دیگر به پیش‌بینی پایان مجلس توسط آیت‌الله مدنی باقی مانده بود، تصویب اصول قانون اساسی پیشرفت قابل توجهی داشت و در این روز اصل ۱۱۴ قانون اساسی مورد بررسی و تصویب قرار گرفته بود. (جمهوری اسلامی (۲۸ مهر ۱۳۵۸): ص ۸).

۲. معلوم نیست ایشان که در دو ماه گذشته در خارج بوده‌اند چگونه طی یک یا دو جلسه خانوادگی دریافته‌اند که مردم ایران قانون اساسی دینی و مذهبی نمی‌خواهند بلکه قانون اساسی دموکراتیک می‌خواهند؛ همان مردمی که انقلاب اسلامی را به رهبری مرجع تقلیدی گرانقدر چون امام به پا کرده و در این راه ۷۰ هزار شهید داده‌اند، آن هم بعد از رأی ۹۸/۲ درصدی به جمهوری اسلامی در فروردین ۱۲ فروردین ۵۸ و سخنان متعدد امام در طی این ۷-۸ ماه.

۳. به عبارت دیگر «ولایت فقیه» و تصویب آن در مجلس خبرگان را به عنوان «قرار گرفتن قدرت در انحصار روحانیون» تعبیر نموده است و این سخن اقرار به مسئله ولایت فقیه بود که نگرانی او و همفکران ملی‌گرا و

پس از تأیید پیشنهاد من، از افراد حاضر در جلسه که عده‌ای حقوقدان در بین آنها بود تقاضا کردم که متن حقوقی طرح را تهیه نمایند. متن این طرح توسط آقایان احمد صدر حاج سید جوادی (وزیر دادگستری)^۱ و فتح الله بنی صدر (دادستان کل)^۲ تهیه و انشاء و اصلاح نهایی آن به عهده فتح الله بنی صدر گذاشته شد.^۳

صبح روز بعد به منزل فتح الله بنی صدر رفتم و طرح تهیه شده را گرفتم، ولی طرح مزبور، بدون اطلاع مهندس بازرگان تهیه شده بود و من مخصوصاً ایشان را در جریان

جاسوسان امریکایی مرتبط با او را برانگیخته بود و باعث شده بود که آنان طرح انحلال مجلس خبرگان را در سوئد به او دیکته کنند و او برای اجرای این طرح از محل مأموریت خود به ایران آمده بود؛ زیرا این اصل مانع گسترش منافع امریکا و نفوذ ایادی داخلی او می‌شد. البته بهانه ملاقات امریکایی‌ها با مهندس بازرگان و دادن اطلاعات در مورد کمک‌های شوروی به اکراد شورشی که عباس امیرانتظام در کتاب خاطرات خود به آن اشاره کرده است (امیرانتظام، همان، ج ۱، ص ۴۶) محملی بود که جاسوسان امریکایی آن را طراحی کرده بودند تا حضور طولانی مدت او را در تهران - از ۱۷ تا ۲۵ مهر و سپس ۳ آبان - به دلیل ایجاد مشکل در اجرای این طرح و دوری از محل مأموریت برای او توجیه نمایند تا او و سایر عناصر مرتبط با امریکا بتوانند زمینه انحلال مجلس خبرگان را نه به جرم طولانی شدن بلکه به جرم تصویب اصل پنجم - که اصل ولایت داشتن فقیه عادل و... بود (که در تاریخ ۵۸/۶/۲۱ تصویب شده بود) - فراهم آورند.

این صریح ترین اعتراف است که می‌گوید هدف او و دوستان همفکر و جاسوسان امریکایی از طرح انحلال مجلس خبرگان فقط جلوگیری از وجود اصل «ولایت فقیه» در قانون اساسی بود اصلی که او آن را قرار گرفتن قدرت در انحصار روحانیون توصیف نموده است.

۱. این شخص در اواخر مهر ۵۷ همراه با عده‌ای از افراد ملی‌گرا از جمله شاپور بختیار، در جریان توطئه حفظ شاه و سلطنت کردن او به جای حکومت، - که توسط دولت شریف‌امامی طراحی شده بود - شرکت داشت (بازرگان مردی که باید از نو شناخت ج ۹ (تهران: کیهان، ۱۳۸۰)، ص ۱۳۳).

۲. عضو جبهه ملی و برادر بزرگ‌تر ابوالحسن بنی‌صدر. او مطالب دیگری غیر از این گفته است که در صفحات آینده خواهد آمد.

۳. در جای دیگر بیان داشته است که آیت‌الله زنجانی، عضو جبهه ملی نیز در این کار آنان را یاری کرده است. احمد صدر حاج سید جوادی نیز از حضور اشخاص دیگری - که نام آنها را فراموش کرده بود - در مصاحبه با روزنامه هم‌میهن در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۸۶ سخن گفته است.

جلسه طرح قرار نداده بودم تا نتیجه کار را به اطلاع ایشان برسانم؛ لذا طرح را به نخست وزیر بردم و از آقای بازرگان خواهش کردم دستور دهد در اتاق ایشان را قفل کنند تا من بتوانم جریان مذاکرات دیشب را به اطلاعشان برسانم.^۱ ایشان دستور داد در اتاقشان را قفل کردند و من نخست وزیر را در جریان مذاکرات و تصمیمات و نتایج جلسه شب قبل قرار دادم.

آقای بازرگان پس از مطالعه طرح، سرش را روی دست‌های خود روی میز قرار داده و مدتی فکر کرد. پس از نزدیک به بیست دقیقه سرش را بلند کرد و گفت: من هم با این طرح موافقم، بعد اضافه کرد: برو خودت متن را در روی کاغذ بلندی ماشین کن و آن را به امضای وزرا برسان. من متن ماشین شده را به وزارتخانه‌های مختلف بردم و ۱۴ نفر از وزرا آن را امضا کردند.

آقایانی که مخالف طرح بودند و آن را امضا نکردند عبارت بودند از: دکتر ابراهیم یزدی (وزیر امور خارجه)، مهندس هاشم صباغیان (وزیر کشور)، مهندس علی اکبر معین فر (وزیر نفت) و دکتر ناصر میناچی (وزیر ارشاد).^۲

در آن زمان به دلیل بروز اختلافاتی بین دولت و شورای انقلاب چند نفر از اعضای دولت در شورای انقلاب شرکت می‌کردند و چند نفر از اعضای شورای انقلاب، بدون داشتن حق رأی در هیئت دولت شرکت می‌نمودند^۳ و من می‌دانستم در صورتی که طرح

۱. شب قبل نبوده بلکه روز ۱۸ مهر و ۳ روز قبل از ملاقات با مهندس بازرگان - در روز ۲۱ مهر - بوده است. به نامه بعدی ایشان مراجعه شود.

۲. ایشان در نامه‌ای که در صفحات آینده می‌آوریم، مطالب را به صورت دیگری بیان کرده است.

۳. این افراد اگر چه هیچ‌کدام وزارت را نپذیرفته‌اند، اما با حفظ حق رأی در سمت‌های مختلفی دولتی حضور داشته‌اند؛ مثلاً آقای هاشمی رفسنجانی و آقای مهدوی کنی؛ معاون وزارت کشور، آقای سید علی خامنه‌ای؛ معاون سیاسی وزارت دفاع، ابوالحسن بنی‌صدر؛ سرپرست مجمع عمومی بانک‌های ملی و آقای جواد باهنر؛ معاون وزارت آموزش و پرورش بوده‌اند. بنابراین «بدون حق رأی» یا اشتباه آورده شده است یا به منظور القای این مطلب بوده است که آنان کاره‌ای نبوده ولی در امور دولت مداخله می‌نمودند. علت حضور اعضای شورای انقلاب در جلسه هیئت دولت نیز این بوده است که در جلسه مشترک بین دولت و شورای انقلاب، مهندس بازرگان

تصویب شده در هیئت وزیران، برای اطلاع مردم ایران اعلام نشود و موکول به تصویب آیت الله خمینی گردد آن طرح اجرا نخواهد شد^۱ به همین دلیل قبل از اینکه نخست وزیر از اتاق به محل تشکیل کابینه برود به ایشان پیشنهاد کردم خبرنگاران رادیو و تلویزیون و روزنامه ها را دعوت کنیم تا در نخست وزیری حضور پیدا کنند و آقای بازرگان بلافاصله پس از خروج از هیئت دولت، طرح تصویب شده را به اطلاع خبرنگاران برسانند.^۲ نخست وزیر پیشنهادم را پذیرفت و من از رئیس دفتر ایشان خواستم تا از خبرنگاران دعوت کند و خودم در اتاق رئیس دفتر ایشان منتظر ماندم. جلسه هیئت دولت پنج ساعت طول کشید.^۳

اولین کسی که از جلسه خارج شد و به طبقه بالا آمد شخص نخست وزیر بود. من بالای پله ها انتظار ایشان را می کشیدم. ایشان فوق العاده عصبی و هیجان زده بود^۴ (چرا؟!)

تعدد قدرت و فرماندهی را در کشور مطرح و استعفای وزرای دولت خود را تقدیم امام می کند و بیان می دارد آقایان وزرا می گویند مسئولیت و اختیار باید یکجا باشد و اگر هم ایراد و انتقاد گرفته می شود باید با توجه به مشکلات باشد. در این جلسه پس از بحث های متعدد قرار می شود شورای انقلاب و دولت هر دو وجود داشته باشند، ولی در هم ادغام گردند و با پذیرش این موضوع، قرار می شود که عده ای از اعضای شورای انقلاب وارد دولت شده، مسئولیت بر عهده گیرند و وارد امور اجرایی شوند و عده ای از اعضای دولت هم وارد شورای انقلاب گردند.

۱. آیا سایر اعضای هیئت دولت نمی دانستند که چنین خواهد شد؟ و اصولاً جمع آوری امضا در بیرون از هیئت دولت چه معنایی داشته است؟! شرکت در توطئه انحلال مجلس خبرگان؟ نکته ای را که ایشان در اینجا پنهان نموده است، ترس از مخالفت اعضای روحانی شورای انقلاب با انحلال مجلس خبرگان است.

۲. این اعتراف به این موضوع است که ایشان طبق طرح خود می خواست حضرت امام را در برابر عمل انجام شده قرار دهد و ایشان و دوستانشان هیچ اعتقادی به رهبری امام نداشته اند.

۳. دلیل آن نکته ای است که جناب آقای امیرانتظام و حتی آقای مهندس بازرگان سعی داشته اند در اظهارات خود، آن را پنهان دارند که در صفحات آینده طی بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه ای آورده خواهد شد.

۴. در اینجا امیرانتظام مسئله را بسیار مبهم بیان کرده است؛ اما در جای دیگر می گوید مهندس بازرگان به من گفت

وقتی به من رسید مرا به کناری کشید و ابتدا سوگند داد تا مسئله را فراموش کنم و دوم اینکه بلافاصله به سوئد بازگردم.^۱ از ایشان جریان را پرسیدم: گفت بعدا برایت خواهم گفت.^۲

من روز بعد به سوئد بازگشتم^۳ و ماقع را در هواپیما نوشتم تا روزی در کتابی آن را مورد بررسی قرار دهم. وقتی به سوئد بازگشتم یادداشت هایم^۴ را در پاکتی قرارداده در کشوی میزم در سفارتخانه گذاشتم.

به خانه انوری برو و به کسانی که در آنجا جمع اند بگو که با ذکر سوگند مسئله را فراموش کنند. (که در صفحات آینده خواهد آمد.)

۱. چرا؟! مگر طبق گفته مهندس بازرگان در دادگاه، این طرح یک طرح عادی نبوده است؟
۲. این مطالب در کتاب **آنسوی اتهام** آورده شده است. آیا مرحوم مهندس بازرگان طی ۱۵ سال حیات خود پس از آن رویداد و تماس های متعدد با امیرانتظام، او را از موضوع آن جلسه مطلع ننموده است؟!
۳. این ادعا صحیح نیست، زیرا همان طور که نامبرده در کتاب **آنسوی اتهام** بیان نموده، وی در مذاکرات امریکا با دولت موقت در مورد بیماری شاه و بردن او به آن کشور، (صبح ۲۹ مهر ۵۸) حضور داشته است. (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، همان، ص ۵۸۰، سند ش ۱۳) ایشان قبل از این جلسه نیز بر اساس یک برنامه از قبل طراحی شده با کاردار سفارت امریکا و هنری پرشت ملاقات داشته (همان، ص ۵۷۹، سند ش ۱۲)، بعد از ظهر همان روز نیز با یکی از جاسوسان امریکایی به نام **جاموتی** تماس داشته (همان، ص ۵۸۱، سند ش ۱۵) و تا چند روز پس از آن، در تهران بوده، سپس در ۳ آبان به سوئد رفته است؛ (همان، ص ۵۸۲، سند ش ۱۶) قبل از آن در ۲ آبان ۱۳۵۸ نیز با امام ملاقات داشته است: «من قبل از ترک ایران به خدمت امام رسیدم و از جمله مسائلی که خدمت ایشان اطلاع دادم، تماس دو نفر امریکایی در سوئد و بعد هم آمدن آنها به تهران بود. امام فرمودند درباره امریکایی ها خیلی باید احتیاط کرد.» (امیرانتظام، همان، ص ۷۱)
۴. این همان یادداشتی است که بعدا به دست دادگاه افتاد و از دلائل محکومیت وی گردید؛ او در آن «ولایت فقیه» را «حاکمیت آخوندیسم» نامیده است و در کنار آن نیز نوشته است: فردا بازرگان و عده ای از افراد هیئت دولت) همراه با ۵ نفر از وزرا) به دیدن امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پرواضح بود که امام آن را رد خواهد کرد. در حالی که اگر قبلا اعلام شده بود، شانس رد کردن آن ده درصد بود.

◆ عباس امیرانتظام در دفاعیات خود

امیرانتظام در دفاعیات خود^۱ به مطالب دیگری اعتراف نموده است که اعجاب انسان را برمی‌انگیزد:

... بعد که جلسه هیئت دولت تمام شد^۲ و ایشان (مهندس بازرگان)^۳ به دفترشان آمدند، من پرسیدم آیا مطلبی برای خبرنگاران دارید؟ ایشان گفتند: خیر. رئیس دفترشان خبرنگاران را مرخص کردند و آقای مهندس بازرگان به من گفتند که به منزلی که دوستان در آن جمع بودند تا از تصمیم دولت آگاهی پیدا کنند، بروم و به ایشان بگویم که مسئله را با ذکر سوگند فراموش کنند تا امام خمینی اظهار نظر نمایند و من هم به منزل دوستان (انوری) که دوستان شب قبل^۴ در آنجا جمع بودند، رفتم و عین گفته‌های نخست وزیر را به آنها ابلاغ کردم. با ذکر سوگند همه آنها قول دادند مسئله را فراموش کنند.

در این اظهارات چند نکته قابل تأمل است:

۱. همان، ج ۲ ص ۱۴۳.

۲. یعنی در ۵۸/۷/۲۸ تا ساعت ده و نیم شب، آقای امیرانتظام پشت در جلسه هیئت دولت در انتظار بود!

۳. این مطلب نشان می‌دهد که ظاهراً مهندس بازرگان از توطئه عظیم امیرانتظام و همکاران و مشوقان او - چاپ و نشر فوق‌العاده مصوبه دولت برای انحلال مجلس خبرگان بی‌اطلاع بوده است. اما مطالب بعدی نشان می‌دهد که مهندس بازرگان نیز از بعضی امور مانند تجمع عده‌ای در خانه انوری، آگاه بوده است.

۴. به کار بردن عبارت «شب قبل» بیانگر این است که در خانه تقی انوری، جلسات متعددی برای انحلال مجلس خبرگان - به جرم تصویب اصل ولایت فقیه - برقرار بوده است که حداقل به سه مورد آن در اینجا اعتراف شده است: شب ۱۸ مهر، شب ۲۷ مهر، شب ۲۸ مهر. بنا به اعتراف امیرانتظام یکی از افرادی که در این شب و شب‌های قبل در خانه انوری حضور داشت، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای بود که روز قبل در مقر حزب امریکایی خلق مسلمان به رهبری سید کاظم شریعتمداری، همراه افراد دیگری از این حزب، ضد ولایت فقیه سخنرانی نموده است و اسناد ارتباطات گسترده او با سفارت آمریکا بعداً به دست دانشجویان خط امام افتاد. نام مستعار جاسوسی او در اسناد لانه جاسوسی «اس.دی. پروب/۱» می‌باشد (اسناد لانه جاسوسی آمریکا، کتاب ششم، همان، ص ۳۰۹).

طبق ادعای امیرانتظام، اولین جلسه در خانه محمدتقی انوری در ۵۸/۷/۱۸ برگزار شد، جلسه هیئت دولت نیز در ۵۸/۷/۲۸ بوده است. در طی این یازده روز نیز جریان انحلال مجلس خبرگان توسط عباس امیرانتظام و دوستانش پیگیری می‌گردید.

از آن تجمع مطلع بوده و هم از عباس امیرانتظام درخواست کرده از آنان بخواهد با ذکر سوگند مسئله را فراموش کنند.

۴. امیرانتظام در متن دفاعیات قبلی گفته بود:^۱

اولین نفر که از جلسه هیئت دولت بیرون آمد، شخص نخست‌وزیر بود. من بالای پله‌ها انتظار ایشان را می‌کشیدم (یعنی در ساعت ۱۰/۳۰ شب).^۲ ایشان فوق‌العاده عصبی و هیجان زده بود. وقتی به من رسید مرا به کناری کشید و ابتدا سوگند داد تا مسئله را فراموش کنم. دوم اینکه بلافاصله به سوگند بازگردم.

چرا امیرانتظام، در اینجا از افرادی که در خانه انوری در انتظار ایشان بوده‌اند، سخن نگفته است؟

چه رابطه‌ای بین «عدم تصویب طرح انحلال مجلس خبرگان» و «سوگند به فراموش کردن

۱. دلیل تجمع دوستان ایشان در خانه انوری و خبری که قرار بود در صورت تصویب از رسانه‌ها اعلام شود چه بوده است؟
۲. اگر جلسه هیئت دولت صرفاً، یک جلسه عادی جهت بررسی یک طرح عادی بود، چه مطلب مهمی در میان بود که باید با ذکر سوگند فراموش می‌شد؟
۳. چه ارتباطی بین جلسه هیئت دولت با تجمع در خانه تقی انوری و مهندس بازرگان وجود داشته است؛ که ایشان هم

۱. امیرانتظام، همان، ج ۱، ص ۵۰

۲. از ساعت ۱۰/۳۰-۵ شب یعنی حدود ۵/۳۰ ساعت.

قضایا از سوی دوستان ایشان» - که ساعت ده و نیم شب، در خانه تقی انوری منتظر نتیجه جلسه هیئت دولت بوده‌اند - و دستور «بازگشت فوری امیرانتظام به سوئد» وجود دارد؟

آیا این یک جلسه عادی هیئت دولت بوده است؟

اگر یک جلسه عادی بوده است، پس این مسائل چیست؟

رابطه «به پا خاستن مردم» و «تجمع آن شب افراد در خانه انوری» چیست؟

عباس امیرانتظام در دفاعیات خود^۱ به نکات دیگری نیز اشاره نموده است که جالب توجه می‌باشد:

مجلس خبرگان، اول برخلاف دستور کار قانونی آن، ابتدا قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت را کنار گذاشت و قانون اساسی جدیدی را، خود، تهیه کردند.^۲ دوم، در زمان تهیه پیشنهاد انحلال مجلس خبرگان بیش از دو ماه از تشکیل آن می‌گذشت و هنوز مدتی وقت لازم بود تا تکمیل شود.^۳ بنابراین دوره انجام آن را در مدت یک ماه نادیده گرفته بودند. سوم، مجلس خبرگان که تعداد ۶۰ نماینده داشت.^۴ و بیشتر

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. مجلس خبرگان از مردم، گروه‌ها و شخصیت‌ها خواست که پیشنهادهای خود را در مورد قانون اساسی در اختیار این مجلس بگذارند. این درخواست موجب شد پیشنهادهای متعددی از جانب مردم و گروه‌ها در اختیار این مجلس گذاشته شود. این قوانین اساسی پیشنهاد شده توسط مردم، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی، با قوانین اساسی بعضی کشورها، جمعاً حدود ۶۰ قانون اساسی بود که همراه با قانون اساسی پیشنهادی دولت موقت و سایر پیشنهادهای مورد بررسی قرار گرفت و قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی نوشته شد. بنابراین کنار گذاشتن پیش‌نویس در کار نبود؛ بلکه چهارچوب این پیش‌نویس - که تقلیدی از قانون اساسی فرانسه با رنگ و لعاب اسلامی بود - کنار گذاشته شد؛ جالب اینکه در جلسه افتتاحیه، خود مهندس بازرگان مجموعه‌ای از قوانین اساسی و نظریات پیشنهادی مردم را شخصاً در اختیار مجلس خبرگان قرار داد.

۳. مجلس خبرگان در روز پنجشنبه، ۲۴ آبان ۱۳۵۸، رسماً به کار خود پایان داد. آیا انحلال مجلس آن‌قدر ضروری بود که ۲۶ روز دیگر نمی‌شد صبر کرد؛ یا موضوع چیز دیگری بوده است؟! اصولاً شورای انقلاب می‌توانست یک ماه دیگر آن را تمدید کند و احتیاج به انحلال نبود.

۴. تعداد نمایندگان مجلس خبرگان قانوناً ۷۵ نفر یعنی به ازای یک میلیون جمعیت، ۲ نفر بوده است که به دلیل

روحانی بودند انتخاب شد و مجلس مؤسسان که شامل نمایندگان مردم بود کنار گذاشته شد.^۱ کشور وضع نابسامانی به خود گرفته بود و روحانیان هیچ عجله ای برای اتمام کار خود نداشتند^۲ به همین دلیل من برای نجات از بلا تکلیفی و به دلیل تخطی و تجاوز از اختیارات تفویض شده ملت به مجلس^۳ و اعمال حاکمیت صد در صد روحانیون^۴ تصمیم گرفتم با پیشنهاد و تصویب این طرح به آن نابسامانی خاتمه دهم و کشور را نجات دهم. این احساس من در آن تاریخ بود.

وی در ادامه می‌افزاید:

... من به دانش سیاسی و خرد کشورداری هیئت حاکمه^۵ اعتقادی نداشتم ... اما از دست

شرایط کشور و مشکلات موجود ۷۲ نفر انتخاب وارد این مجلس شدند.

۱. یعنی انتخابات مجلس خبرگان چون مخالف اهداف او و دوستانش بوده است، مقبول آنان نیست. آیا اگر مجلس مؤسسان برگزار می‌شد و مردم نمایندگان خود را انتخاب می‌کردند اکثر آنها روحانی یا طرفدار امام و اهداف انقلابی نمی‌شدند؟ اما نکته اصلی اینجاست که آنان می‌خواستند مانند دوران مشروطیت به صورتی مجلس مؤسسان را تشکیل دهند که نمایندگان قشرها وارد آن شوند و از حضور افراد روحانی، آگاه، قانوندان و زمان‌شناس جلوگیری نمایند تا بتوانند توسط افراد نفوذی خود - به قول شهید شیخ فضل‌الله نوری افراد دهری مسلک و بهائی مشرب و لابیالی - به اهداف خود برسند و جریان‌های پس از مشروطه را دوباره تکرار نمایند.

۲. این تهمتی بیش نیست؛ زیرا در مجلس خبرگان - به‌رغم تأکید امام بر تسریع در بررسی و تصویب قانون اساسی - افرادی چون رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و دوستانش، بیشترین تأثیر را در طولانی شدن جلسات داشته‌اند.

۳. امیرانتظام سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی بوده است. حال با وجود حضرت امام، ایشان چه مسئولیتی در خود احساس می‌نمود که مانند شاهنشاه آریامهر خود را همه کاره ملت ایران می‌دانست؟! جز اینکه مانند او مأمور بیگانگان برای نابودی و وابستگی وطن بود.

۴. یعنی جلوگیری از حاکمیت فقیه و اعمال ولایت او بر جامعه اسلامی؛ یعنی همان اصل پنجم که اصل ولایت فقیه است.

۵. مقصود ایشان امام است یا شورای انقلاب یا هیئت دولت و یا هر سه؟!

افرادی چون من^۱ کاری ساخته نبود و امکان پذیر نبود در مقابل هرج و مرج و هیجانات ابتدای انقلاب، راه منطق و بینش صحیح سیاسی را پیش گرفت^۲ و در مقابل قدرت بی حد و حصر عده‌ای، در جایگاه قانونی، اما ضعیف دولت موقت ایستاد و به چاره‌جویی برای مشکلات گریبانگیر آن روز ایران پرداخت.

وی در دفاعیات خود اقرار می‌کند^۳ که من از اول می‌دانستم که امام با انحلال مجلس خبرگان مخالف است: «من می‌دانستم در صورتی که طرح تصویب شده در هیئت وزیران برای اطلاع مردم ایران اعلام نشود و موکول به تصویب آیت‌الله خمینی گردد، آن طرح اجرا نخواهد شد.»

امیرانتظام در حاشیه نامه انحلال مجلس که با دست خط خود، آن را نوشته و به سوئد برده بود نوشته است:

قرار گذاشته بودیم که بلافاصله پس از تصویب^۴ آن را از طریق جراید و رادیو تلویزیون به اطلاع مردم برسانیم و به همین دلیل بود که جلسه تا ساعت ۱۰/۳۰ شب به درازا کشید.^۵ حتی روزنامه‌ها را آماده نگاه داشته بودیم که در همان ساعت شب

۱. موضوع انحلال مجلس اصلاً فردی نبوده است. یک گروه همفکر این کار را کرده‌اند و طرفداران یک خط و جریان فکری به دنبال این کار بوده‌اند.

۲. آیا این اقرار به بی‌منطق بودن کار آنها - انحلال مجلس خبرگان - نیست و اینکه این توطئه‌کنندگان خود می‌دانستند کاری که می‌کنند، خلاف مصوبه شورای انقلاب، نظر رهبر انقلاب و خواست و اراده ملت ایران است. به همین دلیل آنان مصمم بودند با روش‌های غیرقانونی و توطئه‌آمیز خواست خود را به انقلاب، مردم و رهبر تحمیل کنند؟

۳. همان، ص ۴۹.

۴. با چه کسانی قرار گذاشته بودیم؟ با هیئت دولت یا افراد جلسه خانه انوری؟ یا همدستان ایشان، هم در هیئت دولت و هم اعضای جلسه خانه انوری؟

۵. همانطور که قبلاً بیان شد، اکثریت اعضای هیئت دولت آن را امضا نموده بودند. پس علت طولانی شدن جلسه چه بود؟ یقیناً علت این قضیه مخالفت شدید آقایان شورای انقلاب بود. علت عصبی و هیجان‌زده بودن مهندس بازرگان نیز همین مخالفت‌ها و حتی دعوا و تندی‌هایی است که در جلسه اتفاق افتاده بود.

بتوانند مصوبه دولت را به صورت فوق العاده چاپ کنند.^۱ جلسه دولت تمام شد و طرح هم تصویب شد، ولی «ان قُلتی» که روی طرح گذاشتند، عبارت از آن بود که: «تا اطلاع امام منتشر نشود».

معنی این کار نفی مطلب بود. چون متأسفانه مهندس بازرگان با همه خصوصیات عالی و قدرت فوق العاده در قبول شرایط سنگین زمان، فاقد جسارت کافی است.

◆ یادداشت‌های امیرانتظام در حاشیه تصویب‌نامه هیئت وزیران

ظاهراً عباس امیرانتظام مطالب زیر را هنگام بازگشت به سوئد، با دستخط خود کنار متن تصویب‌نامه هیئت وزیران یادداشت کرده است و این نامه بعد از دستگیری وی در دفتر کارش در سوئد، به دست نیروهای خودی افتاده است. متن نامه بدین شرح است:

بنا به پیشنهاد من در تاریخ چهارشنبه ۱۳۵۸/۷/۱۸ جلسه‌ای در منزل محمدتقی انوری با

حضور افراد زیر تشکیل گردید:

۱. تقی انوری

۲. عباس رادنیا

۳. ابوالحسن رضا

۴. رحمت الله مقدم مراغه‌ای^۲

۱. یعنی خارج از روال عادی و شب هنگام؛ یقیناً افرادی نیز در روزنامه‌ها با این طرح همکاری می‌کردند که تا آن ساعت شب توسط توطئه‌گران، کارگران و کارکنان خود را برای چاپ فوق العاده، آماده نگاه داشته بودند.

۲. گزارش جاسوسان امریکایی از جلسه انحلال و نقش مقدم مراغه‌ای بسیار جالب است: «در یک اجلاس کابینه به تاریخ ۲۸ یا ۲۹ مهر، هفده نفر از بیست و دو نفر عضو دولت موقت ایران درخواست نامه‌ای را که نخست‌وزیر مهدی بازرگان ارائه کرده بود، امضا نمودند که در آن انحلال مجلس خبرگان که مشغول تصحیح پیش‌نویس قانون اساسی می‌باشد، تقاضا شده بود. در ۲۹ مهر بازرگان و پنج تن دیگر از وزرای کابینه به قم رفتند تا تأیید آیت‌الله روح‌الله خمینی را جلب کنند. بازرگان عنوان نمود که مجلس با دوباره‌نویسی کامل پیش‌نویس قانون اساسی از حدود اختیارات خود تجاوز کرده و از مدت قانونی خود فراتر رفته است. خمینی قاطعانه پیشنهاد را

۵. عباس سمیعی
۶. امیر حسین پولادی
۷. فتح‌الله بنی‌صدر
۸. عباس امیرانتظام
۹. احمد صدر حاج سید جوادی^۱

رد نمود و بازرگانان را برای ارائه آن شدیداً توبیخ کرد. او بازرگانان و سایر وزرا را متهم به همدستی با انتقادکنندگان از مجلس - خصوصاً رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و کسان دیگری که با حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان بودند - نمود. (توضیح منبع: خمینی پیش از آن در یک سخنرانی به تاریخ ۲۸ مهر درخواست‌هایی را که در میتینگ عمومی ۲۷ مهر خلق مسلمان برای انحلال مجلس خبرگان ابراز شده بود، محکوم نموده بود). عکس‌العمل تند خمینی نسبت به پیشنهاد انحلال، سران «حزب خلق مسلمان»، «نهضت رادیکال» و «جبهه ملی» را از اعلان رسمی ائتلاف بین سه گروه به تعویق انداخت. (توضیح منبع: اتحاد سه گروه در حال حاضر نیز وجود دارد و اجتماعات عمومی جمعه مثل جلسه ۲۷ مهر را هر سه گروه برگزار می‌کنند).

این اطلاعات را اس.دی. پروب/۱ (نام رمز مقدم مراغه‌ای در اسناد لانه جاسوسی) از حاج سید جوادی، وزیر دادگستری که بازرگانان را در سفر قم همراهی می‌نموده، به دست آورده است. او خود در اخذ تصمیم یاد شده شرکت داشته است. اس.دی. پروب/۱ افزوده است در روز ۳ آبان در قم به ملاقات امام رفته و بعداً شریعتمداری را نیز ملاقات نموده است. شریعتمداری نیز به او توصیه کرده است که مانند «حسن نزیه» کاری نکند که باعث همان تنبیهی شود که حسن نزیه شد. ما نیز مختارانه این عمل [توصیه] را تأیید کردیم.

ما بسیار احساس خوشوقتی می‌کنیم که اس.دی. پروب/۱ در یک موقعیت منحصر به فرد است که گزارش‌هایی از مجلس خبرگان که بسیار مورد علاقه تحلیلگران ما است، می‌دهد. آنها از ادامه دریافت گزارش‌ها درباره این موضوع استقبال می‌کنند. (اسناد لانه جاسوسی امریکا، همان، ص ۳۶۴، سند ش ۱۷-۸).

۱. ایشان که وزیر دادگستری دولت موقت بوده است در ۲۴ خرداد ۸۶ ضمن مصاحبه‌ای با روزنامه هم‌میهن از حضور عده‌ای از وزرا در جلسه خبر می‌دهد، اما امیرانتظام نامی از این وزرا نبرده است: «امیرانتظام داستان را با مرحوم انوری - از تجار و بزرگان بازار که از چهره‌های قدیمی نهضت مقاومت ملی هم بود - در میان می‌گذارد. انوری هم یک شب تعدادی از وزرا و فعالان سیاسی را به منزل دعوت می‌کند. آن جمع بنا به پیشنهاد امیرانتظام طرح انحلال مجلس خبرگان را تصویب کرد. [باید از آنان سؤال نمود که آنان در خود چه خصوصیاتی می‌دیدند که می‌خواستند همچون مجلس یک کشور عمل نمایند؟! همان شب فتح‌الله بنی‌صدر و بنده با همراهی

۱۰. رحیم عطایی^۱

منظور از تشکیل این جلسه، پیدا کردن راه حل مقابله با بحران موجود (در کشور) و رسیدگی به پیشنهاد تشکیل جبهه واحدی برای شرکت در انتخابات آینده مجلس شورا و ریاست جمهوری بود.

چون مسئله مصوبات مجلس خبرگان قانون اساسی، یکی از مسائل با اهمیت روز بود، ابتدا درباره آن بحث شد و مواردی که از مورد وکالت مردم در مسئله انتخاب نمایندگان این مجلس تجاوز می‌کرد، مورد توجه قرار گرفت و آقای فتح‌الله بنی‌صدر این موارد را که عبارت بود از طولانی‌تر کردن زمان بررسی قانون و همچنین به جای رسیدگی به پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده، (به) تهیه قانون جدید (پرداختن بود). تصمیم گرفته شد که این دو مورد به اطلاع آقای نخست‌وزیر رسانیده شود و در صورت موافقت نسبت به انحلال مجلس اقدام بشود.

این وظیفه به عهده من گذاشته شد. روز سه شنبه، ساعت ۱۱ صبح، ایشان را دیدم و مطالب را به اطلاع ایشان رساندم، ابتدا این مسئله برای ایشان سنگین بود، ولی بعد قرار شد که متنی از طرف ما تهیه و به اطلاع و صلاحدید آقای احمد صدر حاج سید

یکی، دو نفر که نامشان را به یاد نمی‌آورم، نتیجه مذاکرات را در قالب یک طرح حقوقی برای تقدیم به هیئت دولت تهیه کردیم.» متأسفانه امیرانتظام نیز فقط از این دو، یعنی فتح‌الله بنی‌صدر و احمد صدر سید جوادی و در جایی نیز از آیت‌الله رضا زنجانی، نام می‌برد و از اشخاص دیگر نامی به میان نیاورده است. آقای هاشمی رفسنجانی نیز از حضور و همکاری عده‌ای از وزرا در این ماجرا خبر داده‌اند: «گویا آقای عباس امیرانتظام و چند نفر از وزیران و جمعی از دوستان ملی‌گرایشان پی‌گیر جدی این مسئله بودند که البته در اثر مخالفت جدی ما و هشدارهایی که در همان جلسه دادیم و نیز برخورد قاطع امام با طراحان انحلال، آنها به سرعت عقب‌نشینی کردند.» (عباس بشیری، انقلاب و پیروزی (تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۳)، ص ۳۴۴). از مجموع سخنان ایشان در مصاحبه‌های گوناگون چنین برداشت می‌شود که حدود ۵ نفر دیگر نیز در جلسه بوده‌اند که نامشان آورده نشده است. از وزرایی که در جلسه بوده‌اند نیز جز از احمد صدر حاج سید جوادی نامی برده نشده است.

۱. عباس امیرانتظام، در کتاب آنسوی اتهام از حضور ایشان هم خبر داده است.

جوادی (وزیر دادگستری) و آیت الله سید رضا زنجانی^۱ تهیه شود. ساعت ۵ بعد از ظهر به اطلاع ایشان رساندم. قرار شد آقای صدر حاج سید جوادی آن را امضا کند. صدر آن را امضا و به مهندس بازرگان داد. ولی قرار شد متن آن تغییرات کوچکی بنماید و به امضای کلیه وزرا برسد.

متن اصلاح شده در ظهر روز شنبه ۵۸/۷/۲۱ به اطلاع نخست وزیر رسید و قرار شد هفت نفر از وزرا (دکتر سامی، اردلان، فروهر، دکتر اسلامی، دکتر میناچی، صدر حاج سید جوادی و دکتر یزدی) را من قبلا ببینم و بقیه را خود مهندس بازرگان صحبت نماید. تا ۴ بعد از ظهر من کلیه آقایان را دیدم و قبل از جلسه هیئت دولت در ساعت ۶/۵ در دفتر نخست وزیر بودم. متأسفانه خود نخست وزیر و آقای دکتر یدالله سبحانی، که مأمور مذاکره با اکثر آقایان وزرا بودند، نتوانستند قبل از جلسه با افراد مورد نظر صحبت کنند. مع هذا مشکلات ادامه کار (دولت) و دخالت‌ها^۲ در حدی بود که ۱۷ نفر به شرح زیر این طرح را قبل از تشکیل جلسه دولت امضا کردند. که اسامی آنها عبارت اند از:

- | | |
|--------------------------|---|
| ۱. دکتر علیمحمد ایزدی | (وزیر کشاورزی) |
| ۲. دکتر حسن اسلامی | (وزیر پست و تلگراف) |
| ۳. دکتر کاظم سامی | (وزیر بهداری) |
| ۴. دکتر حسن حبیبی | (وزیر آموزش عالی) |
| ۵. محمدعلی رجایی | (کفیل وزارت آموزش و پرورش) |
| ۶. دکتر یدالله سبحانی | (وزیر مشاور در تحقیقات و تعلیمات) |
| ۷. مهندس عزت‌الله سبحانی | (وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه) |
| ۸. دکتر محمود احمدزاده | (وزیر صنایع و معادن) |
| ۹. مهندس مصطفی کتیرایی | (وزیر مسکن و شهرسازی) |

۱. از اعضای جبهه ملی و مرتبط با شریعتمداری و از مخالفان امام و انقلاب اسلامی.
 ۲. به اصطلاح، دخالت نیروهای طرفدار انقلاب و مخالف دولت بازرگان، به خصوص روحانیت.

۱۰. علی اردلان (وزیر اقتصاد و دارایی)
 ۱۱. هاشم صباغیان (وزیر کشور)
 ۱۲. احمد صدر حاج سید جوادی (وزیر دادگستری)
 ۱۳. دکتر رضا صدر (وزیر بازرگانی)
 ۱۴. علی اسپهبدی (وزیر کار)
 ۱۵. داریوش فروهر (وزیر مشاور)
 ۱۶. مهندس حسین بنی‌اسدی (وزیر مشاور در امور اجرایی)

و ۱۷ ...

و قرار شد خود مهندس بازرگان، در جلسه، امضا کند. این اولین باری بود که یک پیشنهاد با چنین اکثریتی به تصویب می‌رسید. کسانی که امضا نکرده بودند عبارت بودند از:

۱. علی‌اکبر معین‌فر (وزیر نفت)
 ۲. دکتر مصطفی چمران (وزیر دفاع)
 ۳. دکتر ابراهیم یزدی (وزیر امور خارجه)
 ۴. ناصر میناچی (وزیر ارشاد)

البته میناچی صبح قبول کرد که امضا کند و شب، متأسفانه مانند همیشه با هزار دلیل و برهان از امضا این طرح سر باز زد.

قرار گذاشته بودیم که بلافاصله پس از تصویب، آن را از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها اعلام کنیم و به همین دلیل نمایندگان کلیه ارگان‌ها را دعوت کردیم و ساعت ۱۰/۳۰ شب که جلسه دولت تمام شد، همه حضور داشتند. ما^۱ حتی روزنامه‌ها را آماده

۱. آیا این کلمه نشان نمی‌دهد که فقط امیرانتظام در سازماندهی جریان نبوده است بلکه این یک کار دسته‌جمعی بوده است و همان اشخاصی که در خانه انوری بوده‌اند در این جریان جمعا تلاش می‌کردند؟ در پایان نامه نیز بیان شده است که آنان در این شب نیز مجدداً در خانه انوری تجمع داشتند و منتظر نتیجه جلسه هیئت دولت بودند.

نگه داشته بودیم که در همان ساعت شب بتوانند مصوبه دولت را به صورت فوق‌العاده چاپ کنند.

جلسه دولت تمام شد. طرح هم تصویب شد. ولی آن غلطی (ان قُلتی!)^۱ را که بر روی طرح گذاشتند، عبارت از آن بود: تا اطلاع امام منتشر نشود.

معنی این کار نفی مطلب بود. چون متأسفانه مهندس بازرگان با همه خصوصیات عالی و قدرت فوق‌العاده در قبول شرایط سنگین زمان، فاقد جسارت کافی است^۱ و از ابتدای حکومت انقلاب، ما دچار همین مشکل بوده ایم. آنجا که احتیاج به جسارت برای یک کار بزرگ هست او همیشه فرار می‌کند.

در بهار امسال دو طرح انقلابی بزرگ از طرف من به دولت داده شده: یکی به عنوان ایجاد «امنیت ملی و دادن احساس امنیت» (به معنی اعم کلمه به مردم) که به کار و زندگی و تولید خود ادامه دهند و دیگری طرح برطرف کردن «بحران بیکاری» که با وجودی که هر دو طرح تصویب شد، بازرگان جسارت پیاده کردن آنها را نداشت، و تحت تأثیر (معین‌فر، احمدزاده، صباغیان، اردلان، کتیرایی) بود که شعارشان صرفه‌جویی بود و این صرفه‌جویی در چنین برهه از زمان که مملکت احتیاج به تزریق پول در سیستم اقتصادی، تولیدی و عمرانی خود داشت، بزرگ‌ترین لطمه را به انقلاب زده و خواهد زد.

فردا، بازرگان و عده ای از افراد هیئت دولت به دیدن امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پرواضح بود که امام آن را رد خواهد کرد. در حالی که اگر قبلاً اعلام شده بود، شانس رد کردن آن ۱۰٪ بود ولی در عوض ۳۶ میلیون مردم که به دلیل وضع خاص زمان فکر می‌کنند، به جای پیاده شدن قانون اسلام، آخوندیسم بر مملکت حکومت خواهد کرد، به پا می‌خاستند و تحت رهبری امام، بازگشت بازرگان را از ایشان می‌خواستند(!!!)

امام حق داشت در صورتی که با او مشورت کنند، این طرح را رد کند؛ زیرا، از ابتدای حکومت بازرگان، همیشه از ضعف او و عدم قاطعیت او ناراحت بوده و به کرات آن را

بیان کرده است و خیلی به او و به طبقه تحصیلکرده و روشنفکر اطمینان ندارد. به هر صورت طرحی که می‌توانست انقلاب در انقلاب باشد و ناامیدی‌ها را به امید تبدیل کند، مانند سایر پیشنهادات سازنده دفن شد.

امیرانتظام^۲

◆ نکاتی پیرامون نامه فوق

۱. طبق ادعای امیرانتظام، اولین جلسه در خانه محمدتقی انوری در ۵۸/۷/۱۸ برگزار شد، جلسه هیئت دولت نیز در ۵۸/۷/۲۸ بوده است.^۲ در طی این یازده روز نیز جریان انحلال مجلس خبرگان توسط عباس امیرانتظام و دوستانش پیگیری می‌گردید.^۴ امیرانتظام ماجرای این یازده

۱. ناامیدی چه کسانی؟ امام و مردم یا نیروهای ضد انقلاب؟

۲. یادداشت‌های شخصی در کنار متن دستنویس نامه انحلال، چه احتیاجی به نام نویسنده دارد؟ این نشان نمی‌دهد که نامه برای اهدافی که بیان خواهد شد نوشته شده است و عمداً نیز نام امیرانتظام زیر آن درج شده است.

۳. در دادگاه هم همین تاریخ‌ها بیان شده است (امیرانتظام، همان، ج ۲، ص ۳۵۸)

۴. همان‌گونه که از متن نامه معلوم است لایحه از نصف صفحه بیشتر نیست. سؤال این است که آیا تهیه این لایحه و امضای آن، یازده روز زمان نیاز داشته است؟! حقیقت جریان این است که آماده‌سازی شرایط برای رسیدن به هدف اصلی که انحلال مجلس خبرگان بوده است، موجب طولانی شدن این مدت شده است. زیرا قرار بود پس از اعلام انحلال مجلس خبرگان از رسانه‌های عمومی - در صورت مخالفت امام با آن - شورش‌هایی صورت پذیرد تا ایشان را مجبور به پذیرش انحلال نماید و این احتیاج به زمان داشته است. در همین مدت با هماهنگی طراحان توطئه، روزنامه‌های ضد انقلاب تهاجمی دسته جمعی را به امام آغاز می‌نمایند و ایشان را متهم می‌کنند که توسط اطرافیان خود کانالیزه شده‌اند و سخنرانی‌ها و مقالات فراوانی در روزنامه‌های وابسته به خود نوشته و اصل ولایت فقیه را نیز «دیکتاتوری نعلین» (که اولین بار این لغت را بختیار در سال گذشته به کار برد) توصیف می‌نمایند؛ در کردستان گروه‌های وابسته به امریکا و ابرقدرت‌ها هر روز ده‌ها تن از نیروهای پاسدار و ارتشی را به خاک و خون می‌کشند و حزب امریکایی خلق مسلمان نیز جلساتی برگزار می‌کند که رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای در این جلسات به اصل ولایت فقیه حمله می‌نماید (۲۷ مهر ۵۸)؛ در تبریز اعضای این حزب شورشی را سازماندهی کرده، رادیو تلویزیون این شهر را تصرف می‌نمایند و سایر گروه‌های ضد انقلاب نیز آماده شورش

دکتر ابراهیم یزدی در دادگاه بیان داشته است، من قبل از جلسه هیئت دولت، هیچ اطلاعی از موضوع انحلال نداشتم. اما امیرانتظام می‌گوید دکتر ابراهیم یزدی جزء هفت نفری بود که قرار بود آنها را جهت امضا ببینم و ایشان را قبل از جلسه دیدم.

روز را در مقاطع مختلف بسیار مبهم و متناقض، بیان نموده است. مطالب نامه فوق نیز به رغم اینکه کم ابهام‌ترین این بیانات است، دارای تناقضات زیادی می‌باشد:

الف - تاریخ‌ها و روزها مطابقت ندارند
(۱) جلسه خانه انوری در روز چهارشنبه ۱۸ مهر بوده است.

(۲) امیر انتظام ملاقات با مهندس بازرگان و طرح موضوع انحلال با ایشان را روز «سه‌شنبه» اعلام نموده و سپس

بیان داشته است که روز شنبه ۲۱/۷/۵۸ متن اصلاح شده را به ایشان دادم. معلوم نیست این سه‌شنبه میان چهارشنبه و شنبه چه روزی است. ممکن است پنجشنبه بوده و ایشان در این نامه اشتباه سه‌شنبه نوشته است.

(۳) ایشان بیان نموده است که متن اصلاح شده در تاریخ ۲۱/۷/۵۸ به اطلاع نخست‌وزیر رسید و قرار شد هفت نفر از وزرا را من ببینم و خود مهندس بازرگان و دکتر سبحانی با دیگران صحبت نمایند. قبل از جلسه هیئت دولت در ساعت ۶/۳۰ در دفتر نخست‌وزیر بودم. اما این وقایع، از جمله، تشکیل هیئت دولت، روز شنبه ۲۸/۷/۵۸ بوده است؛ نه روز شنبه ۲۱/۷/۵۸.
(۴) ممکن است تاریخ‌ها به صورت زیر بوده باشد:

جلسه خانه انوری روز ۱۸/۷/۵۸ و ملاقات با بازرگان روز سه‌شنبه ۲۴/۷/۵۸ ساعت ۱۱

می‌گردند؛ مطبوعات، خبرگزاری‌ها و رادیو تلویزیون آماده می‌شوند تا به یکباره خبر انحلال مجلس خبرگان را منتشر نمایند. در اینجا مشخص می‌شود که چرا تهیه نصف صفحه لایحه قانونی توسط دادستان کل کشور! (فتح‌الله بنی‌صدر) و وزیر دادگستری! (احمد صدر حاج سید جوادی) اینقدر طولانی شده است.

بوده باشد؛ موضوع مورد نظر نیز در ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز به اطلاع ایشان رسیده باشد و تاریخ شنبه ۵۸/۷/۲۱ اشتباه باشد.

ب - کار فردی نبوده است

اگر فرض کنیم متن اصلاح شده روز شنبه ۵۸/۷/۲۸ به اطلاع نخست وزیر رسیده باشد - که این صحیح‌ترین شکل ممکن برای اصلاح اشتباهات موجود در نامه است - و طبق محتوای نامه، قرار بوده امیرانتظام، از هفت تن از وزرا و آقایان بازرگان و سحابی، از ۱۴ تن دیگر از وزرا امضا بگیرند، اما ایشان بیان می‌کند که نخست وزیر و فرد فوق‌الذکر نتوانسته‌اند قبل از جلسه با افراد مورد نظر صحبت کنند و بلافاصله می‌نویسد ۱۷ نفر از وزرا قبل از تشکیل جلسه دولت متن را امضا کردند. این ده نفر اضافی چگونه از جریان مطلع شده‌اند؟ و چطور با این سرعت توانسته‌اند آنان را قانع و از آنها امضا دریافت نمایند؟ آیا این نشان نمی‌دهد که این یک کار دسته جمعی بوده و آقایان وزرا نیز از قبل و طی یازده روزی که امیرانتظام در حال پیگیری جریان انحلال بوده است، از ماجرا آگاه شده و رضایت داده‌اند.

اظهارات فتح الله بنی صدر نیز درباره وجود یک کمیسیون ۴ نفره از وزرا جهت نوشتن متن نامه انحلال مؤید این موضوع می‌باشد؛ لذا به رغم عدم جمع‌آوری امضا توسط مهندس بازرگان و دکتر سحابی، این تیم، امضاها را جمع‌آوری کرده است.

۲. ثبت اشتباه نام اشخاص

الف - در متن نامه، نام وزیر کشور، آقای هاشم صباغیان، به عنوان یکی از امضاکنندگان آورده شده؛ اما در بیانات و یادداشت‌های دیگر - از جمله در دادگاه - بیان شده است که او از مخالفان بوده و قبل از جلسه، شدیداً با طرح مخالفت نموده است. چگونه طی تنها سه - چهار روز این اشتباه به وجود آمده و در نامه فوق نام ایشان جزء موافقان آورده شده است؟!

ب - امیرانتظام بیان کرده است که آقای احمد صدر حاج سید جوادی، وزیر کشور، همراه با آیت الله زنجانی متن را تهیه کرده است؛ اما در بیانات و یادداشت‌های دیگر نامی از ایشان

نیست^۱ بلکه از فتح‌الله بنی‌صدر نام برده شده است. چگونه او در طی چهار روز فتح‌الله بنی‌صدر را با آیت‌الله زنجانی (عضو جبهه ملی) اشتباه می‌گیرد؟!

ج - چگونه نام محمدعلی رجایی جزء موافقان آورده شد؛ در حالی که ایشان با طرح انحلال مخالف بوده و به همین دلیل جلسه هیئت دولت را ترک نموده است.^۲

۳. تناقض در ادعا

الف- دکتر ابراهیم یزدی در دادگاه بیان
داشته است، من قبل از جلسه هیئت دولت، هیچ اطلاعی از موضوع انحلال نداشتم.^۳
اما امیرانتظام می‌گوید دکتر ابراهیم یزدی جزء هفت نفری بود که قرار بود آنها را جهت امضا ببینم و ایشان را قبل از جلسه دیدم. کدام یک از این دو شخص محترم راست نمی‌گویند؟ البته ایشان در دفاعیات خود در دادگاه در تمام موارد نام دکتر

امیرانتظام بیان داشته است که آنها تصمیم داشتند با چاپ و پخش خبر انحلال مجلس خبرگان در مطبوعات و خبرگزاری‌ها، امام و مسئولان انقلاب را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند.

یزدی را آورده است و تنها در یک جا بیان داشته که یکی از این هفت نفر دکتر ایزدی بوده که ممکن است به علت اشتباه چاپی و یا دلیل دیگری «دکتر یزدی» را به جای «دکتر ایزدی» آورده باشد.

ب- همان‌طور که ایشان بیان داشته است، متن اصلاح شده «ظهر شنبه» به اطلاع نخست‌وزیر رسید اما در سطور بعد بیان می‌دارد که میناچی «صبح» حاضر به امضا کردن شد؛ اما شب با

۱. همان، ج ۱، ص ۴۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۰۳ (بیانات حجت‌الاسلام معادینخواه).

۳. همان، ص ۲۳۰.

هزار دلیل و برهان از امضای طرح سر باز زد. آیا این نشان نمی‌دهد که امضاها قبل از ملاحظه متن نهایی توسط مهندس بازرگان جمع‌آوری شده است؟

ج - در متنی که در زیر خواهد آمد، ایشان بر خلاف نامه فوق، بیان داشته است که من بعد از ملاقات با مهندس بازرگان، تا دیدن دوباره ایشان در نخست وزیری و قبل از جلسه، شخصا از ۱۷ نفر از وزرا امضا گرفتم و سپس بیان می‌دارد که از ۴ نفر از وزرا نیز قبل از جلسه امضا گرفته شد. به عبارت دیگر از ۲۱ نفر از وزرا امضا گرفته شده بود. در حالی که تنها نام ۱۶ نفر از وزرا آورده شده است؛ در جای دیگری اعلام شده که یکی از آنها مخالف نامه بوده و آن را امضا ننموده است.^۱

د- او بیان داشته است که حتی روزنامه‌ها را آماده نگه داشته بودیم که در همان ساعت شب (یعنی ساعت ده و نیم شب) بتوانند مصوبه دولت را به صورت فوق العاده چاپ کنند. با توجه به اینکه در آن تاریخ، روزنامه‌های صبح در حدود ساعت ۵ و روزنامه‌های عصر در حدود ساعت ۱۱ صبح از چاپ خارج می‌شده‌اند و با توجه به تعداد زیاد کارگرانی که برای چاپ فوق العاده روزنامه‌ها - آن هم با وسایل و امکانات سال ۵۸ - لازم بوده است و نیز تعداد افراد

۱. حقیقت این است که در روزهای قبل ۱۸ نفر از وزرا طبق هماهنگی‌های انجام شده، موافقت خود را با طرح انحلال مجلس خبرگان اعلام می‌دارند و امیرانتظام در روز ۵۸/۷/۲۸ تنها از آنان امضا می‌گیرد. دلیل این موضوع نیز این است که تعداد وزرا و معاونین ۲۳ نفر بوده است و ۴ نفر از آنان با توجه به اینکه یقیناً اهل مخالفت با امام نبوده‌اند قبل از جلسه در جریان موضوع قرار نمی‌گیرند. این افراد عبارت‌اند از: ۱. محمدعلی رجایی؛ کفیل وزارت آموزش و پرورش ۲. دکتر مصطفی چمران؛ وزیر دفاع ۳. صادق طباطبایی؛ معاون نخست‌وزیر و یکی دیگر از وزرا احتمالا دکتر حسن اسلامی؛ وزیر پست و تلگراف بوده است. یکی از تناقضات نامه نیز این است که امیرانتظام نام دکتر چمران را به عنوان کسی آورده که نامه را امضا ننموده است؛ در صورتی که او قبل از جلسه اصلا در جریان نامه نبوده است تا آن را امضا ننماید! بلکه قرار بود از ۱۸ نفر امضا گرفته شود و ایشان اصلا جزء آنها نبوده است. جالب این که دکتر یزدی که ادعا کرده با امضای نامه مخالف بوده، در دادگاه اقرار نمود که او نیز با انحلال مجلس خبرگان موافق بوده؛ به دلیل اینکه گروهک‌های ضد انقلاب، نه بهانه گذشت مدت قانونی و علیه مجلس و قانون اساسی توطئه می‌کرده‌اند. (همان)

توزیع‌کننده روزنامه‌ها که باید جهت توزیع در آن ساعت شب فراخوانده می‌شدند، این سؤال پیش می‌آید که چه کسانی این هماهنگی‌ها را با روزنامه‌ها انجام داده‌اند. رابطه این مسائل با افرادی که در آن ساعت شب در خانه انوری تجمع نموده بودند، چیست؟

◆ آیا خانه انوری ستاد توطئه‌های زیر نبوده است؟

الف - امیرانتظام بیان داشته است که آنها تصمیم داشتند با چاپ و پخش خبر انحلال مجلس خبرگان در مطبوعات و خبرگزاری‌ها، امام و مسئولان انقلاب را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند؛ در این صورت، تنها ده درصد شانس رد کردن این طرح (توسط امام و سایر رهبران انقلاب) وجود داشت.

ب- آیا خانه انوری مرکز توطئه و شورش گسترده طیف‌های گوناگون ضد انقلاب نبود؛ همان گروه‌هایی که توسط امریکا و ایاداش سازماندهی شده بودند و امیرانتظام از آن با عنوان: «به پا خاستن مردم برای مخالفت با عدم انحلال مجلس» یاد کرده است؛ شورشی که در صورت مخالفت امام، مراجع تقلید و سایر رهبران انقلاب - با انحلال مجلس خبرگان - برپا می‌شد تا آنها را مجبور به پذیرش انحلال مجلس خبرگان نمایند.

۵. یکی از توطئه‌گرانی که در خانه انوری حضور داشت، دادستان کشور، فتح‌الله بنی‌صدر بود؛ او از فعال‌ترین افراد در طی این جریان بوده است، که از وجود کمیسیونی متشکل از ۴ نفر از وزرا که در نخست‌وزیری^۱ - برای نوشتن متن به اصطلاح قانونی انحلال مجلس خبرگان - سخن گفته است، اما امیرانتظام تلاش نموده تهیه و اصلاح متن را یک کار فردی قلمداد نماید که توسط او و حداکثر دو سه نفر دیگر انجام شده است.

در هر صورت اشتباهات چشمگیری وجود دارد که نشان می‌دهد نامه فوق احتمالاً در فاصله زمانی دوری از وقوع حوادث و با عجله و همراه با تناقضات فراوان نوشته شده است؛ نه

آن گونه که امیرانتظام بیان داشته، در ۵۸/۷/۳۰ در راه بازگشت به سوئد و آن هم تنها یک روز پس از وقوع حادثه.^۱ این امر نشان می‌دهد که هدف یادداشت‌های منتسب به امیرانتظام، تیرئه و تطهیر جریان‌های لیبرالی همکار با او در جریان توطئه انحلال مجلس خبرگان بوده است.

با توجه به اسنادی که به دست دانشجویان خط امام افتاد، می‌توان حدس زد که امیر انتظام این یادداشت‌ها را برای رد گم کردن و جلوگیری از افشای مسائل مهم‌تر نوشته و یا شاید به همراهی دوستانش تهیه نموده است. مهم‌ترین سندی که او و دوستانش فکر می‌کرده‌اند به دست دانشجویان افتاده است، اسناد دخالت آنان در جریان انحلال مجلس خبرگان بوده است.^۲ این موضوع قبلاً لو رفته و مطلب آشکاری بوده است؛ به همین دلیل مهندس بازرگان نیز پس از خروج از جلسه هیئت دولت از او خواسته بود - که به خاطر نقش او در این جریان و نیز بدبینی‌های قبلی امام و شورای انقلاب نسبت به او - فوراً به سوئد بازگردد. جالب این است که طبق اعترافات خود امیرانتظام، هنگام بازگشت او به تهران، در ماه آذر، وزیر امور خارجه سوئد و مأموران سوئدی محافظش او را در جریان بعضی مسائل تهران و احتمال دستگیری‌اش قرار داده‌اند و او حتی وصیتنامه خود را در سوئد نوشته و سپس به تهران آمده است.^۳

۱. البته ایشان در تاریخ ۵۸/۸/۳ به سوئد بازگشت و تاریخ ۵۸/۷/۳۰ نیز اشتباه است.

۲. بعید نیست با توجه به وجود بعضی عناصر نفوذی در میان دانشجویان خط امام و یا از طرق دیگر، محتوای اسنادی که به دست دانشجویان افتاده بود، در اختیار عناصر داخلی مرتبط با امریکا، جاسوسان امریکایی و یا وزیر خارجه سوئد قرار گرفته باشد؛ چرا که عباس امیرانتظام اقرار کرده، که وزیر خارجه سوئد از ماجرا اطلاع داشته است.

۳. در کتاب **آنسوی اتهام** چنین آمده است: «در آخرین شب حرکت، رئیس دفتر وزیر امور خارجه سوئد از طرف وزیر خارجه به منزل من تلفن کرد و گفت که به تهران می‌روی؟ گفتم: بلی. گفت: آیا می‌دانی چرا به تهران می‌روی؟ گفتم: بلی. برای مشورت دعوت شده‌ام. با اظهار ناراحتی گفت: وزیر خارجه می‌پرسد آیا مطمئن هستی که واقعا برای مشاوره به تهران دعوت شده‌ای؟ با قاطعیت گفتم: بلی. گفت: سفرتان به خیر.» اما ایشان با کمال تعجب در جلد اول این کتاب مطلب را به صورت دیگری بیان می‌نماید و ادعا می‌کند که خود شخص وزیر خارجه

◆ اما این مسائل مهمتر چه بوده است؟

پیش از هر چیز باید به سؤال دیگری پاسخ گفت و آن سؤال، این است که در صورت عدم بازگشت امیرانتظام به ایران و پناهندگی اش به کشورهای غربی چه اتفاقی می افتاد؟ در این مورد باید بیان داشت، همان گونه که فرار و پناهندگی ابوالحسن بنی صدر، شاپور بختیار، رهبران منافقین و عناصری چون تیمسار احمد مدنی، حسن نزیه، رحمت الله مقدم مراغه ای و هدایت الله متین دفتری به کشورهای غربی - پس از افشای اسناد ارتباط آنان با سفارت امریکا - موجب رسوایی و حذف همیشگی آنان از صحنه سیاسی ایران گردید، رسوا شدن خط لیبرالی طرفدار امریکا و ملی گرایان مدعی دینداری - که تعدادی از آنان جزء دولت موقت و نهضت آزادی بودند - نیز موجب حذف همیشگی آنان از صحنه سیاسی ایران اسلامی می گردید. به همین دلیل عباس امیرانتظام، نه به اختیار خود، بلکه توسط دوستان همفکرش به ایران آورده شد. آنان تصور می کردند می توانند با آوردن او به ایران و مشتبه نمودن جریان بر همه^۱ زمینه تبرئه وی و خودشان را فراهم نمایند. در حقیقت امیرانتظام - با وجود امکان

سوئد به او تلفن کرده است: «در شب ۲۷ آذر ۱۳۵۸ قبل از عزیمت به فرودگاه، آقای بلیکس وزیر امور خارجه سوئد به منزل تلفن کرد و گفت که مطلع شده است که رژیم ایران در مورد من توطئه ای را ترتیب داده و پیشنهاد کرد از رفتن به ایران خودداری کنم. به ایشان گفتم: از اظهار لطف او در آگاه کردن من نسبت به این توطئه سپاسگزارم ولی چون این یک مسئله داخلی است باید به ایران بروم. ایشان توصیه خود را تکرار کرد و من هم دو مرتبه عذر خواستم. بنابراین سفر به خیر گفت.»

در جلد دوم ص ۴۰ نیز بیان داشته است: «افراد پلیس گارد محافظ من در سوئد که هواپیما عوض می کردند، عین همین سؤال را تکرار کردند و من با قاطعیت جواب دادم که بله مرا برای مشورت دعوت کرده اند.»

در اینجا این سؤال مطرح می شود که سوئدی ها چگونه از موضوع اطلاع داشته اند؟ و علت این همه دلسوزی وزیر خارجه سوئد برای نجات او به چه علت بوده است؟ و چرا می گوید رژیم ایران برای تو توطئه ترتیب داده است و چرا وزیر خارجه سوئد احساس می کرده است بین سفیر ایران در سوئد و دولتش جدایی وجود دارد.

۱. جالب توجه است که در زمان محاکمه امیرانتظام این اتفاق صورت پذیرفت و روزنامه های میزان، کیهان - که در

فرار - قربانی نجات جریان‌های ملی‌گرای لیبرال و مانع از رسوایی کامل آنان گردید. گرچه عدم توفیق آنان در تبرئه وی ضربه بزرگی به حیثیتشان وارد کرد و تا چند سال، موجب حذف آنان از صحنه سیاسی ایران شد.

یقیناً هدف از نوشتن این نامه^۱ دو جمله زیر بوده است:

- سی و شش میلیون مردم ... به پا می‌خاستند و تحت رهبری امام بازگشت بازرگان را از ایشان می‌خواستند.

- امام حق داشت در صورتی که با او مشورت کنند این طرح را رد کند.

آنان می‌خواستند با اعلام عدم مخالفت خود با شخص امام، در جریان توطئه انحلال مجلس خبرگان پوششی برای نجات خود فراهم آورند؛ و گرنه از مجموعه اقدامات امیرانتظام و دوستانش و آنچه بیان نموده‌اند به خوبی مشخص می‌شود که آنان مصمم به مخالفت با شخص امام و قرار دادن ایشان در برابر عمل انجام شده بوده‌اند. به پا خاستن مردم به رهبری امام برای بازگشت بازرگان - که تصمیم داشت در صورت مخالفت امام با این طرح همراه با دوستانش استعفا دهد - جمله‌ای بی‌معنا و متناقض است.

۶. جالب توجه این است که درست در صبح فردای جلسه هیئت دولت، مأموران امریکایی از

آن زمان در اختیار این جریان بود - و سایر مطبوعات وابسته به شدت به طرفداری از او برخاستند.

۱. معلوم است این نامه پس از تسخیر لانه جاسوسی و افشای اسناد موجود در این جاسوسخانه، توسط دانشجویان پیرو خط امام و نزدیک به زمانی که امیرانتظام به ایران دعوت و سپس دستگیر شده، با عجله توسط او و دوستانش - البته به خط او - نوشته شده و عمداً در دفتر کارش در سوئد قرار داده شده است، تا در آینده وسیله نجات او و همفکرانش گردد. این نامه در حقیقت نعل وارونه جریان‌های لیبرالی وابسته به امریکا برای نجات این جریان از رسوایی افشای ارتباط آنان با امریکا و خیانت به انقلاب اسلامی و جلوگیری از حذف همیشگی از صحنه سیاست ایران بوده است. اعجاب‌انگیز این است که او بیان کرده است به دستور مهندس بازرگان نامه‌ای را که از فتح‌الله بنی‌صدر دریافت کرده بودم، در نخست‌وزیری تایپ کردم. و در جای دیگر می‌گوید که به علت کوچک بودن کاغذ آن را در نخست‌وزیری پاکتویس کردم. اما متن پیدا شده در دفتر کار او در استکهلم بر روی کاغذی با آرم دادستان و با دستخط او می‌باشد.

طریق عباس امیرانتظام با وزیر خارجه و رئیس دولت موقت تماس گرفتند و آنان را از تصمیم خود مبنی بر بردن شاه به امریکا مطلع نمودند. به عبارت دیگر هم‌زمان با انحلال مجلس خبرگان و در صورت عدم موافقت امام با آن و استعفای هیئت دولت موقت و هم‌زمان با شورش‌های داخلی، شاه به امریکا برده می‌شد. نکته اعجاب‌انگیز این است که درست پس از این جلسه - که در ساعت ۱۱ صبح تشکیل شده بود - مهندس بازرگان عازم قم شده، در ساعت ۴ بعد از ظهر با ۴ تن از وزرای کابینه خود به ملاقات امام می‌رود - به جای حساسیت نشان دادن نسبت به بردن شاه به امریکا - ایشان را تهدید می‌کند که در صورت عدم موافقت ایشان با انحلال مجلس خبرگان، اعضای دولت او دسته‌جمعی استعفا خواهند داد.

◆ امیرانتظام در مصاحبه‌ای دیگر^۱

پس از نگارش مطالب فوق، پیوست ۳۸ کتاب ناگفته‌های انقلاب ۵۷ به دستم رسید که شمال مجموعه گفتگوهای روزبه میرابراهیمی با عباس امیرانتظام می‌باشد. با کمال تعجب، دیدم که آخرین گفته‌های او در مورد جلسه هیئت دولت موقت برای انحلال، با گفته‌های قبلی وی تفاوت بسیار دارد. این تناقضات بیانگر آن است که هیچ‌کدام از گفته‌های وی نشئت گرفته از حقیقت نیست؛ و گرنه این همه تناقض چرا؟ متن این نامه بدین‌صورت است:

وقتی در اوایل پائیز سال ۱۳۵۸ که از سوئد بنا به دعوت آقای مهندس بازرگان^۲

۱. روزنامه هم‌میهن، (۲۴ خرداد ۱۳۸۶)

۲. این دعوت ابتدا توسط مهندس بازرگان انجام نشده است بلکه امیرانتظام به ایشان خبر می‌دهد که مأموران امریکایی می‌خواهند اطلاعات مهمی در مورد کشورهای حامی توطئه‌گران کردستان و مسائلی در مورد شوروی در اختیار دولت ایران قرار دهند و به این ترتیب آمدن او به تهران و ماندن ده روزه او را در تهران - که بعداً طولانی‌تر هم می‌شود - توجیه نمایند و این شیوه امیرانتظام بوده است که همواره مطلبی را که می‌خواسته انجام دهد به مهندس بازرگان به صورت پیشنهاد ارائه می‌داده است و ایشان نیز به علت اعتماد بیش از حدی که به او داشته بدون توجه به اهداف سوء او آنها را می‌پذیرفته و خود او را مأمور انجام آن می‌کرده است.

نخست‌وزیر به تهران آمد، اوضاع را آشفته و مردم را نسبت به آنچه برای آن انقلاب کرده بودند و حالا شاهد تغییرات تحمیلی و غیرموجه بودند، نگران و ناراضی دیدم و در طی نشست‌های متعددی که با دست‌اندرکاران و مسئولین، به خصوص دوستان ملی داشتم، شاهد اعتراضات و انتقادات شدیدی از اوضاع موجود شدم و به خاطر این نارضایتی عمومی به فکر فرورفتم که چه باید کرد! پس از چند روز^۱ تصمیم گرفتم شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی^۲ سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۳۲ را برای مشورت دعوت کنم. این کار انجام شد و آقایان به منزل مرحوم محمدتقی انوری دعوت شدند.^۳ البته از دعوت آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی به علت گرفتاری‌های زیاد و مشغله کاری فراوان خودداری نمودم و تصمیم گرفتم آنها را متعاقباً از نتیجه کار آگاه کنم. این جلسه در اواسط مهر ۱۳۵۸ در ساعت ۸ بعد از ظهر در منزل محمدتقی انوری تشکیل شد و تا ساعتی بعد از نیمه شب ادامه داشت.^۴ در ابتدای جلسه، به تشریح شرایط نابسامان و معضلات اخیر و نگرانی‌های مردم نسبت به آنها پرداختم. همه آقایان به وجود ناراحتی

۱. ایشان ۱۷ مهر، شب هنگام به ایران آمدند و فرداشب نیز جلسه در خانه انوری تشکیل شده است و لذا لفظ چند روز یک دروغ آشکار می‌باشد.
۲. بعضی افراد حاضر در این جلسه، مانند رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای از اعضای نهضت مقاومت ملی نبوده‌اند.
۳. همان‌طور که قبلاً بیان شد او در ۱۷ مهر، شب هنگام، وارد ایران شده (اگر چه به هر دلیل، خود او بیان کرده که در تاریخ ۵/۷/۵۸ وارد ایران شده است!) به بهانه گزارشی که قرار است مأموران امریکایی در رابطه با مسائل عراق و ارتباطات مخفی شوروی با گروه‌های ضد انقلاب در کردستان در اختیار دولت ایران بگذارند، جلسه خانه محمدتقی انوری نیز در تاریخ ۵۸/۷/۱۸ برگزار شد؛ بنابراین معلوم نیست او چگونه در این یک روز توانسته است جلسات متعددی را برپا و به سرعت از اوضاع آشفته کشور مطلع شود. جالب است که او در نامه قبلی گفته است در چند روز اقامت در تهران در چند میهمانی خانوادگی، جهت آگاه شدن از نظریات سایر دوستان و هموطنان شرکت کردم. اما در اینجا اقرار نموده که قبل از جلسه خانه انوری، نشست‌های متعددی با دست‌اندرکاران و مسئولان، به خصوص دوستان ملی داشته است.
۴. بنابراین، جلسه فوق حداقل ۵ ساعت طول کشیده و مسائل بسیار زیادی در آن مطرح شد و فقط شامل این مسئله نبود.

و نارضایتی فزاینده در جامعه از عملکرد نظام جمهوری اسلامی^۱ کاملاً واقف بودند. از این رو تقاضا کردم که راه حلی را پیشنهاد کنند. هر کس مشکلی را مطرح کرد و راه حلی را ارائه داد که مورد تأیید جمع واقع نشد. در آخر جلسه من گفتم که مردم از کندی کار^۲ و عدم تصمیم‌گیری لازم دولت و حضور آن دسته از روحانیونی که چوب لای چرخ کار دولت می‌گذارند^۳، ناراضی و ناراحت‌اند. از آنجایی که این مسئله مورد تأیید همه بود، به عنوان راه حل مشکل پیشنهاد کردم که چون مجلس (خبرگان) که طبق قانون بایستی در یک ماه، قانون اساسی تهیه شده توسط دولت موقت را مورد بررسی قرار داده و تصویب کند، فعلاً مدت ۳ ماه است که تشکیل شده^۴ و لایحه تهیه شده توسط دولت موقت را به کنار انداخته و به جای آن مشغول تهیه قانون اساسی جدیدی بر مبنای نظرات فقهی خاص^۵ بوده که این برخلاف آن چیزی است که مردم در همه‌پرسی ۱۲ فروردین، مسئولان را نسبت به آن ملزم ساخته بودند^۶ و لذا ضروری است که دولت، عکس‌العمل لازم را درباره آن نشان دهد. یادآوری می‌شود موارد همه‌پرسی بر مبنای خواست ملت ایران در رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ عبارت بودند از:

۱. تهیه پیش‌نویس قانون اساسی توسط دولت موقت در مدت شش ماه.
۲. انجام انتخابات مجلس مؤسسان (که از نظر تعداد نمایندگان، برابر تعداد نمایندگان

۱. دولت که در دست ایشان و دوستانش بوده است. پس نارضایتی از عملکرد نظام جمهوری اسلامی یعنی چه؟!
۲. مقصود، کندی کار مجلس خبرگان یا کارهای مملکتی است که دوستان خود او مسئول آن بوده‌اند.
۳. مقصود حضور در کجاست؟ یقیناً مقصود یا حضور روحانیان در مجلس خبرگان است و یا حضور روحانیان عضو شورای انقلاب در هیئت دولت.
۴. با توجه به اینکه مجلس خبرگان در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ تشکیل شد در ۱۸ مهر، از زمان یک‌ماهه تعیین شده برای آن فقط ۲۱ روز گذشته بود.
۵. مقصود ایشان پذیرش اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان است. جالب این است که اکثر مراجع تقلید اصل ولایت فقیه را تأیید نموده‌اند و تنها یک تن از مراجع با آن مخالفت نموده است: شریعت‌مداری؟! و این می‌شود نظر خاص فقهی! او مرجع تقلید اعضای نهضت آزادی بوده است! آن مقلد این مقلد را سزاست!
۶. همه‌پرسی در مورد جمهوری اسلامی بوده است؛ نه شکل مجلس و اینکه تعداد آن زیاد یا کم باشد.

مجلس شورای ملی و مجلس سنا) با تعداد بیش از سیصد نماینده.

۳. بررسی پیش‌نویس قانون اساسی در مجلس مؤسسان در مدت یک ماه.

۴. انجام رفراندوم نسبت به قانون اساسی بررسی شده در مجلس مؤسسان.

که مجلس خبرگان از اجرای این مصوبات عدول کرد و موارد این عبارت‌اند از:

۱. به جای مجلس مؤسسان، بدون همه‌پرسی از ملت ایران، مجلس خبرگان را با ۶۰ عضو تشکیل دادند.

۲. پیش‌نویس قانون اساسی دولت موقت را به دور انداخته و به جای آن، قانون اساسی جدید مذهبی تهیه گردید.

۳. به جای بررسی قانون در مدت یک ماه، بیش از سه ماه^۱ به تهیه و تدوین قانون مذهبی بدون همه‌پرسی از ملت مشغول گردید.

بنابراین، نسبت به تصمیم ملت ایران در رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ سه ترمرد وجود داشت و از آنجایی که آیت‌الله خمینی مقرر داشته بودند که «اختیار ملت دست خودش است» و مجلس خبرگان را به عنوان پیشنهاد مطرح کردند؛ که متأسفانه اینک با نحوه عمل آن، مشروعیت مردمی را از دست می‌داد، لذا این مجلس نمی‌بایست^۲ ادامه یابد.

آقایان به اتفاق آرا پیشنهاد مرا پذیرفته و آن را تصویب کردند.^۳ صبح، متن پیشنهادی تهیه شده، که انحلال مجلس خبرگان بود را به نخست‌وزیری بردم و از آقای مهندس

۱. همان‌طور که بیان شد از تاریخ تشکیل مجلس خبرگان تا تاریخ تشکیل جلسه برای انحلال در خانه انوری تنها ۵۰ روز گذشته است؛ نه ماه و معادل ۹۰ روز.

۲. این نمی‌بایست را چه کسی باید تعیین می‌کرد و در مورد آن تصمیم‌گیری می‌نمود؟ شخص ایشان چه کاره بود؟ دولت موقت نیز که قوه مجریه بود و این شورای انقلاب بود که نقش مجلس مقننه را در دوران گذار به عهده داشت.

۳. این اعتراف نیز اعجاب‌انگیز است. تمام این مطالب همان مطالبی است که فتح‌الله بنی‌صدر و احمد صدر حاج سید جوادی در متن به اصطلاح حقوقی انحلال مجلس خبرگان آورده‌اند. معلوم است فرد یا افرادی قبل از جلسه خانه انوری این موضوعات را آماده نموده‌اند و گر نه جناب آقای امیرانتظام ظاهراً از مسائل حقوقی اطلاع چندانی نباید داشته باشد چنانکه خود او بدان اقرار نموده است.

بازرگان خواهش کردم دستور دهند کسی وارد اتاق نشود. ایشان در اتاق را از داخل قفل کردند و از رئیس دفترشان خواستند کسی وارد نشود. در این موقع به توضیح نگرانی‌های عمومی در مورد اینکه مردم به سبب داشتن یک حکومت دموکراتیک انقلاب کردند و در همه‌پرسی خواستار مواردی شدند که اینک می‌بینند رفته رفته، شرایط متفاوتی به آنها تحمیل می‌شود، پرداختم و دعوت اعضای شورای مرکزی نهضت مقاومت ملی را به اطلاع ایشان رساندم و گفتم که ایشان را عمداً به آن جلسه دعوت نکردم تا از نتیجه نهایی آگاهشان گردانم. سپس ایشان را از طرح تهیه شده مطلع نمودم. آقای مهندس بازرگان طرح را خواندند و در حدود ۲۰ دقیقه سرشان را روی دستشان گذاشتند و فکر کردند. بعداً سرشان را بلند کردند و گفتند که با طرح موافق‌اند. پرسیدم چه باید بکنم؟ گفتند: برو در اتاق مخصوص و خودت طرح را ماشین کن^۱ و آن

۱. در کتاب آنسوی اتهام او در نامه‌ای به دادستان این‌گونه آورده است: «متن را خدمت نخست‌وزیر رساندم... متن تهیه شده توسط آقای فتح‌الله بنی‌صدر روی کاغذ کوچکی نوشته شده بود و جا برای امضا نداشت. بنابراین عین متن ایشان را من روی کاغذ بزرگ‌تر پاک‌نویس کردم و به دیدن آقایان وزرا رفتم» (امیرانتظام، همان، ج ۱، ص ۸۷) اما در جایی دیگر این‌گونه بیان داشته است: «مهندس بازرگان گفت من با این طرح موافقم بعد اضافه کرد برو خودت متن را روی کاغذ بلندی ماشین کن و آن را به امضای وزرا برسان. من متن ماشین شده را به وزارتخانه‌های مختلف بردم و ۱۴ نفر از وزرا آن را امضا کردند» (همان، ص ۴۹). این تفاوت‌ها چه علتی دارد؟ متن نامه انحلال نیز _ که او یادداشت‌های خود را در حاشیه آن نوشته است _ به صورت دستنویس می‌باشد و اعجاب‌انگیز اینکه کاغذی که متن به اصطلاح حقوقی روی آن به صورت دستنویس نوشته شده است دارای آرم داسرا می‌باشد؛ نه آرم نخست‌وزیری. معلوم است که این نامه نه در نخست‌وزیری بلکه در دادستانی نوشته شده است! بنابراین «فتح‌الله بنی‌صدر آن را روی یک کاغذ کوچک نوشته بود و من ...» کذب محض است. جالب این است که فتح‌الله بنی‌صدر نیز بیان داشته است که من این نامه را تهیه نکردم، بلکه کمیسیونی ۴ نفره از وزرا مسئول تهیه این نامه بودند: «به وسیله وزیر دادگستری از من نظر خواستند و من هم نظر دادم. بعداً کمیسیونی مرکب از چهار نفر از آقایان وزرا در نخست‌وزیری تشکیل شد از من هم دعوت به عمل آمد. در آنجا مطالب دیگری اضافه شد. ایرادهای دیگری هم به آن طرح اضافه شد و طرح مزبور را به هیئت دولت بردند» (همان، ج ۲، ص ۲۲۲).

را شخصا، به دفتر وزرا ببر و آنهایی که پس از مطالعه، موافق هستند آن را امضا کنند. من از ساعت ۱۱ تا ۴ بعد از ظهر امضای موافق ۱۴ وزیر را گرفتم.^۱ در ساعت ۴ بعد از ظهر به نخست‌وزیری بازگشتم و نتیجه را به اطلاع آقای نخست‌وزیر رساندم. ایشان پرسیدند که درباره بقیه وزرا چه کنیم؟ گفتم تا ساعت ۵ که جلسه هیئت دولت تشکیل می‌شود یک ساعت وقت هست^۲ و آقایان وزرا قبل از جلسه، ابتدا به دفتر ایشان خواهند رفت^۳ و لذا ایشان می‌توانند طرح را به آقایان بدهند بخوانند و هر که موافق بود، امضا کند. ایشان نیز چنین کردند و من در اتاق ایشان جریان کار را نظاره می‌کردم. آقایانی که آمدند و طرح را خواندند، ولی آن را امضا نکردند و شدیداً با آن مخالف بودند عبارت بودند از:

۱. آقای ابراهیم یزدی (وزیر امور خارجه)^۴
۲. آقای دکتر ناصر میناچی (وزیر ارشاد ملی)^۵
۳. آقای مهندس هاشم صباغیان (وزیر کشور)^۶
۴. مهندس علی‌اکبر معین‌فر (رئیس سازمان برنامه)^۷

۱. ایشان در نامه فوق مدعی است که قرار بود شخصا با ۷ نفر از وزرا صحبت کنم و امضا بگیرم و حتی نام آنان را آورده است. اما در اینجا ناگهان این عدد به ۱۴ نفر افزایش می‌یابد!
۲. در نامه قبلی ساعت شروع جلسه ۶/۳۰ اعلام شده بود.
۳. همان‌طور که ایشان در نامه خود تنها از ۱۵ نفر نام برده‌اند؛ که اگر وزیر کشور، هاشم صباغیان - که مخالف بوده و اشتباهاً آورده شده است - را کم کنیم تنها ۱۴ نفر باقی می‌مانند؛ لذا از امضای ۴ تن از وزرا خبری نیست.
۴. ایشان جزء ۷ نفری است که امیرانتظام در نامه قبلی خود بیان داشت پیش از ملاقات مجدد با مهندس بازرگان شخصا با آنان صحبت نمودم.
۵. امیرانتظام در نامه قبلی گفته بود با ایشان صبح صحبت کردم و او موافقت نموده بود که نامه را امضا نماید اما شب از امضا خودداری کرده بود.
۶. در نامه قبلی ایشان جزء موافقان آورده شده بود!
۷. ایشان وزیر نفت بوده است!

◆ در هیئت وزیران

این لایحه با امضای ۱۸ وزیر از ۲۲ وزیر کابینه، قطعیت پیدا کرد. آقای مهندس بازرگان گفتند که با وجود ۱۸ امضا تصویب طرح، قطعی است^۱، مع هذا آن را در حضور نمایندگان شورای انقلاب در کابینه دولت، که ۵ نفر بودند: آقایان علی خامنه‌ای، علی اکبر

۱. آیا تأکید بر روی عدد ۱۸ در نامه‌ها در حالی که تنها ۱۴ یا ۱۵ نفر آن را امضا کرده‌اند (همان، ص ۴۰۷) و اعتراف دکتر یزدی در دادگاه به موافقت و دخالت او در طرح انحلال مجلس خبرگان و حتی توجیه آن و نام نبردن از بقیه اعضای هیئت دولت که مخالف بوده‌اند (دکتر مصطفی چمران، صادق طباطبایی، محمدعلی رجایی) نشان نمی‌دهد که ۴ نفر مخالف اعلام شده کسانی هستند که در جریان توطئه انحلال مجلس خبرگان قرار داشته‌اند، لکن به‌رغم توافق قبلی، بر اساس مصالح گروهی و یا از بیم عکس‌العمل امام، در آخرین لحظات از امضای این لایحه خودداری نموده‌اند؛ و گرنه افراد دیگری که نام آنان اعلام نشده است (یعنی سه نفر فوق) نیز مخالف این طرح بوده‌اند و حتی قبل از جلسه نیز موضوع با آنان مطرح نشده است. جالب این است که در روز قبل (۵۸/۷/۲۷) رحمت الله مقدم مراغه‌ای در یک سخنرانی در محل حزب خلق مسلمان (که در صفحات دیگر از آن مفصلاً صحبت خواهد شد) شدیداً به اصل ولایت فقیه می‌تازد و امام در صبح روز ۵۸/۷/۲۸ (یعنی صبح همان روزی که شیش جلسه انحلال برگزار شده است) شدیداً به او و همفکرانش حمله می‌کنند. آیا عقب‌نشینی این ۴ نفر نتیجه سخنان مقدم مراغه‌ای و عکس‌العمل‌هایی نبوده است که توسط روحانیت و طرفداران انقلاب در برابر آن اتفاق افتاد و ترس از عواقب شورش‌هایی نبود که بعضی افراد خانه انوری و همفکرانشان در تبریز برپا کرده بودند و این شورش‌ها هم‌زمان با سخنرانی مقدم مراغه‌ای و سایر رهبران حزب خلق مسلمان در تهران بود؛ شورش‌هایی که منجر به اشغال رادیو و تلویزیون توسط عوامل این حزب شد، کاری که قرار بود در تهران نیز تکرار شود. امام نیز در فردای جلسه هیئت دولت و قبل از ملاقات بازرگان و چند تن از وزرا با ایشان به سختی به مقدم مراغه‌ای و همفکران او حمله نمودند: «بنا بر این است که نگذارند این نهضت به ثمر برسد، برنامه‌هایی که در اسلام هست پیاده بشود، چه کنند که نگذارند؟ می‌روند در هر جا که ببینند چند تا گوش هست، آنها به آن می‌خوانند به اینکه، نه این اسلام بدتر از سابق! اینها همان مسائل است، اسمی رویش گذاشتند، اینها دیکتاتورتر هستند از دیگران، دیکتاتوری عمامه بدتر از دیکتاتوری کذا [تاج]. کدام دیکتاتوری؟! خوب من یک عمامه‌ای هستم، کدام از ما چه دیکتاتوری؟! البته اینها چیزهایی که داشتند از دستشان رفته و می‌خواهند تبلیغ بکنند بر ضد ما. (صحیفه امام، ج ۱۰، صفحه ۲۹۴، ۵۸/۷/۲۹)

هاشمی رفسنجانی، دکتر باهنر (نام بقیه به خاطریم نیست و با مراجعه به صورت جلسات دولت می توان به آن اسامی دست یافت).^۱ دو مرتبه طرح را عنوان خواهند کرد. من به ایشان متذکر شدم که در آن صورت آقایان از اجرای طرح جلوگیری خواهند کرد. بعد به آقای بازرگان پیشنهاد کردم خبرنگاران و روزنامه ها و رادیوتلوویزیون باید حضور داشته باشند که اگر مشکلی پیش نیامد و نخست وزیر خواست تصویب نامه را از طریق رسانه ها^۲ اعلام کند، مشکلی وجود نداشته باشد. ایشان پذیرفتند و من تصمیم ایشان را مبنی بر دعوت خبرنگار رسانه ها به رئیس دفتر ایشان ابلاغ کردم و ترتیب انجام دعوت داده شد.

جلسه هیئت دولت تا ساعت ۱۰ شب^۳ طول کشید و آقای نخست وزیر اولین کسی بودند که از جلسه خارج شدند و از پله ها بالا آمدند. من در انتظارشان بودم. فوراً مرا به داخل اتاقشان بردند و در را قفل کردند و گفتند سوگند بخورم که از این مطلب^۴ با کسی سخن

۱. در اینجا علت جمع آوری امضا، پیش از جلسه معلوم می شود: «در برابر عمل انجام شده قرار دادن اعضای شورای انقلاب که در جلسه هیئت دولت شرکت می نموده اند» و گرنه به چه دلیل باید قبل از جلسه هیئت دولت امضا جمع آوری گردد؟

۲. در این شب، خبرنگاران کلیه خبرگزاری ها، روزنامه ها و تلویزیون های داخلی و خارجی دعوت شده بودند و تا آخرین ساعت شب و پایان جلسه، در آنجا حضور داشتند و قرار بود خبر انحلال مجلس خبرگان به صورت یک خبر داغ در سراسر جهان پخش شود. تا به این صورت امام نتواند واکنشی نشان دهد! به پاورقی نامه قبلی، سخنان نعمت آرم مراجعه شود. هماهنگی این جریان را یقیناً یک تیم بزرگ از دوستان و همفکران امیرانتظام انجام داده اند. بعید نیست مرکز این هماهنگی ها در خانه انوری بوده باشد.

۳. در نامه قبلی ساعت ۱۰/۳۰ گفته است.

۴. کدام مطلب محرمانه ای وجود داشته که کسی نباید از آن مطلع می شده است؛ جریان انحلال را که وزرا و معاونان و اعضای شورای انقلاب می دانسته اند. اما در کتاب **آنسوی اتهام**، گفته است: «و آقای مهندس بازرگان به من گفتند که به منزلی که دوستان در آن جمع بودند تا از تصمیم دولت آگاهی پیدا کنند، بروم و به ایشان بگویم که مسئله را با ذکر سوگند فراموش کنند تا امام خمینی اظهار نظر نمایند و من هم به منزل دوستان (انوری) که دوستان شب قبل در آنجا جمع بودند، رفتم و عین گفته های آقای نخست وزیر را به آنها ابلاغ کردم. با ذکر

نگویم و در اولین فرصت ایران را ترک کنم. آقای مهندس بازرگان به شدت عصبانی بودند و صورتشان برافروخته بود. پرسیدم ممکن است مرا در جریان وقایع هیئت دولت قرار دهید؟ ایشان گفتند که فعلا وقت نیست و معتقد بودند که من باید هر چه زودتر ایران را ترک کنم^۱ تا بعد درباره آن مسئله صحبت کنیم.

من طبق دستور ایشان فردای آن روز ایران را ترک کردم^۲ و در داخل هواپیما، آنچه را که اتفاق افتاده بود، نوشتم و در کشوی میز سفارت ایران در سوئد قرار دادم و در آن را قفل کردم. متأسفانه، در زمان سقوط دولت موقت، من به تهران نیامدم و طبق توصیه آقای مهندس بازرگان از استعفا خودداری کردم و در این مقام باقی ماندم و در ۲۸ آذر

سوگند همه آنها قول دادند مسئله را فراموش کنند» (امیرانتظام، همان، ص ۱۴۲) این همان قضیه محرمانه و کلید اسرار جلسه انحلال خبرگان است که باید پیگیری شود و مشخص گردد رابطه «جلسه هیئت دولت» و «افرادی که در خانه انوری مثل شب‌های قبل تجمع نموده» و «باید با ذکر سوگند مسئله را فراموش می‌کرده‌اند» و «آنان نیز با ذکر سوگند مسئله را فراموش کرده‌اند» و «رابطه آنان با مهندس بازرگان» چیست؟ و اصولاً این «مسئله» چه بوده است؟!

۱. جریان درخواست ترک سریع ایران نیز به جریان عزل امیرانتظام و فرستادن او به عنوان سفیر ایران به سوئد مربوط می‌شود. امیرانتظام در دوران معاونت نخست‌وزیری در اواخر اسفند ۱۳۵۷ مطالبی را بیان کرد که موجب برانگیخته شدن احساسات مردم عرب‌زبان خوزستان و شبیر خاقانی، روحانی شیعه و عرب‌زبان آنجا، گردید و حتی موجب شد در سفر او به خوزستان عده‌ای از آنان به اقدامات خشونت‌آمیزی علیه او دست زنند و اقدام به تیراندازی به سمت او بنمایند. این قضیه به استحضار امام رسید و ایشان از مهندس بازرگان خواستند که او را از سمت معاونت خود عزل نماید. متأسفانه مهندس بازرگان به علت اعتماد بیش از حدی که به او داشت به دستور امام و حتی تقاضای آیت‌الله طالقانی در این مورد بی‌اعتنایی کرد و پس از اعتراضات فراوان و بالا گرفتن مخالفت‌ها نه تنها او را کنار نگذاشت، بلکه او را به سمت سفیر ایران در کشورهای اسکانیدیناوی منصوب نمود. با توجه به این سوابق و حساسیتی که نسبت به او وجود داشت مهندس بازرگان از او خواست، هرچه زودتر ایران را ترک و به محل خدمت (خیانت!) خود بازگردد.

۲. این اشتباه و یا دروغ محض است. چون فردای آن روز ایشان همراه با وزیر امور خارجه و نخست‌وزیر جلسه‌ای با جاسوسان امریکایی داشتند و خبر بردن شاه به امریکا را از آنان دریافت کردند و در ۲ آبان، طبق اعتراف خود به ملاقات امام رفتند (همان، ج ۱، ص ۷۱) و تاریخ خروج او از ایران ۳ آبان است.

۱۳۵۸ بنا به دعوتنامه‌ای تحت امضای ساختگی صادق قطب‌زاده، وزیر خارجه وقت که از طرف دکتر کمال خرازی، معاون وقت وزارتخانه به اینجانب ارسال گردیده بود، به تهران آمدم و با توطئه از قبل طراحی شده توسط آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها، دکتر کمال خرازی، مهندس بهزاد نبوی^۱ که کارگردانان اصلی طرح اشغال سفارت امریکا بودند، دستگیر شدم و هرگز امکان سؤال از آقای مهندس بازرگان درباره جریان دولت در آن شب و بررسی لایحه انحلال مجلس خبرگان پیش نیامد.^۲

موضوع دیگر اینکه در شب ۲۸ آذر ۱۳۵۸ که من با توطئه قبلی در تهران دستگیر شدم، عده‌ای به نام دانشجویان خط امام در استکهلم به دفتر سفارت ایران ریختند و کشورهای میز مرا شکستند و تمامی اسناد آن را غارت کردند و پیشنهاد انحلال مجلس خبرگان را که من نوشته و در آنجا همراه با مدارک دیگری برای تهیه کتاب گذاشته بودم، با خود به تهران آوردند و آقای قدوسی دادستان وقت انقلاب، عین دست خط مرا در روز دوشنبه،

۱. این دو شخص اخیر هیچ ارتباطی با جریان تسخیر لانه جاسوسی نداشته‌اند و معلوم نیست او برای چه نام آنها را پیش کشیده است.

۲. اعجاب‌انگیز این است که ایشان نه فردای جلسه (۳۰ مهر ۵۸) بلکه روز ۳ آبان ایران را ترک نموده است. فردای جلسه همراه مهندس بازرگان و دکتر یزدی با مأموران امریکایی جلسه داشته (همان) و روز ۲ آبان نیز به ملاقات امام رفته است. حال او در این چند روز چگونه نتوانسته با مهندس بازرگان صحبت کند و اگر فرضاً گفتگو با مهندس بازرگان امکان‌پذیر نبوده چگونه او نتوانسته است با دوستانش که در جریان توطئه انحلال با او همکاری می‌کرده‌اند و در جلسه انحلال شرکت داشته‌اند _ مانند احمد صدر حاج سید جوادی و دکتر کاظم سامی و ... _ در این رابطه صحبت نماید تا از جریان جلسه مطلع گردد و یا چگونه او در ایام پس از آن نتوانسته اطلاعی کسب نماید؟ متأسفانه امثال امیرانتظام و کلا همفکران او در جریان انقلاب اسلامی، جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و جریان مشروطیت به همین راحتی هر چه خواسته‌اند به ملت ایران و به افکار عمومی دروغ گفته‌اند و جریان‌ها را وارونه جلوه داده و شخصیت‌های فداکار را به باد اتهام‌های دروغین گرفته‌اند. بزرگ‌ترین قربانی این بی‌صداقی‌ها در جریان مشروطیت «مرحوم شهید شیخ فضل‌الله نوری» و در جریان ملی شدن صنعت نفت «مرحوم آیت‌الله کاشانی» و در روزگار ما «مرحوم آیت‌الله شهید بهشتی» بودند که خداوند بهای خون آنها را رسوایی این جریان‌های دروغ‌پرداز و سایر منافقان قرار داد.

اولین یا دومین روز دی ماه ۱۳۵۸ به تمام روزنامه‌ها داد^۱ و آن را روزنامه‌ها به عنوان سند خیانت من چاپ کردند و دستخط را کلیشه کردند.

◆ دفاع از امیرانتظام

دوستان عباس امیرانتظام در مورد جریان انحلال مجلس خبرگان و در دفاع از ایشان، مطالبی بیان کرده‌اند، که آنها نیز جالب توجه و روشن‌کننده است:

۱. مهندس مهدی بازرگان

الف) مهندس بازرگان در مورد طرح انحلال مجلس خبرگان و در مقام دفاع از عباس امیرانتظام در دادگاه، چنین گفته است:^۲

یکی از اتهامات وارده در کیفرخواست، مبنی بر این است که عباس امیرانتظام در جهت انحلال مجلس خبرگان بدون هیچ گونه وجه قانونی اقدام کرده است، آنچه من می‌دانم این است که این نامه در هیئت وزیران طرح و با امضای اکثریت، یعنی ۱۷ نفر از ۲۲ نفر عده وزرا، تصویب شد و در حضور آقایان رفسنجانی، خامنه‌ای و مهدوی کنی^۳ بحث

۱. این دروغ و یا اشتباه است. جریان دستگیری ایشان در این تاریخ اعلام شده و نامه فوق‌الذکر را مرحوم شهید قدوسی، دادستان انقلاب، در اواخر تیر ۱۳۵۸ به مطبوعات داده است. نک: روزنامه جمهوری اسلامی (۲۹ تیر ۱۳۵۸).

۲. امیرانتظام، همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. آقایان نامبرده از جانب شورای انقلاب در جلسات هیئت دولت با حق رأی شرکت می‌نمودند و با در اختیار گرفتن مسئولیت‌هایی در حد معاونت وزرا در کابینه شرکت داشتند. عده‌ای از وزرا نیز متقابلاً در شورای انقلاب شرکت می‌کردند. اینکه ایشان مطرح نموده که موضوع انحلال در حضور آقایان مطرح شده - بدون اینکه عکس‌العمل آقایان فوق‌الذکر بیان شود - جالب توجه است. چون ایشان با این روش قصد دارد از حضور آقایان در جلسه برای توجیه آنچه خلاف بوده است سوء استفاده کند. در ضمن سه تن از وزرا نیز به‌رغم موافقت شفاهی با طرح انحلال، حاضر نشده‌اند کتباً نامه را امضا نمایند و لذا تنها ۱۴ امضا در پای طرح انحلال مجلس خبرگان وجود دارد.

نعمت آرم، یکی از ملی‌گرایان افراطی و عضو جبهه ملی، در سایت شخصی خود به تاریخ جمعه ۷ اسفند ۱۳۸۳ - در حالی که به پیروی از رهبر خود از ادب دور شده و به علما و روحانیت و شهید گرانقدر آیت‌الله بهشتی اهانت نموده است - در رابطه با اتفاقات آن شب نکات جالبی را بیان نموده که بسیار روشنگر و جالب توجه می‌باشد: «دکتر کاظم سامی، وزیر بهداری دولت بازرگان، همان ایام در تهران در پیوند با همین موضوع نکته‌ای را با من در میان نهاد که برای ثبت در تاریخ مهم است. دکتر کاظم سامی به من گفت: «آن شب، افزون بر روزنامه‌های داخلی، خبرگزاری‌های خارجی را نیز مطلع کرده بودیم که برای دریافت خبری داغ در نخست‌وزیری آماده باشند و می‌خواستیم - او و امیرانتظام - بلافاصله تصویب‌نامه دولت در سطح جهانی مطرح شود تا از هر گونه کارشکنی پیشگیری شده باشد... وقتی کار تصویب‌نامه تمام شد امیرانتظام در حالی که تصویب‌نامه را در دست داشت از جایش برخاست تا تصویب‌نامه را به خبرنگاران داخلی و خارجی که در پشت در منتظر بودند، بدهد. درست تا دست امیرانتظام به دستگیره در رسید، آقای بازرگان ایشان را صدا کرد و تصویب‌نامه را گرفت و چهار لا کرد و در جیبش گذاشت و در برابر حیرت ما گفت: بی‌اطلاع امام صلاح نیست...! و ما برای اینکه آخرین شانس احتمالی را هم تجربه کنیم اصرار کردیم که همین فردا صبح دولت با آقای خمینی دیدار کند و تصویب‌نامه را به اطلاع ایشان برساند...»

جالب توجه است که آقای امیرانتظام اصلاً جزء هیئت دولت نبوده؛ بنابراین در جلسه هیئت دولت حضور نداشته؛ بلکه پشت در جلسه بوده است. پس این دستگیره کدام اتاق بوده که خبرنگاران پشت آن بوده‌اند؟! خواننده هوشیار خود به خوبی می‌تواند حدس بزند، آن اتاقی که امیرانتظام هم پس از جلسه هیئت دولت، در آن حضور داشته دفتر جناب آقای نخست‌وزیر بوده است که طبق اعتراف امیرانتظام پس از خروج نخست‌وزیر از جلسه هیئت دولت به آنجا رفته‌اند. همان‌طور که ایشان در نامه قبل آورده است: «آقای نخست‌وزیر اولین کسی بودند که از جلسه خارج شدند و از پله‌ها بالا آمدند. من در انتظارشان بودم. فوراً مرا به داخل اتاقشان بردند و در را قفل کردند.» و طبق گفته آقای نعمت آرم، پس از جلسه دکتر سامی و احتمالاً عده‌ای دیگر از وزرا و دوستان امیرانتظام، در آنجا بوده‌اند و این نشان می‌دهد که امیرانتظام حتی نتیجه جلسه هیئت دولت را - که باید امام اول نظر بدهد - قبول نداشته و اصرار داشته است نامه‌ای را که قبلاً خود آن را نوشته و امضای اکثریت هیئت وزیران را در موافقت با آن گرفته بود، به خبرنگاران تحویل بدهد تا هر چه زودتر در کشور و همه دنیا پخش شود و امام در برابر عمل انجام شده قرار گیرد و مجلس خبرگان به جرم تصویب اصل پنجم، یعنی حاکمیت و ولایت فقیه عادل مدیر مدبر بر سرنوشت کشور و بر سرنوشت ملت ایران، هر چه زودتر منحل گردد. جالب این است که نعمت آرم نیز به اتهام وارده بر امیرانتظام اقرار نموده: «... در ۱۲ مهر ۱۳۵۸ به ابتکار امیرانتظام و کوشش او، هیئت دولت تشکیل جلسه می‌دهد و همه وزیران به جز یزدی، معین‌فر، میناچی و چمران به انحلال مجلس

شد و همه جهات مورد بررسی قرار گرفت و سپس این موضوع را با امام در میان گذاشتیم که وقتی متوجه شدیم که امام با طرح این نامه مخالف هستند، دستور توقف آن را دادیم. ولی همان طور، که حالا نیز هست سخنگوی دولت مصوبات هیئت دولت را پس از ختم جلسات در اختیار خبرنگاران قرار می دهد، آن شب هم خبرنگاران به همین دلیل دعوت شدند، ولی چون تصمیم به انتشار نبود آنها را مرخص کردیم.^۱ اینکه گفته شود آقای عباس امیرانتظام در صدد انحلال مجلس خبرگان بوده است، درست نیست. این فکر از خیلی وقت پیش بود.^۲

خبرگان رأی می دهند» و در تیتیر مطلب خود نیز آورده است: «عباس امیرانتظام و گناه نابخشودنی اش: توطئه برای انحلال مجلس خبرگان و مخالفت با نهادهای موازی!» که مقصود او از نهادهای موازی نهاد ولایت فقیه می باشد. او سپس افزوده است: «این مجلس خبرگان به کارگردانی آقای بهشتی، به رغم مخالفت شخصیت‌هایی مثل آقایان طالقانی و مطهری از روحانیون در همان مجلس، آن پیش‌نویس را کنار می‌گذارد و بر بنیاد اصل ولایت فقیه به تهیه قانون اساسی جدید می‌پردازد.» البته این شخص که به جای یکتاپرستی و صداقت به مکتب دورویی و دوگویی و پرستش و بندگی اربابان زر و زور و تزویر جهانخوار متمایل است، مثل همه دوگویان عالم حافظه درستی نداشته و دقت نکرده است که آیت‌الله مطهری در اردیبهشت ۵۸ (یعنی ۴ ماه قبل از تشکیل مجلس خبرگان) به دست یکی از همفکران خودش به شهادت رسید و آیت‌الله طالقانی نیز ۲ روز قبل از تصویب اصل ولایت فقیه (۲۱ شهریور)، در ۱۹ شهریور ۵۸ وفات یافت!

۱. ایشان دقت نکرده‌اند که امیرانتظام پنج و نیم ساعت در پشت درهای بسته هیئت دولت در انتظار چه بوده است و به چه دلیل قرار بوده در همان شب روزنامه‌ها به صورت فوق‌العاده چاپ شوند. امیرانتظام خود اعتراف کرده است که چه هدفی داشته که پیشنهاد دعوت از روزنامه‌نگاران را به مهندس بازرگان واگذار نمود.

۲. خود امیرانتظام، برخلاف ادعای آقای مهندس بازرگان بارها در دادگاه به این موضوع اعتراف نموده که او طرح انحلال مجلس خبرگان را مطرح کرده است. او ۱۷ مهر، شب هنگام به ایران آمد و ۱۸ مهر، شب هنگام طرح انحلال را در جلسه خانه انوری پیشنهاد داده و روز ۲۱ مهر، آن را به اطلاع مهندس بازرگان رسانده است. بیان اینکه طرح انحلال از خیلی وقت، پیش از این مطرح بوده است شگفت‌آور می‌نماید (به خصوص اینکه امیرانتظام بیان داشته است بازرگان پس از شنیدن طرح انحلال، ۲۰ دقیقه فکر کرد و بعد با آن موافقت نمود). به علاوه مجلس خبرگان در ۵۸/۵/۲۸ آغاز شد و در ۵۸/۶/۲۸ مهلت یک‌ماهه آن - که پایان آن بهانه انحلال بود - پایان یافت و مدت ۲۲-۲۰ روز اضافه را نمی‌توان به عنوان طولانی شدن و لزوم انحلال (از خیلی وقت پیش) عنوان

ب) مهندس بازرگان در قسمتی دیگر از شهادت خود به نفع عباس امیرانتظام، در دادگاه، اظهار داشته است:

این نامه در هیئت وزیران مطرح شد و با امضای اکثریت تصویب شد و با حضور آقایان رفسنجانی، خامنه‌ای، مهدوی کنی که اینها به سمت معاون وزارت کشور و مسئول حضور داشتند. بعد از تصویب شدن^۱، آقای هاشمی رفسنجانی گفتند ممکن است عمل این آقایان را امام، علیه خودشان تلقی کنند. پس من پیشنهاد می‌کنم قبل از اینکه این نامه تسلیم رئیس مجلس خبرگان بشود^۲، موضوع را با امام در جریان بگذاریم.^۱

نمود. این موضوع، اعتراف به مسائل دیگری و در رأس آن، این موضوع است که با تصویب اصل پنج، یعنی اصل ولایت فقیه - در ۵۸/۶/۲۲ - مخالفت‌ها آغاز شد؛ همان‌گونه که امام هم در سخنرانی روز ۱ آبان ۵۸ بیان داشتند. (نک: صحیفه امام، ج ۱۰، ۵۸/۸/۱).

۱. امضاهای این نامه قبلاً جمع‌آوری شده بود؛ پس طرح و تصویب آن در هیئت دولت یک بازی بوده است.
 ۲. نامه مزبور با عنوان «رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی» نوشته شده بود و اگر نقل قول مهندس بازرگان از قول آقای هاشمی صحیح باشد، آقای هاشمی اطلاع نداشته که چه توطئه‌ای در حال تکوین است. خبرنگاران داخلی و خارجی و خبرگزاری‌های مهم جهان به صورت بسیار گسترده‌ای آماده بودند تا نامه انحلال مجلس خبرگان را در همان ساعات آخر شب، سریعاً مخابره کنند و مطبوعات نیز به صورت فوق‌العاده آن را چاپ نمایند و قبل از اینکه به دست ریاست مجلس خبرگان برسد و نیز پیش از آنکه امام مطلع گردد، به سراسر کشور و سراسر جهان ارسال نمایند. چاپ روزنامه‌های ایران - که مطبوعات صبح یا ظهر هستند - در ساعات آخر شب - که اکثر مردم در خواب هستند - در تاریخ مطبوعات ایران بی‌سابقه بود و از عمق توطئه و گستردگی آن خبر می‌داد. می‌توان حدس زد مطبوعات وابسته به این جریان و احتمالاً کلیه مطبوعات ضد انقلاب در آن ساعات شب با هماهنگی یکدیگر آماده بودند که متن نامه انحلال را سریعاً چاپ و پخش نمایند و حتی احتمال می‌رود که مطبوعات و خبرگزاری‌ها - به‌خصوص خبرگزاری‌های خارجی - از قبل و پیش از تصویب متن انحلال در هیئت دولت، آن را در اختیار داشته‌اند و شاید قرار بوده است که مطبوعات فقط کلید چاپ را فشار دهند و شاید هم متن را از قبل چاپ کرده و منتظر دستور پخش، توسط امیرانتظام بوده‌اند؛ زیرا متن نامه طی ده روز گذشته تهیه شده و به اطلاع مهندس بازرگان و وزرا رسیده بود و قبل از جلسه نیز وزرا طبق ادعای امیرانتظام آن را امضا نموده بودند.

۲. فتح‌الله بنی‌صدر (برادر بزرگ‌تر ابوالحسن بنی‌صدر، عضو جبهه ملی و دادستان کل کشور در زمان دولت موقت و از کسانی بود که خود شخصا در جریان توطئه انحلال حضور داشته است)

فتح‌الله بنی‌صدر - که طبق ادعای عباس امیرانتظام، متن حقوقی طرح انحلال را تهیه کرده و از فعالان توطئه انحلال مجلس بوده است - در بیاناتی پر از مغلطه و پنهان کاری و تحریف^۲ اظهار داشته است:

... البته مجلس خبرگان تصویب کننده قانون اساسی نبود، بلکه به مجلس خبرگان^۳ اجازه داده شده بود^۴ که در مدت یک ماه، پیش نویس طرح قانون اساسی را بررسی نمایند. عنوان مجلس هم، مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی بود نه تصویب‌کننده قانون اساسی^۵ و مقرر شد به وسیله رفراندوم به تصویب مردم برسد و

۱. دکتر ابراهیم یزدی، وزیر خارجه دولت موقت، ضمن اعتراف به اینکه او نیز به انحلال مجلس خبرگان معتقد بوده اما رأی نداده است، در دادگاه امیرانتظام (امیرانتظام، همان، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲) ماجرای رفتن نزد امام را با بی‌صدافتی این‌گونه مطرح نموده است: «وقتی (طرح) آمد در هیئت دولت، البته من به دلایل زیادی امضا نکردم و آن موقع هم که پیشنهاد شد که برود خدمت امام، همه به اتفاق آراء تصویب کردیم. بعد هم رفت خدمت امام. امام فرمودند: نه این (یعنی پایان یافتن مدت مجلس خبرگان) مشکلی نیست. من از ولایت خودم استفاده می‌کنم. به همان دلیلی که بین دولت و این جریان (مقصود مشروعیت دادن به دولت و به مجلس خبرگان) خودم هم می‌گویم من به عنوان ولی امر این تاریخ را تمدید می‌کنم. می‌گویم ادامه بدهید.»

این بیانات و انتساب آن به امام، واقعا اعجاب‌انگیز است و نشان می‌دهد بعضی از افراد و جریان‌ها تا چه حد می‌توانند نسبت به مردم و افکار عمومی بی‌صدافت باشند و مسائل را مطابق میل خود، تحریف نمایند.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۲۲

۳. یعنی نمایندگان خبره مردم ایران که اکثریت آنها از علمای تراز اول کشور بودند و توسط خود مردم و با رأی مستقیم آنان برگزیده شده بودند.

۴. طبق دستور امام و براساس مصوبه شورای انقلاب.

۵. معلوم نیست که هدف از این مغلطه چه بوده است؟! آیا اگر مجلس مؤسسان بود، می‌توانست قانون تصویب کند،

مراجعه به آرای عمومی شود.^۱ بنابراین اصولاً این مجلس تکلیفی جز بررسی طرح

اما خبرگان فقط می‌توانست قانون را بررسی کند؟ نام و عنوان کامل مجلس خبرگان نیز به این صورت بوده است: «مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی» و نه «مجلس بررسی نهایی پیش‌نویس قانون اساسی»!

۱. پس مجلس خبرگان و مجلس مؤسسان برای چه باید تشکیل می‌گردید؟ به این ترتیب پیش‌نویس قانون اساسی باید مستقیماً به فرماندوم گذاشته می‌شد و هیچ‌گونه تغییری در فصول و اصول آن نباید داده می‌شد. متأسفانه ایشان با این میزان اطلاع و درک حقوقی، در این تاریخ دادستان کشور هم بوده است. جالب توجه این است که نظر حضرت امام ابتدا با توجه به شرایط کشور، این بوده است که همان پیش‌نویس ارائه شده توسط دولت موقت و همفکران آن - که مورد بررسی و نظر امام و مراجع نیز قرار گرفته بود - به رأی گذاشته شود و در آینده با آرام شدن شرایط کشور و تشکیل نهادها، قانون اساسی مورد مذاقه قرار گیرد و قانون اساسی متقنی نوشته شود. اما اعضای دولت موقت با آن مخالفت کرده، خواستار تشکیل مجلس مؤسسان با صدها نفر نماینده از میان قشرهای گوناگون مردم گردیدند. در این میان مرحوم آیت‌الله طالقانی، رئیس شورای انقلاب، پیشنهاد تشکیل مجلس کوچک‌تری از اعضای خبره را در امر نوشتن قانون اساسی داد تا این مجلس بتواند قانون اساسی را سریع‌تر تصویب نماید. این پیشنهاد مورد موافقت اعضای دولت و شورای انقلاب و امام قرار گرفت و قرار شد شورای انقلاب ضوابط آن را تصویب کند؛ دولت، انتخابات آن را برگزار نماید و مجلس خبرگان با رأی مردم تشکیل گردد. آنچه موجب شد مهندس بازرگان و اعضای هیئت دولت - از جمله جناب امیرانظام - به این جریان تن در دهند، این بوده است که آنان فکر نمی‌کردند مردم ایران - با توصیه حضرت امام - به علما و روحانیان رأی دهند و همفکران آنان نتوانند در مجلس، اکثریت آرا را کسب کنند. تعداد اعضای مجلس خبرگان به ازای هر یک میلیون نفر از جمعیت کشور، دو نفر تعیین شده بود که در مجموع ۷۵ نفر می‌شد؛ اما پس از انتخابات ۷۲ نفر رأی آوردند. از این ۷۲ نفر، ۴۲ نفر مجتهد، ۱۲ نفر درس خارج خوانده و جمعا ۵۸ نفر دارای تحصیلات حوزوی بودند. امام با توصیه به علما برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان و با توصیه به مردم برای انتخاب علمای اسلام‌شناس و خبره در نوشتن قانون اساسی از تکرار توطئه دوران مشروطیت جلوگیری نمودند؛ همان توطئه که با طراحی و مدیریت امپراتوری کبیر انگلیس در تهران و عناصر خودباخته و مجذوب تمدن غرب مانند حسن تقی‌زاده انجام شد. در زمان مشروطیت، تعداد نمایندگان شهر تهران، که کار نوشتن قانون اساسی را برای دوره اول مجلس شورای ملی به عهده داشتند ۶۰ نفر به ترتیب زیر بوده است:

- شاهزادگان قاجار ۴ نفر
- علما و طلبه‌ها ۴ نفر
- بازرگانان ۱۰ نفر

پیشنهادی از طرف دولت نداشت.^۱

- زمینداران و کشاورزان ۱۰ نفر

- پیشه‌وران ۳۲ نفر

«تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!» و آن‌گاه در همین مجلس با این اعضا و با این خصوصیات است که قانون اساسی مشروطه پس از آن همه فداکاری ملت مسلمان ایران - از روی قوانین عرفی فرانسه و بلژیک کپی می‌گردد، شیخ فضل‌الله نوری بر سر دار می‌رود؛ آیت‌الله بهبهانی به شهادت می‌رسد؛ ستارخان ترور می‌شود و عین‌الدوله، نخست‌وزیر استبداد، به نخست‌وزیری مشروطه می‌رسد. رهبران مشروطه کسانی می‌شوند همچون: اسعدخان بختیاری، سهامدار شرکت نفت انگلیس و محافظ مناطق نفت‌خیز، محمودولی‌خان تنکابنی که در دروازه‌های تبریز با ستارخان، باقرخان و یارانشان می‌جنگید و نیز پیرم‌خان ارمنی؛ که بار دیگر دیکتاتوری رضاخان را برپا و فرهنگ و شخصیت و حیثیت ملت ایران را لگدمال می‌نمایند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همفکران آزادیخواهان سکولار مشروطه، زیر پوشش دین و دیانت می‌خواستند همان جریان را با تأسیس مجلس مؤسسان تکرار نمایند؛ مجلسی که اکثریت آن را نه علما و دانشمندان دین‌شناس و قانون‌شناس و آشنا به جهان و مکاتب و عقاید گوناگون، بلکه نمایندگان پیشه‌وران و اصناف - که آنان را نیز از قبل برای حضور در مجلس آماده نموده بودند - تشکیل می‌دادند. جریان‌های غرب‌گرای عصر ما، به علت دوری از مردم و بی‌اطلاعی از خواست آنان نمی‌توانستند به خود بقبولانند که اگر شرایط اضطراری بعد از انقلاب وجود نداشت و چنین مجلسی نیز تشکیل می‌شد، یقیناً مردم ایران به راهنمایی امام، نمایندگانی را بدانجا گسیل می‌کردند که جز به نوشتن قوانین اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی به چیزی رضایت نمی‌دادند.

۱. این یک دروغ بزرگ است. پیام امام به مناسبت آغاز مجلس خبرگان، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند. در ضمن نخست‌وزیر دولت موقت در آغاز مجلس خبرگان، در سخنرانی خود مطالبی بیان نموده است که خلاف این می‌باشد: «... اینک افتخار دارد که انعقاد مجلس بررسی قانون اساسی جدید را به ملت ایران و به شما نمایندگان و به رهبری انقلاب تبریک گفته طرح قانون اساسی را که در شورای طرح‌های انقلاب تدوین گردیده و به تصویب هیئت وزیران و تأیید شورای انقلاب رسیده و متضمن دوازده فصل و ۱۵۱ اصل می‌باشد، حضورتان تقدیم نماید، تا مورد بررسی و تصویب نهایی برای ارائه به آرای عمومی، قرار دهند...»

جالب‌تر از آن ارائه ضمائم این پیش‌نویس، توسط رئیس دولت موقت است که ایشان پس از تقدیم پیش‌نویس به مجلس خبرگان آن را بیان داشته است: «علاوه بر طرح قانون اساسی، مجموعه نظریات ابراز شده از طرف مردم را که با مساعی آقایان کارمندان دفتر مجلس سنای سابق جمع‌آوری و تنظیم شده است، ضمیمه می‌نماید.» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۹ مرداد ۵۸: ص ۸).

در اثنای کار مجلس خبرگان، دولت به این فکر افتاد که چون دو برابر مدت مقرر از زمان قانونی کار مجلس خبرگان، گذشته است و همچنین اوضاع مملکت نیز آرام نیست، بهتر است همین پیش نویس، که مورد تأیید امام است، به فراندوم گذاشته شود. به وسیله وزیر دادگستری از من نظر خواستند و من هم نظر دادم.^۱

بعدا کمیسیونی مرکب از چهار نفر از آقایان وزرا در نخست وزیری تشکیل شد.^۲ از من هم دعوت به عمل آمد. در آنجا مطالب دیگری اضافه شد. ایرادهای دیگری هم به آن طرح اضافه شد و طرح مزبور را به هیئت دولت بردند.^۳ البته در همان کمیسیون صحبت شد که اجرای چنین تصویبنامه‌ای باید با اجازه امام باشد.^۴ روز بعد ما مطلع شدیم که بعد از تصویب هیئت دولت، آقای نخست وزیر خدمت امام رسیده‌اند و امام تأیید نفرموده‌اند. به این ترتیب موضوع منتفی شد.

۱. ایشان جلسه خانه آقای انوری را کاملاً کتمان کرده، در حالی که امیرانتظام از حضور او در جلسه خانه انوری سخن گفته است. در مورد نوشتن متن حقوقی طرح انحلال مجلس خبرگان نیز - که امیرانتظام مدعی است این شخص آن را نوشته - سکوت کرده و فقط نظر دادن را پذیرفته است.
۲. امیرانتظام نوشته است متن فوق توسط فتح‌الله بنی‌صدر و با اطلاع و صلاحدید آقای احمد صدر حاج سید جوادی و آیت‌الله زنجانی تهیه شد و در ۵۸/۷/۲۱ به اطلاع نخست‌وزیر رسید. (امیرانتظام، همان، ص ۱۰۵). اگر چنین کمیسیونی وجود داشته، امیرانتظام از آن سخن نگفته است. وجود چنین کمیسیونی از کار دسته‌جمعی لیبرال‌ها و ملی‌گرایان طرفدار امریکا در جریان توطئه انحلال مجلس خبرگان خبر می‌دهد. ایشان (فتح‌الله بنی‌صدر) طبق اعتراف امیرانتظام در خانه انوری هم حضور داشته اما خود او از آن صحبتی نکرده است.
۳. پس یا ادعای امیرانتظام که «متن حقوقی طرح را فتح‌الله بنی‌صدر تهیه کرده و من آن را پاکنویس کردم» دروغ است و یا اظهارات فتح‌الله بنی‌صدر که مدعی است کمیسیونی در کار بوده است.
۴. این موضوع دروغ است، چون امیرانتظام و مهندس بازرگان و سایرین نیز چنین ادعایی ننموده‌اند و حداقل گفته‌اند در جلسه هیئت دولت مطرح شد و در آنجا بود که اعضای شورای انقلاب، یعنی روحانیان حاضر در جلسه، آقایان سید علی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی با اصرار و قاطعیت از آنان خواسته‌اند که موضوع را به اطلاع امام برسانند.

۲. دکتر یدالله سحابی

دکتر یدالله سحابی نیز به عنوان شاهد در دادگاه امیرانظام، سخنانی ایراد نمود:

پس از مطالعه پیش نویس قانون اساسی، این پیش نویس توسط دولت تسلیم امام شد و امام نیز تأیید نمودند. اشاراتی هم در مواردی داشتند که پس از اصلاح (آن موارد) قرار شد در مجلس خبرگانی که از طرف مردم تشکیل می شود و در زمان معین، آن را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. پس از مدتی که از تشکیل مجلس خبرگان گذشت این پیش نویس مطرح شد، اما توجهی بدان مبذول نگردید و گویا سیاست مجلس بر این نبود که محور صحبت های مجلس، همان متن پیش نویس باشد. البته در آن موقع (یعنی در پیش نویس) بحث بر روی ولایت فقیه نبود ... پس از مطرح شدن این مسئله (در مجلس خبرگان)، در دولت عکس العملی ایجاد شد.^۱ پس از انقضای مدت بررسی مجلس خبرگان، کار این مجلس پایان نگرفته بود و باز هم هنوز مسئله ولایت فقیه مطرح نشده بود^۲ و چون به موجب قانون از طرف شورای انقلاب در زمان معین، موضوع معینی به مجلس محول شده بود که مورد بحث قرار دهند و این مدت به پایان رسیده بود، لذا این مسئله در هیئت دولت مطرح شد و تصویب شد که وضعیت فعلی مجلس قانونی نبوده و سلب صلاحیت می شود.^۳ تصمیم بر این گرفته شد که قبل از اجرای این مسئله با امام

۱. این اعتراف صریح و آشکار است که اعضای دولت موقت - که دارای تفکرات لیبرالی و متشکل از اعضای نهضت آزادی و چند نفر از اعضای جبهه ملی بودند - تنها یک مسئله و مشکل داشتند و به خاطر آن، اقدام به تهیه لایحه انحلال مجلس خبرگان کردند، آن نیز تصویب و پذیرش نظارت ولی فقیه بر امور کشور توسط اکثریت اعضای مجلس خبرگان بوده است؛ نه مدت قانونی مجلس و یا چیز دیگر.

۲. این اشتباه محض است. چون اصل پنجم، یعنی اصل ولایت فقیه، در بیست و چهارمین روز افتتاح مجلس خبرگان در ۱۳۵۸/۶/۲۲ مطرح و تصویب شده است؛ نه بعد از پایان مهلت یکماهه شورای انقلاب.

۳. به عبارت دیگر به دلیل نارضایتی دولتمردان موقت از قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، بالاخص عدم توافق با اصل پنجم، یعنی اصل ولایت فقیه، قانونگذار که شورای انقلاب بود و می توانست مدت را تمدید کند و همچنین حضرت امام، توسط قوه مجریه که دولت بود، دور زده می شدند و در برابر عمل انجام شده قرار می گرفتند. این موضوع، ماجرای رفراندوم خودساخته دکتر مصدق جهت انحلال مجلس شورای ملی را به ذهن متبادر

مطرح گردد.

احتمالا ایشان بر اساس کهولت سن، فراموشی و صداقتی که داشته‌اند مطالب فوق را بیان داشته‌اند و از توطئه‌ای که افرادی چون عباس امیرانتظام و بعضی اعضای هیئت دولت و دوستانشان در خارج از هیئت دولت، به دنبال آن بودند، اطلاع نداشته‌اند.

۴. دکتر ابراهیم یزدی

دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت - که عباس امیرانتظام تحت سرپرستی ایشان در اسکاندیناوی خدمت می‌کرد - در متن شهادت خود به نفع عباس امیرانتظام^۱ بیان داشته است:

بنده رفتم در آن جلسه هیئت دولت، قبلا هیچ اطلاعی از موضوع نداشتیم^۲ دیدم که چنین

می‌کند که به رغم تحریم آن از سوی آیت‌الله کاشانی و در حالی که اصولا در قانون مشروطه، کوچک‌ترین اشاره‌ای به فراندوم نشده بود، به صورت علنی (یعنی موافقان در یک جا و مخالفان در جای دیگر) انجام شد و با اعلام نتیجه این فراندوم تحمیلی - که اصولا به علت تفکیک قوا رئیس قوه مجریه حق دخالت در امور قوه مقننه را نداشت - در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ رأی مردم (!!!) به انحلال مجلس شورای ملی اعلام گردید. همان شب شاه حکم عزل دکتر مصدق را به وسیله سرهنگ نصیری برای او ارسال کرد و همان شب نیز اولین کودتا برپا گردید که شکست خورد. اینک شاگردان دکتر مصدق می‌خواستند همان جریان را در شب ۲۸ مهر ۱۳۵۸ تکرار نمایند.

۱. همان، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲. این ادعا بسیار اعجاب‌انگیز و کذب محض است؛ چون نخست‌وزیر طبق گفته امیرانتظام، در ۲۱ مهر ۱۳۵۸ از ماجرا طرح انحلال مجلس خبرگان مطلع بوده و حداقل یک نفر از وزرا نیز در جلسه خانه تقی انوری در تاریخ ۱۸ مهر، حضور داشته است و طبق گفته فتح‌الله بنی‌صدر کمیسیونی (احتمالا در روز ۲۴ مهر) و قبل از جلسه هیئت دولت طرح را بررسی نموده است. تاریخ جلسه انحلال نیز در ۲۸ مهر بوده؛ و چگونه نخست‌وزیر طی این یک هفته چنین موضوع مهمی را به وزیر خارجه خود نگفته و یا ایشان، آن را از سایر وزرا نشنیده است؛ مگر اینکه ایشان در سفر بوده باشد؛ اما این فرض نیز صحیح نیست، چون طبق اسناد لانه جاسوسی، ایشان روز قبل در جلسه با مأموران امریکایی، شرکت داشته است (همان، ج ۱، ص ۷۰). جالب توجه این است که چگونه امیرانتظام که سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی و با وزیر خارجه بیش از هر وزیر دیگری در ارتباط بوده است، طی ده

مسئله ای مطرح است. همان طور که در مدارک و اسناد هم نشان می دهد من جز، کسانی بودم که این نامه را امضا نکردند.

... بعد از اینکه در جلسه هیئت دولت مطرح شد و ۱۷ تن از هیئت دولت امضا کردند و روز بعد هم خدمت امام بردند. امام دلایل هیئت دولت را رد نکردند.^۱ این خیلی مسئله مهمی است.

... خارج از دولت ما این احساس را پیدا کرده بودیم که براساس قرائن و شواهد و جنجال ها که یک توطئه ای است علیه قانون اساسی، براساس اینکه چون یک ماه مهلت آن گذشته از آن پس مصوباتش قانونی نیست.^۲

... چون در متن مصوبه قانونی که شورای انقلاب تصویب کرده بود، این است که این (مجلس خبرگان) باید پیش نویس قانون را تصویب بکند و بعد هم یک ماه بیشتر نیست.^۳

روز، یعنی از اولین جلسه در خانه انوری تا جلسه هیئت دولت، ایشان را از چنین امر مهمی، مطلع ننموده است. ۱. این ادعا نیز کذب محض است. این شخص متأسفانه در مقاطع مختلف، مطالب خلاف واقعی را به حضرت امام نسبت داده است. برای معلوم شدن بی صداقتی او بیانات امام در همین رابطه آورده می شود. او در مورد با سفر امام به پاریس اظهار داشته است من بودم که امام را با اصرار به پاریس بردم و امام با من در این رابطه، چند شرط نمودند (ایران فردا (اسفند ۱۳۷۷): ص ۱۸). امام در پایان وصیتنامه خود ضمن رد اینکه کسانی به امام قبولانده اند که باید به پاریس بروند، بیان داشت: «از قرار مسموع بعضی ها ادعا نموده اند که رفتن من به پاریس به وسیله آنان بوده است. این دروغ است من پس از برگرداندنم از کویت با مشورت با احمد، پاریس را انتخاب کردم» سپس فرمودند که «من در طول نهضت و انقلاب به واسطه سالوسی و اسلام‌نمایی بعضی از افراد، نکری از آنان نموده و تمجیدی نموده ام که بعد فهمیدم از دغل بازی آنها غافل شده ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می نمایانند و نباید از آن مسائل سوء استفاده شود. میزان در هر کس حال فعلی اوست.»

۲. یعنی به خاطر ترس از ضد انقلاب و اعتراضات آنان باید مجلس خبرگان منحل گردد. در ضمن ابراهیم یزدی اقرار می کند که اگر چه رأی به انحلال نداده، با طرح انحلال آن موافق بوده و برای آن هم توجیه تراشیده است.

۳. این ادعا درست صد و هشتاد درجه، خلاف ادعای فتح الله بنی صدر است. او وظیفه مجلس خبرگان را فقط بررسی

در ادامه، بیانات آیت‌الله خامنه‌ای و حجت‌الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی - که در آن زمان به عنوان دو تن از اعضای شورای انقلاب در جلسات هیئت دولت، شرکت می‌نمودند - آورده می‌شود تا تفاوت اظهارات عباس امیرانتظام و دفاعیات دوستانش با آنچه واقعا در شرف وقوع بوده است، بیشتر روشن شود.

۵. آیت‌الله خامنه‌ای

ایشان یکسال و نیم پس از این ماجرا در طی یک سخنرانی برای مردم مشهد، اظهار داشتند: در مجلس خبرگان کسانی جمع شدند و دور هم نشستند و به وسیله مردم انتخاب شدند که جز قانون اسلام، هیچ قانونی را پیشنهاد نمی‌کردند که قانون اساسی کشور باشد. علمای اعلام، فضلا، دانشمندان، متفکران، کسانی که حداقل صدی ۸۵ یا ۸۰ آنها یا بیشتر معتقدین به قوانین قرآن و اسلام بودند. این برای امریکا خیلی خطرناک بود. لذا دیدیم که امثال عباس امیرانتظام‌ها در خفا تلاش می‌کردند که مجلس خبرگان از بین برود و نباشد... یا بعد از آنکه قانون اساسی از مجلس خبرگان گذشت، بلکه بتوانند از رأی دادن مردم به قانون اساسی جلوگیری کنند.^۱

... از جمله موارد اختلاف که خیلی روشن بود مسئله ولایت فقیه بود. آن شبی که در جلسه هیئت دولت نامه ای که عباس امیرانتظام تهیه کرده بود و بعد، ۱۵ نفر یا ۱۴ نفر^۲ از وزرای کابینه دولت موقت از قبل امضا گرفته بود و قرار بر این بود که این نامه به اطلاع امام برسد و این عده دسته جمعی استعفا بدهند یا انحلال مجلس خبرگان را

می‌دانست و ایشان وظیفه آن را تصویب بی‌چون و چرا می‌داند؛ آن هم طی مدت یک ماه. البته باید سؤال نمود که آیا تصویب، بدون کم و زیاد کردن پیش‌نویس (بدون بررسی) یک ماه وقت لازم نداشت و با یک قیام و قعود همه چیز پایان می‌یافت.

۱. روزنامه جمهوری اسلامی (۲۵ اسفند ۱۳۵۹).

۲. این عدد صحیح است نه آنچه امیرانتظام گفته؛ زیرا امضای سه نفر از وزرا نیز به‌رغم توافق اولیه، در زیر نامه وجود ندارد.

بخواهند.^۱

آن شبی که این نامه در هیئت وزیران مطرح بود، بنده خود از کسانی بودم که از طرف شورای انقلاب در آن مجلس حضور داشتم و در آن جلسه مطرح کردند که از این تاریخ مجلس خبرگان نماینده مردم نیست و ما می‌گفتیم که این‌طور نیست و مجلس خبرگان یقیناً نماینده مردم است و باید قانون اساسی را تمام کند.

البته آقایان تندی کردند. حتی به ما اهانت نمودند. اما بالاخره اظهارات ما موانع کارشان را روشن کرد و فهمیدند که ما،^۲ قبل از اینکه به امام برسند، در مقابل توطئه‌هایی که علیه مجلس خبرگان ممکن است انجام گیرد، ایستاده ایم. ما توانستیم آنها را قانع کنیم که بروند و قبلاً مسئله را با امام در میان بگذارند و نامه‌ای را که نوشته‌اند، در سطح عموم مطرح نکنند. افکار مردم را ناراحت و مضطرب نسازند و برنامه‌شان را خدمت امام ارائه نمایند. امام به طور قاطع، بدون اندکی تردید اعلام کرده بود که اگر می‌خواهید استعفا بدهید بروید بدهید، مجلس خبرگان باید باشد و به کار خود ادامه دهد.^۳

۶. حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی

بیانات آقای هاشمی رفسنجانی نیز روشنگر این قضیه است:

با شکل‌گیری عملی مجلس خبرگان که اکثریت قاطع آن را روحانیون تشکیل می‌دادند، زمره‌های مخالفت، که از قبل هم بود، بیشتر شد. این مسئله از وقتی که قرار شد مجلس

۱. همان.

۲. یعنی اعضای شورای انقلاب

۳. همان. در خور یادآوری است که پس از مقاومت اعضای شورای انقلاب حاضر در جلسه هیأت دولت، در برابر اعلام انحلال مجلس خبرگان، حاضران مجبور می‌شوند تصویب کنند که موضوع انحلال ابتدا خدمت امام مطرح و سپس به مردم اطلاع داده شود. اما آنان آن‌قدر در تصمیم خود در انحلال مجلس خبرگان - به جرم تصویب اصل ولایت فقیه - مصر بودند که در کنار این تصمیم، تصمیم دیگری نیز می‌گیرند و آن تصمیم، این بوده است که در صورت مخالفت امام با انحلال مجلس خبرگان، هیئت دولت دسته‌جمعی استعفای خود را تقدیم امام نمایند.

خبرگان علاوه بر متن پیش نویس قانون اساسی که توسط شورای انقلاب و دولت تهیه شده بود، متن‌ها و پیشنهادهای دیگر را هم بررسی کند، عیان‌تر گردید.

... این مخالفت‌ها تا تهیه طرح انحلال مجلس خبرگان با همکاری برخی از چهره‌های ملی‌گرا و چند نفر از اعضای دولت موقت نیز پیش رفت، طبق این طرح که هم‌زمان با ورود مجلس خبرگان به بحث ولایت فقیه مطرح شد^۱ قرار بود بدون اطلاع و اجازه امام و بدون هماهنگی با شورای انقلاب از طرف دولت موقت، انحلال مجلس خبرگان اعلام شود. ما از جریان طرح انحلال در جلسه هیئت دولت مطلع شدیم، گویا آقای عباس امیرانتظام و چند نفر از وزیران و جمعی از دوستان ملی‌گرایشان پیگیر جدی این مسئله بودند که البته در اثر مخالفت جدی ما و هشدارهایی که در همان جلسه دادیم و نیز برخورد قاطع امام با طراحان انحلال، آنها به سرعت عقب‌نشینی کردند، به طوری که طرح مسئله، در آن مقطع زمانی منتفی شد. هر چند که مخالفت‌ها با مجلس خبرگان و مصوبات آن پایان نیافت.^۲

... امام وقتی بحث ولایت فقیه به طور جدی مطرح شد و متوجه شدند این نقص در پیش نویس قانون اساسی بوده است، خیلی محکم ایستادند و از آوردن مسئله ولایت فقیه در قانون اساسی، دفاع کردند به طوری که وقتی ایشان فهمیدند آقای مهندس بازرگان و دوستانش در اعتراض به گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی تصمیم گرفته‌اند که یا «انحلال مجلس خبرگان را مطرح کنند و یا استعفای دسته‌جمعی بدهند» در مقابل آنها ایستادند و به آنها هشدار دادند که با استعفایشان موافقت خواهند کرد.^۳

امیرانتظام پس از ناکام ماندن توطئه در ۵۸/۷/۲۸ در راه بازگشت به سوئد در ۵۸/۸/۳ نامه‌ای را تنظیم کرد که مدعی است آن را با دوستانش از جمله فتح‌الله بنی‌صدر، رحمت‌الله مقدم

۱. حدود ۲۰ روز پس از تصویب اصل ولایت فقیه، توطئه انحلال، توسط امیرانتظام که از استکھلم، محل مأموریت خود، به ایران آمده بود آغاز و ده روز بعد در ۱۳۵۸/۷/۲۸ در هیئت دولت موقت مطرح گردید.

۲. بشیری، همان.

۳. همان، ص ۳۵۷.

مراغه ای و همکارانش در توطئه انحلال مجلس خبرگان، تنظیم و سپس آن را با دستخط خود پاکنویس کرده است. وی در حاشیه آن نامه مطالبی را یادداشت کرده،^۱ که به شرح زیر می‌باشد:

فردا بازرگان و عده ای از افراد هیئت دولت به دیدن امام رفتند و طرح را مطرح کردند. پرواضح بود که امام آن را رد خواهد کرد.^۲ در حالی که اگر قبلا اعلام شده بود، شانس رد کردن آن^۳ ده درصد بود ولی در عوض سی و شش میلیون مردم که به دلیل وضع خاص زمان فکر می‌کنند به جای پیاده شدن قانون اسلام، آخوندیسم (یعنی ولایت فقیه!) بر مملکت حکومت خواهد کرد به پا می‌خواستند و تحت رهبری امام بازگشت بازرگان را از ایشان می‌خواستند.

به عبارت دیگر در صورت مخالفت امام و سایر رهبران انقلاب با انحلال مجلس خبرگان، هیئت دولت بازرگان به صورت دسته‌جمعی، استعفا می‌دادند (که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از

۱. این نامه جزء اسناد محکومیت او شد.

۲. بنابراین بردن طرح انحلال مجلس خبرگان خدمت حضرت امام، توسط اعضای حاضر شورای انقلاب در هیئت دولت، به آنان تحمیل شده بود.

۳. یعنی امام با استعفای بازرگان و هیئت دولتش - در صورت عدم موافقت با انحلال مجلس خبرگان - در مقابل عمل انجام شده قرار می‌گرفت و ۹۰ درصد مجبور به پذیرش انحلال مجلس خبرگان می‌شد؛ این نشان می‌دهد که آنان چگونه از سلاح استعفا در آن شرایط حساس - که نیروهای مدیر کشور شناخته نشده بودند و امام مجبور بود تا تصویب قانون اساسی و راه افتادن تشکیلات کشور آنان را تحمل نماید - برای تحمیل خواسته‌های خود به امام و رهبران انقلاب سوء استفاده می‌نمودند. در حقیقت آنان می‌خواستند ماجرای همانند استعفای دکتر مصدق را در ۲۴ تیر ۱۳۳۱ را به سبکی جدید برای امام و انقلاب تکرار نمایند. ماجرای ۲۴ تیر ۱۳۳۱ از این قرار بود که مصدق از شاه درخواست وزارت جنگ را نمود، شاه که فرمانده کل قوا بود با آن مخالفت کرد؛ به دنبال آن دکتر مصدق استعفا داد و آیت‌الله کاشانی برای ادامه نهضت ملی شدن نفت و اتمام آن مجبور شد از دکتر مصدق حمایت کند و مردم را برای بازگرداندن او و کناره‌گیری قوام‌السلطنه - که توسط شاه به جای او به نخست‌وزیری برگزیده شده بود - به خیابان‌ها بکشاند و شاه را مجبور به پذیرش درخواست مصدق بنماید و او را به قدرت بازگرداند.

آن پرده برداشتند) و به دنبال آن عناصر ضد انقلاب، از طیف‌های مختلف شورش‌های گسترده‌ای در مملکت برپا می‌کردند. (احتمالا ستاد این «شورش»‌ها و «به پا خاستن»‌ها در آن شب در خانه تقی انوری بوده است) و به دنبال کودتایی که در این تاریخ صورت می‌گرفت - که شاید روح جناب مهندس بازرگان هم از آن خبردار نبود - امام

در صورت مخالفت امام و سایر رهبران انقلاب با انحلال مجلس خبرگان، هیئت دولت بازرگان به صورت دسته‌جمعی، استعفا می‌دادند (که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از آن پرده برداشتند).

مجبور می‌شد بازرگان را بازگرداند؛ انحلال مجلس خبرگان را بپذیرد و اصل پنجم قانون اساسی یعنی اصل ولایت فقیه را نادیده بگیرد و همان پیش‌نویس^۱ قبلی را به رفراندوم بگذارد. شاید در اینجا اسرار این مطالب بهتر روشن شود:

۱. چرا مهندس بازرگان پس از خروج از جلسه با حالت فوق‌العاده عصبی و هیجان‌زده به عباس امیرانتظام گفته است که سریعا به سوئد بازگردد.
۲. چرا خبرنگاران روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون تا ساعت ۱۰/۳۰ شب در دفتر نخست‌وزیری منتظر بودند و عباس امیرانتظام، یعنی سفیر ایران در کشورهای اسکاندیناوی نیز، ۵/۳۰ ساعت همراه با آنها به انتظار نشسته بود و قرار بود خبر انحلال مجلس خبرگان به صورت فوق‌العاده توسط روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون و خبرگزاری‌های داخلی و خارجی اعلام شود؟
۳. رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، عضو مجلس خبرگان و استاندار دولت موقت در آذربایجان، تا آن ساعت شب، با چه هدفی در خانه انوری در انتظار اعلام انحلال مجلس خبرگان بوده‌اند؟! آیا مهندس بازرگان نیز از این جریان مطلع بوده که از عباس امیرانتظام خواسته است آنان را

۱. به قول امیرانتظام یک قانون اساسی دموکراتیک و نه یک قانون اساسی مذهبی!

سوگند دهد که مسئله را فراموش نمایند؟! این مسئله چه بوده که باید فراموش می شده و احتیاج به سوگند نیز داشته است؟

۴. چه رابطه ای بین مهندس بازرگان با افراد حاضر در خانه انوری بوده است که ایشان

ضمن اطلاع از آن از عباس امیرانتظام خواسته آنان را سوگند دهد که مسئله را فراموش کنند.

مقایسه بیانات امام و اعضای شورای

انقلاب که - آن شب در جلسه هیئت دولت حضور داشته‌اند - با بیانات طراحان توطئه انحلال، نشان دهنده بی‌صدافتی کامل افراد شرکت کننده در این توطئه بوده است.

۵. هم‌زمان با وقایع مذکور، یعنی طرح انحلال مجلس خبرگان در هیئت دولت، سفارت امریکا در تهران با دولت موقت تماس گرفته، موضوع برده شدن شاه به امریکا را با آنان مطرح می‌نماید. چه رابطه‌ای بین بردن شاه به امریکا و شورش‌هایی وجود دارد که قرار بود در ایران به بهانه مخالفت امام و سایر

رهبران انقلاب با انحلال مجلس خبرگان، و به دنبال آن استعفای دولت موقت برپا شود؟

◆ بیانات حضرت امام در این رابطه

امام در خرداد ۱۳۶۰ در مورد این جریان بیاناتی دارند که جالب توجه است:

...آن قضیه رفراندوم و قبل از او، قضیه طرح آن که مجلس خبرگان منحل بشود که در زمان دولت موقت این طرح شد و بعد هم معلوم شد که اساسش از امیرانتظام بوده و آن مسائل.

آن وقت آمدند آقایان پیش ما، همه این آقایانی که، آقای بازرگان و رفقاییش گفتند: ما خیال داریم این مجلس را منحلش کنیم. من گفتم: شما چه کاره هستید اصلش که

می خواهید این کار را بکنید؟ ... یا شوید بروید سراغ کارتان. وقتی دیدند محکم است مسئله، کنار رفتند.

مسئله انحلال مجلس خبرگان روی این زمینه بود ... که دیدند مجلس خبرگان یک مجلس اسلامی شد. یک مجلسی شد که اکثرش از علما هستند. اینها ... از این علما می ترسند. اینها اگر قانون بنویسند، یک قانونی می نویسند که با مزاج غرب و شرق سازش ندارد. ... از این جهت این آقایان را وسوسه کردند. وادار کردند. این آقایان هم توجه به مسائل خیلی ندارند - مع الأسف - با اینکه بودند در مسائل سیاسی.^۱

مقایسه بیانات امام و اعضای شورای انقلاب که - آن شب در جلسه هیئت دولت حضور داشته اند - با بیانات طراحان توطئه انحلال، نشان دهنده بی صداقتی کامل افراد شرکت کننده در این توطئه بوده است و اینکه آنان هیچ گاه آنچه را که در صدد انجامش بودند، با افکار عمومی مردم در میان نگذاشتند.

مهمترین نکته ای که آنان در صدد پنهان کردنش بودند این است که آنان در هیئت دولت، قرار گذاشته بودند در صورت عدم پذیرش انحلال مجلس خبرگان، دسته جمعی استعفا دهند و به

دنبال آن عوامل و ایادی مرتبط با آنان، شورش های متعددی در کشور بر پا کنند؛ به این صورت تصور می کردند که امام ناگزیر به پذیرش انحلال مجلس خبرگان و بازگرداندن دولت بازرگان خواهد شد.

علت اینکه آنان برنامه های بعدی خود را ادامه ندادند، برخورد قاطع امام با آنان در بعد از ظهر ۲۹ مهر ۱۳۵۸ بود. در این



امام با شنیدن جریان، با قاطعیت با آنان برخورد نموده، در برابر تهدید آنان به استعفای دسته جمعی، بیان کردند که اگر می خواهید استعفا بدهید، بروید بدهید. مجلس خبرگان به هیچ وجه منحل نخواهد شد.

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۳۸ (۲۴ خرداد ۱۳۶۰).

روز، مهندس بازرگان همراه با چهار تن از وزرا به قم رفته بودند تا موضوع انحلال مجلس خبرگان را از ایشان درخواست نمایند و یا در صورت عدم پذیرش، استعفای دسته جمعی اعضای هیئت دولت را به امام اعلام کنند.^۱

امام با شنیدن جریان، با قاطعیت با آنان برخورد نموده، در برابر تهدید آنان به استعفای دسته جمعی، بیان کردند که اگر می‌خواهید استعفا بدهید، بروید بدهید. مجلس خبرگان به هیچ وجه منحل نخواهد شد. ظاهراً آنان آن‌چنان در این قضیه اصرار داشته‌اند که موضوع بردن شاه به امریکا را نیز به اطلاع امام نرساندند.

امام در سه‌شنبه ۱ آبان ۱۳۵۸، یعنی تنها دو روز^۲ پس از این جلسه، فرمود:

... هر کس هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید. هر کس هر عملی را که می‌خواهد انجام می‌دهد و ابدا در فکر این نیستند که آیا این حرفی که می‌زنند در مسیر ملت است؟ آنکه ملت خواستش بود و رأی مثبت به او داد...

جمهوری اسلامی که ملت ما می‌خواهد این است که محتوای این جمهوری احکام اسلام باشد و تمام مملکت روی احکام اسلامی اداره بشود و آنچه که خدای تبارک و تعالی فرموده است، به وسیله پیغمبر اکرم و به ما رسیده است ... باید تحقق پیدا بکند.

... همین آقایانی که فریاد می‌زنند که باید دموکراسی باشد، باید آزادی باشد، همین آقایان می‌نشینند دور هم و یک چیزی پیش خودشان می‌گویند و می‌خواهند تحمیل کنند به ملت. مثلاً مجلس خبرگان با اکثریت ملت رفته است و مشغول کار است، حالا می‌بینیم که یک دسته چند نفری دور هم جمع می‌شوند و می‌گویند مجلس خبرگان باید منحل بشود. من نمی‌دانم که این آقایان چه کاره‌اند که می‌گویند باید منحل بشود؟ برای چه باید منحل بشود؟ برای اینکه این آقایان اهل علم هستند؟ برای اینکه آقایان به اسلام

۱. دلیل آن این بود که این استعفاها همه صوری بوده و هدف از آن فشار آوردن بر امام برای رسیدن به اهداف خود بوده است.

۲. ملاقات بازرگان و هیئت دولت موقت با امام، در روز یکشنبه ۲۹ مهر ماه ساعت ۴ بعد از ظهر بوده است.

عقیده دارند، احکام اسلام را دارند جاری می‌کنند. چون گفتند که ولایت فقیه باید باشد، و نظارت فقیه باید باشد؟! اینها از نظارت فقیه در امور می‌ترسند.

یک اقلیت ده نفر، صد نفر، هزار نفری می‌تواند که حالا بگوید ملت رأی داده است به جمهوری اسلامی، لکن باید جمهوری باشد، نه اسلامی؟ این «باید» یعنی چه؟ ... این صد نفر، هزار نفر چه کاره‌اند که در مقابل یک ملت «باید» می‌گویند؟! مجلس خبرگان را مردم تعیین کردند. تهران بیش از دو میلیون به مرحوم آقای طالقانی رأی دادند ... حالا که در اقلیت واقع شدند این آقایان روشنفکر ... می‌خواهند بگویند، نه. رأی اکثریت میزان نیست، باید منحل بشود.

... اگر صد مرتبه انتخاب بشود مردم علمایشان را انتخاب می‌کنند.

اگر صد مرتبه انحلال پیدا کند مجلس، ... مردم اشخاصی را که متدینند و اشخاصی که شناخته شده‌اند و ... غربزده نیستند و ... توجه به اسلام دارند ... تعیین می‌کنند.

... شماها باید عزا بگیرید، برای اینکه نه در مجلس، خیلی راه دارید و نه در مجلس مؤسسان، خیلی راه دارید و نه در جاهای دیگر ... علتش هم این است که یک ملتی است فریاد زده است که ما اسلام را می‌خواهیم ... صد دفعه هم که شما به هم بزنید آن را ... باز مردم همان اسلام را می‌خواهند.

... همه مطلع هستند که چی می‌خواهند. چنانچه همین ولایت فقیه را که خداوند تبارک و تعالی تعیین کرده است برای نظارت در امور و تعیین مراکز قدرت، اگر همین را به رفراندوم ملت بگذارید، همان رأیی که او آورد این رأی را هم بدهید، مردم آن چیزی را که خدا می‌خواهد می‌خواهند.^۱

متن اعلامیه دولت خطاب به ریاست مجلس خبرگان - که به خاطر مخالفت جدی امام انتشار

نیافت - به شرح زیر است:^۲

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۲۳-۳۱۹.

۲. متن تهیه شده توسط کمیسیون وزرا که به امضای اکثریت هیئت دولت موقت نیز رسیده بود.

◆ اعلامیه دولت

ریاست محترم مجلس خبرگان بررسی نهایی قانون اساسی
 نظر به تبصره ماده ۳۵ لایحه قانون انتخابات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی
 جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸/۴/۱۴ شورای انقلاب اسلامی که مقرر داشته:
 «تبصره - مدت زمان بررسی و تنظیم قانون اساسی جمهوری اسلامی از تاریخ افتتاح
 حداکثر یک ماه می‌باشد» و نظر به اینکه «وکالت و نمایندگی اعضای مجلس مذکور مقید
 و محدود به مدت و شرایطی بوده که در این لایحه قانونی تعیین شده و انتخاب‌کنندگان
 نیز به استناد مقررات آن قانون، برای مدت معین (یک ماه) آنان را انتخاب کرده‌اند» و با
 توجه به اینکه طبق اصول و موازین شرعی و حقوقی «اگر وکالت و نمایندگی محدود به
 زمان معینی باشد، بعد از انقضای آن، وکالت و نمایندگی زائد می‌گردد.» و ضمناً ماده
 ۱۹ لایحه قانونی اداره امور مجلس و نظامنامه داخلی مجلس بررسی نهایی قانون
 اساسی مصوب ۱۳۵۸/۶/۸ شورای انقلاب اسلامی نیز «مدت بررسی اصول قانون
 اساسی را جمعاً سی روز تعیین کرده است.» بنابراین ادامه کار مجلس بررسی نهایی
 قانون اساسی، بعد از انقضای مدت و زوال وکالت مخالف قانون و مصوبات آن فاقد
 اعتبار است و چون وکیل حق ندارد مدت وکالت خود را یکطرفه تمدید نماید، تمدید مهلت
 قانونی از طرف آن مجلس وجهه شرعی و قانونی نداشته است. علی‌هذا به استناد
 اصول و قوانین فوق، انحلال مجلس بررسی نهایی اصول قانون اساسی اعلام می‌گردد.
 دولت ظرف یک ماه از این تاریخ، برای تصویب پیش‌نویس قانون اساسی که از طرف
 دولت تنظیم و با تأیید مقام رهبری انقلاب به تصویب شورای انقلاب رسیده است (با
 اصلاحاتی که مورد تصویب شورای انقلاب و تأیید مقام رهبری می‌باشد) به آرای
 عمومی مراجعه خواهد کرد.

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۹)

دکترین ماسونی در خاطرات منسوب به آقای منتظری

دکتر سید حمید روحانی^۱

رویاری با دانیان امت، پیشوایان ملت و خوار داشتن روحانیت از توطئه‌های دیرینه‌ای است که سازمان فراماسونری و همدستان آن در ایران به شدت دنبال می‌کنند. این گروه‌ها تحت عناوین «منورالفکران»، «روشنفکران»، «متجددین» و... یک بازی سیاسی - فرهنگی به راه انداخته‌اند که در راه انجام آن از هیچ جنایتی پروا ندارند.

قبیله روشنفکری، آن گاه که مجال یافت از کشتن، ترور و اعدام دانشمندان روحانی و عالمان اسلامی دریغ نکرد و دلیر مردانی چون شیخ فضل‌الله نوری، سیدعبدالله بهبهانی و... را به شهادت رسانید و هرگاه به چنین فرصت‌هایی دست نیافت با نیش قلم خود در بدنامی،

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

ناکامی و خواری آنان کوشید.

افرادی همچون عسگرخان ارومی و ابوالحسن خان ایلچی از سرسپردگان به سازمان‌های فراماسونری بودند، نخستین شعارهای آنان پس از بازگشت به ایران، رویارویی با روحانیت و برچیدن بساط آخوندی بود. به دنبال آنان سرهنگ آخوندف بخشی از کتاب «مکتوبات کمال‌الدوله» را به تبلیغات بر ضد اسلام و پیشوایان اسلامی اختصاص داد و با طرح «پروتستانتیزم اسلامی» تلاش کرد که مردان دین و دانش را زیر سؤال برد و ملت‌ها را از پیروی از آنان بازدارد و تقلید از مراجع اسلام را عملی زشت و نادرست بنمایاند. او در نکوهش از تقلید نوشت:

... ما دیگر از تقلید بیزار شده‌ایم؛ تقلید خانه ما را خراب کرده است، حالا در این صد هستیم قلاده تقلید را از گردن خودمان دور انداخته، از ظلمانیت به نورانیت برسیم و آزاد و آزاده خیال باشیم...^۱

او با آنکه، تقلید از علمای اسلام را ناروا می‌شمرد و از آن بیزاری می‌جست؛ لیکن در همان کتاب تقلید از غرب و بیگانگان را می‌ستود و مردم را به پیروی از غرب فرامی‌خواند:

... از دیگر عوارض نادانی، بروز این حالت در دماغ ایرانیان است که به دانش خودشان اعتماد می‌کنند و هیچ‌گونه مصلحت‌نمایی را از دیگران قبول نمی‌نمایند. بابا باید اول مقلد مقتبس شود و بعد از تکمیل یافتن در علوم و فنون از دیگران، مجتهد و راهنما گردد...^۲

به دنبال او عبدالرحیم طالبوف تبریزی به صحنه آمد و در راه بی‌اعتبار کردن مقامات روحانی، قلم‌فرسایی کرد؛ در عین حال، وی در راه برانگیختن توده‌ها به پیروی از غرب و فرنگیان نوشت:

... قانون اساسی می‌خواهند؛ ولی تقلید فرنگی را جایز نمی‌شمارند. کسی نیست بگوید

۱. فریدون آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۸۶.

۲. همان، ص ۱۷۴.

آخر خود این مجلس از صنایع کدام کارخانه است؟ و قانون اساسی از کدام زبان ترجمه شده؟ مگر همه این بساط از فرنگستان نیامده است؟ هزار سال گمراه... جهالت بودیم و حالا اگر از علم تقلید کنیم، چه زبانی به جهل ما وارد می‌سازد؟^۱

رژیم دیکتاتور با سرنیزه بر حوزه‌های دینی و مراکز روحانی می‌تاخت و روشنفکر مآب‌ها با نیش قلم‌های خود، سرنیزه آن دیکتاتور را صیقل می‌دادند.

او برای زیر سؤال بردن پیشوایان اسلامی و دانشمندان روحانی، داستانی می‌سازد که در آن، ضمن خوار داشتن علوم اسلامی و قوانین فقهی، علوم قرآنی را «السنه اموات» می‌شمارد و ضد عالمان روحانی و مقدسات اسلامی چنین داستان‌سرایی می‌کند:

... از آقارضا [سمبل یک عالم دینی]

که مردی فاضل است پرسیدم: تازه چه دارید؟ گفت: جامع المعقول و المنقول نزد شما نشسته، من چه می‌دانم و چه داشته باشم؟ گفتم چرا فروتنی و شکسته‌نفسی می‌کنی، ده هزار جلد کتاب داری، دفینه معلومات شما به ده نفر عالم کافی است. گفت: نخیر، آنچه من و امثال من می‌دانیم السنه اموات است؛ یا معلوماتی است که از حیث انتفاع افتاده و جزو افسانه شده؛ آنچه احمدآقا [سمبل یک فرنگی مآب لیبرال] می‌داند امروز به کار خود [و] دیگران می‌خورد؛ همه دنیا محتاج آن معلومات است و هر چه ما می‌دانیم در روی کاغذ ملت دیگر باید بنویسیم و با عینک فرنگی باید بخوانیم. معلومات ما وقتی کافی بود که احتیاج مردم اینقدر وسعت نداشت، مروده ملل با این تقریب، خارج تصور بود... چه بگویم؟ بنده از معلومات خود منفعلم؛ آنچه می‌دانم این است که هیچ نمی‌دانم...^۲

۱. فریدون آدمیت، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ۸۵.

۲. همان، ص ۷۹.

ماسون‌های دیگری، همانند میرزا آقاخان کرمانی و زین‌العابدین مراغه‌ای، تلاش گسترده‌ای را برای رویارویی با فقاہت و رواج تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» دنبال کردند و با پخش مقاله، رساله، شب‌نامه، نمایشنامه، اشعار فکاهی و داستان‌های مسخره‌آمیز، به اعمال توطئه بر ضد علما و روحانیان ادامه دادند و برای بیرون راندن آنان از

بعد از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ توطئه ضد دانشمندان و مراجع دینی، پایان نیافت؛ گروهی، شعار «جدایی دین از سیاست» سر دادند و شماری تز «اسلام منهای روحانیت» را مطرح کردند.

صحنه و دور کردن مردم از آنان کوشیدند و از آنجا که دریافته بودند که باید سنگ را با سنگ شکست، تلاش کردند روحانیان را به دست روحانی نمایان، خوار و بی اعتبار کنند؛ از این رو تنی چند از روحانی‌نمایان بی‌سواد و فریب‌خورده، مانند جمال واعظ و شیخ نصرالله را - که فراماسون‌ها به او لقب ملک‌المتکلمین داده بودند - به صحنه آوردند و با نوشتن کتابی به نام «رویای صادق» به استهزا و ریشخند عالمان دینی دست زدند. این ترفند شیطانی به دست عناصر دیگری، مانند شریعت سنگلجی، حکمی‌زاده، نصیرالدین امیرصادقی و... دنبال شد و عالمان وارسته و روحانیان فرهیخته مورد طعنه و هجمه کسانی قرار گرفتند که به ظاهر جامه روحانی بر تن داشتند؛ یا به نام «روشنفکر دینی» بازیگر صحنه بودند و با هوچی‌بازی، یاوه‌سرایی و افسانه‌بافی، همه ارزش‌های اسلامی و انسانی را به مسخره گرفته، ضد مردان دین و دانش دروغ‌ها گفتند؛ جوسازی‌ها کردند و کتاب‌ها نوشتند؛ تا آنان را در چشم ملت‌ها بی‌اعتبار سازند و به پایگاه مردمی آنان آسیب برسانند و به نام «نوگرایی» و «اصلاح‌طلبی» اندیشه‌های لیبرالیستی و اباحی‌گری را در میان ملت‌ها گسترش دهند.

این روند در دوران سیاه رضاخانی به اوج خود رسید؛ رژیم دیکتاتور با سرنیزه بر حوزه‌های دینی و مراکز روحانی می‌تاخت و روشنفکرآب‌ها با نیش قلم‌های خود، سرنیزه آن

دیکتاتور را صیقل می‌دادند و در روزنامه‌های خود به اسلام، مقدسات دینی و شخصیت‌های روحانی می‌تاختند؛ با این وجود نتوانستند اسلام و جامعه روحانیت را ریشه‌کن سازند و یک نظام لائیک را در ایران حاکم سازند. حتی بعد از سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ توطئه ضد دانشمندان و مراجع دینی، پایان نیافت؛ گروهی، شعار «جدایی دین از سیاست» سر دادند و شماری تز «اسلام منهای روحانیت» را مطرح کردند. این گروه‌های مرموز که با عنوان «انجمن حجتیه» و «نهضت آزادی» اعلام موجودیت کردند از خطرناک‌ترین مخالفان روحانیت هستند، که از هیچ ترفندی برای بی‌اعتبار کردن آنان و رواج دادن تز «اسلام منهای روحانیت» پروا ندارند. در آن روزگار که زندان‌های رژیم شاه مملو از علما و روحانیان بود، امام از ایران تبعید شده بود و سعیدی‌ها در زیر شکنجه‌های دژخیمان شاه به شهادت می‌رسیدند، سردمداران تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» در حسینیه ارشاد آب به آسیاب دشمن می‌ریختند و بر ضد پیشوایان اسلامی داد سخن می‌دادند و توده‌ها، به ویژه نسل جوان را از مسجد و محراب و عالمان اسلامی دور می‌کردند و نقشه شیطانی ریشه‌کن کردن «بساط آخوندی» را پی می‌گرفتند. چنانکه آیت‌الله شهید، استاد مجاهد مطهری در نامه خود به امام آورده است:

... مسئله سوم، مسئله روحانیت است. من خود از منتقدین روحانیت بوده و هستم؛ اما با اعتراف به مزایایش و با اعتقاد به لزوم حفظ و نگهداری‌اش و در همان حال اصلاحش؛ ولی جریان غیر قابل انکار این است که تنها موضوعی که گروه‌های مختلف از مقامات دولتی گرفته تا کمونیست‌ها و منافقین خلق و برخی جمعیت‌های به ظاهر مذهبی، مثل شریعتی‌ها در آن وحدت نظر دارند، کوبیدن روحانیت از اساس و برداشتن این سد از میان است... در این مقام نیز باید اظهار نظر کنم که برخی دوستان ما، طلاب جوان و جوانان دانش‌آموز و دانشجو را بر بغض و کینه روحانیون - به استثنای شخص حضرت‌عالی - پرورش می‌دهند و این برای اسلام و روحانیت عاقبت بسیار

وخیمی دارد...^۱

در آن روزگار که زندان‌های رژیم شاه مملو از علما و روحانیان بود، امام از ایران تبعید شده بود و سعیدی‌ها در زیر شکنجه‌های دژخیمان شاه به شهادت می‌رسیدند، سردمداران تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» در حسینیه ارشاد آب به آسیاب دشمن می‌ریختند.

چنانکه شهید مطهری پیش‌بینی کرده بود، طلاب جوانی که با تأثیرپذیری از تز ارتجاعی - استعماری «اسلام منهای روحانیت» حقد و کینه دیرینه‌ای نسبت به علما و روحانیان پیدا کرده بودند، طبق روش فراماسون‌ها نخست به کشتن روحانیان دست زدند. طلاب جوانی که از سواد اولیه علوم اسلامی بی‌بهره بودند - مانند مهدی و هادی هاشمی و گودرزی - با تأثیرپذیری از اندیشه‌های شریعتی و «انجمن حجّیه» و «نهضت آزادی» برای

نابودی و بدنامی روحانیان برخاستند. مهدی هاشمی با پدید آوردن باندهای آدمکش به ترور آیت‌الله شمس‌آبادی، شیخ علی قنبری و - بنا بر روایتی - مرحوم ربانی املشی با گرد سرطان‌زا دست زد. گودرزی نیز با تشکیل گروه فرقان، شخصیت‌های بی‌مانندی چون استاد مطهری، استاد مفتح و... را به شهادت رسانید و گروهک منافقین نیز صدها تن از مردان دین و دانش چون آیات عظام بهشتی، باهنر، مدنی، صدوقی، دستغیب، اشرفی اصفهانی، هاشمی‌نژاد و... را به خاک و خون کشیدند و تلاش کردند با قتل عام علمای اسلام، آرزوی دیرینه فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها را به بار بنشانند و ریشه روحانیت - و در واقع ریشه اسلام ناب محمدی (ص) - را از بیخ و بن برآورند؛ لیکن آگاهی مردم، فداکاری فرزندان انقلاب و نیروهای پاکبخته انتظامی، امنیتی و اطلاعاتی، این توطئه خونین را درهم شکست و دست آنان را از حریم

روحانیت کوتاه کرد؛ از این رو این آدمکشان جنایت‌پیشه و قاتلان بی‌رحم عالمان اسلامی به ترفند دیگر فراماسون‌ها، یعنی دروغ‌پردازی ضد روحانیان، روی آوردند و قلم‌های زهرآگین خود را بر ضد دانایان امت و رهبران ملت به کار گرفتند.

یکی از افراد باند مهدی هاشمی به نام عمادالدین باقی، کتابی به نام «کاوشی درباره روحانیت» به نگارش کشید و در آن، بسیاری از شخصیت‌های روحانی را زیر سؤال برد. [که کتاب یاد شده، طبق دستور امام از بازار جمع شد و از توزیع و فروش آن جلوگیری به عمل آمد.] باند هادی و مهدی هاشمی و دیگر هواداران اندیشه «اسلام منهای روحانیت» با بهره‌گیری از آزمون فراماسون‌ها بر آن شدند که تز شکستن سنگ را با سنگ به

چنانکه شهید مطهری پیش‌بینی کرده بود، طلاب جوانی که با تأثیرپذیری از تز ارتجاعی — استعماری «اسلام منهای روحانیت» حقد و کینه دیرینه‌ای نسبت به علما و روحانیان پیدا کرده بودند، طبق روش فراماسون‌ها نخست به کشتن روحانیان دست زدند.

کار گیرند و یک روحانی را به رویارویی با روحانیان وادارند از این رو، در بیت آقای منتظری گرد آمدند؛ به شستشوی مغزی او پرداختند و تلاش کردند که برای او نسبت به علمای اسلام و رهبران روحانی، ذهنیت منفی پدید آورند و او را به تخریب چهره‌های روحانی و پیشوایان اسلامی وادارند و اراجیف خود را از زبان او به خورد مردم دهند. آقای منتظری با تأثیرپذیری از این عناصر مرموز، ضد امام و آرمان‌های انقلاب اسلامی و مقدسات مردمی شورید و در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود، یاهوسرایی‌ها و دروغ‌پردازی‌های عناصر ضد انقلاب و لیبرال دموکرات‌ها را تکرار کرد و اسلام و انقلاب را به زیر سؤال برد؛ از این رو، امام در برابر این توطئه خطرناک، قهرمانانه به پاخاست و با کنار گذاشتن نامبرده از قائم‌مقامی، دست رد بر سینه نامحرمان زد و آن توطئه را خنثی کرد. لیکن این عناصر مرموز بر آن شدند که هتاک‌ها

و یاوه‌گویی‌های خود را از زبان آقای منتظری مطرح کنند و به نام او و به عنوان خاطرات او چهره مقدس بزرگان دینی و پیشوایان اسلامی را خدشه‌دار سازند؛ از این رو، خاطرات منسوب به آقای منتظری در کتابی به نام «خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر» تدوین یافت؛ که ایشان در این کتاب، نه تنها امام و بسیاری از مقامات روحانی مسئول، بلکه بسیاری از علما و روحانیان و الامقام

طلاب جوانی که از سواد اولیه علوم اسلامی بی‌بهره بودند - مانند مهدی و هادی هاشمی و گودرزی - با تاثیرپذیری از اندیشه‌های شریعتی و «انجمن حجتیه» و «نهضت آزادی» برای نابودی و بدنامی روحانیان برخاستند.

گذشته را نیز، مورد استهزا و اهانت قرار داد. [که ما در شماره‌های گذشته فصلنامه ۱۵ خرداد به برخی از آن نارواگویی‌ها اشاره کردیم و نادرستی آن نسبت‌های ناروا را بازگو ساختیم.] این شیوه خاطره‌گویی‌ها و خاطره‌سازی‌ها نمایانگر این واقعیت است که کتاب یاد شده نیز در راستای سیاست روحانی ستیزی سازمان فراماسونری تدوین شده است و تنی چند از گروهک‌های فاسد و وابسته دروغ‌های خود را از زبان آقای منتظری بیان کرده‌اند. اکنون به بخش‌های دیگری از این کتاب و سخنان تحقیرآمیز او ضد پیشوایان روحانی می‌پردازیم.

♦ آیت‌الله حائری از دید آقای منتظری

در خاطرات منسوب به آقای منتظری در پاسخ به این پرسش که «روابط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری با مردم عادی چگونه بود؟» آمده است:

...ایشان می‌آمدند، در صحن حضرت معصومه (س) نماز جماعت می‌خواندند؛ مردم، همه آمدند؛ نماز می‌خواندند و همان وقت آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری هم داخل مدرسه فیضیه نماز جماعت می‌خواندند؛ حاج سید احمد تقریباً چهارصد - پانصد طلبه، پشت

سرش نماز می‌خواندند؛ برای نماز حاج شیخ، صحن کوچک پر می‌شد، ولی بیشتر مردم عادی بودند و به محض اینکه سلام نمازش را می‌داد سوار الاغش می‌شد و می‌رفت و گرنه مردم می‌ریختند دورش...^۱

در این بخش از خاطرات چند مطلب خلاف واقع دیده می‌شود؛ از جمله اینکه تلاش شده و انمود شود که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، بنیانگذار حوزه قم با مردم ارتباط نداشته و یا از برقراری ارتباط با مردم گریزان بوده

است. لازم به یادآوریست که، اولاً مرحوم حاج شیخ عبدالکریم با درشکه رفت و آمد می‌کرد؛ نه با «الاغ». ثانیاً درشکه یا الاغ را به درون صحن مطهر نمی‌بردند و در کنار محراب نماز متوقف نمی‌کردند؛ تا ایشان «به محض سلام نماز، سوار شود» و از صحنه بگریزد؛ از صحن کهنه تا خیابان‌های اطراف، مسافتی راه بود که بایستی از میان مردم بگذرد. ثالثاً نماز جماعت در مدرسه فیضیه به وسیله آیت‌الله حاج سیدمحمدتقی خوانساری - که آن روز از مراجع تراز دوم به شمار می‌آمد - برگزار می‌شد؛ نه مرحوم حاج سید احمد خوانساری - که در آن روز از فضلالی حوزه به شمار می‌آمد. رابعاً شرکت چهارصد طلبه در نماز جماعت مرحوم آیت‌الله خوانساری اغراق آمیز است؛ چراکه در آن روز، حوزه قم آن تعداد طلبه و روحانی نداشت؛ که حدود چهارصد - پانصد نفرشان در نماز جماعت فیضیه شرکت کنند.

آقای منتظری در این کتاب برای زیر سؤال بردن حاج شیخ عبدالکریم حائری و خوار

یکی از افراد باند مهدی هاشمی به نام عمادالدین باقی، کتابی به نام «کاوشی درباره روحانیت» به نگارش کشید و در آن، بسیاری از شخصیت‌های روحانی را زیر سؤال برد. [که کتاب یاد شده، طبق دستور امام از بازار جمع شد و از توزیع و فروش آن جلوگیری به عمل آمد].

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۵۶.

شمردن ایشان به داستانی اشاره می‌کند که در یکی از روزنامه‌های وابسته به رژیم شاه چاپ شد. هدف رژیم از چاپ این خاطره، درست نمایاندن سیاست رضاشاه در متحدالشکل کردن لباس مردان بود. آقای منتظری هم با استناد به این نوشته، چنین می‌نماید که انگار بی‌تفاوتی حاج شیخ عبدالکریم حائری انگیزه‌ای شده بود که پهلوی اول، عبا و عمامه روحانیان را از آنان بگیرد. از زبان او آمده است:

... یک خاطره دیگری در نظرم هست مربوط به حاج آقا رضا رفیع که گویا در مجله دنیا، عکسی از او انداخته بودند با عمامه و عکس دیگری با کلا. در آنجا حاج آقا رفیع یک مقاله‌ای نوشته بود زیر این عنوان که «چرا من کلاهی شدم؟» خلاصه آن مقاله این بود که من با رضاشاه در گرگان بودم و معمم بودم. رضاشاه به من گفت ما به تهران که برگشتیم، بعد از بیست و چهار ساعت به طرف خوزستان می‌رویم و شما باید در این سفر همراه من کلاهی باشی. این امر برای من خیلی گران و سخت بود که تغییر لباس بدهم... لذا ما به تهران برگشتیم. با اکبر میرزای صارم‌الدوله رفتیم خیابان لاله‌زار، یک دست کت و شلوار و پاپیون خریدیم... وقتی که رضاخان حرکت کرد به طرف خوزستان ما هم در رکابش بودیم. به قم که رسیدیم رضاخان گفت شنیدم که حاج شیخ عبدالکریم حائری مریض است آقای دکتر اعلم‌الملک بروند از طرف من از ایشان عیادت و احوال‌پرسی کنند؛ شما هم با او برو. آن وقت من یک قدری مشکلم بود که با کلاه خدمت حاج شیخ بروم؛ بالاخره رفتیم وقتی ایشان را عیادت کردیم و برگشتیم رضاخان از دکتر پرسید: آشیخ عبدالکریم راجع به تغییر لباس آقای قائم‌مقام عکس‌العملی نشان نداد؟ دکتر گفت نه، اتفاقاً در حدود نیم‌ساعت که پیش حاج شیخ عبدالکریم بودیم از زمین و آسمان صحبت به میان آمد، ولی راجع به تغییر شکل لباس حاج آقا رضا چیزی نگفت. رضاخان گفت پس معلوم می‌شود تغییر لباس روحانیت چندان عکس‌العمل ندارد و از خوزستان که برگشتیم، دستور داد که لباس آخوندها را بردارند و تغییر شکل دهند. من این نوشته را به مرحوم امام و آقای شریعتمداری نشان دادم و گفتم ببینید

چگونه رضاخان از سکوت مرحوم حاج شیخ سوءاستفاده کرده است...^۱

این عناصر مرموز بر آن شدند که
هتاک‌ها و یاوه‌گویی‌های خود را از
زبان آقای منتظری مطرح کنند و به
نام او و به عنوان خاطرات او چهره
مقدس بزرگان دینی و پیشوایان
اسلامی را خدشه‌دار سازند.

آیا به راستی این برخورد مرحوم
حائری‌یزدی عامل جرئت رضاشاه در
تغییر لباس روحانیت بود؟ آیا اگر مرحوم
حائری در این دیدار برخورد دیگری
می‌کرد رضاشاه از تصمیم خود منصرف
می‌شد؟! آیا اصولاً سیاست لباس
متحدالشکل، طبق تصمیم رضاشاه بود یا
دولت انگلستان؛ که می‌خواست علاوه بر
پیشبرد توطئه اسلام‌زدایی، ایران را برای

فروش کالاهای انگلیسی آماده کند و اگر این برنامه اجرا نمی‌شد، کالاهای انگلیسی در ایران
بی‌مشتری می‌ماند. آیا کشف حجاب زنان نیز ریشه در سکوت و بی‌تفاوتی آیت‌الله حائری
یزدی داشت؟ آیا این گونه سمپاشی‌ها ضد بزرگان دینی می‌تواند بدون نقشه و نیرنگ
گروه‌های لیبرال، منافق و هواداران تز اسلام منهای روحانیت صورت گرفته باشد؟!

◆ حاج حبیب‌الله رشتی و جریان روحانی‌ستیزی

نکته در خور توجه اینکه در خاطرات منسوب به آقای منتظری، گاهی نام برخی از
شخصیت‌های روحانی به میان آمده است، که نه معاصر بوده‌اند و نه ارتباطی با خاطرات او
داشته‌اند؛ مانند حاج میرزا حبیب‌الله رشتی که بیش از یک قرن پیش از آقای منتظری می‌زیسته؛
لیکن در این کتاب به نحوی زیر سؤال رفته و به شکل تلویحی به «اتلاف وقت»، «سرگرمی»،
بیهوده‌گویی و وقت‌گذرانی متهم گردیده است:

۱. همان، ص ۷۸ و ۷۹.

این شیوه خاطره‌گویی‌ها و خاطره‌سازی‌ها نمایانگر این واقعیت است که کتاب یاد شده نیز در راستای سیاست روحانی ستیزی سازمان فراماسونری تدوین شده است و تنی چند از گروهک‌های فاسد و وابسته دروغ‌های خود را از زبان آقای منتظری بیان کرده‌اند.

... می‌گویند مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی (رحمت‌الله علیه) چهار سال مسئله مقدمه واجب را درس گفتند؛ بعد از چهار سال گفته بودند، ظاهراً [این] مسئله ثمره علمی ندارد؛ یکی از طلبه‌ها گفته بود آقا چهار سال وقت ما را تضییع کردید برای یک مسئله که ثمره علمی ندارد؟ ایشان گفته بود: بنشین سرجات، من در این چهار سال علم اولین و آخرین را برایت گفتم...^۱

نیز از زبان آقای منتظری آمده است:

... مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی گفته

بوده ما در اصفهان با حاج میرزا محمدصادق خاتون‌آبادی رفیق بودیم؛ بعد ایشان رفتند نجف و بعد من هم رفتم نجف با ایشان صحبت کردم. او گفت من می‌روم درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی؛ من هم رفتم وقتی به درس ایشان رفتم ایشان گفتند قال العضدی ... یک مطلب از عضدی نقل کرد و بعد گفت فیه اولاً و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً و ده تا اشکال به حرف ایشان کرد. بعد فردا به درس ایشان رفتم باز همین حرف عضدی را نقل کرد و ده تا اشکال دیگر به او کرد، روز سوم باز به همین ترتیب ... خوب حالا عضدی یکی از اصولیین عامه است یک حرفی را زده، حالا در سه روز سی اشکال به حرف او مطرح می‌شود. آقای حاج آقا ضیاء می‌گوید من به رفیقم گفتم این درس برای ما ثمر ندارد...^۲

راستی، آوردن این گونه مطالب که نه از خاطرات آقای منتظری به شمار می‌آید، نه بار

۱. همان، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۴.

سیاسی و اجتماعی دارد و نه می‌تواند برای عموم مردم، در خور درک و بهره‌گیری باشد، بر اساس چه انگیزه‌ای می‌باشد؟! آیا تنظیم‌کنندگان این گونه خاطرات بر آن بوده‌اند تا با بازگو کردن این موضوعات به خوانندگان بیاوراند که علمای بزرگ، افرادی بیکار و سربار بوده و جز سرگرمی به مسائل بیهوده و اشکال و ایراد به این و آن و «ان قلت»‌های طلبگی کاری نداشته‌اند؟! و بدین گونه، مقام علمی آن بزرگان و اصولاً علوم اسلامی را بی‌ارزش جلوه دهند؟ و دنباله‌رو سیاست‌های عناصر فراماسونری در اسلام‌زدایی و روحانی‌ستیزی باشند.

◆ چوب حراج به مقام و موقعیت دینی و علمی علمای ربانی

دست‌اندرکاران خاطرات نامبرده در راستای پیشبرد اهداف پلید خود، درباره درس مرحوم آیت‌الله حجت نیز چنین سمپاشی کرده‌اند:

... مرحوم آیت‌الله حجت یکی از خصوصیات درستش این بود که یک مطلبی را که می‌خواست بگوید خیلی به آن جلوه می‌داد، اگر مطلب کوچک هم بود، خیلی به آن پروبال می‌داد که طرف مرعوب می‌شد...^۱

درباره درس آیت‌الله بروجردی (ره) نیز این گونه زبان به طعنه گشوده‌اند:

... ما از بیان روان و ساده آیت‌الله بروجردی خیلی خوشمان می‌آمد... تکرار هم ماشاءالله زیاد داشت؛ عبارت‌ها را «کان یكون» معنا می‌کرد؛ خیلی معطل می‌کرد؛ یک مسئله را گاهی روز شنبه که مطرح می‌کرد تا روز چهارشنبه به آن ور می‌رفت؛ مثلاً می‌دید یک نکته مسئله مانده، برای اینکه آن نکته را بگوید، فردا می‌آمد آن مطلب را دوباره از سر می‌گرفت...^۲

و سرانجام از زبان او مباحث تجرید، باب حادی عشر و شخص علامه (ره) را چنین به زیر سؤال برده‌اند:

۱. همان، ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۸. (تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.)

... همان وقت که شرح تجرید را درس می‌گفتم به نظرم می‌آمد که اشکالات زیادی بر آن وارد است؛ به نظرم می‌رسد مرحوم علامه خیلی سطحی با مسائل برخورد کرده است!]^۱ از بعضی‌ها پرسیدم، گفتند مرحوم علامه (رحمت‌الله علیه) این شرح را در دوران نوجوانی نوشته است؛ روی همین جهت، اشکال‌خور زیاد دارد...^۱

آقای منتظری در این کتاب برای زیر سؤال بردن حاج شیخ عبدالکریم حائری و خوار شمردن ایشان به داستانی اشاره می‌کند که در یکی از روزنامه‌های وابسته به رژیم شاه چاپ شد. هدف رژیم از چاپ این خاطره، درست نمایاندن سیاست رضاشاه در متحدالشکل کردن لباس مردان بود.

چنانکه در شماره‌های پیشین فصلنامه ۱۵ خرداد گفته شد، در جای جای خاطرات منسوب به آقای منتظری، نیش و طعنه به بزرگان دینی و خوار داشتن مقام علمی و شخصیت اجتماعی آنان دیده می‌شود و این واقعیت را به درستی روشن می‌کند که هدف اصلی دست اندرکاران این کتاب، بی‌حرمتی به پیشوایان روحانی و پیشبرد توطئه روحانیت ستیزی بوده است؛ از این رو، از زبان آقای منتظری به حیثیت زعمای حوزه، چوب حراج زده و هر کدام از آنان

را به گونه‌ای به زیر سؤال برده‌اند. مطلبی را که برخی از بزرگان حوزه قم به شوخی مطرح کرده‌اند و شاید اصولاً چنین سخن سخیفی از زبان آن بزرگان بیرون نیامده و ساخته و پرداخته شبکه حاکم در بیت آقای منتظری باشد، که با یک دنیا گستاخی و بی‌شرمی از زبان ایشان بازگو کرده‌اند،^۲ ادعای اینکه اختلافات شدیدی در بین علمای نجف بوده و اینکه هیچ‌گاه

۱. همان، ص ۹۶.

۲. فصلنامه ۱۵ خرداد، ش ۱۶، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

آنان نمی‌توانستند در یک مجلس گردهم آیند و با یکدیگر رو به رو شوند^۱ اینکه قرائت نماز آقای بروجردی درست نبود و اگر در این مورد مطلبی به ایشان گفته می‌شد، عصبانی می‌شدند و پرخاش می‌کردند.^۲ از خلاف‌گویی‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی است که به عنوان «خاطرات» نامبرده مطرح شده است.

◆ آیت‌الله بروجردی از دید آقای منتظری

از میان آن همه خاطراتی که آقای منتظری می‌توانست از آیت‌الله بروجردی داشته باشد، به خاطره‌ای اشاره می‌کنند تا وانمود کنند آن مرجع بزرگ بسیار کم‌هوش و فراموشکار بوده‌اند:

... پس از شروع درس‌ها از بس به این مسئله عنایت داشت و فتوای ایشان خلاف مشهور بود، پس از شروع شدن درس، گفتند فردا یک مسئله‌ای که خیلی مهم است - یعنی مسئله «خروج الی دون المسافه» - را می‌خواهم مطرح کنم... بعد از درس، من به ایشان گفتم این مسئله را که شما فرمودید، گفتند نه، شاید

در جای جای خاطرات منسوب به آقای منتظری، نیش و طعنه به بزرگان دینی و خوار داشتن مقام علمی و شخصیت اجتماعی آنان دیده می‌شود و این واقعیت را به درستی روشن می‌کند که هدف اصلی دست اندرکاران این کتاب، بی‌حرمتی به پیشوایان روحانی و پیشبرد توطئه روحانیت ستیزی بوده است.

اشاره کردیم... گفتم آقا شما فرموده‌اید من هم نوشته‌ام، گفتند گمان نمی‌کنم. گفتم آقا من

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. همان، ش ۳، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

نوشته‌ام. فرمودند که خوب بیاور ببینم. من هم نوشته را خدمت ایشان بردم... دفتر را دادم به ایشان...^۱

آیا طرح چنین خاطره‌ای که نه بار سیاسی، نه بار اجتماعی و نه بار فرهنگی دارد، برای آن نبوده تا آن مرجع بزرگ را عنصری فراموشکار، بی‌نظم و ناشایست برای مقام رهبری و پیشوایی بنمایانند؟ از زبان آقای منتظری، داستان مفصلی درباره پشتیبانی او از یک طلبه خطاکار و واکنش تند آیت‌الله بروجردی آمده است که پشتیبانی او از مهدی هاشمی قاتل را در اذهان تداعی می‌کند:

... یک طلبه‌ای بود اهل کهک، طلبه درسخوانی بود... ایشان با یک طلبه خرم‌آبادی که قدری خویشاوندی هم با آقای صاحب‌الداری داشت، در حجره بر سر یک مسئله جزئی نزاع کرده بودند، طلبه خرم‌آبادی به آقای صاحب‌الداری شکایت این طلبه را کرده بود. آقای صاحب‌الداری گفته بود از مدرسه بیرونش کنید. به شهربانی هم بگویید که از قم بیرونش کنند... من در جریان قرار گرفتم. رفتم پیش آقای صاحب‌الداری؛ گفتم شما که این حکم را کرده‌اید آیا آن شیخ را خواسته‌اید از او چیزی بپرسید؟ گفت نه؛ من متولی هستم، ایشان باید برود. خلاصه یک مقدار با ایشان حرف‌مان شد. ایشان هم رفته بود خدمت آقای بروجردی و گفته بود من استعفا می‌دهم؛ ما آمده‌ایم در حوزه می‌خواهیم اصلاحاتی بکنیم، فلانی آمده علیه ما رجاله راه انداخته است... چند روز بعد من رفتم خدمت آقای بروجردی که جواب یک مسئله را بپرسم؛ دیدم ایشان خیلی ناراحت است؛ در جلوی جمع رو به من کرد و گفت اشیخ حسینعلی، من چقدر از شما تعریف کرده بودم؛ من به تو علاقه داشتم؛ شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید؛ شما رجاله راه می‌اندازید؛ می‌روید تهدید می‌کنید... من این مطلب کلی را همین جا عرض کنم که قدرت وقتی یک جا متمرکز می‌شود، گاهی افراد انحصار طلب که فقط منافع خودشان را می‌خواهند از روی حسادت یا انگیزه‌های دیگر، شروع می‌کنند نزد آن فرد قدرتمند از

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۰۹.

افراد دیگر بدگویی و مذمت کردن؛ در اینجاست که افراد صاحب قدرت باید به صرف شنیدن مطالبی علیه اشخاص به آن، ترتیب اثر ندهند و تحقیق بیشتری بکنند؛ با خود طرف صحبت کنند... ممکن است افراد روی جهاتی علیه یکدیگر حرف هایی بزنند؛ ولی آن قدرتمند باید روی اعصابش مسلط باشد و به گفته هر کس ترتیب اثر ندهد و با مسائل عاقلانه برخورد کند. بالاخره آیت‌الله بروجردی هم بشری بود مثل سایر انسان‌ها و این گفته‌ها در ایشان اثر گذاشته بود...^۱

واقعیت ماجرای که از زبان آقای منتظری نقل شده، کاملاً روشن نیست و معلوم نیست که از آن طلبه چه خطایی سرزده که نه تنها او را از مدرسه بیرون کرده‌اند، بلکه بنابر قول او آقای صاحب‌الداری (متصدی مدرسه) دستور داده که «به شهربانی بگویید که از قم بیرونش کند» آیا تنها به علت اینکه با هم جرده‌اش «بر سر یک مسئله جزئی نزاع کرده» خواسته‌اند به شهربانی بگویند که

آقای منتظری در ماجرای مهدی هاشمی و فتح‌الله امید آزمونی داد که نه تنها مایه سرافکندگی او در پیشگاه تاریخ شد، بلکه دیدگاه‌ها و برداشت‌های او را درباره افراد و جریان‌ها زیر سؤال برد و خدشه‌دار کرد.

او را از قم بیرون کند؟ آیا عقل سلیم این گونه ادعای مغرضانه‌ای را می‌پذیرد؟ آیا آیت‌الله بروجردی از «آقاشیخ حسینعلی» تنها به سبب اینکه از یک طلبه عادی پشتیبانی کرده تا این حد آزرده شده که به او اعلام کرده است: «شما به طور کلی از اعتبار پیش من ساقط شدید؟! باید گفت آقای منتظری تنها به قاضی رفته و خوشحال بازگشته است. آقای منتظری در ماجرای مهدی هاشمی و فتح‌الله امید آزمونی داد که نه تنها مایه سرافکندگی او در پیشگاه تاریخ شد، بلکه دیدگاه‌ها و برداشت‌های او را درباره افراد و جریان‌ها زیر سؤال برد و خدشه‌دار کرد.

۱. همان، ص ۱۷۰ و ۱۷۱. (تکیه بر روی برخی از فرازها از نگارنده است.)

آقای منتظری ادعا می کند که طلبه اهل کهک با طلبه خرم آبادی «بر سر یک مسئله جزیی!! نزاع کرده بودند» باید دید «مسئله جزیی» از دید او چه می باشد؛ چون برخی مسائل و جریان های زشت و جنایت بار از دید او «جزیی» و ناچیز است؛ چنانکه از نظر او آدمکشی های مهدی قاتل «جزیی» و بی اهمیت است و نیز زشت کاری های فتح الله امید که به تعبیر شادروان مرحوم حاج سیداحمد

روشن نیست که آقای منتظری در دوران زندگی خویش چرا و چگونه به عناصر فاسد، قاتل، جاسوس و بی بند و بار گرایش داشته و در راه پشتیبانی از آنان دل مراجع و عالمان ربانی را پر خون می کرده است؟

خمینی «سرنوشت او با قوم لوط گره خورده بود»^۱ از دید آقای منتظری «مسئله ای جزیی» به شمار می آمد!! روشن نیست که آقای منتظری در دوران زندگی خویش چرا و چگونه به عناصر فاسد، قاتل، جاسوس و بی بند و بار گرایش داشته و در راه پشتیبانی از آنان دل مراجع و عالمان ربانی را پر خون می کرده است؟ از دید آقای منتظری، همه بزرگان بشردن و «افراد انحصار طلب که فقط منافع خودشان را می خواهند» آنان را تحت تأثیر قرار می دهند؛ به جز خود او که «فوق بشر» است و انسانی فوق انسان ها! نه «دیوار گوشتی» در اطراف او وجود دارد! نه از دیگران تأثیر می پذیرد! و نه عناصر «انحصار طلب» و مرموز در اطراف او وجود دارند! اگر هم در کتاب خاطرات، مطالب فراوانی از علی اصغر کیمیایی، حسن ساطع، محمود صلواتی و... آورده و کتاب را از بافته ها و ساخته های نامبردگان آکنده ساخته، نه برای این است که از آنها تأثیر گرفته و آلت دست آنها شده است و «صرف شنیدن مطالبی از آنها علیه اشخاص ترتیب اثر داده است»! بلکه نامبردگان، فرشتگان وحی و تالی جبرئیل امین اند و

حساب آنها از حساب دیگران جداست! چنانکه حساب آقای منتظری نیز از حساب افرادی مانند آیت‌الله بروجردی، امام و دیگر مقامات روحانی جداست! آنچه که او از مسائل سیاسی و اجتماعی درمی‌یابد، دیگران اصولاً بر نمی‌تابند!! از این رو، او در کنار بزرگان اسلامی، مانند آیت‌الله بروجردی و امام، نقش راهنمایی و راه‌گشایی داشته است!! و در مواردی، آنان را از خطرها و نادرستی‌ها، رهایی بخشیده و به آنان رهنمود می‌داده است!! این اسطوره‌سازی از آقای منتظری در موارد گوناگونی از کتاب خاطرات او دیده می‌شود؛ که برخی از آن در شماره‌های گذشته فصلنامه آمد و اکنون مورد دیگری از آن را بیان می‌کنیم.

... رفتیم خدمت آقای بروجردی؛ گفتم آقا! پیغام حضرت‌عالی را آقای حاج محمد مقدس رساندند؛ این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید، اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی‌شناسم و ثانیاً این خیلی بد است. یادم هست آن وقت به مرحوم آیت‌الله بروجردی گفتم: آقا! از درس‌های حوزه، آن قسمت که در دانشگاه‌ها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می‌کنند همین فلسفه است و این برای شما بد است، فردا می‌گویند آیت‌الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده؛ این چیز خوبی نیست. بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: من هم می‌دانم من خودم در اصفهان فلسفه خوانده‌ام؛ ولی نمی‌دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می‌آورند. بعد معلوم شد که طرفداران آیت‌الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت‌الله بروجردی برای درس‌های فلسفه فشار می‌آورده‌اند... ایشان از حرف‌های مشهد خیلی ناراحت شده بود و اینکه طلبه‌ها چیزهای عرفانی و درویشی را درک نمی‌کنند. گفتم: پس اجازه بدهید من خودم اشارات درس بگویم و به آقای طباطبایی هم بگویم کتاب شفا یا یک کتاب دیگر که جاذبه داشته و حرف‌های درویشی نداشته باشند بگویند. گفتند: ایشان اطاعت نمی‌کند. گفتم نه آقا همه مطیع شما هستند؛ چه کسی تخلف می‌کند؟^۱

بنابراین ادعا، اولاً آقای بروجردی مردی سریع‌التأثیر، نشان داده شده که با فشار برخی از

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۳۷.

عالم‌ان مشهد در موضع انفعالی قرار گرفته و در برابر درس فلسفه در حوزه قم از خود واکنش نشان داده است؛ ثانیاً بدون درایت و عاقبت‌اندیشی بر آن بوده است که به رویارویی با درس فلسفه در حوزه قم برخیزد و حقوق شاگردان آقای طباطبایی را - به جرم اینکه فلسفه می‌خوانند - قطع کند؛ که آقای منتظری به داد ایشان رسیده!، روش درست را به ایشان نشان داده! و ایشان را از خطر رویارویی با علامه طباطبایی باز داشته است!! درحالی که اگر آقای منتظری از چنین درایتی، برخوردار بود و می‌توانست چاه را از چاله باز شناسد، آلت دست گروهک‌های لیبرال، منافق و عناصر هفت خطی همانند هادی و مهدی هاشمی قرار نمی‌گرفت و مصداق «خسرالدنیا و الاخره» نمی‌شد.

در این کتاب گاهی گفتار و رفتار مدیران دیگران به آقای منتظری نسبت داده شده است. مثلاً [همان‌گونه که در شماره ۲ این فصلنامه آمده است] پیشنهاد امام به آیت‌الله بروجردی را مبنی بر اینکه «از علمای بلاد دعوت کند که دست کم سالی یکبار در قم اجتماع کنند و با ایشان جلسه داشته باشند؛ هر چند در حد چای نوشیدن و گپ زدن باشد، مفید است» به نام پیشنهاد آقای منتظری به مراجع قم

در این خاطرات، عمق کینه‌توزی نسبت به آیت‌الله بروجردی تا آن پایه است که آن مرجع بزرگ را مخالف کسانی وانمود می‌کند که در راه دفاع از فلسطین و مبارزه با اشغالگران آن سرزمین، سخنی گفته و اقدامی کرده‌اند.

نمایانده است.^۱ این نشان می‌دهد که او یا دست‌اندرکاران تدوین این خاطرات از تصاحب گفته‌ها و دیدگاه‌های دیگران پروایی ندارند و بعید نیست آنچه در مورد گفتگوهای نامبرده با آیت‌الله بروجردی و علامه طباطبایی و پیشنهادهای او به آنها آمده، از زبان دیگران مطرح شده باشد و

۱. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

ایشان شنیده و به عنوان پیشنهاد خود به نمایش گذاشته‌اند.

در این خاطرات، عمق کینه‌توزی نسبت به آیت‌الله بروجردی تا آن پایه است که آن مرجع بزرگ را مخالف کسانی وانمود می‌کند که در راه دفاع از فلسطین و مبارزه با اشغالگران آن

سرزمین، سخنی گفته و اقدامی کرده‌اند:

... حاج آقا رضا صدر به آقای سیدجواد حسنی که اهل نجف‌آباد بود و طلبه خوب و متدینی هم بود (رحمت‌الله علیه) گفته بود که بیاد علیه به رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند. ایشان آمده بود در مدرسه فیضیه روی حجر الانقلاب ایستاده بود و برای جمعیت زیادی از طلبه‌ها سخنرانی کرده بود و گفته بود الان یهودی‌ها دارند مسلمانان را می‌کشند و ما ساکت نشسته‌ایم؛ از

وقتی مهدی قاتل و فتح‌الله امید —
با آن پیشینه فضاحت‌بار — از نظر
ایمانی و اخلاقی مورد تأیید آقای
منتظری باشند، نمی‌توان باور کرد
شخصی را که او به عنوان «طلبه
خوب و متدین» معرفی می‌کند،
مطابق با واقع باشد.

فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم؛ هر کس خواست بیاد اسم‌نویسی کند؛ در مدرسه فیضیه دفتر گذاشتند و طلبه‌ها یکی یکی برای حرکت به فلسطین می‌آمدند اسم می‌نوشتند... این قضیه گذشت تا اینکه یک دفعه آقای سید جواد حسنی به من گفت ما خیلی وضعمان از نظر مالی بد است، اگر می‌شد آقای بروجردی یک جای تبلیغی مرا می‌فرستاد خوب بود؛ حاج محمدحسین هم به من گفته بود اگر کسانی می‌خواهند به تبلیغ بروند، معرفی کنید؛ من گفتم آسید جواد حسنی هست و خیلی طلبه خوب و متدینی است. اسمش را نوشتیم که بفرستندش به یک ده برای تبلیغ. کسی آنجا نزد آیت‌الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود؛ آقایان هم از فرستادن ایشان دست نگه‌داشتند. این خبر به من رسید. خودم را آماده کردم و رفتم در خانه آقای بروجردی که وقتی می‌خواهند بروند درس با ایشان صحبت

کنم؛ در را که باز کردند تا چشمشان به من افتاد گفتند آشیخ حسینعلی شما در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید. گفتم آقا من این شخص را معرفی کردم؛ حالا هم می‌گویم ایشان اگر برای قضیه فلسطین صحبت کرده از روی ایمان و اعتقاد بوده. ایشان شخص بسیار مؤمن و متدینی است؛ چون ایشان برای فلسطین صحبت کرده، این شده «ذنب لایغفر» که تا ابد باید چوبش را بخورد؛ البته من چون قاطع برخورد کردم ایشان گفت خیلی خوب چشم؛ ولی عملاً کاری انجام نگرفت...^۱

مطالب نقل شده در بالا از جهاتی مبهم و مخدوش به نظر می‌رسد:

از مظلومیت آیت‌الله بروجردی اینکه هر طلبه مبتدی که از الفبای اسلام بی‌خبر بود، به خود اجازه می‌داد تا به آن بزرگوار به جرم اینکه مطابق دید او عمل نمی‌کند اعتراض و اهانت کند.

۱. در آغاز می‌گوید: «حاج آقا رضا صدر به آقای سید جواد حسنی ... گفته بود که بیاید علیه رسمیت شناختن اسرائیل صحبت کند» آنچه از این جمله برداشت می‌شود این است که ماجرا به دوران پس از اشغال فلسطین و اعلام موجودیت اسرائیل مربوط می‌شود که در آن زمان دولت ایران اسرائیل را به رسمیت شناخته بود؛ یا می‌خواست به رسمیت بشناسد؛ لیکن ادامه مطلب به گونه‌ای است که نشان می‌دهد سخنرانی در مقطعی صورت گرفته که هنوز فلسطین به کلی اشغال نشده و صهیونیست‌ها با فلسطینی‌ها درگیر جنگ بوده‌اند؛ از این رو، سخنران اعلام کرده «... از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم؛ هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند...» از این خاطره نمی‌توان دریافت که سخنرانی در راه دفاع از فلسطین و حرکت به آن سرزمین بوده است؛ یا در اعتراض به دولت ایران که آن رژیم اشغالگر را به رسمت شناخته بود؟

رسمیت بشناسد؛ لیکن ادامه مطلب به گونه‌ای است که نشان می‌دهد سخنرانی در مقطعی صورت گرفته که هنوز فلسطین به کلی اشغال نشده و صهیونیست‌ها با فلسطینی‌ها درگیر جنگ بوده‌اند؛ از این رو، سخنران اعلام کرده «... از فردا من برای رفتن به فلسطین حرکت می‌کنم؛ هر کس خواست بیاید اسم نویسی کند...» از این خاطره نمی‌توان دریافت که سخنرانی در راه دفاع از فلسطین و حرکت به آن سرزمین بوده است؛ یا در اعتراض به دولت ایران که آن رژیم اشغالگر را به رسمت شناخته بود؟

۱. همان، ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲. این ادعا که «کسی آنجا نزد آیت‌الله بروجردی گفته بود آقا این همان است که برای قضیه فلسطین سخنرانی کرده بود» جای تردید و تأمل دارد؛ باید دید این خبر را چه کسی یا چه کسانی داده‌اند؟ آیا به راستی چنین سخنی در محضر آیت‌الله بروجردی مطرح شده است؛ یا آقای منتظری با گمان و توهم چنین برداشتی کرده است؟!

۳. بنا بر آنچه در خاطرات آمده، آقای منتظری به آیت‌الله بروجردی مهلت نداده است که گفته خویش را به پایان ببرد؛ تا مشخص شود منظور آن مرجع بزرگ از اینکه «در مدح و تعدیل اشخاص و این چیزها یک قدری بیشتر دقت کنید» چه بوده است؟ شاید ایشان در دیانت و تقوای آن شخص حرف و نظری داشته و او را انسان وارسته و شایسته‌ای نمی‌دانسته است و اینکه آقای منتظری نامبرده را به علت خوی همشهری‌گری، عصبیت و... تقدس و تعدیل کرده باشد دور از نظر نیست؛ وقتی مهدی قاتل و فتح‌الله امید - با آن پیشینه فضاحت‌بار - از نظر ایمانی و اخلاقی مورد تأیید آقای منتظری باشند، نمی‌توان باور کرد شخصی را که او به عنوان «طلبه خوب و متدین» معرفی می‌کند، مطابق با واقع باشد.

۴. چنانکه در خاطره منسوب به او آمده است آیت‌الله بروجردی از مخالفان به رسمیت شناختن اسرائیل از جانب دولت ایران بودند و اقداماتی نیز در این مورد انجام دادند؛ با این حال، چگونه امکان دارد طلبه‌ای را به جرم اینکه با به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی، مخالفت کرده، یا برای دفاع از فلسطین سخنرانی کرده است، ناشایست بدانند. البته ممکن

بایسته است نگاهی به کانال ارتباطی امام و آقای منتظری بیندازیم، تا مشخص شود چه کسی کانالیزه شده بود و چه مقامی ارتباط نزدیک با ملت و احاطه همه جانبه به اوضاع کشور داشت.

است، آن طلبه در سخنرانی، پا از گلیم خود درازتر کرده و نسبت به آیت‌الله بروجردی و دیگر زعمای روحانیت و حوزه قم زبان‌درازی کرده باشد، که در آن صورت شاید از دید آقای

منتظری انسان «متدینی» شمرده شود، لیکن از نظر مبانی اسلامی و فقها و علمایی که به اصل ولایت فقیه باورمند هستند صورت مسئله تفاوت پیدا می‌کند؛ امام(س) در یک سخنرانی اعلام کرد:

... آقایان متوجه باشید چنانچه کسی شطر کلمه‌ای به یک نفر از مراجع اسلام، شطر

کلمه‌ای اهانت بکند... بین او و خدای تبارک و تعالی ولایت منقطع می‌شود...^۱

۵. آقای منتظری به رغم اینکه کوشیده است واقعیت را پوشیده دارد و جرم آن طلبه را تنها سخنرانی در حمایت از فلسطین وانمود کند، دم خروس از میان خاطره‌بافی‌های او چنین نمایان شده است: «... یا اینکه صحبت آن طلبه از روی عرق دینی بوده نه از باب مخالفت با آیت‌الله بروجردی!!»

از مظلومیت آیت‌الله بروجردی اینکه هر طلبه مبتدی که از الفبای اسلام بی‌خبر بود، به خود اجازه می‌داد تا به آن بزرگوار به جرم اینکه مطابق دید او عمل نمی‌کند اعتراض و اهانت کند و

ضد ایشان سخنان ناروا بگوید و آن گاه که آن مرجع بزرگ از روی وظایف اسلامی، این طلبه را بی تقوا و ناشایست می‌دیدند و از اعزام او به اطراف و اکناف کشور برای تبلیغ خودداری می‌ورزیدند، به مخالفت با دفاع از فلسطین، حرکت فدائیان اسلام، دخالت در سیاست و... متهم می‌شدند.

آقای منتظری که اصولاً از مراجع اسلام و علمای اعلام به هر علتی دلخوش



امام کاملاً اوضاع را زیر نظر داشت و رفت و آمدها، گفتگوها، پیشنهادهای و دیدگاه‌ها را به درستی کنترل می‌کرد و هر گونه حرکت و حرف ناموزونی را به دقت، مورد بررسی قرار می‌داد و اگر ترفندی در میان بود از دید تیزبین و ریزبین او پوشیده نمی‌ماند.

نیست و پیوسته بر آن است که ضد آنان خرده‌گیری کند، از جریان بالا بهره‌برداری ناروا کرده و چنین داد سخن داده است:

... منظور این است که اگر کسی راجع به اسرائیل سخنرانی می‌کرد؛ افراد می‌رفتند و می‌گفتند که بله می‌خواست حوزه را به هم بریزد؛ یا از طرف چه کسی تحریک شده است و...

او به دنباله این سمپاشی بر ضد آیت‌الله بروجردی، بی‌درنگ به امام گریز زده و با ژستی فیلسوف‌مآبانه آورده است:

... قاعده‌اش این است که بزرگان تحت تأثیر هر حرفی واقع نشوند؛ یا اقلاً اگر حرف‌ها را می‌خواهند بشنوند، فقط از اطراف‌ها یا آنهایی که دائماً با آنان تماس می‌گیرند نشنوند. من خدمت امام هم این اواخر عرض کردم، شما در گزارش‌ها فقط به گزارش‌های مسئولین قناعت نکنید؛ افراد دیگری هم داشته باشید به صورت ناشناس، که حتی احمد آقا پسر شما هم آنها را نشناسد. احمد آقا هم نشسته بود. همیشه طیفی دور مراجع و بزرگان هستند که اصطلاحاً به آنها می‌گویند «دیوار گوشتی» که جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند و این واقعیت چه نسبت به مراجع و چه نسبت به مسئولین بزرگ ضرر دارد و این را نباید بدی آقای بروجردی دانست (!!) آنها گزارش می‌دادند که اینها می‌خواستند علیه آقای بروجردی قیام کنند؛ با اینکه صحبت آن طلبه از روی عرق دینی بوده است، نه از باب مخالفت با آیت‌الله بروجردی. در مورد مرحوم امام هم قضیه به همین صورت است و بسیاری از تصمیمات و اشتباهاتی که اتفاق افتاد به خاطر گزارشات خلاف واقعی بوده است که

۱. فقط از مهدی هاشمی نشنوند.

۲. مانند هادی هاشمی، کیمیایی، ساطع، صلواتی و... که نه تنها این «دیوار گوشتی‌ها» جریانات را مطابق اهداف و سیاست خودشان به آقای منتظری گزارش می‌دهند و کنترل می‌کنند، بلکه حتی خاطرات هم برای او می‌نویسند و یا برای او دیکته می‌کنند و او بنا به گفته‌های آنان یک کتاب خاطره بیان می‌کنند.

برخی اطرافیان و مسئولان به ایشان ارائه می‌دادند...^۱

بایسته است نگاهی به کانال ارتباطی امام و آقای منتظری بیندازیم، تا مشخص شود چه کسی کانالیزه شده بود و چه مقامی ارتباط نزدیک با ملت و احاطه همه جانبه به اوضاع کشور داشت. به ظاهر، بیت آقای منتظری را تنها آقا هادی هاشمی اداره می‌کرد، ولی در پشت پرده با برنامه باند مهدی قاتل و آقا سعید منتظری - که مجری نقشه‌های مهدی بود - می‌گردید؛ لیکن در بیت امام، افراد و چهره‌های گوناگونی که هر کدام از آنان نماینده قشری و جناحی از جناح‌های سیاسی کشور بودند - از عناصر موسوم به راست تا جناح‌های موسوم به چپ - حضور داشتند؛ که هر کدام از آنان به شکلی مستقل با امام در ارتباط بودند و مسائل بیرون را به گوش امام می‌رساندند. نمایندگان جامعه مدرسین، جامعه روحانیت، مجمع روحانیان مبارز، ائمه جماعت و دیگر روحانیانی که وابسته به هیچ‌یک از جناح‌ها و جریان‌های سیاسی نبودند، در دفتر امام حضور داشتند. که از طریق آنان نظرات آن گروه‌ها به امام می‌رسید؛ لیکن در بیت آقای منتظری هیچ‌یک از این جناح‌ها راهی نداشتند و چه بسا جرئت نزدیک شدن به آن بیت را نداشتند. از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا هنگام رحلت امام، جابه‌جایی در دفتر ایشان صورت نگرفت و اعضای دفتر - به رغم اختلاف نظری که با یکدیگر داشتند - تا آخر حضور داشتند و هیچ‌گاه مرحوم حاج سید احمد آقا با آنان برخورد نکرد که چرا موضوعی را با امام در میان گذاشتید و چرا نامه‌ای را و گزارشی را به امام دادید؛ لیکن در بیت آقای منتظری، افرادی که بر خلاف نظر هادی هاشمی، گزارشی به آقای منتظری داده بودند، بی‌درنگ اخراج شدند.

امام علاوه بر مطالعه گزارش‌های محرمانه شهربانی و ژاندارمری، وزارتخانه‌های گوناگون و نهادهای انقلابی، بولتن‌ها، شبنامه‌ها و نشریات مختلف گروهک‌ها و به اصطلاح اپوزیسیون را نیز مطالعه می‌کرد و به رادیوهای بیگانه و ضدانقلاب نیز مقید بود گوش فرا دهد و چه بسا در

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۴۷ و ۱۴۸. (تکیه روی برخی از جمله‌ها از این نگارنده است.)

برخی موارد، ادعاهای مطرح شده از سوی آنان را مورد تحقیق و تفحص قرار می‌داد؛ لیکن در خاطرات منسوب به آقای منتظری، گزارشی نیامده است که نامبرده به رسانه‌های ضدانقلاب گوش داده باشد و نکاتی از آن بیان کند. البته نمایندگان و سخنگویان آن رسانه‌ها در بیت آقای منتظری نفوذ داشتند و دروغ‌ها و اراجیفی را بازگو می‌کردند که آقای منتظری بی‌چون و چرا می‌پذیرفت؛ لیکن امام بدون بررسی، ارزیابی و تحقیق، هیچ گزارشی را حتی از نزدیک‌ترین و صادق‌ترین نزدیکان خود نمی‌پذیرفت.

آن‌گاه که مسئولان نظام و مقامات کشوری و لشگری به حضور امام می‌رسیدند و گزارش‌های خود را ارائه می‌دادند، امام با حوصله کامل و سعه صدر به نظریات و پیشنهادهای آنان گوش فرا می‌داد؛ لیکن آقای منتظری آن‌گاه که با مقامات نظام روبه‌رو می‌شد، مجال سخن به کسی نمی‌داد و به اصطلاح معروف، نطقش باز می‌شد و به گمان خود رهنمودها می‌داد و بر این باور بود

مهدی هاشمی خطاب به آقای منتظری: ... چه کسی جز اخوی [سید هادی] از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود... و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد مشتعل ساخت؟

که اگر نظریات او به کار بسته شود، همه مشکلات برطرف می‌گردد؛ از این رو، اگر آن مسئولان در فرصت دیگری به حضور او می‌آمدند با آنان با تندی و پرخاش سخن می‌گفت که چرا پیشنهادهای او را به کار نبسته‌اند!! به سبب همین برخوردها، بسیاری از مقامات و شخصیت‌ها کمتر به حضور او می‌رفتند و از دیدار با او خودداری می‌کردند. بسیاری هم چون نسبت به هادی و مهدی هاشمی ذهنیت نداشتند، مسائل سری و فوق سری را نزد آقای منتظری مطرح نمی‌کردند؛ چون می‌دانستند که او اسرار را در درون سینه نگاه نمی‌دارد و با نامبردگان در میان می‌گذارد. بسیاری از مقامات روحانی و شخصیت‌های سیاسی نیز به علت

ذهنیتی که از نامبردگان داشتند از رفت و آمد به بیت آقای منتظری پرهیز می‌کردند و با او ارتباطی نداشتند.

در دفتر امام، هیچ جریانی در اندیشه کانالیزه کردن ایشان نبود، اگر هم چنین جریانی وجود داشت به سبب حضور چهره‌های مختلف و با دیدگاه‌های متفاوت نمی‌توانست امام را محدود کند. هوشیاری و تیزبینی امام نیز اجازه محدودیت و کانالیزه کردن به کسی نمی‌داد.

امام کاملاً اوضاع را زیر نظر داشت و رفت و آمدها، گفتگوها، پیشنهادهای دیدگاه‌ها را به درستی کنترل می‌کرد و هر گونه حرکت و حرف ناموزونی را به دقت، مورد بررسی قرار می‌داد و اگر

اخوی عزیزم! تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم، چه از قبل یا بعد از انقلاب یک سلسله واقعیت‌هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطانی، وجود مرا فرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم؛ تا عبرتی برای دیگران... باشد.

(از نامه مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی)

ترفندی در میان بود از دید تیزبین و ریزبین او پوشیده نمی‌ماند؛ لیکن آقایان هادی و مهدی هاشمی در کانالیزه کردن بیت آقای منتظری، بسیار کامیاب بودند و به آسانی توانستند او را آن گونه که خود می‌خواستند هدایت کنند و به حرف و سخن وادارند. مهدی هاشمی در واپسین روزهای زندگی خود، طی نامه‌ای به آقای منتظری و آقا هادی هاشمی، به این واقعیت اذعان کرده و نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود و آقای هادی هاشمی را در کنترل و کانالیزه کردن آقای منتظری، افشا کرده بود. آوردن آن نامه‌ها در پایان این بحث می‌تواند ما را از هر گونه نقد و نظر و رد و ابرام بی‌نیاز کند:

◆ آقای منتظری در چنبره توطئه‌ها

مهدی هاشمی در نامه‌ای به آقای منتظری گوشه‌هایی از توطئه دیرینه خود و برادرش آقا هادی را افشا می‌کند و می‌گوید:

... چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض‌های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار می‌داد و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد مشتعل ساخت؟...

چه کسی جز ایشان با همفکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه‌های خطی، حساسیت‌های حضرتعالی را بر ضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳ تشدید ساخت... تا آنجا که رقابت و کشمکش با این ارگان انقلابی به لغو ملاقات‌های فرماندهی با حضرتعالی منتهی گشت؟ ...

مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز، موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش با نظام را قطع بفرمایید؟

متن کامل نامه او به آقای منتظری در پی می‌آید:

بسمه تعالی

محضر مبارک قائم‌مقام رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (دامت ایامه) با سلام و درود. امیدوارم از گزند حوادث مصون بوده و در تحقق آرمان‌ها و اهداف متعالیه موفق باشید. بی‌نهایت از گذشته‌های دور و یا نزدیک خود و ناخالصی‌هایی که از قلم و قدم من در حوزه روابط با حضرتعالی تراویده و تحریف حقایق را موجب گشت، شرمنده و از اینکه به جای الهام‌گیری از سجایای اخلاقی و شرح صدر و ملکات روحی شما در حیطة انتساب به حضرتعالی در گردابی از ظلمات و اوهام و تنگ‌نظری‌ها غرق شده بودم، متأسفم و از این بابت عاجزانه از محضرتان عذرخواهی کرده و پوزش می‌طلبم.

در عین حال بسیار خرسند و مشعوفم که تیرگی‌های به هم تنیده جهل و تزویر - که زیر پوشش براق یک معادله انحرافی را در حساس‌ترین مواضع انقلاب بنیان نهاده بود و نیروهای مخلص و تلاش‌گری را تسلیم وادی سرای خطبازی‌ها و آلودگی‌های سیاسی نموده بود - در پرتو قاطعیت و تدبیر حضرت امام - روحی فداه - و مساعدت حضرتعالی متلاشی گشت. لغزش‌ها و خبط‌های رو به رشد خطر خیزی که قداست‌ها و حرمت‌های قائم‌مقام رهبری را بیدک می‌کشید و از گونه شد.

با این حال از آن رو که برخی ریشه‌های تنومند این خطر را مکمون در پناه شما دیده و مشاهده می‌کنم، همان اوهام و اندیشه‌های لغزش‌باری که مرا به دام تسویلات شیطانی و افراد ناخالص افکند، با قوت و استحکام و انسجام بیشتری در آقای اخوی ... وجود داشته و دارد، احساس مسئولیت می‌کنم، علی‌رغم کژی‌های گذشته و بی‌لیاقتی کنون خود به عنوان یک واجب شرعی النصیحه لائمه المسلمین گوشه‌ای از حقایق تلخ را با صراحت به محضر آن شخصیت بزرگواری که پس از مقام معظم رهبری، ملجا میلیون‌ها انسانی است که در راه اعتلای کلمه‌الله از همه چیز خود گذشته‌اند، تقدیم نمایم. اگر احياناً در بیان مطالب قلمم به گستاخی کشیده شود، معذورم دارد؛ چه آنکه صراحت را ما و همه از شما آموخته‌ایم؛ به خصوص هنگامی که فراتر از شخص و شخصیت و ماورای منافع فردی، مصالح اسلام و انقلاب و آینده رهبری مطرح باشد.

چنانچه حضرتعالی دفتر حوادث یک سال اخیر را به عقب ورق زده و مقطع زمانی شش‌ماهه اول سال ۶۵ را که با تحریک دوستان قدیم خودمان، فشارهایی متوجه شما گشت را در یک محور جدا از پیگیری‌های حضرت امام مدظله العالی نسبت به تخلفات من، مطالعه فرموده و بیرون از مدار شایعات و توجیه‌گری‌ها، عملکرد اخوی و من و جمعی از دوستان دیگر را ملاحظه بفرمایید، خواهید دید چه لغزش‌های بزرگی در حریم پاک قائم‌مقام رهبری شکل گرفته بود و زیر پوشش موافقت و تأیید حضرتعالی دامن زده می‌شد؛ که من ذیلاً به قسمت‌هایی از آن اشاره خواهم نمود.

چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات

حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض‌های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار میداد و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد، مشتعل ساخت؟ که تنها یک نمونه آن افشای جریان مک‌فارلین است که پس از بازداشت من و به انگیزه انتقام‌جویی از مسئولین اجرایی کشور انجام گرفت و اطلاعات به کلی سری انقلاب را در اختیار مشتئی افراد خام قرار داد که نتیجه‌ای جز کشتار بی‌رحمانه مردم بیگناه کشور در بمباران‌های هوایی نیمه دوم سال ۶۵ نداشت. چه کسی جز ایشان با هم فکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه‌های خطی، حساسیت‌های حضرتعالی را بر ضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳ تشدید ساخت و با چشم‌پوشی از فداکاری‌ها و ایثارگری‌های رزمندگان سلحشورمان در جبهه‌ها، تنها نقاط ضعف سپاه را خدمت شما گزارش نمود؛ تا آنجا که رقابت و کشمکش^۱ با این ارگان انقلابی به لغو ملاقات‌های فرماندهی با حضرتعالی منتهی ساخت.

چه کسی جز ایشان تحت تأثیر حساسیت‌ها و تحلیل‌های ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور، پندارهای شیطانی بر ضد امام امت - روحی فداه - را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان، پرورش می‌داد که نتیجه آن، گزارشات انحرافی و مکتوب من و القانات تحریف‌شده ایشان خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم - علی نبینا و آله علیه السلام - بود؟ به دنبال این کج‌اندیشی‌ها که در اکثر موارد به دیدگاه‌های حضرتعالی تشبث می‌شد، تحلیل ایشان و ما و طیف مرتبط با بیت شما از مسائل رهبری، جنگ، اقتصاد، معادله حاکمیت و... راه انحراف پیمود. چه کسی مسئول مسامحه و سهل‌انگاری مصلحت‌آمیز در برابر امواج زهرآگین انتقادات و نارضایی‌ها ایست که دست‌های مرموز به انگیزه تفرقه‌افکنی بین حضرتعالی و رهبری انقلاب و نظام به سوی بیت و دفتر شما هدایت می‌کردند؟ و مگر همین امواج فزاینده نارضایی‌ها نبود که از طرق گوناگون و با

۱. در اصل کشمش بوده است.

لطاف الحیل توسط اخوی و دیگران به حضرتعالی منتقل می‌شد. و مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش با نظام را قطع بفرمایید؟

خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فراخواند، شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام، ره‌آورد مجموعه حرکت‌هایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل‌های افراطی و القائات حساب نشده و... طی چند ماه انجام داده است. البته انکار نمی‌توان کرد که علاوه بر زمینه‌های اولیه که در راستای تشخیص حضرتعالی وجود داشته، عوامل دیگری نیز موثر بوده است که چه بسا اخوی نیز از آنها بی‌اطلاع بوده است؛ ولی قدر مسلم اینکه اگر ایشان نمی‌خواست، چنین امری تحقق نمی‌یافت. فراتر از این بگویم اگر شرح صدر بی‌حد و مرز شما وجود نمی‌داشت و در سیاست اغماض از لغزش‌ها افراط نمی‌فرمودید و اصرار بر انتقادهای مداوم از نظام اجرایی کشور نمی‌داشتید و در برابر افراط‌ها و خطاهای اخوی و دیگران عکس‌العمل جدی و قاطع نشان می‌دادید، موج سوءاستفاده و تندروی‌ها و لغزش‌ها و بدبینی‌ها مهار می‌گشت و در شرایطی که انقلاب اسلامی در حصار توطئه‌های استکبار جهانی قرار دارد و آتش جنگ از هر سو زبانه می‌کشد، قلب نازنین امام امت روحی فداه به درد نمی‌آمد و حوادث کنونی روند دیگری می‌یافت.

حضرت آیت‌الله! سوگند به ارواح مطهره شهدای جمعه خونین مکه و شهیدان انقلاب اسلامی و به خصوص شهید محمد - رضوان‌الله علیهم اجمعین - که در بیان مطالب فوق، انگیزه‌ای جز رضایت حق و مصلحت اسلام و آینده رهبری را نداشته و در فضای کاملاً آزاد و آگاه و بدون اینکه قصد تنقیص اخوی که سمت استادی بر من را دارد داشته باشم. از حضرتعالی استدعا می‌کنم، بدون توجه به جرایم و تخلفات من که فصل جداگانه‌ایست و به آقای اخوی ارتباط ناچیزی دارد، یک بار دیگر نامه را با دقت مطالعه و قضاوت فرمایید و چنانچه مصلحت دیدید امر بفرمایید تا مفصل جریانات را خدمت

شما در نامه دیگری به رشته تحریر در آورم.

ارجو من الله تعالی ان یوفقکم لمرضاتہ و سیدد خطاکم

والسلام علیکم و رحمت‌الله

مهدی هاشمی علاوه بر نامه فوق به آقای منتظری، نامه دیگری به برادرش، آقا هادی نوشته

و این‌گونه پرده‌ها را بالا زده است:

باسمه تعالی

خدمت ذی‌شرافت اخوی و استاد معظم حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سید هادی

هاشمی زید عزه العالی

با تقدیم گرم‌ترین سلام‌های برادرانه، توفیق حضرت‌تعالی را در راه خدمت به اسلام و مسلمین و تحقق بخشیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی در سایه خط امام - مدظله العالی - خواستارم. باری از اینکه مدتی است از فیض حضور حضرت‌تعالی محروم گشته‌ام، متأسفم ولی از اینکه در این مدت مورد الطاف خفیه الهی قرار گرفته، بسیار خرسندم. علت اصلی تصدیع وقت، مطالبی است که بیان آن را در این مقطع با ادبیات ناقص خود یک وظیفه شرعی میدانم.

قبل از ورود به مسئله، اشعار می‌دارم که حضرت‌تعالی در طول زندگی‌ام علاوه بر نقش سازنده و تربیتی اخوت، نقش بارز یک معلم و استاد را داشته‌اید و من همه چیز خود را مدیون الطاف و عطوفت‌های بی‌شائبه شما دانسته و می‌دانم، ولی امروز فراتر از مناسبات برادرانه و دوستانه، مصالح انقلاب اسلامی مطرح است و چنانچه در ادبیات این حقیر صراحتی خارج از انتظار، مشاهده فرمودید، معذورم بدارید. نکته اول اینکه من امروز با دیروز که در بیستم مهرماه ۶۵ با شما خداحافظی کردم در یک مقیاس نمی‌گنجد. من امروز دستخوش یک تحول و انقلاب روحی و اخلاقی گشته و بسیاری از افق‌ها که تا دیروز بر من پوشیده مانده بود، امروز گشوده شده و در پرتو آن مسائل انقلاب و کشور و جهان را از روزه‌ای مشاهده می‌کنم که تا دیروز از آن عاجز بودم و باصطلاح اهل فن، دیروز، من برای خویشتن خویش موضوعیت قائل بودم؛ در حالی که

امروز خود را در برابر عظمت بیکران رهبری انقلاب و قائم مقام معظم له و معنویت متعالی انقلاب و ملت ایثارگر لاشی، محض می بینم. من حلاوت و شیرینی که این روزها و شبها در خلوتگاه خود با خود و خدای خود احساس می کنم، با تمام عمرم برابری دارد و عظمتی که از بازگشت و توبه خویش از سیاست بازی و موازنه بندی های خطی و حب و بغض های سیاسی گذشته احساس می کنم، با هیچ مقیاسی قابل سنجش نیست. از این روز هیچ گونه تعصبی در دفاع از گذشته خود احساس نکرده و با صراحت گذشته ها را محکوم می کنم.

نکته دوم: به تصور من آن تخیلات واهی که تا دیروز دامنگیر ذهنیت من و شما نسبت به مسئولان کشور و انقلاب گشته بود و مولود تنگ نظری ها، فقدان شرح صدر و جو عمل زندگی بود، یکسره محکوم کرده و اعلام می دارم چنین پندارهای ناشیانه، نه با واقعیت امر تطابق داشته و نه با موقعیت جنگ و توطئه های بین المللی که علیه انقلاب عزیز در جریان است سازگار بوده است.

علاوه بر این، آن گونه تحلیل ها و تصورات غلط را با معنویتی که انتظار می رفت در مکتب فیاض انقلاب لمس کنیم مطابق نمی دانم؛ چه آنکه به نظر من یکی از اهداف عالی انقلاب پرورش انسان هایی است که قابلیت ها را به فعلیت رسانده و با عظمت روح و تعالی نفس به نوعی معنویت متعالی دست یابند که حوادث و جریانات روزمره نتواند حریم کبریایی روح آنان را نسخ یا مسخ نماید.

نکته سوم: من به عنوان کسی که این راه را پیموده و به آخر رسانده و به اندازه کافی تلخی ها و ناکامی های آن را چشیده و بدام لغزش ها و انحرافات آن افتاده و اکنون به اشتباهات گذشته خود واقف گشته است، به حضرت تعالی عرض می کنم آن فضایی که ما در آن تنفس می کردیم و جوی که به ذهنیت های خود حاکم ساخته بودیم، فضا و جو طبیعی و اسلامی و انقلابی نبود؛ چه آنکه تصورات ما با واقعیات روزمره انقلاب و خط مقام رهبری انقلاب مدظله العالی هماهنگ و منطبق نبوده است؛ زیرا به تصور اینکه در حال خدمت به انقلاب و کشور هستیم، اسیر عشق توهمات باطل و سخیف شده بودیم

که از پی‌آمدها و عواقب و عمق آن غافل بودیم و هرکس به چنین جوی محصور گردد قادر به درک اشتباهات خویش نخواهد شد و اکنون من با جو تازه‌ای که در آن به سر می‌برم، به ظلمت جو قبلی وقوف یافته‌ام.

نکته چهارم: اخوی عزیز، گذشته‌ها گذشته است؛ ولی اگر جنابعالی به مصداق روایت رحم‌الله عبدا عرف قدره، موقعیت حساس خود را بهتر درک می‌فرمودید و اگر حالت بلا تکلیفی نهضت‌ها و ما را که منشاء این همه گرفتاری شده زودتر مشخص می‌کردید و اگر سوءتفاهمی که با بعضی برادران مسئول پیش آمده بود، زودتر فیصله می‌دادید و اگر جو دفتر را با شرح صدر و انفتاح سیاسی ساخته بودید و همه اقشار و جریانات و جناح‌ها، خود را متعلق به دفتر می‌دانستید و اگر با صراحت کامل به من نصیحت می‌فرمودید که به جریانات دفتر و مدارس فقیه عالیقدر نزدیک نشوم و اگر ... و اگر ... کار به اینجا نمی‌کشید؛ اکنون که به رأی‌العین، ثمره وضعیت سابق را مشاهده نمودید، استدعا دارم گذشته‌ها را چراغ راه آینده خود قرار دهید و ان‌شاءالله قرار خواهید داد.

نکته پنجم: همان‌طور که خودتان بارها اشاره می‌کردید که حضرت امام - مدظله العالی - یک چهارچوب واحدی را از روز اول نهضت تا کنون برای خودشان انتخاب کرده‌اند و کلیه مسائل انقلاب و کشور را با معیارهای ثابت و لایتغیر خویش سنجیده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، همه ماها که خود را مقلد و پیرو آن حضرت می‌دانستیم، می‌بایست چنین شیوه‌ارزنده‌ای را پیشه خود می‌ساختیم، نه اینکه به دنبال بروز هر حادثه‌ای یک تحلیل جدید پیدا کرده و با تحلیل‌های متضاد روزانه خود را بر سر چند راهی سرگردان سازیم؛ اگر عقل ما آن کشش لازم را نداشت که به این نتیجه دست یابیم، حداقل وظیفه‌ای بود که به خط رهبری انقلاب تعبد داشته و ثبات قدم و استقامت در موقف را از امام عزیز می‌آموختیم؛ تا فعل و انفعالات و مسائل مستحدثه و جزر و مدهای سیاسی نتواند ماها را به انفعال کشانده و به راه غلط سوق داده شویم.

برادر عزیزم! هنگامی که حضرت امام و فقیه عالیقدر - دام ظلهما العالی - تأکید می‌کنند، حفظ نظام سیاسی کشور واجب شرعی است، طبعا حفظ و حمایت از کسانی که با تأیید

مقام رهبری مسئولان اجرایی نظام شناخته شده‌اند (به فرض اینکه اختلاف سلیقه نیز با آنان داشتیم) نیز واجب می‌شود و اگر ماها در یک چهارچوب شناخته شده و مورد تأیید خط رهبری به طور ثابت قرار می‌داشتیم هرگز به انفعال و تذبذب در تحلیل‌ها و تصورات خود نمی‌گشتیم.

اخوی عزیز! من نمی‌خواهم بار اشتباهات و غلطکاری‌های خود را به دوش شما بیندازم؛ نه، هرگز؛ زیرا اولاً حضرت‌تعالی از بسیاری از تخلفات من بی‌اطلاع بودید و ثانیاً در مواردی که دلسوزانه مرا نصیحت می‌کردید، این من بودم که در اثر غرور و تعصب نفسانی به توصیه‌های شما گوش نمی‌دادم؛ ولی در بعضی مسائل سیاسی کشور انصافاً من خود را تابع رأی و تشخیص حضرت‌تعالی می‌دانستم و این وظیفه شما بوده است که مرا بهتر راهنمایی کنید.

نکته ششم: اخوی عزیزم! تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم، چه از قبل یا بعد از انقلاب یک سلسله واقعیت‌هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطان‌ی، وجود مرا فرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم؛ تا عبرتی برای دیگران چه بسا هنوز در جو گذشته ما زندگی می‌کنند، باشد و در عین حال مقدمه‌ای برای ساختن شخصیت جدید و سالمی برای آینده گردد. در خاتمه از اینکه مصدع اوقات گرانبهای شما گشتم پوزش طلبیده است‌عدا دارم سلام گرم را خدمت فقیه عالیقدر ابلاغ فرموده و از ناحیه من از ایشان عذرخواهی بفرمایید و ضمن دعا برای حل مشکلات مسلمین و برطرف شدن گرفتاری‌ها و پیروزی رزمندگان ایثارگر در جبهه و دوام عمر امام امت و فقیه عالیقدر، سلامی گرم به افراد خانواده‌ام، ام‌البشیر و بشیر و بشری و خانواده خودتان ابلاغ فرمایید و مادرمان را مخصوصاً مورد محبت قرار دهید.

والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین

قرائت‌های مختلف از اندیشه سیاسی امام خمینی (س)

داود مهدوی‌زادگان

◆ چکیده

قرائت‌ها و تفسیرهای مختلف از اندیشه‌های یک متفکر، نشان‌دهنده تأثیر او بر زمانه خود و ادوار دیگر تاریخ است. امام خمینی (س) بی تردید از جمله متفکرانی است که در طول حیات فکری و اجتماعی خود، تأثیرات عمیقی را بر جنبه‌های مختلف فکری و اجتماعی زمانه گذاشته است؛ که فهم دامنه این تأثیرات، بخشی از تاریخ اندیشه است. بدون تردید هر پژوهنده‌ای از زاویه دید خود به یک متن، رخداد یا متفکر می‌نگرد. اینکه این قرائت تا چه اندازه یک قرائت حقیقی و منطبق با سخن واقعی آن متفکر باشد، از مباحث پیچیده‌ای است که از دیرباز در علوم اسلامی از جمله علم کلام و تفسیر و در دوران اخیر غرب در دانشی به نام هرمنوتیک مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله، نویسنده می‌کوشد قرائت‌های مختلف از اندیشه‌های امام و میزان اعتبار این قرائت‌ها را مورد توجه قرار دهد. واژه‌های کلیدی: تفسیر متن، انواع تفسیر، امام خمینی (س)، اندیشه سیاسی.

◆ مقدمات بحث

اولین بحثی که در تفسیر یک اندیشه باید مورد توجه قرار گیرد، مؤلفه‌های یک تفسیر است. در هر تفسیری سه مؤلفه وجود دارد:

۱ - تفسیر ۲ - متعلق تفسیر (متن) ۳ - مفسر.

◆ انواع تفسیر

تفسیر یک متن از جهات مختلف به انواع گوناگون تقسیم می‌گردد.

۱ - **تفسیر علمی و ایدئولوژیک:** تفسیر علمی به این معناست که مفسر در پی فهم واقعیت متن است و می‌خواهد بداند که یک متن چه می‌گوید و چه معنا و مفهومی را در بر دارد. اما در تفسیرهای ایدئولوژیک مفسر چندان در پی فهم معنای متن نیست؛ بلکه به دنبال این است که چه تصویری می‌شود از متن ارائه داد؛ این تصویر نیز صورتی است که خود مفسر به متن می‌دهد؛ گاهی ممکن است مفسر، اجزا و مطالبی را از متن نقل قول کند و در مرحله بعد آنها را به گونه‌ای با یکدیگر پیوند دهد که معنای متن چیزی نباشد که در خود متن اصلی وجود داشته است؛ به عبارت دیگر متن را به هنگام روایت یا قرائت از صورتش جدا کرده، فقط ماده آن را بیاورد و صورت و معنای آن را دست نخورده باقی گذارد و خودش صورت جدیدی به متن بدهد.

۲ - **تفسیر مستقیم و غیرمستقیم:** در تفسیر مستقیم موضوع یا متن، مستقیماً مورد نظر مفسر است و از آن بحث می‌کند؛ اما در تفسیر غیرمستقیم، مفسر در قالب ارائه یک نظریه کلی، متن را تفسیر می‌کند؛ به گونه‌ای که این نظریه کلی، قابل تطبیق با متن باشد. در این نوشته ممکن است به تفاسیری اشاره کنیم که به لحاظ مفهومی تفسیر متن نیست؛ یعنی مستقیماً مفسر و صاحب نظریه به سراغ اندیشه‌های سیاسی حضرت امام(س) نرفته؛ ولی نظریه‌ای کلی را ارائه داده که به نوعی شامل اندیشه‌های حضرت امام(س) نیز باشد و اگر

کسی با آن نظریه، آشنایی داشته باشد، ناخودآگاه به کمک آن، اندیشه سیاسی امام را هم تفسیر می‌کند. این نوع تفسیر، تفسیر غیرمستقیم است.

۳ - **تفسیر پسینی و پیشینی:** در تفسیر پسینی مفسر سعی می‌کند که پیشاپیش قضاوت نکند؛ به عبارت دیگر بر اساس داشته‌ها و پیش‌فرض‌های خود، درباره متن هیچ‌گونه اظهارنظری نکند، بلکه می‌کوشد ابتدا داده‌ها و اطلاعاتی را از متن جمع‌آوری کند و بعد به ارائه تفسیر از آن بپردازد.

در تفسیر پیشینی، مفسر با توجه به پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌های خود به سراغ متن می‌رود و آن را تفسیر می‌کند.

تفسیر پسینی خیلی به واقعیت ملتزم است و در پی این است که آنچه را واقعا هست بفهمد و درک کند؛ اما مفسری که به نحو پیشینی به تفسیر متن می‌پردازد، تقید و التزامی نسبت به واقعیت ندارد و برای فهم یک متن آن را مطالعه نمی‌کند؛ چون تفسیرش را از قبل داشته؛ بلکه می‌کوشد تا آنچه را که خودش تصور می‌کند، بر متن عرضه و بازگو کند. عده‌ای معتقدند که تفسیر پسینی امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان بدون پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌های خود با متن ارتباط برقرار کرد؛ مثلا وقتی به متن رجوع می‌کنید قسمت‌هایی از آن را گزینش می‌کنید، این گزینش زائیده پیش‌فرض‌های شماست؛ یعنی شما با یک دید و زاویه خاص به متن نگاه می‌کنید و از میان آن، گزینش می‌کنید.

البته کسانی که به تفسیر پسینی معتقدند، نیز اشکال عدم واقع‌گرایی را بر تفسیرهای پیشینی مطرح می‌کنند و برآنند که مفسرین پیشینی در پی فهم درست متن نیستند؛ بلکه سعی دارند برداشت‌های خود را بر متن تحمیل کنند.

اگر مفسری بخواهد دقیقا به واقعیت یک متن برسد، به نوعی پالایش و اصلاح خود نیاز دارد؛ تا بتواند خوب، متوجه متن شود. اگر مفسر بخواهد بفهمد که یک متن چه می‌گوید، باید پیش‌فرض‌ها و ذهنیت‌های خود را به حداقل برساند و با قطع نظر از آنها به سراغ متن برود. این کار، گرچه دشوار است، ولی ناممکن نیست.

۴ - **تفسیر پیرامونی و تفسیر متنی:** در تفسیر پیرامونی، مفسر درباره حواشی و مسائل پیرامونی متن، خیلی بحث می‌کند؛ ولی درباره محتوای آن، هیچ نمی‌گوید و تا اینکه محتوای این متن مخفی می‌ماند. در این نوع تفسیر، حواشی هدف اصلی آن است. اما در تفسیر متنی، هدف اصلی، متن است و کمتر درباره حواشی و مسایل پیرامونی آن بحث می‌شود.

بنابراین تفسیر پیرامونی ممکن است پسینی باشد یا پیشینی و نیز ممکن است با تفسیر علمی یا ایدئولوژیک منطبق باشد.

۵ - **تفسیر علمی - معلولی:** در این نوع تفسیر، رابطه متن را با موضوعات دیگر بررسی می‌کنند؛ به عبارت دیگر، نسبتی را با پدیده‌های دیگر ایجاد می‌کنند و بر اساس آن، به تفسیر متن می‌پردازند.

◆ طبقه‌بندی مفسران

مفسران را باید بر اساس مبنا و معیار علمی، طبقه‌بندی کرد؛ به عنوان مثال، نمی‌توان مفسران اندیشه‌های امام خمینی(س) را بر اساس ملاک شاگردان او - که یک دست و از یک نوع نیستند - تقسیم کرد؛ چون این نوع تقسیم، فاقد مبنا و ملاک علمی مطلوب است. بهترین کار، تقسیم مفسران بر اساس انواع تفسیر می‌باشد. بنابراین، مفسران چند دسته می‌شوند که عبارت‌اند از:

۱. مفسران علمی
۲. مفسران ایدئولوژیک
۳. مفسران پیشینی (رنالیست پیچیده یا ذهن‌گرا)
۴. مفسران پسینی (رنالیست یا واقع‌گرا)
۵. مفسران سیاسی اندیشه‌های امام را (از منظر گرایش سیاسی، مورد نقد و بررسی قرار

می‌دهند.)

◆ تبیین موضوع بحث

پس از بیان مقدمات به تبیین موضوع بحث می‌پردازیم. در بحث تفسیرها و قرائت‌های مختلف از اندیشه‌های امام، هدف این نیست که دیدگاه امام را در مورد موضوعات مختلفی مثل حکومت، قانون، آزادی، دموکراسی و غیره مشخص کنیم و ببینیم دیگران چه تفسیری از این موضوعات کرده‌اند، بلکه هدف ما، خود تفسیرهای مختلفی است که مفسران در این موضوعات، از امام داشته‌اند. پس موضوع بحث عبارت است از: تفسیرها و قرائت‌های مختلف از اندیشه‌های سیاسی امام خمینی. البته هنگام بررسی این تفسیرها، ممکن است به تناسب، از خود این موضوعات نیز بحث شود؛ لیکن این امر، بحث فرعی است و موضوع اصلی ما بررسی برداشت‌ها و تفسیری است که در مورد اندیشه‌های سیاسی امام مطرح شده است.

همه می‌دانند که محور اندیشه‌های سیاسی امام، بحث ولایت فقیه است. برای اینکه در این مقاله رفتار پراکندگی موضوعی نگردیم، تلاش می‌کنیم قرائت‌های مختلف از این نظریه را با توجه به مباحث مقدماتی و بیان انواع تفسیر، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

◆ تفسیر علمی از نظریه ولایت فقیه امام خمینی (س)

در این قسمت دیدگاه آقای حمید عنایت و برداشت ایشان را از نظریه سیاسی ولایت فقیه امام بررسی می‌کنیم. ایشان از فارغ‌التحصیلان انگلستان است که در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، استاد علوم سیاسی بود. مقارن انقلاب اسلامی، بار دیگر به انگلیس بازگشت و به مطالعات خود ادامه داد. ایشان دو کتاب مشهور دارد به نام‌های: ۱ - سیری در اندیشه سیاسی عرب ۲ - اندیشه سیاسی اسلام معاصر. ایشان در پیشگفتار کتاب اندیشه سیاسی اسلام معاصر می‌گوید: «اگر آشنایی من با استاد مطهری نبود، انگیزه‌ای برای نوشتن این کتاب پیدا

نمی‌کردم.» یعنی شهید مطهری این نوشته را در ایشان ایجاد کرده تا به بحث در مورد اندیشه سیاسی اسلام معاصر بپردازد. آقای عنایت قبل از چاپ این کتاب، مقاله‌ای را در انستیتو مطالعات بین‌المللی انگلستان، ارائه داد، تحت عنوان مفهوم نظری ولایت فقیه از دیدگاه آیت‌الله خمینی؛ که سعید محبی آن را در سال ۷۵ و در شماره ۳۴ مجله کیان ترجمه و منتشر کرد.

قبل از ارائه گزارشی از این مقاله باید گفت آقای عنایت به عنوان یک تحصیل‌کرده مدرن، تنها استادی است که تلاش کرده دیدگاه امام را واقعا بفهمد و به صورت علمی بررسی کند؛ لذا مستقیما به سراغ متن کتاب امام رفته و در مورد آن بحث کرده است. از ویژگی‌های مقاله ایشان این است، که قبل از بحث در مورد هر موضوع، علاوه بر اشاره به پیشینه آن بحث به بیان دیدگاه‌های مخالف می‌پردازد؛ سپس پاسخ‌هایی را که متن به دیدگاه‌های مخالف می‌دهد، بررسی می‌کند و از دیگر ویژگی‌های این مقاله، مقایسه نظر امام با دیگر علمای شیعه و سنی و مقایسه آن با اندیشه سیاسی مدرن است.

به نظر می‌رسد یکی از موفقیت‌های عنایت در بررسی اندیشه سیاسی امام دو کتاب قبلی ایشان است که به صورت مستقل هم در مورد اندیشه سیاسی جهان عرب کار کرده؛ هم در مورد اندیشه سیاسی اسلام معاصر؛ سپس با تسلط بر منابع قدیم و جدید توانسته است، نظر امام را به خوبی بررسی کند؛ کاری که دیگران به ندرت از انجام آن برمی‌آیند.

عنایت در این مقاله معتقد است که این نظریه قبلا به این شکل سابقه نداشته و یک دیدگاه بی‌نظیر و منحصر به فرد است. به نظر وی قبل از حکومت امام خمینی (س) دو نمونه از حکومت‌های دینی را در ایران داشته‌ایم: ۱ - حکومت صفویه ۲ - حکومت ساسانیان پیش از اسلام.

ایشان معتقد است که در این دو حکومت ایرانی، قدرت سیاسی متکی بر اندیشه دینی بود. و مشروعیت خود را از آن می‌گرفته است؛ ولی سابقه طرح بحث ولایت فقیه به زمان صفویه برمی‌گردد. در آن زمان محقق کرکی (محقق ثانی) قائل به ولایت فقیه بود؛ منتها با این تفاوت که معتقد بود، اگر در دستگاه حکومت چند منصب عالی باشد، یکی از آنها منصب شیخ‌الاسلام

و منصب فقیهان است؛ که شرعی بودن حکومت را حفظ می‌کند؛ در حالی که امام معتقد بود ولایت فقیه، منصبی در کنار سایر مناصب حکومتی نیست؛ بلکه در رأس آنهاست و کسی بالاتر از او نیست. ولی محقق کرکی می‌گوید: ولایت فقیه مقامی در حد شیخ‌الاسلامی است و شاه بالاتر از اوست. آقای عنایت می‌گوید چنین نظریه‌ای در دنیای معاصر از دو جهت، مهم و شگفت‌آور است:



امام معتقد بود ولایت فقیه، منصبی در کنار سایر مناصب حکومتی نیست؛ بلکه در رأس آنهاست و کسی بالاتر از او نیست.



یکی اینکه، با توجه به روند نوسازی و غربگرایی در دنیای معاصر - از جمله در کشورهای عربی و ایران - احتمال نمی‌رفت که حکومت دینی در ایران تأسیس شود؛ به این شکل که یک نظریه سیاسی از یک فقیه و عالم سنتی مطرح شود و آن‌چنان قدرتی پیدا کند که

حکومتی به نام جمهوری اسلامی بنا نهد و این جای تعجب دارد.

نکته مهم دیگر اینکه، نظریه ولایت فقیه - آن‌طور که امام مطرح می‌کند - در بین علمای دیگر، یک نظریه اجماعی نبود و مخالفان زیادی داشت؛ معذک توانست به عنوان یک نظریه غالب؛ حکومتی را تأسیس کند.

آقای عنایت، از بین نظریه‌های مخالف امام، به دیدگاه شیخ انصاری (رحمه‌الله) می‌پردازد و می‌گوید: شیخ معتقد است که برای فقیه سه وظیفه عمده متصور است:

۱ - وظیفه افتا و بیان تکالیف شرعی ۲ - حل و فصل خصومات در بین مردم ۳ - ولایت بر اموال و انفس مردم.

شیخ انصاری دو وظیفه اول را برای فقیه می‌پذیرد ولی در مورد وظیفه سوم تردید می‌کند و آن را نمی‌پذیرد؛ در حالی که حضرت امام، هر سه مورد را جزء وظایف فقیه می‌داند.

آقای عنایت در توضیح نظریه امام می‌گوید: نظریه امام یک نظریه غیر فرقه‌ای و یک نظریه

عام اسلامی است؛ یعنی بنیادهای این نظریه در میان سایر فرق نیز وجود دارد؛ چرا که هم شیعه و هم اهل سنت در اینکه علما و فقها مرجع دینی مردم هستند، اتفاق نظر دارند. ایشان در مرحله بعد نتیجه‌گیری می‌کند که نظریه ولایت فقیه، صرفاً صبغه شیعی ندارد؛ به همین دلیل، به نظریات برخی علمای اهل سنت معاصر، بسیار نزدیک است.

با فروپاشی حکومت‌های به ظاهر دینی - مثل حکومت عثمانی، - در کشورهای اسلامی، حکومت‌های سکولار و غیردینی شکل گرفت؛ عده‌ای از علمای اهل سنت، مانند علی عبدالرزاق با این حکومت‌ها موافق بودند؛ ولی برخی، علمای دیگر با حکومت‌های سکولار مخالف بودند و امید داشتند دوباره، حکومت اسلامی در جهان شکل بگیرد؛ از جمله آنها می‌توان به عالم سوری، رشید رضا که صاحب تفسیر المنار و شاگرد محمد عبده بود، اشاره کرد. افراد دیگری که می‌توان از آنها نام برد، محمد غزالی، عالم مصری و ابوالاعلی مودودی، از علمای پاکستان، بودند.

عنایت در ادامه می‌گوید: با وجود تفاوت‌ها، نظریه ولایت فقیه امام خمینی به دیدگاه سیاسی این سه نفر بسیار نزدیک است؛ سپس شباهت‌های آنها را بیان می‌کند.

وی در ادامه برداشتش را از نظریه امام این‌گونه بیان می‌کند که: از نظر امام خمینی، حکومت حق انحصاری فقها و تنها مربوط به امام است؛ چون تا به حال کسی نگفته است که حکومت حق اختصاصی فقهاست. حتی در اندیشه علمای اهل سنت - که موافق حکومت اسلامی هستند - حقی برای اندیشه‌های غیردینی وجود دارد؛ ولی امام حقی برای اندیشه‌های غیر دینی قائل نیست و از این حیث برخلاف علمای اهل سنت دیدگاهی انقلابی و غیرمحافظه‌کارانه دارد. سپس عنایت می‌گوید: وقتی نظریه ولایت فقیه مطرح شد، مخالفانی هم داشت که عمدتاً دو گروه بودند: ۱ - افراد سکولار و دارای اندیشه‌های غیردینی ۲ - افراد دین‌دار و دارای اندیشه‌های دینی.

از گروه دوم می‌توان به دیدگاه مرحوم محمدجواد مغنیه در کتاب «الخمينی و دولت الاسلامی» اشاره کرد. آقای عنایت می‌گوید: مغنیه از جمله علمای شیعی است که به امام خمینی

و انقلاب اسلامی شدیداً علاقه دارد و از آن دفاع می‌کند؛ ولی - مانند شیخ انصاری - در نظریه ولایت فقیه با امام اختلاف نظر دارد؛ ایشان برخلاف امام، ولایت فقها را بر اموال و نفوس مردم قبول ندارد و معتقد است تنها کسی که ولایت بر مردم دارد، خداوند است. عنایت در ادامه، پاسخ‌های امام به مغنیه را بیان می‌کند، از جمله این پاسخ که شما (مخالفان) می‌گویید: «العلماء ورثة الانبياء» ولی قائل به ولایت فقها نیستید. نمی‌توان گفت، فقها و علما وارثان اصلی انبیا هستند ولی از نظر ولایت بی‌اعتبارند. عنایت ادامه می‌دهد، بر همین اساس امام معتقد است، تا زمانی که شریعت در جامعه، مرجعیت قانونی پیدا نکند، ولایت فقها هم تحقق نمی‌یابد. این برداشت درستی است که ایشان از نظریه امام خمینی دارد. از جمله اشکالاتی که به امام شده این است که فقیه به همه مسائل آشنا نیست و تجربه حکومت‌گردانی ندارد؛ تا بخواهد حکومت کند. امام، پاسخ می‌دهد: مگر رضاخان که حکومت می‌کرد سواد حکومتی داشت؟ یعنی سواد حکومت‌داری فقیه کمتر از رضاخان است؟

در ادامه می‌گوید: به نظر می‌رسد، دیدگاه مودودی و رشید رضا و غزالی دموکراتیک‌تر و عرفی‌تر از امام است؛ این، بدان معنا نیست که نظریه امام دموکراتیک نباشد، بلکه نظریه امام با دموکراتیک رسمی، همخوانی و سازگاری دارد؛ چون ولی فقیه در جمهوری اسلامی توسط شخصی تعیین نمی‌شود؛ بلکه در تعیین آن، مردم نقش دارند؛ به این ترتیب که، به اعتقاد امام، فقیهی می‌تواند ولی مردم شود که در میان آنان حسن شهرت داشته و مردم به او اعتماد داشته باشند و از طریق انتخابات برگزیده شود. تمام اینها دلیل سازگاری نظریه ولایت فقیه با دموکراسی است، مگر اینکه خود فقها مردمی و دموکراتیک عمل نکنند و نشان دهند با دموکراسی سازگاری ندارند.

سپس حمید عنایت می‌گوید: دو ویژگی در حکومت ولایت فقیه مشاهده می‌شود که حاکی از مردمی بودن آن است: یکی مسئله شخصیتی خود فقها است که باید افرادی اخلاقی، معنوی و مردم‌گرا باشند؛ دیگر اینکه، چنین نیست که ولی فقیه فصل‌الخطاب همه مباحث فقهی باشد؛ بلکه فقهای دیگر نیز اجازه طرح اندیشه‌های فقهی خود را دارند. بر این اساس عنایت نتیجه می‌گیرد

که نظریه ولایت فقیه در باطن، یک دیدگاه تکثرگراست و مطلق نیست.

سپس عنایت به ساختار اقتصادی و اجتماعی حکومت ولایت فقیه اشاره می‌کند و می‌گوید: نظریات اقتصادی امام برخلاف افرادی چون مودودی، غیرمحافظة‌کارانه و یک نوع سوسیالیسم اسلامی است؛ چون به حقوق مستضعفان و محرومان توجه زیادی دارد و ضد سرمایه‌داری است. ولی فقیه در مسائل اجتماعی به صورت انقلابی عمل می‌کند و معتقد است که کارگزاران حکومت پهلوی را باید به صورت انقلابی مجازات کرد و تخفیفی قائل نشد. البته در برخی مباحث فقهی مانند برخورد با کارگزاران حکومت پهلوی با وسواس و احتیاط شدیدی عمل می‌کند و با حالتی محافظه‌کارانه، جلو خیلی از مجازات‌ها را می‌گیرد. در نهایت، برداشت کلی حمید عنایت از نظریه ولایت فقیه امام این است که این نظریه با قرائت رسمی که از دموکراسی دارد، مغایرتی با آن ندارد.

نتیجه‌ای که از این نمونه تفسیر علمی می‌توان گرفت این است که ایشان با وجود آنکه خود، یک سکولار است، خیلی خوب به متن مراجعه کرده و سعی نموده است، بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری، تفسیری واقع‌بینانه و علمی از نظریه امام ارائه دهد.

نکته مورد توجه در قرائت آقای عنایت این است که وی هیچ نقدی به دیدگاه امام وارد نمی‌کند. به نظر می‌رسد تا این دوران، طرفداران سکولاریسم، هیچ نقد جدی به اندیشه امام وارد نکرده باشند؛ شاید علت این امر، آن باشد که نظریه امام هنوز نظریه ناشناخته‌ای بوده و این، طبیعی است که اندیشمندان مدرن و سکولار با چنین نظریه ناشناخته‌ای با احتیاط برخورد می‌کنند؛ شاید هم عنایت فکر می‌کرد در فهم این نظریه به حدی نرسیده باشد که بتواند آن را نقد کند. عدم نقد نظریه امام می‌تواند علت دیگری هم داشته باشد و آن اینکه آقای عنایت در هنگام طرح نظر مخالفان گفت: مخالفان دو گروه‌اند، مخالفان سکولار و مخالفان دینی؛ سپس گفت: ما مخالفان درون دینی (علمای شیعه) را مطرح می‌کنیم؛ دلیل آن را هم چنین بیان کرد که طرح دیدگاه‌های سکولار، جز اینکه این نظریه را مستحکم‌تر کند، نتیجه دیگری ندارد. بر فرض که ایشان از سکولارهای مخالف اندیشه امام باشد، اگر نقدی جدی مطرح می‌کرد، ممکن بود

نظریه امام مستحکم‌تر شود؛ لذا آن را نقد نکرد.

به هر حال ایشان به عنوان یک اندیشمند سکولار، تفسیر منصفانه‌ای نسبت به نظریه سیاسی امام خمینی (س) داشتند؛ از این رو در بین اندیشمندان دینی، چهره‌ای منفی نداشته، بلکه شخصیتی قابل احترام‌اند.

◆ تفسیر نظریه‌پردازانه از نظریه ولایت فقیه

در این نوع تفسیر، مفسر، شخص یا متنی را در چهارچوب یک نظریه کلی، بررسی می‌کند. نمونه آن، مباحثی است که دکتر فرهنگ رجایی در کتاب «معرکه جهان‌بینی‌ها» طرح کرده است. مجموعه مطالعات و مباحث دکتر رجایی، بر اساس فلسفه سیاسی و ایران‌شناسی است و در قالب نظریه‌برداری مطرح شده است.

وی در کتاب مذکور، مباحث مربوط به ایران معاصر را در تماس با فرهنگ و تمدن غرب، مورد بررسی قرار داده و معتقد است، بسیاری از روشنفکران، طی چند قرن اخیر، به نوعی سرگشتگی، تحیر و احساس عقب‌ماندگی دچار گشته و به دنبال آن بودند تا علت این عقب‌ماندگی را بیابند؛ از این رو، از زوایای مختلف به بررسی این موضوع پرداختند. یکی از این زوایا، هویت و تمدن ایرانی است. خود فرهنگ رجایی نیز در زمره این افراد است. وی در کتاب مذکور، سیر جریان‌های فکری را از گذشته‌های دور تا قرن بیستم مورد بحث و بررسی قرار داده و در مبحث جریان‌های فکری معاصر، اندیشه سیاسی امام را نیز مورد تحلیل قرار داده است. وی برای تحلیل جریان‌های فکری در ایران معاصر، معتقد است که باید ملاک و محور بحث ما در این جریان‌های فکری، مسئله خردورزی باشد؛ یعنی این جریان‌های فکری تا چه اندازه خردورز بوده‌اند؟

از دیدگاه رجایی هر نوع رهیافت عقلانی برای حل مشکلات جامعه، خردورزی است. بنابراین خردورزی، نوعی ابزار برای رسیدن به هدف (حل مشکلات جامعه) است. خردورزی، یک

محور (مبانی) و یک روند دارد. جریان خردورز، در بخش مبانی و محورها، باید سه شاخص را در خود داشته باشد:

اول - مسئله دین یا سنت

دوم - مسئله سیاست

سوم - مسئله معرفت‌شناسی

این سه شاخص، مثلث تمدنی را شکل می‌دهند و تمدن خردورز باید این سه ضلع را داشته باشد. در بخش روندها نیز باید سه مشخصه لحاظ شود:

۱ - زمان‌شناسی

۲ - مکان‌شناسی

۳ - توان‌نهادسازی

به عبارت دیگر، جریان خردورز باید بتواند در راستای تمدن‌سازی، هر یک از اضلاع مثلث محوری را در قالب زمانی و مکانی و نهادینه‌سازی، بکار ببرد؛ مثلاً بتواند در حوزه دین، روحانیت یا سیاست، نهادهایی را ایجاد کند که از عهده پیشبرد این اهداف و مقاصد بر آیند. فرهنگ رجایی پس از این مقدمه، جریان‌های فکری معاصر ایران را به چهار دسته تقسیم کرده است که عبارت‌اند از:

۱ - **جریان دولت‌مدار**: این جریان معتقد است برای رهایی از عقب‌ماندگی، حل مشکلات و انجام اصلاحات در ایران، به حکومتی مرکزی و مقتدر نیاز داریم. علی‌اکبر داور، عیسی صدیق و فروغی به عنوان تئوریسین‌های این جریان در عهد رضاخانی بودند. آنها بنیانگذاران فرهنگی - سیاسی دوران پهلوی هستند که رضاخان را نماد جریان دولت‌مدار می‌دانستند که می‌تواند جامعه ایرانی را در قالب یک دولت مرکزی مقتدر درآورد و از انحطاط نجات دهند.

۲ - **جریان دین‌مدار**: این جریان در مقابل جریان اول، وظیفه خود را حفظ دین در دنیای جدید می‌داند و از سیاست دوری می‌کند. نماد این جریان، افرادی چون حاج شیخ عبدالکریم

حائری، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله طالقانی، بازرگان و شهید مطهری، هستند.

۳- **جریان غرب‌مدار:** این جریان معتقد بود که برای نجات از عقب‌ماندگی و خروج از انحطاط باید سر تا پا غربی شد و الگوی غربی را آویزه گوش خود کرد. باید همان کاری را انجام دهیم که غربیان می‌کنند. به تعبیر آقای رجایی، این جریان به کلی خردورزی را تعطیل کرده بود.

۴- **جریان تمدن‌مدار:** این جریان به جامعه ایران از منظر تمدنی نگاه می‌کند و معتقد است که ایرانیان از تمدن حقیقی خود فاصله گرفته و باید به آن بازگردند. برای این جریان، صرفاً حفظ دین مهم نیست؛ بلکه پاسخگویی به مسایل روز جامعه و حل معضلات و مشکلات جامعه ایرانی در دنیای جدید، اهمیت دارد. جریان تمدن‌مدار به دنبال استقلال فردی و سیاسی جامعه ایران است و معتقد است ایران به لحاظ سیاسی، باید از حکومت‌های استبدادی و استعماری، مستقل شود. همچنین مردم در تعیین سرنوشت خود، استقلال فکری داشته باشند. نماد این جریان نیز افرادی همچون: شهید مدرس، دکتر مصدق و امام خمینی هستند.

وی پس از این دسته‌بندی، چنین بیان می‌کند که به طور کلی تمامی این جریان‌ها ناخردورز هستند؛ منتها شدت و ضعف دارند؛ مثلاً، جریان فکری دولت‌مدار، بیشتر به دنبال دولت‌سازی بود تا تمدن‌سازی؛ تمدن‌سازی لوازمی دارد و آن بسیج میراث فرهنگی، دین و دانش‌های گوناگون برای پیشرفت علم و تمدن است؛ در حالی که این جریان ابداً به دنبال چنین چیزی نبود. جریان دین‌مدار، به جز فکر حفظ دین، شاخص دیگری نداشت؛ مثلاً، به دنبال سیاست نبود؛ در روند خردورزی هم، نه زمان‌پذیر بود، نه موقعیت مکانی خود را درک می‌کرد و نه نهادسازی می‌نمود. ناخردورزی جریان غرب‌مدار نیز، اظهر من الشمس است؛ زیرا خردورزی را به کلی تعطیل کرده بودند و به تقلید کورکورانه از غرب می‌پرداخت. در مورد جریان تمدن‌مدار، نیز باید گفت هر چند به مسایل تمدن توجه داشتند و در پاسخگویی به مسایل جامعه و حل مشکلات آن می‌کوشیدند، ولی بیشتر به کلی‌گویی پرداخته، به جزئیات عنایتی نداشتند؛

مثلا بحث فلسفه سیاسی در نزد نمایندگان این جریان جایگاهی نداشته است. رجایی معتقد است که اگر چه امام به حل مسائل تمدن ایران توجه دارد، ولی اندیشه سیاسی ایشان، درون مایه خردورزانه ندارد.

◆ نقدی بر قرائت‌های فرهنگ رجایی

۱ - مهم‌ترین اشکال به قرائت‌های فرهنگ رجایی، در نوع چینش جریان‌ات فکری از حیث اهمیت آنها است؛ زیرا ایشان، تمدن را عام و فراتر از دین و دولت و عینیت‌های خارجی قرار داده است.

در حالی که می‌توانیم این چینش‌ها را به گونه‌ای دیگر، در نظر بگیریم؛ یعنی دین را عام و تمدن را زیر مجموعه آن قرار دهیم؛ زیرا کسی که دین‌مدار باشد، خواه ناخواه تمدن‌مدار نیز هست. از نظر اندیشمندی مانند توماس هابز، دولت محوریت دارد و سایر جریان‌ات تحت‌الشعاع جریان دولت‌مدار، هستند؛ مثلا این دولت است که تکلیف شهروندان را از نظر انتخاب دین و مذهب و غیره مشخص می‌کند. وی نهادهای اجتماعی را به عنوان زیر مجموعه دولت مورد مطالعه قرار می‌دهد. بنابر مطالب ذکر شده، اولین نقد بر قرائت‌های فرهنگ رجایی، متوجه محورها از حیث عام و خاص بودن آنهاست.

۲ - دومین اشکال، شدت و ضعف در خردورزی این جریان‌ات است نه در ناخردورزی آنها؛ زیرا اگر همه این جریان‌ات ناخردورز باشند، دیگر مفهومی ندارد به آنها جریان فکری بگوییم؛ خصوصا اگر توجه کنیم که حتی در جریان غرب‌مدار نیز، عناصر فرهنگی بسیاری مهمی وجود داشته‌اند که توانسته‌اند پنجاه سال بر ایران حکومت کنند؛ مثلا برخی معتقدند، پس از خواجه نصیر طوسی، شخصیتی مانند تقی‌زاده (که از عناصر برجسته معاصر و غربگرا بود)، یافت نشده است.

۳ - اشتباه دیگر در ذکر نمادها و مصادیق این جریان‌ات فکری است؛ مثلا در جریان

تمدن‌مداری، امام را در کنار دکتر مصدق ذکر می‌کند. در حالی که مصدق نگرش ملی و محدود به ایران داشته است؛ نه نگاه تمدنی. او در صدد احیای تمدن ایران نبود و در حوزه سیاست نیز برداشت‌های سیاسی غربی داشت؛ در حالی که امام در حوزه فلسفه سیاسی، نظریه ولایت فقیه را مطرح کرد - که جامع‌ترین نظریه محسوب می‌شود - و توانست حکومتی مستقل و مبتنی بر این نظریه تشکیل بدهد. یا در جریان دین‌مدار افرادی نظیر مرحوم طالقانی، مرحوم بازرگان و شهید مطهری را کنار هم قرار داده است؛ در صورتی که کار شهید مطهری در باب ایران‌شناسی و شناخت تمدن ایران و اسلام - در قالب کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران - بی‌نظیر است و نمی‌توان منکر نگرش تمدنی وی شد. همچنین شخصیتی مانند شیخ عبدالکریم حائری، نهاد روحانیت را در ایران و مرجعیت شیعه را در قم استحکام بخشید؛ از این رو نمی‌توانیم منکر نهادسازی وی شویم؛ همین‌طور اقدام آیت‌الله بروجردی در تقریب بین مذاهب، گامی بلند در راستای احیای تمدن اسلامی بود. ضمن اینکه، این اقدامات، هر چند سیاسی‌کاری نیست، خود، نوعی سیاست است.

۴ - اشکال مبنایی دیگر بر نظریه آقای رجایی این است که چرا ایشان خردورزی، آن هم از نوع رایج غربی را مبنای قرار داده‌اند؟ زیرا اگر مثلاً خردورزی غربی به دوران خارج شدن، از قرون وسطی و ورود به عصر روشنائی بازگردد، این فراگیر نیست و ممکن است در نقطه‌ای دیگر مانند ایران، ملاک خردورزی، خروج از انحطاط دین باشد -

در تفسیرهای ایدئولوژیک مفسر خود را ملتزم به فهم واقعیت متن نمی‌کند؛ بلکه در چهارچوب ایده‌ها، پیش‌فرض‌ها و علایق خود، مفاهیمی را تولید و بر طبق آن، واقعیت متن را تفسیر می‌کند.

۵ - ایشان امام را متهم به کلی‌گویی می‌کنند؛ در حالی که معلوم نیست چه مقدار از آثار امام را مطالعه کرده‌اند. اگر ایشان نگاهی اجمالی و سطحی به صحیفه امام می‌انداختند، متوجه می‌شدند که امام در مورد موضوعاتی مانند استقلال، استعمار، خودکفایی، احیا تمدن اسلامی و ایرانی و غیره چه میزان مطلب دارند و ابداء کلی‌گویی نکرده‌اند.

آخرین مطلبی که از آقای فرهنگ رجایی ذکر می‌کنیم این است که ایشان معتقدند جریان دین‌مدار در مواجهه با تمدن جدید سه دوره را تجربه کرده است؛ دو دوره از آن را پشت سر گذاشته‌ایم و هم‌اکنون در دوره سوم آن به سر می‌بریم؛ دوره اول، دوره دفاع از دین بود و تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت؛ در این دوره، سرکردگان جریان دین‌مداری، می‌کوشیدند که اشکالات وارده به دین را پاسخ دهند.

بزرگ‌ترین نماد این دوره، سید جمال‌الدین اسدآبادی است. دوره دوم، از جنگ جهانی دوم تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت؛ این دوره را دوره بازگشت به خویش نامیده‌اند؛ یعنی دینداران نه تنها از دین دفاع می‌کردند، بلکه مدعی بودند که اسلام طرح و برنامه دارد. نماد برجسته این دوره، فداییان اسلام و به طور مشخص سید مجتبی نواب‌صفوی است که در کتابچه‌ای راهکارها و برنامه‌های تشکیل حکومت اسلامی را طراحی کرده است. دوره سوم، دوره کنونی است که بعد از پیروزی انقلاب شروع شده است. این دوره را، دوره شکوفایی و عملی کردن برنامه‌هایی می‌دانند که در گذشته طراحی شده بود.

در دوره اول، صرف دفاع از آموزه‌های دینی قانع‌کننده بود. در مورد دوره دوم، صرف ادعای داشتن برنامه حکومتی و اقتصادی - اجتماعی کفایت می‌کرد. ولی در دوره سوم، مسئولیت اجرایی نیز بر این توجیه نظری افزوده شده است.

در پایان سؤالی که از آقای فرهنگ رجایی داریم این است که شما چگونه درباره دوره سوم قضاوت می‌کنید و آن را جریانی ناخردورز می‌نامید؛ در حالی که هنوز این دوره به پایان نرسیده است؟!

◆ تفسیرهای ایدئولوژیک از نظریه ولایت فقیه

بیشترین قرائت‌هایی که جریانات مختلف از اندیشه‌های امام خمینی داشته‌اند، بر مبنای تفسیرهای ایدئولوژیک است؛ از این رو تلاش می‌کنیم جلوه‌های بیشتری از این نوع تفسیر را تحلیل نماییم. تفسیر ایدئولوژیک در مقابل تفسیر علمی است؛ مشخصه تفسیرهای علمی، فهم واقعیت متن، بدون هیچ پیش‌فرض و پیش‌داوری است؛ اما در تفسیرهای ایدئولوژیک مفسر خود را ملتزم به فهم واقعیت متن نمی‌کند؛ بلکه در چهارچوب ایده‌ها، پیش‌فرض‌ها و علایق خود، مفاهیمی را تولید و بر طبق آن، واقعیت متن را تفسیر می‌کند؛ در واقع اگر متن متشکل از ماده و صورت باشد، مفسر صورت متن را کنار می‌گذارد و فقط ماده را در ذهن خود وارد می‌کند؛ سپس ایده‌ها و ذهنیت‌های خود را به مثابه یک صورت جدید، روی این ماده قرار می‌دهد. بدین ترتیب، متن، صورت جدیدی پیدا می‌کند که معلوم نیست با صورت حقیقی آن انطباق دارد یا نه؟ در عین حال مفسر خود را ملزم نمی‌بیند که صورت واقعی متن را برای مخاطبان بازگو نماید.

◆ بشیریه و سیطره تفسیرهای جامعه‌شناختی ایدئولوژی

از جمله کسانی که نظریات او مبتنی بر تفسیر ایدئولوژیک از اندیشه‌های امام است، دکتر حسین بشیریه می‌باشد بیشتر آثار وی در مقوله جامعه‌شناسی سیاسی، است که از مهم‌ترین آنها می‌توان از «جامعه‌شناسی سیاسی» نام برد. بشیریه اخیراً دو کتاب دیگر نیز در زمینه جمهوری اسلامی و مشخصاً اندیشه‌های امام، تألیف کرده است؛ یکی «جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران»، دیگری «دیب‌چاه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران در دوره جمهوری اسلامی».

در کتاب اول، برداشت خود را از اندیشه سیاسی امام در قالب دو بحث کلی، ارائه کرده است: یکی تحت عنوان اقتدار کاریزماتیک، دیگری، سنتگرایی تجدستیز در ایران.

در قرائت کاریزماتیک از اندیشه امام، بشیریه، نوعی تقسیم‌بندی از نظام‌های سیاسی ارائه می‌کند که برگرفته از تقسیم‌بندی ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی است. وبر اقتدار سیاسی را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱- اقتدار کاریزماتیک ۲- اقتدار سنتی ۳- اقتدار عقلانی قانونی.

کاریزما به کسی اطلاق می‌شود که شخصیت بسیار برجسته‌ای دارد و نفوذ همین شخصیت برجسته، همه مشکلات را حل می‌کند. در واقع حل مشکلات، توسط خود این شخص است. معمولاً کاریزماها، شخصیت‌هایی انقلابی هستند.

اقتدار سنتی (پادشاهی): مشروعیت چنین حکومت و رهبری، ناشی از شخصیت او نیست؛ بلکه نشئت گرفته از سنت حاکم بر جامعه است و سنت، پشتوانه مشروعیت اوست؛ در واقع، این شخص از خود هیچ اقتداری ندارد و به واسطه سنت حاکم بر جامعه، سلطه پیدا کرده است و حکومت می‌کند.

اقتدار عقلانی یا قانونی: مشروعیت چنین حکومتی بر اساس عقل جمعی است؛ یعنی تعقل جمعی مردم، قوانینی را طرح‌ریزی می‌کند و حاکم، ناگزیر است طبق این قوانین، حکومت و جامعه را اداره کند. در چنین اقتداری، حاکم تا وقتی مشروعیت دارد که به مرّ قوانین موضوعه عمل کند.

وبر معتقد است ابتدایی‌ترین شکل حکومت، حکومت کاریزماتیک است؛ یعنی کاریزمایی ظهور می‌کند؛ مردم را بسیج می‌کند و در زیر چتر اندیشه سیاسی خود، نظامی سیاسی را تأسیس می‌کند. پس از شخصیت کاریزما (کاریزماها منحصر به فرد هستند و در نظامات سیاسی تکرار نمی‌شوند و یا تداوم نمی‌یابند)، به طور طبیعی اقتدار سیاسی سنتی یا عقلانی قانونی شکل می‌گیرد.

بشیریه بر اساس این تقسیم‌بندی، جامعه سیاسی بعد از انقلاب را تحلیل می‌کند و نوعی تحلیل از اقتدار سیاسی امام ارائه می‌دهد. وی معتقد است اگر ما حوادث پس از انقلاب را مطالعه و بررسی کنیم به این نتیجه می‌رسیم که هر سه نوع اقتدار سیاسی در نظام جمهوری

اسلامی تحقق یافته است: اقتدار کاریزما از سال ۵۷ تا ۶۸ (رحلت حضرت امام)، اقتدار سنتی از سال ۶۸ تا دوم خرداد ۷۶ و اقتدار عقلانی قانونی از سال ۷۶ به بعد. بدین ترتیب بشیریه دوره رهبری امام را کاریزمایی می‌داند که همه مشکلات و مسائل این دوره به واسطه شخصیت امام و با سرانگشت تدبیر اشاره ایشان، حل می‌شد. پس از امام، جانشین او، قاعدتا شخصیت کاریزماتیک ندارد و لذا مرحله بعد، یعنی اقتدار سنتی، آغاز می‌شود. به بخشی از گفتار بشیریه در این کتاب توجه کنید:

و اما شخص امام خمینی در آن دوران، محور سیاست در ایران بود. وی در مشاجرات و منازعات میان گروه‌ها و گرایش‌های مختلف در درون نظام، داوری می‌کرد. مؤثرترین بسیج‌گر توده‌ها در منازعات داخلی و تصمیم‌گیرنده اساسی مسایل مربوط به جنگ و صلح، محسوب می‌شد. بانی مهم‌ترین نهادهای سیاسی - اجتماعی و بنیادهای مختلف در جمهوری اسلامی بود. اخراج نخستین رئیس جمهوری از منصبش، نشانگر غلبه و تسلط اقتدار کاریزمایی بر اقتدار عقلانی بوروکراتیک بود. هیئت حاکمه عمدتا شاگردان، پیروان و سرسپردگان او بودند و در سایه رهبر، الیگارشی روحانی نسبتا منسجمی شکل گرفت.

بشیریه، در توصیف سنتگرایی تجدد ستیز نیز به اندیشه سیاسی امام، اشاره می‌کند. و معتقد است:

در ایران دوره معاصر، به تبع غربی‌ها، فرآیندی به نام تجدد، به راه افتاد. شروع این فرآیند از زمان رژیم پهلوی بوده است؛ هر چند زمزمه‌های آن از آغاز انقلاب مشروطه به گوش می‌رسید.

در ایران جریانی تحت عنوان سنتگرایی تجدیدستیز، وجود دارد که بسیار قوی و مقتدر است. افرادی که در عین سنتگرایی، نوعی ضدیت و خصومت هم با تجدد و نوسازی دارند. این جریان در دوره پهلوی به شدت رو به افول و ضعف نهاد. اما به دنبال انقلاب اسلامی، این جریان به یکباره قوت پیدا کرد و تا آنجا پیش رفت که حاکمیت سیاسی را هم به دست آورد. سنتگرایی تجدیدستیز در ایران، جریانات مذهبی بودند. هر چند در

جریانات غیرمذهبی نیز، تجددستیزی وجود داشته است.

بشیریه در مباحث خود به سنتگرایی متجدد یا به عبارتی نواندیشان دینی نمی‌پردازد؛ زیرا اعتقادی به آنها ندارد و اساساً چیزی به نام روشنفکری دینی را قبول ندارد. به اعتقاد وی، بعد از انقلاب، جریانی تجددستیز حاکمیت ایران را در دست گرفت که در رأس آن رهبری نظام، یعنی امام، قرار داشت.

بشیریه معتقد است سنتگرایان وقتی با تجدد و مظاهر آن مواجه شدند، به مثابه یک روستایی بودند که از مکانی کوچک به فضایی باز آمده باشد؛ واکنش روانی چنین افرادی، ترس، عدم اطمینان، عدم آرامش و عدم امنیت خواهد بود؛ از این رو برای فائق آمدن بر این حالات، یا انزوا می‌گزینند، یا به سمت قدرت می‌رود؛ تا با کسب آن به آرامش، اطمینان و امنیت برسد.

اگر این شخص، خودش شخص مقتدری باشد، با اقتدار خود به پیش می‌رود و الا به دنبال شخصیت مقتدری می‌گردد تا بتواند در شخصیت او نوب شود و به پشتوانه و رهبری او، علیه نهاد حاکم قیام کند و حکومتی دلخواه تشکیل دهند. چنین شخصی با نوب شدن در شخص مقتدر دو کار انجام می‌دهد: ۱ - خودش هم مقتدر می‌شود. ۲ - بر زیردستان خود حکومت می‌کند.

بشیریه در بحث زمینه‌های روانی، جملاتی دارد که حائز اهمیت و توجه است:

احساس عدم امنیت و حقارت و ترس در دنیای مدرن، به نوبه خود میلی نیرومند به جستجوی قدرت در چنان فردی ایجاد می‌کند. تنها قدرت است که به انسان ناامن، امنیت می‌بخشد. قدرت بهترین درمان درد ناامنی و بی‌هنجاری است. آنچه در روانشناسی اجتماعی، شخصیت اقتدارطلب خوانده می‌شود، محصول همین توالی احوال است. مجموعه این شرایط، زمینه را برای ظهور جنبش‌های کاریزماتیک فراهم می‌کند. جنبش‌ها و رهبران کاریزماتیک، تعریف تازه‌ای از انسان و جامعه به دست می‌دهند و ایدئولوژی تازه‌ای برای جبران هویت و امنیت از دست رفته، عرضه می‌کنند.

جنبش، رهبری و ایدئولوژی، روی هم رفته احساسی از امنیت و هویت به اعضا می‌بخشد. و بدین‌سان تمایلات شخصیت اقتدار طلبانه‌اش ارضا می‌گردد. به دیگر سخن، ساختار شخصیتی احزاب با ساختار قدرت در درون جنبش منطبق می‌شود. در این شرایط، رهبران مجری احکام خدا و مطیع اوامر او هستند. مردم نیز باید از ایشان اطاعت کنند.

تجدد، مفهومی نظری و معنایی عینی دارد. نمادهای خارجی مانند تکنولوژی، دانش، هنر و تمدن، مظاهر و معانی عینی تجدد هستند. اما از جهت مفهوم نظری، جوهره تجدد در فردیت است و فردیت به معنای خود بنیاد بودن است. به عبارتی صرفاً بر عقل خود تکیه داشتن و حتی از آموزه‌های دینی و اسطوره‌ای کمک نگرفتن را، فردیت می‌گویند. فردیت به این معنا، در مقابل مذهب قرار می‌گیرد؛ زیرا مذهب می‌گوید باید بر خدا و کتاب و سنت تکیه داشته باشی ولی انسان متجدد، همه این کارها را کنار گذاشته و تنها به خودش اتکا دارد؛ حتی کتاب و سنت را هم متکی به خود و تفسیر خود می‌داند.

در پاسخ به این سخن دکتر بشیریه - که امام را سرآمد سنتگرایان تجددستیز قلمداد کرده بود - باید گفت، امام ابداً تجدیدستیز مطلق نبوده است؛ جمله معروف ایشان که ما با سینما (به عنوان نماد و مظهری از تمدن و تجدد) مخالف نیستیم؛ ما با فحشا مخالفیم، بیانگر این مطلب است که امام با برخی مظاهر فاسد غرب، سر ستیز داشتند؛ نه با کلیت تمدن غرب. امام در عمل هم نشان دادند که با نمادهای تمدن غرب مشکلی ندارند، همان‌گونه که بسیاری از نهادها و نمادهای مدرن را، در حکومت خود حفظ کردند؛ مثلاً مجلس را (از مظاهر مدرنیسم و تجدد) حفظ و تثبیت کردند؛ در حالی که نیروهای مدرن و متجدد، نظیر حزب توده و سازمان مجاهدین، خواهان انحلال آن بودند و یا آنکه بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دستور تشکیل دولت موقت را دادند و قانون اساسی را پس از تصویب به آرا عمومی گذاشتند و این یعنی سوق دادن جامعه به سمت اداره مدرن آن.

◆ نقد دیدگاه دکتر بشیریه

۱- از اشکالات اساسی به دکتر بشیریه این است که در مورد دیدگاه‌های امام، ایدئولوژیک بحث می‌کند و ایده سنتگرایی را به امام و انقلابیان نسبت می‌دهد؛ در حالی که دلیلی برای اثبات این مدعا ندارد؛ گویی آن را مسلم فرض کرده است. وی به صورت کلی می‌گوید: اینها سنتگرا و سنتگراها ضد تجدد هستند؛ پس امام ضد تجدد است. بشیریه، کلا سنتگرایی را مترادف با تحجرگرایی می‌داند.

۲- اشکال دیگر این است که بحث سنت و تجدد، بحثی دوگانه است؛ نمی‌توان به یک جهت توجه کرد؛ آن را نقد نمود و به چالش کشید؛ در حالی که نسبت به طرف دیگر بی‌توجه و از آن غافل بود و یا خود را به تغافل و تجاهل زد. لذا اگر سنتگرایی نقد می‌شود، باید تجدد نیز نقد شود و در کنار محاسن تجدد، معایب آن نیز گفته شود.

۳- اشکال سوم اینکه در این تفسیر، جامعه به دو بخش سنتگرا و متجدد تقسیم می‌شود و قسم سومی که بینابین سنت و تجدد باشد در نظر گرفته نمی‌شود. بر اساس همین تقسیم‌بندی هم می‌گویند جوامع سنتگرا، ضد تجدد هستند؛ زیرا نمی‌خواهند یا نمی‌توانند شق ثالثی را تصور کنند که مثلا می‌توان با حفظ سنت‌ها، جنبه‌های مثبت تجدد را نیز کسب کرد.

مفهوم سنت در نزد غربی‌ها مفهوم ماقبل سرمایه‌داری است. آنان سیر تاریخ را، تک خطی می‌دانند و بر اساس آن می‌گویند: مقطعی از تاریخ، یونان بوده است؛ بعد روم شده است؛ سپس مسیحیت و پس از آن تمدن اسلامی و اینک، رنسانس و سرمایه‌داری است. طبق این تفسیر هر جامعه‌ای که سرمایه‌داری نباشد، ماقبل سرمایه‌داری است؛ که اصطلاحا به آن سنت می‌گویند. در پاسخ به آنها باید گفت، اولاً تک خطی بودن تاریخ را از کجا آورده‌اید؟ به عدد جوامع، می‌تواند تاریخ وجود داشته باشد؛ که هر کدام از آنها خط سیر خاص خود را طی کنند. بنابراین اگر ایده‌ای، ولو از ناحیه یک کاریزما مطرح شود، ممکن است به بعد از سرمایه‌داری تعلق داشته باشد و لزوماً متعلق به قبل از سرمایه‌داری نباشد.

۴ - اشکال دیگر این است که، مگر تجدد، حجیت ذاتی دارد که اگر امام یا هر کس دیگری با آن سر ستیز داشت، بر او ایراد بگیریم؟ ضمن اینکه همان‌گونه که سنتگرایان تجددستیز داریم، تجددگراهای سنتستیز هم داریم. (این یک معادله دو طرفه است و نباید از طرف دیگر آن غافل شد. اقتضای بحث علمی و بی‌طرفانه هم این است که جوانب یک قضیه را به طور مساوی مورد بررسی و نقد قرار دهید) رضاخان که متجددین از او دفاع می‌کردند، مولود مشروطه بود. او تمام نمادهای سنتی را از مظاهر مذهبی گرفته تا شخصیت‌ها، علما، حجاب، قضا، وقف و ... نابود کرد. آیا این سنتستیزی نیست؟ متجددین، سنتگرایان را تروریست می‌نامند؛ از آنها می‌پرسیم اگر ملاک تروریست بودن، کشتن و تعداد کشته‌ها باشد، همین تجددگرایان در دوران معاصر، هزاران هزار انسان را به بهانه‌های مختلف به خاک و خون کشیده‌اند. شما که به زعم خود، سلطنت پهلوی را مدرن و در نتیجه، مشروع می‌دانید، آیا می‌توانید به این پرسش پاسخ دهید که ساواک چه کسانی جز سنتگرایان را شکنجه می‌کرد و بعضاً به قتل می‌رسانید؟

۵ - اشکال دیگر این که نویسنده در بحث زمینه روانی، می‌گوید ورود سنتگرایان به دنیای جدید، موجب ترس و وحشت و احساس ناامنی در آنها، شد؛ لذا آنها برای غلبه بر ترس و ناامنی خود به دنبال کسب قدرت بودند. در پاسخ می‌گوییم: همین مطلب درباره تجددگرایان نیز صادق است؛ یعنی آنها با تاسیس نظام اسلامی، به وحشت افتادند که می‌باید موقعیت و درآمدشان را از دست بدهند؛ در نتیجه، آنها نیز باید برای دستیابی به آرامش و رها شدن از تشویش، به سمت انقلاب و مراکز قدرت پیش می‌رفتند.

۶ - اشکال دیگر به تفسیر ایدئولوژیک، این است که از هر بخشی خوشش بیاید، آن را مورد نقد قرار نمی‌دهد؛ ولی هر طرف را که نپسندد، به طرق مختلف، مورد نقد و سرکوب قرار می‌دهد؛ در حالی که شرط انصاف در نقد و تحلیل، آن است که تمام جوانب قضیه را مورد بررسی بی‌طرفانه قرار دهیم.

۷ - اشکال دیگر آنکه ترس و وحشتی که دکتر بشیریه ادعا می‌کند در بین سنتگرایان ایجاد شده بود، صحت ندارد؛ زیرا اولاً با وجود آنکه ساواک انقلابیان را شکنجه و زندانی می‌کرد،

آنها احساس آرامش می‌کردند؛ زیرا به خدا متکی بودند. ثانيا این، تجددگرایان هستند که به علت فردیت سابق الذکر و عدم اتکا به عوالم بالا، به مجرد کنار ماندن از حیطه قدرت، دچار یاس و تشویش می‌شوند؛ نه سنتگرایان.

ذکر این مطلب لازم است که تجددگرایان به بهانه تجدد، تمام مظاهر و ظواهر سنتی را به نابودی کشاندند - یا می‌کشاندند - اما سنتگرایان - به زعم دکتر بشیریه - پس از پیروزی انقلاب و به دست گرفتن حاکمیت، نه موقعیت شغلی تجددگرایان را به خطر انداختند؛ نه آنها را از مراکز علمی و دانشگاهی طرد کردند و نه احساس ناامنی و ترس در آنها ایجاد کردند؛ زیرا نه تنها نهادهای مدنی (دانشگاه‌ها، کارخانجات، مدارس) از بین نرفت، بلکه سیستم حکومتی نیز مانند اغلب ممالک مدرن و متمدن، جمهوری (اسلامی) شد.

۸ - اشکال آخر این‌که دکتر بشیریه در جایی از کتاب خود دولت پهلوی را یک نظام مدرن می‌داند و در جایی دیگر آن را نظامی شبه مدرن می‌داند؛ نه مدرن. البته این هم از مزایای (بخوانید معایب) تفسیر ایدئولوژیک است که هر کجا مصلحت و منفعت حکم کند، جریانی مدرن می‌شود و اگر به ضرر باشد، همان جریان، شبه مدرن و یا حتی سنتی می‌شود.

دکتر بشیریه باید به این سؤال پاسخ دهند که بالاخره سنتگرایان با چه کسانی مخالفت می‌کردند؟ دولت پهلوی که مدرن بود، یا دولت پهلوی که شبه مدرن بود؟ اگر حکومت پهلوی شبه مدرن باشد، در آن صورت، اساسا تجدیدی در این مملکت نبوده تا شما، سنتگرایان را به تجددستیزی متهم کنید؛ بلکه باید گفت چون رژیم پهلوی شبه مدرن بود، انقلاب اسلامی علیه شبه مدرنیسم و در تایید مدرنیته، شکل گرفت؛ در واقع انقلاب شد تا راه بر مدرنیسم باز شود. نکته آخر اینکه، آن قدر که روشنفکران و نهادهای مدرن، بعد از انقلاب اسلامی، آزادی عمل داشته‌اند و به راحتی توانسته‌اند نظرات و حتی انتقادات گزنده خود را نسبت به نظام جمهوری اسلامی، بیان کنند، سنتگرایان، آزادی عمل نداشته‌اند. بودجه‌ای که خرج متجددین (دانشجویان، دانشگاهیان، اصحاب قلم، مطبوعات و سیاسیون) می‌شود، خرج سنتگرایان (حوزویان و مجامع فرهنگی سنتی) نمی‌شود و ...

◆ حجاریان و سیطره تفسیرهای شبه‌دینی ایدئولوژی

از دیگر کسانی که با نگاه ایدئولوژیک به اندیشه‌های سیاسی امام نگریده، سعید حجاریان است. ایشان نظریه خود را در تحلیل اندیشه سیاسی شیعه و به تبع آن اندیشه سیاسی امام، تحت عنوان عرفی شدن فقه شیعه، ارائه کرده است. وی برداشت‌های خاصی نسبت به امام دارد. مدعای کلی ایشان این است که نظریه ولایت مطلقه فقیه، فقه شیعه را به سمت عرفی شدن سوق می‌دهد.

حجاریان مباحث خود را در دو مقاله به نام‌های «فرآیند عرفی شدن فقه شیعه» و «امام خمینی، فقیه دوران گذار» مطرح کرده است که در کتاب «از شاهد قدسی تا شاهد بازاری» گردآوری شده است.

◆ معنای عرفی شدن

حجاریان در مقاله اول، دو معنای متفاوت برای عرفی شدن می‌آورد:

اول - معنایی که جامعه‌شناسان غربی نظیر دورکیم و ماکس وبر ارائه کرده‌اند.

دوم - معنایی که شخص حجاریان از عرفی شدن ارائه داده است.

جامعه‌شناسان، چهار تعریف از عرفی شدن، ارائه داده‌اند:

یک - عرفی شدن، تضعیف و افول نقش دین در اجتماع است.

دو - عرفی شدن، افتراق نهاد دین از نهادهای سیاسی و اجتماعی است.

سه - دین، خودش نهادینه می‌شود و در کنار سایر نهادهای سیاسی - اجتماعی قرار می‌گیرد؛ یعنی اگر در گذشته همه چیز در دل دین قرار داشت، امروزه از دل دین خارج شده، به نهادی مستقل تبدیل می‌شود؛ خود دین نیز به عنوان نهادی مستقل در کنار نهادهای دیگر قرار می‌گیرد.

چهار - غلبه روشنگری بر زوایای تاریک زندگی؛ بر اثر عرفی شدن و به دنبال روشنگری‌ها، زوایای تاریک زندگی روشن می‌شود؛ مراد از زوایای تاریک، همان بخش‌هایی است که تحت تسلط دین بوده است. بشر با تسلط بر این بخش‌ها، به نوعی نقش دین را تضعیف می‌کند، مثلاً قانونگذاری، وظیفه دین و در عین حال یکی از بخش‌های تاریک و ناشناخته زندگی بشر بوده است. در گذشته هیچ‌گاه بشر برای خودش قانونگذاری نمی‌کرد. عصر روشنگری با قدم گذاشتن در این حوزه تاریک برای بشر نیز حق وضع قانون، قائل شد. وقتی بشر به این نتیجه رسید که من خود به بلوغ عقلی رسیده‌ام و می‌توانم برای خودم قانونگذاری کنم، این بخش از دست دین خارج شد.

حجاریان، پس از بررسی نظریات جامعه‌شناسان؛ دورکیم و ماکس وبر، دو معنا از عرفی شدن را، به عنوان نتیجه، ارائه می‌کند.

۱ - عرفی شدن، به معنای عبور مفاهیم و ارزش‌ها از ساحت قدسی به ساحت عرفی و دنیوی است. در گذشته، بشر، واژگان را با محتوای دینی، معنا می‌کرد و واژگان مفهوم قدسی داشتند؛ اما به مرور، این مفاهیم، محتوای دینی و قدسی خود را از دست داد و دنیوی و عرفی و بشری شد؛ مثلاً واژه برکت که ذاتاً مفهوم دینی داشت، به کلی متروک شد و جای خود را به برنامه‌ریزی داد؛ دیگر برکت برای شما رونق اقتصادی نمی‌آورد و باید براساس برنامه‌ریزی به رشد اقتصادی و رفاه رسید. و یا واژه عدالت، از بار اخلاقی و دینی خود جدا شده، به معنای برابری در تولید و توزیع ثروت و رفاه گرفته می‌شود؛ توزیع عادلانه، یعنی توزیع برابر امکانات در بین شهروندان. (در حالی که طبق برداشت دینی کسی که عدالت و تقوا نداشته باشد، نمی‌تواند در سیستم تولید و توزیع ثروت و کالا، عادلانه رفتار کند.) همین‌طور، واژه سعادت که در ادبیات دینی به رستگاری اخروی تعبیر می‌شود، در نظام عرفی، به مفهوم رفاه مادی و دنیوی تنزل می‌یابد.

۲ - عرفی شدن به معنای افتراق نهاد دین از دولت است. وقتی جامعه پیچیده و پیچیده‌تر می‌شود، به طور اتوماتیک مجبور می‌گردد، وظایف و نقش‌های خود را تخصصی - یعنی بخش

بخش - کند؛ زیرا جامعه بزرگ‌تر شده و دیگر نمی‌توانیم آن را منحصرًا به دست یک نهاد بسپاریم. این بخش بخش شدن، افتراقاتی را به وجود می‌آورد.

در گذشته بسیاری از این نقش‌ها (آموزش، قضا، مدیریت شهری، امور اقتصادی و آموزشی) در دست دین بود؛ یعنی یک عالم دینی، از عهده تمام این امور برمی‌آمد؛ علت آن هم بسیط بودن جامعه بود؛ اما با پیچیده‌تر شدن جوامع و روابط و مناسبات آن، این نقش‌ها و بخش‌ها، سنگین و سنگین‌تر می‌شود و چاره‌ای جز تقسیم و تخصصی شدن کارها نیست؛ لازمه این امر نیز ایجاد افتراق بین وظایف، مسئولیت‌ها و نهادها است.

گفتیم که در جامعه بسیط، تمام این نهادها در اختیار دین بود؛ اما با پیچیده شدن جوامع، کم‌کم این نهادها خود را از زیر سایه دین رها کردند و امروزه دین، بخش کوچکی از زندگی بشر را به خود اختصاص می‌دهد. در ایران زمان پهلوی نیز با مدرن شدن جامعه، نقش‌های دین را از جامعه گرفتند (وقف، اسناد رسمی، قضاوت، تدبیر شهر و آموزش) و این به طور طبیعی، منجر به افتراق دولت از دین شد.

حجاریان معتقد است جدایی دین از دولت، به معنای جدایی دین از سیاست نیست. وی مدعی است، نظریه ولایت فقیه امام، عرفی شدن دین را تسریع بخشید؛ یعنی این نظریه، مفاهیم دینی را به سمت غیر دینی شدن سوق داد و باعث افتراق دین از دولت شد. وی برای اثبات این مدعا، از دو رویکرد جامعه‌شناختی استفاده می‌کند: اول، رویکرد امیل دورکیم؛ دوم، رویکرد ماکس وبر.

دورکیم بحثی تحت عنوان «همبستگی و پیوند اجتماع» دارد. وی معتقد است هر جامعه‌ای، از تشکلهای به هم پیوسته و سازگار با یکدیگر، تشکیل شده است که برای حفظ این پیوستگی، از عناصری استفاده می‌کند. به همین جهت اگر احساس کند، عضوی از آن، سر ناسازگاری و جدایی طلبی دارد، او را وادار به تسلیم و پذیرش قواعد اجتماعی می‌کند.

او می‌گوید: کارکرد دین نیز ایجاد همبستگی اجتماعی است. جامعه، دین را برای ایجاد همبستگی و سازگاری در بین اعضای خود ایجاد کرده است. حال وقتی جامعه‌ای دچار تحول

و تغییر شد، ممکن است دچار گسست و افتراق شود؛ گسست و افتراق جامعه بیانگر ناکارآمدی و ناکارکردی دین خواهد بود؛ یعنی دیگر دین نمی‌تواند مانند گذشته اعضای جامعه را متشکل نگاه دارد. بنابراین ممکن است دو حالت رخ دهد: اول، دین خود را بازسازی کند و تشکیلات به هم خورده را باز گرداند. دوم، به علت ناتوانی دین، جامعه نقش ایجاد همبستگی را از آن گرفته، به نهاد دیگری مانند دولت بدهد. به این ترتیب، دین به حاشیه می‌رود و دولت مرجع تولید و توزیع ارزش‌ها خواهد شد.

حجاریان با الهام از رویکرد ماکس وبر، در مقاله فرآیند عرفی‌شدن فقه شیعه می‌گویند: ما وقتی فقه شیعه را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که فقه شیعه هم مانند فقه اهل سنت به سمت عرفی‌شدن حرکت کرده است؛ منتها چون فقه اهل سنت از همان ابتدا با دولت و حکومت درگیر بوده و ارتباط داشته است، خیلی زودتر و سریع‌تر عرفی شده است؛ اما فقه شیعه به علت فاصله داشتن با حکومت‌ها و درگیر نبودن با مسایل سیاسی - اجتماعی، روند عرفی‌شدنش خیلی کند بوده است. این روند ادامه داشته تا اینکه به زمان صفویه رسیده و توانسته است حکومتی شیعی تشکیل بدهد. در این زمان هم شتاب عرفی‌شدن در فقه شیعه، کند بوده است، تا اینکه حضرت امام، جمهوری اسلامی را تأسیس کردند. ظهور امام خمینی و طرح نظریه ولایت فقیه، روند عرفی‌شدن را سرعت و شتاب بخشید.

وی معتقد است:

پتانسیل عرفی‌شدن، در خود فقه شیعه وجود دارد و می‌توان به مواردی نظیر «منطقه الفراغ» (که دین به آن کاری ندارد و اختیار وضع قانون در این منطقه را به خود افراد و جامعه واگذار کرده است) و یا «مالا نص فیه» و نیز «بلا موضوع شدن حکم» (که با تغییر موضوع، حکم از بین می‌رود)، همچنین «احکام امضایی»، اشاره کرد؛ که به روند عرفی‌شدن، کمک شایانی می‌کند. همان‌طور، که اهل سنت با قیاس و استحسان و صدّ ضرایع و... روند عرفی‌شدن را دنبال کردند؛ یعنی شیعه و اهل سنت را در فتوا دادن، از شارع بی‌نیاز کرد.

البته وی معتقد است هیچ‌کدام از این موارد به اندازه نظریه ولایت فقیه، روند عرفی شدن را شتاب بخشید. برای اینکه سهم نظریه ولایت فقیه را در عرفی کردن شریعت بدانیم، لازم است، نگاهی به سایر مکانیزم‌های درون دینی بیندازیم، که باعث ایجاد این فرآیند شده، یا آن را تسریع بخشیده است. همه موارد مذکور، چون شمع‌های کم‌سو و چراغ‌های بی‌فروغی هستند که در پرتو تشعشع خورشید ولایت مطلقه فقیه، رنگ می‌بازند و هیچ‌یک تاب پهلو زدن با آن را ندارند. تئوری ولایت مطلقه فقیه، زمینه لازم را برای تبدیل شیعه به یک حزب و بلکه یک دولت تمام عیار فراهم آورده است.

◆ نقد و بررسی برداشت عرفی شدن از اندیشه سیاسی امام

دیدگاه عرفی شدن را از سه جنبه مختلف می‌توان مورد نقد و بررسی قرار داد. این سه جنبه عبارت‌اند از: ۱- موارد نقض (طرح دیدگاه مخالفان) ۲- کلیت دیدگاه (مدعا) ۳- نوع استدلال ۱- موارد نقضی (طرح دیدگاه مخالفان)

ابتدا دیدگاه مخالفان را به عنوان مبنای انتقادی نسبت به برداشت حجاریان مطرح می‌کنیم. مخالفان به طور کلی به دو گروه تقسیم می‌شوند: اول، افراد لائیک، دوم، روشنفکران دینی.

دیدگاه لائیک‌ها را در ضمن بررسی برداشت‌های دکتر بشیریه توضیح دادیم.

دیدگاه روشنفکران دینی: روشنفکران دینی، در عرفی شدن نقشی برای کاریزما قائل نیستند؛ بلکه خود را مهم‌ترین عامل عرفی کننده جامعه می‌دانند و معتقدند این روشنفکران دینی هستند که جامعه را از سنت به سمت عرفی شدن و مدرنیته سوق می‌دهند؛ نه کاریزما. با توجه به آنکه ما دو نوع عالم داریم: سنتی و مدرن یا عقلانی و عرفی، آقای حجاریان، معتقد است این کاریزماست که جامعه را از سنتی به مدرن سوق می‌دهد؛ اما روشنفکران دینی می‌گویند، مرحله گذار از سنت به مدرنیته، از وظایف آنهاست نه کاریزما.

کاریزما هیچ منزلت و جایگاهی در تعابیر، محاسبات، معادلات و تفاسیر روشنفکران ندارد؛

بنابراین طبق قاعده اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، دیدگاه ایشان ابطال می‌شود.

۲- نقد مدعا

مدعا این بود که نظریه ولایت فقیه، عرفی‌کننده است و هر چند این نظریه، قالبی دینی دارد، ما را به سمت عرفی شدن می‌برد و غیردینی می‌کند و با وجود اینکه، حضرت امام در مقام نظر، ولایت فقیه منهای دین را رد می‌کند، در مقام عمل، این نظریه جامعه را به سمت عرفی شدن می‌برد. آقای حجاریان هم معتقد است هر نهاد دینی که سرنوشتش با دولت گره بخورد، به سمت عرفی شدن می‌رود و چون دولت بر مبنای مصلحت کار می‌کند در بسیاری جاها، به خاطر مصلحت، ضرورت‌ها را کنار می‌گذارد، تا بتواند جامعه را اداره کند؛ مثلاً وقتی سرنوشت شورای نگهبان با دولت گره بخورد، پای مصلحت پیش می‌آید و ولی فقیه مجبور است از دین هزینه کند. از طرف دیگر، مجبور است قدرت دولت را افزایش دهد.

مهم‌ترین نقد بر این مدعا این است که آقای حجاریان می‌گوید: نظریه ولایت فقیه عرفی‌کننده است و در عین حال، خود ایشان طرفدار عرفی شدن است. سؤال ما از آقای حجاریان این است که اگر ولایت فقیه عرفی‌کننده است، پس چرا شما از آن جانبداری نمی‌کنید و بلکه در مقابل آن صف‌آرایی می‌کنید؟ در حالی که باید نیروهای عرفی‌گرا،^۱ سرسخت‌ترین طرفداران ولایت فقیه باشند. شاید گفته شود عرفی‌گرایان قبول دارند که ولایت فقیه به عرفی شدن کمک می‌کند، ولی این را به عنوان مرحله گذار تلقی می‌کنند و می‌خواهند این مرحله هر چه زودتر پایان پذیرد تا بتوانند وارد مرحله بعدی شوند. عرفی شدن، یعنی گره خوردن سرنوشت دین با دولت و سیاست و کاهش تدریجی نقش دین در جامعه و اضافه شدن به نقش و قدرت دولت و حکومت. رعایت مصالح - که وظیفه هر دولت و حکومتی است - خود به عرفی شدن جامعه کمک می‌کند. مصلحت هم به معنای رعایت ضرورت‌های اجتماعی است. ضرورت‌ها، گاهی اجتماعی است و گاهی دینی؛ که اگر این دو یکی باشند، مشکلی پیش نمی‌آید و الا دردسر آفرین خواهد شد؛ لذا

۱. نیروی عرفی‌گرا؛ یعنی کسی که زمینه را برای عرفی شدن جامعه هموار می‌کند.

اگر مبنای مصلحت جامعه، دین، یعنی کتاب و سنت باشد، جامعه، دینی خواهد بود. تا اینجا از جهات نقضی و مدعا، دیدگاه آقای حجاریان را نقد کردیم.

جنبه سوم نقد که دلیل مدعا یا نحوه استدلال است، این بود که وقتی دین با دولت گره بخورد، نتیجه‌اش این می‌شود که دائماً به خاطر حفظ ضرورت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مجبور به مصلحت‌اندیشی می‌شود و بر مبنای

شأن و منزلت معصوم را هیچ کس ندارد؛ اما اگر اعطای ولایت از سوی خداوند از حیث معصوم بودن امام نباشد؛ بلکه از حیث ولایت و حکومت الهی باشد؛ در این صورت در عصر حضور به امام معصوم و در عصر غیبت به فقها اختصاص دارد.

مصلحت از اصول خود کم می‌کند و به تدریج دچار فرسایش می‌شود؛ یعنی کلاً اصولش را کنار می‌گذارد و در نهایت تبدیل به دین دولتی می‌شود.

در نقد دلیل مدعا باید بگوییم بین دو مقاله حجاریان، تفاوت‌های اساسی وجود دارد و همین تفاوت‌ها، مدعا و دلیل مدعا را رد می‌کند. مقاله اول ایشان با نگاهی جامعه‌شناختی به رشته تحریر درآمده است. نگاه جامعه‌شناختی، نگاهی درجه دو و از بیرون است. نگاه از بیرون یعنی تحلیل بیرونی یک پدیده و واقعه اجتماعی؛ این نگاه، نگاهی غیر عامل است. اما در مقاله دوم، نگاه حجاریان نگاه از درون است؛ یعنی با دخل و تصرفاتی به این پدیده اجتماعی نگاه می‌کند و آن را تحلیل می‌نماید. لذا می‌گوید ما باید ببینیم ولایت فقیه، با چه قرائتی، فقه شیعه را به سمت عرفی‌شدن سوق می‌دهد. فرق نگاه بیرونی و درونی در همین است که نگاه درونی به خود اجازه دخل و تصرف در تحلیل یک پدیده اجتماعی را می‌دهد.

حجاریان در مقاله اول مدعی بود که هرچند فرایند عرفی‌شدن در فقه شیعه - بر خلاف اهل سنت - کند بود، ولی به هر حال در روند عرفی‌شدن قرار گرفت و با آمدن امام خمینی تسریع شد؛ اما در مقاله دوم، عکس این مطلب را می‌گوید و معتقد است اصلاً فقه شیعه استعداد عرفی

شدن را ندارد و در مقابل آن مقاومت می‌کند و به تبع آن ولایت فقیه نیز نمی‌تواند عرفی‌کننده باشد؛ لذا باید به دنبال قرائتی برویم که به کمک آن بتوان فقه شیعه را عرفی کرد و آن قرائت آقای منتظری از ولایت فقیه است؛ یعنی قرائتی که ولی فقیه را انتخابی می‌داند و او را نماینده و برادر حاکمیت ملی قلمداد می‌کند. (می‌بینیم که این دو مقاله تفاوتی بنیادین با یکدیگر دارند.)

پاسخ ما این است که حتی با قرائت آقای منتظری هم، نمی‌توان فقه شیعه و ولایت فقیه را در روند عرفی‌شدن قرار داد؛ زیرا هنگامی که آقای سروش نظر آقای منتظری را در باب ارتداد جویا شد و خواستار یکسری تحولات ضروری در فقه گردید، آقای منتظری به این مسئله همانند سایر فقها و بر اساس چهارچوب فقه سنتی، پاسخ داد.

اشکال دیگر به خود مصلحت (دلیل مدعا) برمی‌گردد؛ یعنی هر جا پای مصلحت به میان آید، راه عرفی‌شدن باز می‌شود. و باب مصلحت در فقه شیعه نیز راه عرفی‌شدن را باز کرده است و نظریه ولایت فقیه نیز این راه را به صورت کامل باز کرد. حجاریان عرفی‌شدن را در برابر دینی‌شدن می‌داند؛ یعنی معتقد است ما با عرفی‌شدن از دین فاصله می‌گیریم و عقلایی می‌شویم. اشکال ما این است که چرا شما عرفی‌شدن را مساوی با غیردینی شدن گرفته‌اید؟ عرفی‌شدن در نظر ما به معنای رسمی آن است؛ یعنی قانون زندگی مردم بر چه اساس باشد؟ اگر آیین و رسم زندگی مردم، تفکرات و امور دنیوی باشد، در این صورت، تفکرات دنیوی، عرفی مردم می‌شود؛ اما در بعضی جاها آیین و رسم زندگی مردم، الهی و دینی است نه مادی؛ در این صورت تفکر دینی، عرف آن مردم می‌شود. در نتیجه در عرف غیر متشرعه، می‌توانیم عرفی‌شدن را به منزله غیر دینی شدن بگیریم؛ اما در عرف متشرعه نمی‌توانیم چنین چیزی را بگوییم.

اساساً دینی بودن جامعه، خود عاملی برای مقاومت در برابر عرفی‌شدن می‌شود و نیازی نیست تا شما به دنبال عرفی کردن فقه بروید؛ مثلاً رژیم پهلوی، پنجاه سال در صدد تحمیل نظرات روشنفکری در جامعه بودند؛ ولی جامعه در برابر آن مقاومت کرد و اصولاً انقلاب اسلامی، حرکتی علیه این فرآیند بود. دینی بودن، اقتضای ذات هویت ایرانی است. فرهنگ

رجایی می‌گوید: «من نمی‌دانم چرا ایرانیان وقتی اسلام وارد ایران شد، خیلی سریع آن را پذیرفتند؛ ولی با آنکه صد و پنجاه سال است از مدرنیته و تجدد می‌گذرد، هنوز جامعه ما در پذیرش آن مشکل دارد و برایش سخت است» دلیلش آن است که ایرانی متوجه شده ذات مدرنیته، غیر دینی است؛ لذا در برابر آن مقاومت می‌کند.

اشکال دیگر آن است که حیثیت شیعه و شریعت اسلام - برخلاف ادیان دیگر - آنچنان پیچیده و گسترده است که اصل مصلحت، یکی از عناصر متعدد آن محسوب می‌شود؛ لذا اگر عنصر مصلحت، بخواهد بر شریعت حاکم شود، ابتدا باید بر سایر عناصر حاکمیت پیدا کند. جوهره فقه شیعه، برخلاف فقه اهل سنت - که به نوعی می‌توان گفت شبه عرفی شده - ذاتاً با هر گونه عرفی‌شدن مخالف است و علت مقاومتش هم، همین ذات آن است.

اشکال دیگر این است که اگر ولایت فقیه عرفی‌کننده است؛ شما باید موید آن باشید نه مخرب آن؛ پس چرا در برابر آن ایستادید و با آن مخالفت کردید؟

بحث پایانی ما طرح یک سؤال و بررسی پاسخ‌های احتمالی به آن است؛ سؤال این است که دغدغه اصلی حجاریان از طرح این بحث چه بوده است؟
در پاسخ به این سوال سه احتمال وجود دارد:

۱ - دغدغه دفاع از دین دارد؛ یعنی به علت گره خوردن دین با دولت، دین دچار فرسایش می‌شود و باید آن را نجات داد.

۲ - دغدغه مدرن‌شدن و عرفی‌شدن را دارد؛ لذا وقتی می‌بیند ولایت فقیه دین را با دولت گره زده، ذوقزده شده و به عرفی‌شدن فقه شیعی امیدوار گشته است.

۳ - دغدغه حجاریان و امثال ایشان، تمنای قدرت است. در واقع نگاه ابزاری به مقوله ولایت فقیه دارند؛ زیرا به برکت آن بر اریکه قدرت سوار شده‌اند و باید از آن دفاع کنند. آنان ولایت فقیه را بهترین ابزار عرفی شدن فقه شیعه تلقی می‌کردند؛ ولی وقتی به واسطه همین ولایت فقیه از عرصه قدرت، دور شدند، در برابر آن ایستادگی کردند و حتی آن را ضد دموکراسی و آزادی دانستند. لذا نیاز به ایدئولوژی‌هایی دارند که آنها را به قدرت برگرداند؛ به همین جهت به

سراغ مفاهیمی چون جامعه مدنی، مدرنیته و... رفته‌اند.

بر اساس مثنی امثال حجاریان و پیشینه آنان و همچنین با در نظر گرفتن این مطلب که افراد مدرن با هر چه سنتی است مخالف هستند، به نظر می‌رسد احتمال سوم، صحیح باشد؛ زیرا احتمال اول، یعنی دغدغه دین داشتن با توجه به تعریفی که ایشان از عرفی‌شدن دارند، بعید است. احتمال دوم، یعنی دغدغه مدرن‌شدن و تجدد، نیز غالباً به نظریه‌پردازان و اهل فکر، اختصاص دارد؛ نه سیاستمداران. البته طبق مباحثی انجام شده، احتمال دوم نیز تقویت می‌شود، ولی مروری بر پیشینه سیاسی ایشان، احتمال سوم را قوی‌تر می‌نماید.

فرق احتمال دوم و سوم هم در این است که احتمال دوم کاری به قدرت ندارد و در عالم نظریه‌پردازی است؛ ولی احتمال سوم همه چیز را به چشم ابزار می‌نگرد.

◆ مجتهد شبستری و سیطره تفسیرهای هرمنوتیکی ایدئولوژی

یکی دیگر از افرادی که برداشت ایدئولوژیک از اندیشه‌های امام دارد، محمد مجتهد شبستری است. البته ایشان اشاره مستقیم به آرا و اندیشه سیاسی امام ندارند؛ اما به طور غیرمستقیم به سخنان امام اشاره می‌کند. شبستری به عنوان مخالف نظام جمهوری اسلامی، معتقد است که پس از انقلاب، قرائتی که از اسلام بر جامعه حاکم شد، امروزه دچار بحران و چالش گردیده است و باید آن را کنار گذاشت و نظام حکومتی دیگری را، سازماندهی کرد.

ایشان کتابی به نام «نقدی بر قرائت رسمی» دارد که در آن، اسلام فقهاتی حاکم بر ایران را به نقد و چالش کشیده است. وی معتقد است: اسلام فقهاتی دو مدعا دارد: ۱ - اسلام در تمام زمینه‌ها حرف برای گفتن دارد. ۲ - وظیفه حکومت، اجرای احکام اسلامی است؛ چه مردم بخواهند چه نخواهند. وی می‌گوید: چون این نظام بر مدعای دوم پافشاری می‌کند، دچار مشکلات فراوانی شده و به بحران رسیده است.

مراد از بحران در تعابیر ایشان این است که: اگر قرائتی دینی نتواند منتقل‌کننده پیام دینی و

پیام معنوی به جامعه باشد، باید آن را - و در اینجا اسلام فقه‌ای - کنار گذاشت. وی برای اثبات اینکه این نظام و این قرائت رسمی و فقه‌ای از اسلام، دچار بحران شده است، سه مطلب را به عنوان مقدمه یادآوری می‌کند.

اول - در صد و پنجاه سال اخیر، شیوه زندگی مسلمان‌ها تغییر کرده است؛ آنها دیگر شهرنشین شده‌اند و بالاتر از آن رو به صنعتی‌شدن می‌روند؛ از این رو، تابع قوانین شده و نوعی آیین شهروندی در میان آنان شکل گرفته است.

دوم - قرائتی که به خاطر آن انقلاب صورت گرفت، اسلام فقه‌ای نبود؛ بلکه قرائتی عقلانی - انسانی از اسلام بود.

سوم - شبستری، سه دلیل را برای بحران‌زدگی اسلام فقه‌ای، اقامه می‌کند:

الف - مخالفت اسلام فقه‌ای با روند صحیح دموکراسی.

ب - اعمال رفتارهای خشونت‌آمیز در قالب دولت دینی و به نام حکومت دینی، علیه جوانان و زنان

ج - غلط بودن مبانی فلسفی اسلام فقه‌ای؛ یعنی این مبانی در نزد اندیشمندان و متفکران امروزی پذیرفته نیست. از آنجا که این نظام با تکیه بر مبانی نظری ولایت فقیه امام، شکل گرفت، نقد شبستری، در واقع به صورت غیرمستقیم به آرا و اندیشه‌های سیاسی امام برمی‌گردد. یکی از تاکیدات اساسی امام، این بود که حکومت، فلسفه عملی فقه است؛ یعنی فقه برای تحقق عملی خود، نیازمند تشکیل حکومت است.

شبستری می‌گوید: وقتی انقلاب به وجود آمد و قانون اساسی تدوین شد، کلیات آن در قالب سه بخش شکل حکومت، وظایف حکومت و تعیین ارزش‌های حقوقی، پی‌ریزی شد؛ در حالی که هیچ‌یک از این سه بخش، از کتاب و سنت اقتباس نشده بود؛ یعنی در عین حالی که اکثر خبرگان قانون اساسی، از فقها و علما بودند، از کتاب و سنت استنباط فقهی نکردند تا شکل یا وظایف حکومت را تعیین کنند؛ بلکه آنها را بر اساس عقلانیت خود معین کردند. هر چند اعضای خبرگان بر اساس قانون اساسی، تاکید داشتند که قوانین حکومت و جامعه نباید با احکام

اسلامی مخالفت و مغایرت داشته باشد.

در پاسخ به نقد ایشان که مدعی بحران‌زدگی شده بود، می‌گوییم مگر هر چیزی - از جمله اسلام فقهاتی - اگر با روند صحیح دموکراسی مخالف باشد، دچار بحران می‌شود؟ همچنین لازمه تغییرات بنیادین و مورد ادعای ایشان تغییر در فکر و اندیشه دینی انسان‌ها نیست. حتی با مراجعه به افکار و خواسته مردم در اوایل انقلاب نیز به این نتیجه می‌رسیم که خواست مردم این بود که تغییر و تحول در امور اجتماعی و سیاسی رخ دهد؛ نه در امور دینی و شرعی. در پاسخ به مقدمه دوم ایشان، معتقدیم که عقلایی بودن به معنای غیر شرعی بودن نیست. مردم ایران براساس تفکر سکولاریستی غربی، انقلاب نکردند؛ بلکه خواهان حاکمیت کتاب و سنت بر احکام و قوانین موضوعه بودند و برخلاف ادعای ایشان، آن تفکری که در اقلیت بود، برداشت سکولاریستی از دین بوده است؛ نه اسلام فقهاتی.

بحث دیگر این که، پیش از انقلاب، به جز قشرهایی از تحصیل‌کردگان و دانشجویان، عامه مردم آشنایی و اقبال چندانی نسبت به دموکراسی، جامعه مدنی، توسعه و... نداشتند؛ آن که، آنها را با این مفاهیم آشنا کرد تا به دنبال آشنایی، در صدد مطالبه آنها از حکومت برآیند، همین نظام ولایتی، مبتنی بر اسلام فقهاتی بود.

از اساسی‌ترین اشکالات به تفاسیر ایدئولوژیک این است که افراد دارای این تفکر در تمام موضع‌گیری‌ها و گفتارشان، ایدئولوژیک فکر می‌کنند؛ یعنی واقعیت‌ها را در چهارچوب ایده‌های پذیرفته شده خود می‌گنجانند و اگر نگنجد، آن واقعیت را تغییر می‌دهند تا در آن چهارچوب، قرار گیرد.

از دیگر ویژگی‌های این تفکر، استغنا و بی‌نیازی از استدلال و مراجعه به واقعیات خارجی است. آقای مجتهد شبستری، نماد قرائت رسمی و اسلام فقهاتی را آقای مصباح یزدی می‌داند؛ لذا در استنادات، مویدات و شواهد خود از سخنان ایشان استفاده کرده است. وی آقای مصباح را به بی‌اطلاعی از علم هرمنوتیک متهم کرده؛ زیرا در دانش هرمنوتیک ثابت شده است، هر مفسری با پیش‌فرض‌های خود، بحث می‌کند؛ در حالی که آقای مصباح به پیش‌فرض‌های خود

توجه نکرده است.

شبستری می‌گوید: در متن فوق، نظریاتی وجود دارد که نشان می‌دهد صاحب آن، هیچ توجهی به فرآیند فهم و تفسیر متون و نقش فهم‌ها و پیش‌فرض‌های اجتناب‌ناپذیر مفسران در فهم و تفسیر متون دینی ندارد. طبق این گفته، تصور می‌شود برداشت مجتهد شبستری این است که متون دینی تنها همان معنایی را دارد که در ذهن مفسر وجود دارد. سؤال ما از شبستری این است که کجای این، نقد خود متن است؟ از دیگر خصلت‌های کسانی که ایدئولوژیک فکر می‌کنند، فرار از متن است. لذا در اندیشه مدرن، اساساً فلسفه جایگاهی ندارد و حتی با آن مخالف می‌شود.

شبستری در جایی گفته بود: با آنکه اکثر اعضای خبرگان قانون اساسی از فقها و علما بودند، قوانینی را که وضع کردند، که از طریق استنباط فقهی و شرعی نبوده است. در پاسخ می‌گوییم شما به آقای مصباح ایراد می‌گیرید که به پیش‌فرض‌های ایده خود در تفسیر متون، ملتزم نیستید؛ پس چرا و چگونه درباره فقهای عضو خبرگان، چنین التزامی را قائل نیستید و نمی‌گویید آنها با توجه به پیش‌فرض‌های خود (یعنی با مراجعه به کتاب و سنت و شریعت) قوانینی را وضع کردند؟!

اشکال دیگری که می‌شود به نقد شبستری وارد کرد این است که: ادعای بحران‌زدگی در اسلام فقهاتی، مبتنی بر پیش‌فرض‌های شما (یعنی ایدئولوژیک بودن و اندیشه مدرنتان) است. سؤال ما این است که شما به چه دلیل دموکراسی را حجتی علیه اسلام فقهاتی تلقی می‌کنید؟ جز این است که پیش‌فرض‌هایی دارید و بر اساس آن به نقد اسلام فقهاتی پرداخته‌اید؟ در نظر شما مدرک صدق همه اندیشه‌ها، دموکراسی است؛ اگر چیزی با دموکراسی مطابقت داشت، مقبول است و الا مردود.

شبستری می‌گوید: اسلام فقهاتی برای خود فقط یک وظیفه را می‌شناسد و آن اجرای احکام اسلامی توسط حکومت است. ما می‌گوییم بله وظیفه حکومت اسلامی، اجرای احکام اسلامی است؛ منتها این به معنای نادیده گرفتن سایر احکام نیست. در واقع حکومت اسلامی یک وظیفه

حداقلی را برای خود در نظر گرفته و آن اجرای احکام اسلامی است؛ ولی این به معنای تعطیلی سایر احکام نیست؛ بلکه بر خود لازم می‌داند که سایر احکام را - در صورتی که مغایر با اسلام نباشد - اعمال کند.

شبستری در کتاب نقد قرائت رسمی می‌گوید: در طی این بیست سال، تدبیر مدیریت جامعه به شکل کشورهای دیگر، صورت گرفته؛ یعنی وزارتخانه، آموزش عالی، صنعت و... مانند سایر ممالک بوده و فرقی نداشته است.

در واقع به نوعی اعتراف کرده که اسلام فقاهتی قائل به دین حداقلی است و اسلام فقاهتی در این مدت، اداره جامعه را بر مبنای دین حداقلی انجام داده است. دین حداقلی نیز حداکثر سازگاری و تعامل را با مدیریت‌های جدید داشته است. بنابراین این ادعا با ادعای گذشته ایشان مبنی بر اینکه اسلام فقاهتی، دین حداکثری است، در تناقض آشکار است و وجهت و اعتبار علمی ندارد.

آخرین ایرادی که می‌توان به نقد شبستری گرفت این است که بحران به معنای گذار از قرائت نیست؛ کشورهای غربی وقتی دچار بحران می‌شوند، دولت‌های دست‌اندرکار مدیریت جامعه را تغییر می‌دهند؛ نه آنکه ایدئولوژی خود را تغییر دهند؛ مثلاً لیبرالیسم وقتی دچار بحران اجتماعی، سیاسی، اقتصادی می‌شود، به جای تغییر ایدئولوژی، دولتی را عوض می‌کند که نتوانسته در راستای اهداف لیبرالیسم موفق عمل کند؛ مثلاً دولت لیبرال دموکرات به دولت رفاه یا دولت محافظه‌کار تبدیل می‌شود. بنابراین اگر بفرض، اسلام فقاهتی هم دچار بحران شود، عاقلانه نیست که دست از اسلام فقاهتی برداریم؛ بلکه می‌توانیم دولت‌ها را عوض کنیم؛ کما اینکه دولت دفاع مقدس به دولت سازندگی و دولت سازندگی به دولت اصلاحات و دولت اصلاحات به دولت تبدیل شود. و یا گفتمان دولت‌ها را عوض کنیم؛ مانند تغییر گفتمان مذاکرات انتقادی به مذاکرات پایاپای و سازنده در سیاست خارجی؛ تا از بحران به وجود آمده برای نظام حکومتی، رهایی یابیم.

◆ سید حسین نصر و تفسیرهای مجازی (شبه‌ایدئولوژیک) از اندیشه

سیاسی امام خمینی

یکی دیگر از قرائت‌ها، قرائت مجازی یا شبه‌ایدئولوژیک از اندیشه‌های امام است که بسیار متأثر از اندیشه‌های غربی و سکولار می‌باشد. از نمونه‌های این نوع تفسیر آرا و دیدگاه‌های دکتر سید حسین نصر است؛ وی در میان اندیشمندان جهان اسلام، صاحب سبک و اندیشه است. ایشان کتابی تحت عنوان «جوان مسلمان و دنیای متجدد» دارد که در آن، سلسله مباحث مهمی را مطرح کرده است؛ از قبیل اینکه هر جوان مسلمانی که در دنیای غرب به دنیا آمده، درگیر دنیای جدیدی است و مباحثی درباره اندیشه اسلامی، تاریخ اسلام و تاریخ اندیشه سیاسی و اندیشه اسلامی در دنیای معاصر، ویژگی‌های دنیای جدید و... در این کتاب فصلی با عنوان «جهان اسلام در دوران جدید» وجود دارد؛ در مورد اینکه امروزه ما وارد دنیای جدیدی شده‌ایم که در گذشته سابقه نداشته است؛ فضای این دنیای جدید، فضای گفتمانی تمدن اسلامی نیست و شاکله‌اش غیردینی است. این دنیای جدید از غرب اروپا شروع شده و به تدریج عالمگیر گردیده است. ممالک اسلامی به تدریج شاهد سلطه‌جویی تفکر غربی بوده‌اند که هیچ سابقه و تناسبی با اسلام نداشت؛ لذا نوعی تعارض ذاتی بین خود و این پدیده جدید احساس کردند که موجب شد در قبال این پدیده واکنش‌هایی را از خود نشان دهند. دکتر نصر، در مجموع به چهار واکنش اشاره می‌کند: ۱ - واکنش سلفی‌ها یا اصول‌گرایان و بنیادگرایان؛ ۲ - واکنش اصلاح‌طلبان و تجددگرایان؛ ۳ - واکنش موعودگرایان یا مهدیون ۴ - واکنش سنت‌گرایان.

۱ - سلفی‌ها (بنیادگرایان - اصول‌گرایان)

سلفی‌ها در برابر مظاهر تمدن جدید و علم و تکنولوژی واکنش نشان دادند. آنها معتقدند که باید به شکل خاص و خالص اسلام برگردیم. آنان همچنین بر این باورند که سلطه دنیای مسیحیت - که موجب سرخوردگی مسلمان شده - به خاطر انحراف از دوره ناب اسلامی است؛

لذا باید به قرن اول هجری - و نه حتی به قرن دوم و سوم - یعنی به زمان پیامبر و خلفای راشدین برگردیم. سلفی‌ها حتی مظاهر تمدن اسلامی نظیر فلسفه، کلام، تفسیر و عرفان را نوعی انحراف تلقی می‌کنند. دکتر نصر می‌گوید غربی‌ها سلفیان را با عنوان اصولگرا و یا بنیادگرا می‌نامند. وی مثال بارز و عمده سلفی‌گری را جریان وهابیت می‌داند. بنابراین سلفیان دارای سه ویژگی مهم بوده‌اند: ۱ - اعتقاد به بازگشت به اسلام اولیه ۲ - تمدن اسلامی را نوعی انحراف دانستن ۳ - مخالفت با علم و تکنولوژی و آشکال مدرنیته

۲ - تجددگرایان یا اصلاح‌طلبان

پاره‌ای از متفکران اسلامی معتقدند برای رهایی از انحطاط، باید به تفکر غربی روی آورد و دست به نوسازی و اصلاحات زد؛ یعنی باید به سبک و سیاق غربی‌ها زندگی کرد. در واقع آنان قائل به نوسازی و احیای جهان اسلام از طریق تجددگرایی هستند. دکتر نصر از سید جمال‌الدین اسدآبادی و سید قطب و اقبال لاهوری به عنوان نماد این جریان فکری نام می‌برد. در این جریان فکری، انواع و اقسام ایدئولوژی‌های مدرن را می‌توان مشاهده کرد؛ از تفسیر مارکسیستی تا سوسیالیستی و از اگزیستانسیالیستی تا لیبرالیستی. بسیاری از این متفکرین مسلمان، زبانشان، زبان ایدئولوژیک است؛ ولی صرفاً نام و پسوند اسلامی را بر روی آن گذاشته‌اند. بسیاری از تفکرات التقاطی دهه چهل و پنجاه در ایران ناشی از تفکر مادی‌گرایانه غربی با ظاهر و پسوند اسلامی بود؛ مثلاً سازمان مجاهدین خلق، تفکرات کاملاً مارکسیستی را اتخاذ کرده بود.

۳ - موعودگرایان یا مهدیون

موعودگرایان معتقدند که جهان اسلام با وجود داشتن بیش از یک میلیارد جمعیت و سرزمین‌های وسیع، تحت سلطه تفکر مسیحی و مادی قرار گرفته است و مسلمانان عملاً نمی‌توانند هیچ اقدامی انجام دهند.

این ناتوانی مسلمانان، خود نشانه‌ای از آخر الزمان است و زمان ظهور منجی موعود است. بر اساس همین اعتقاد، موعودگرایان نهضت‌ها و جنبش‌هایی را به راه انداختند؛ نظیر قیام

مهدی سودانی در سودان، عثمان دانتونیان در نیجریه و نهضت علی محمد باب و شاگردش بهاء، مؤسسان بابیه و بهائیه در ایران.

دکتر نصر، پس از بررسی این سه واکنش، حضرت امام را جزء دسته اول، یعنی سلفیه می‌داند. عبارتی از کتاب ایشان می‌آوریم که بیانگر ویژگی‌های سلفیه از دید ایشان است. وی می‌نویسد:

همه این پدیده‌ها از یکسو در دل‌مشغولی به حفظ و احیا شریعت، استقلال سیاسی و اجتماعی مسلمانان و مخالفت با هنجارها و ارزش‌های اجتماعی غرب و از سوی دیگر بی‌علاقگی و تلقی انفعالی نسبت به نفوذ علم و تکنولوژی غربی، نهادهای مدیریتی و اداری غربی و شیوه‌های تفکر متلازم با اتخاذ تکنولوژی، با یکدیگر شریک هستند. علاوه بر اینها، تقریباً همه این حرکات در غفلت از اهمیت هنر و معماری و شهرسازی اسلامی و بی‌اعتنایی به ضرورت حفظ فضای هنری و زیباشناختی اسلام و محافظت از آن در قبال رخنه معیارهای غربی است.

سؤال ما این است که امام با کدام یک از این سه ویژگی سلفی‌ها همسویی و همگرایی داشته که آقای نصر، ایشان را در عداد آنان قرار داده است؟! آیا با تکنولوژی غرب مخالف بوده است؟ آیا با نهادهای مدیریتی و اداری غربی مخالفت کرده؟ یا با نمادهای تمدن اسلامی موافق نبوده است؟ هنوز جمله معروف امام از یادها نرفته است که «ما با سینما - به عنوان مظهر تمدن - مخالف نیستیم؛ با تلویزیون مخالف نیستیم؛ با فحشا مخالفیم» و یا بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، تقریباً تمامی نهادهای جوامع غربی از قبیل جمهوریت، دموکراسی، انتخابات، حقوق بشر، رأی‌گیری، آزادی قلم و بیان و تدوین و تصویب قانون را در جامعه به اجرا گذاشت و در راستای حفظ آثار تمدن اسلامی، سازمان حفظ میراث فرهنگی را تأسیس کرد. همچنین در نامه‌ای به گورباچف او را تشویق و از او دعوت کرد تا به حوزه علمیه قم بیاید و از فلسفه و عرفان اسلامی، توشه‌ای برگیرد. با این وصف، چگونه حضرت امام با این سه ویژگی سلفی‌ها، سنخیت داشته است؟

۴ - اسلام سنتی

واکنش متفکران اسلامی، نسبت به تحولات جهان غرب، از گذشته وجود داشته و در دنیای امروز به شکلی فعال‌تر، ادامه یافته است. آنان به دنبال شناخت دنیای جدید هستند و به صورت معقول و فلسفی با تفکر غربی مواجه شده‌اند. همچنین به جنبه‌هایی که سلفی‌ها از آن غافل مانده‌اند، مانند هنر، ادبیات، فلسفه، معماری و... توجه بیشتری می‌کنند. این افراد، نوعاً در فضای جدید تحصیل کرده‌اند؛ با زبان و تمدن غربی آشنا هستند و آن را عمیقاً می‌شناسند. در اندیشه اسلامی چیزی به نام ایدئولوژی وجود ندارد؛ زیرا ایدئولوژی قابل ترجمه به اندیشه اسلامی نیست.

در چند دهه گذشته، نویسندگان پیرو اسلام سنتی مطالب فراوانی به زبان انگلیسی نوشتند، تا واقعیات اسلام را برای غرب و جوانان مسلمانان که - در خود غرب یا جهان اسلام - تربیت یافته نظام آموزشی غرب هستند، توضیح دهند.

آنچه که دکتر نصر در کتابش در مورد اسلام سنتی و متفکران اسلامی آورده نشان می‌دهد که خود وی نیز جزء این گروه است؛ زیرا کتاب وی به زبان انگلیسی و درباره جوانانی است که در غرب به دنیا آمده‌اند، یا در آنجا بزرگ شده‌اند. وی معتقد است، اسلام سنتی برخلاف سلفیون - که بر اساس احساسات به مواجهه با پدیده تجدد غربی می‌پرداختند - بر پایه نگرش فکری واقعا اسلامی به معارضه‌های فلسفی، علمی، اقتصادی و اجتماعی تکنولوژیکی غرب، پاسخ داده است. این متفکران اسلامی تا اعماق ایدئولوژی‌ها و مکاتب فکری غرب را - که مغایر با جهان‌نگری اسلامی است، کاویده‌اند. این مکتب سنتی در زمینه احیای اصول اسلام - به نحوی که بتوان آنها را در اوضاع بشریت کنونی اعمال کرد - بسیار فعال است. ایشان، تلویحاً به ناکارآمدی اصول اسلامی مطروحه از جانب امام و حتی وهابیان در دنیای کنونی اشاره دارد.

این مکتب کوشیده است تا مبانی علم و تکنولوژی غرب را بر اساس جهان‌بینی اسلامی مورد تأمل و بازاندیشی قرار دهد و به جای عکس‌العمل‌های احساسی به نحوی اصولی با

معارضه‌های تفکر و علم و تکنولوژی جدید، مقابله کند؛ علاوه بر آن، کوشیده است تا مبانی هنر اسلامی را که در طی چند دهه گذشته، تحت‌الشعاع تکنولوژی و اندیشه‌های غربی قرار گرفته - به خصوص در باب معماری، تزیینات داخلی، شهرسازی و ... - یا به دست فراموشی سپرده شده است، احیا کند.

دکتر سید حسین نصر، طریق حق را اسلام سنتی می‌داند؛ زیرا معتقد است: اولاً: اسلام سنتی شامل احکام صرفاً فقهی شرعی نیستند و سایر جنبه‌های اسلامی را نیز مورد توجه قرار می‌دهند.

ثانیاً: به عمق تفکر غربی آشنا هستند و درک می‌کنند که غرب یعنی چه؟

ثالثاً: با علم و تکنولوژی به شکل صحیح برخورد می‌کنند.

رابعاً: با تاریخ و سرمایه‌های اسلامی مخالفت ندارند.

نقد دیدگاه شبه‌ایدئولوژیک (ایده‌های سید حسین نصر)

۱ - این جریان خود را تافته جدا بافته می‌داند و مدعی است جریان عمیق ریشه‌دار اسلامی، همین جریان اسلام سنتی است.

۲ - یکی از ادعاهای نصر این است که متفکران وابسته به اسلام سنتی، درک عمیقی از فرهنگ غرب دارند.

سؤال ما این است که آیا این متفکران، درک عمیقی از فرهنگ غرب دارند یا امام که ده سال قبل از فروپاشی کمونیسم، صدای خرد شدن استخوان‌هایش را شنید و در نامه‌ای به گورباچف وعده آن را داد؟

۳ - باید به این متفکران غربی بگوییم، کدام اسلام به شما اجازه داده است که این‌چنین در دنیای غرب هضم شوید؟

۴ - ما باید پسوند عافیت‌اندیش یا مصلحت‌گرا را به اسلام سنتی اضافه کنیم؛ تا ماهیت واقعی

آن، معلوم شود؛ زیرا این جریان حاضر به درگیری جدی با غرب و تفکرات آن نیست و اساساً اگر هزار سال هم بگذرد، غرب از ناحیه اسلام سنتی، صدمه‌ای نمی‌بیند.

۵ - اگر جریانی مانند نهضت امام خمینی نبود، جریان اسلام سنتی خیلی قبل از اینها از بین رفته بود.

۶ - اسلام سنتی، به عملکرد سیاسی غرب، کاری ندارد و با اینکه تمام ظلم‌ها را مشاهده می‌کند، خود را به غفلت می‌زند؛ حال آنکه اسلام پویای امام، دقیقا می‌دانست در کجا باید وارد عمل شود و در کجا باید کار فکری کند.

۷ - غربی‌ها هیچ‌گاه به اندیشه و فکر، اصالت و اولویت نداده‌اند بلکه ابتدا حمله ناپلئون به مصر و حمله انگلستان به هند را داشته‌ایم، بعد اندیشه کانت و نیچه و دکارت را. هیچ‌گاه در تاریخ نفوذ غربی‌ها، اول کانت یا نیچه نیامده است بعد توپ و تانک.



در پایان این مقاله به یکی از تفاسیری که به نوعی با اندیشه امام، اشتراک نظر دارد، اشاره می‌کنیم. تا اینجا هرچه از تفاسیر ذکر شد اختلاف مبنایی با اندیشه سیاسی امام داشتند؛ زیرا مبانی اندیشه سیاسی امام، دینی و درون دینی است. ولی آن تفاسیر غیر دینی و برون دینی بودند. تفسیری که امروز ارائه می‌شود در مبنای دینی با امام اشتراک دارد و آن مربوط به مرحوم محمدجواد مغنیه است.

دیدگاه‌هایی که در مبنا با امام اشتراک نظری دارند، طیف وسیعی را شامل می‌شوند؛ از افراد همسو با تا افرادی که به طور کلی مخالف آرا امام هستند. کانون این اختلاف نظر را نیز مسئله ولایت فقیه تشکیل می‌دهد؛ یعنی برخی اساسا آن را قبول ندارند ولی برخی دیگر آن را قبول دارند که اینها هم چنددسته می‌شوند. آنها که ولایت فقیه را قبول ندارند معتقدند: ادله‌ای که دال بر اثبات ولایت برای فقیه باشد، وجود ندارد لذا اثبات ناشدنی است ولی آنها که ولایت فقیه را قبول دارند، برای آن ادله شرعی و عقلی می‌آورند.

بحث ولایت فقیه سابقه دیرینه‌ای دارد و به زمان غیبت کبری باز می‌گردد. در آن زمان مهم‌ترین مسئله، جانشینی امام معصوم در عصر غیبت بود؛ که چه کسی و با چه خصوصیتی

باشد؟ در قرون اخیر، ملا احمد نراقی، به صورت جدی و در کتاب و بحثی مستقل، به ولایت فقیه پرداخته و برای اثبات آن ادله‌ای را آورده است؛ از طرف دیگر، شیخ انصاری در انکار ولایت برای فقیه کوشیده است.

حضرت امام در بحث ولایت فقیه، دست به نوعی ابتکار زدند؛ یکی از مسائلی که مورد بحث فقهای گذشته بود، بحث من لا وارث له، ایتام، صغار، مجانین و... بود و اینکه چه کسی بر ایشان و اموالشان ولایت دارد؛ یکی از کسانی را که شایسته این کار می‌دانستند، فقها بودند. اما حضرت امام در ضمن بحث در مورد ولایت فقیه مسئله ولایت او بر ایتام، صغار، مجانین و من لا وارث له را مطرح کردند؛ در واقع امام، جای موضوع و مسئله یا اصل و فرع را تغییر دادند و ولایت فقیه را موضوع و اصل، و سرپرستی ایتام و صغار و مجانین را مسئله و فرع، قرار دادند. به نظر می‌رسد در فهم اندیشه سیاسی امام و در موضوع ولایت فقیه، توجه به این مطلب جنبه کلیدی دارد.

مغنیه از طرفداران سرسخت امام و انقلاب در لبنان بود. وی کتابی به نام «الخمینی و الدوله الاسلامیه» دارد که در آن معتقد است امام، ادامه دهنده راه سید جمال‌الدین اسدآبادی است. وی با اشاره به روایتی که می‌گوید، مردی از قم قیام می‌کند و جوانانی دور او را می‌گیرند، معتقد است آن مرد امام خمینی است.

ایشان در این کتاب در دو مورد با امام اختلاف نظر دارد و از موضع فقهی و اجتهادی با آن، مخالفت می‌کند. در کتاب مذکور می‌گوید: من دولت اسلامی را قبول دارم؛ زیرا مفهوم دولت در قرآن آمده است و پیامبر هم دولت تشکیل داد؛ منتها در دو مورد نمی‌توانم با امام موافق باشم؛ اول، ولایت فقیه؛ دوم، موارد مصرف خمس و زکات.

وی می‌گوید: پس از رحلت پیامبر در تعیین جانشین، اختلاف نظر پیش آمد؛ شیعه معتقد بود جانشین پیامبر باید کسی باشد که از طرف خدا و معصوم منصوب شده باشد. در دوران غیبت امام عصر، این سؤال، پیش می‌آید که آیا کسی حق ولایت دارد یا نه؟ در اینجا دو دیدگاه به وجود آمد: یکی معتقد بود که عینا ولایت معصوم به فقها منتقل می‌شود؛ دیگری معتقد بود که

بخشی از آن به فقها منتقل می‌شود؛ نه تمام آن. امام، جزو آن دسته از فقیهانی است که معتقد بود ولایت معصوم، عیناً به فقیه منتقل می‌شود. [ولی مرحوم مغنیه این را قبول نداشت]. امام معتقد است، حکومت از امور اختصاصی امام و معصوم نیست؛ که قابل انتقال به دیگری نباشد؛ در واقع امر حکومت، ربطی به منزلت و عصمت امام ندارد و از شئون معصوم نیست؛ بلکه یک وظیفه شرعی است. اما مرحوم مغنیه، معتقد بود اختلاف منزلت معصوم با سایرین، موجب اختلاف آثار و وظایف می‌شود؛ بنابراین، ولایت از آثار عصمت و حکومت و ولایت، مترتب بر این منزلت است. فقها مانند سایر افراد، اشتباه و خطا می‌کنند؛ دچار غرور می‌شوند؛ بر اثر شرایط زمانی و مکانی و اوضاع اقتصادی و اجتماعی، رأی فقیه تغییر می‌کند؛ در معرض انواع نسیان و خطا و اشتباهات است؛ در حالی که معصوم (ع) چنین نیست؛ لذا فقیه نمی‌تواند منزلت معصوم را داشته باشد و در نتیجه نمی‌تواند ولایت داشته باشد.

می‌دانیم که شأن و منزلت معصوم را هیچ‌کس ندارد؛ اما اگر اعطای ولایت از سوی خداوند از حیث معصوم بودن امام نباشد؛ بلکه از حیث ولایت و حکومت الهی باشد؛ در این صورت در عصر حضور به امام معصوم و در عصر غیبت به فقها اختصاص دارد.

مرحوم مغنیه معتقد است که دولت اسلامی می‌تواند توسط غیر مجتهدین و از طریق انتخابات، محقق شود. شخص منتخب نیز موظف است در چهارچوب قوانین اسلامی، حکومت را اداره کند؛ یعنی معتقد به حکومت مندینان است؛ نه حکومت دین. ایشان نقدی نیز به امام دارند و می‌گویند: شما از یک طرف ولایت و حکومت را مبتنی بر کتاب و سنت می‌دانید؛ یعنی معتقدید قوانین آن باید برگرفته از کتاب و سنت باشد و از طرف دیگر می‌گویید حکومت اسلامی مبتنی بر انتخابات و رأی مردم است. اگر حکومت، ماهیت دینی دارد و مبتنی بر کتاب و سنت است، دیگر رأی مردم چه معنایی دارد؟ علاوه بر آن، مسائل حکومت، تماماً دینی نیست و ربطی به کتاب و سنت ندارد؛ بلکه جنبه عرفی دارد و در زمره مباحثات است؛ نظیر مباحث آموزش و پرورش، ارتش، امور اداری، اقتصادی و... در واقع، مرحوم مغنیه حکومت اسلامی را معجونی از آموزه‌های دینی و عرفی می‌داند؛ به عبارت دیگر، ایشان به نوعی حکومت عرفی

- عرف متشرعه نه به مفهوم سکولار - قائل است.

امام در پاسخ به این ایراد، معتقد بودند حکومت اسلامی مانند سایر حکومت‌ها است؛ یعنی همان گونه که لازم نیست رئیس جمهور، دارای تمام تخصص‌ها باشد، بلکه در رشته‌های مختلف، از متخصصان آن رشته‌ها، استفاده می‌کند، در حکومت اسلامی نیز همین‌گونه است؛ یعنی نیازی نیست که فقیه خود به شخصه متخصص در تمام علوم و فنون و حرفه‌ها باشد؛ بلکه می‌تواند در رشته‌های مختلف از صاحب نظران و متخصصان آن رشته کمک بگیرد و اهداف خود را پیش ببرد.

در پاسخ به بحث تناقض بین حکومت دینی و رأی مردم، می‌گوییم، تناقضی در کار نیست؛ زیرا امام، ابتدا در تعیین نوع حکومت به مردم مراجعه کردند و آن را در معرض رأی مردم گذاشتند؛ پس از آنکه مردم، نوع حکومت (جمهوری - اسلامی) را انتخاب کردند، دیگر پذیرفته نیست که بگویند ما نمی‌خواهیم فقه اسلام، حاکم باشد. تناقض در سخنان کسانی است که از یک طرف می‌گویند دولت اسلامی را قبول دارند، ولی از طرف دیگر می‌گویند لزومی ندارد فقیه، حاکم باشد.

پروژه هشتاد

چه فکر می‌کردند؟ چه شد؟!

وقایع سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ خ

شمس‌الدین رحمانی^۱

اگر دنیا دهکده‌ای باشد با ۱۰۰ نفر جمعیت، ۷۰ نفرشان بیسوادند و فقط یک نفر تحصیلات دانشگاهی دارد. بیش از ۵۰ نفر به سوء تغذیه دچارند و بیش از ۸۰ نفر در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که از نظر ما قابل سکونت نیستند. اگر دنیا دهکده‌ای باشد که ۱۰۰ نفر در آن ساکن باشند، ۶ نفرشان امریکایی هستند. این شش نفر، نصف کل درآمد دهکده را دارند و ۹۴ نفر بقیه با نصف دیگر درآمد، گذران می‌کنند. چگونه این ۶ نفر ثروتمند می‌توانند با همسایگان خود در صلح و صفا زندگی کنند؟ اینها حتماً مجبور خواهند شد که خود را در مقابل آن ۹۴ نفر دیگر مسلح کنند... و شاید مجبور شوند

۱. محقق و پژوهشگر.

مانند ما، به طور سرانه بیش از کل درآمد سرانه بقیه، خرج دفاع نظامی کنند.

عبارت بالا در فوریه ۱۹۷۴، در مجله فلوشیپ (fellowship magazine) وابسته به «جمعیت هواداران آشتی» چاپ شد و در کتاب «سیطره جهانی»، نوشته ریچارد بارنت و رونالد مولر^۱ نیز آمده است.

چند نکته را هم، نگارنده این سطور به عبارت بالا اضافه می‌کند:

۱. این عبارت، ترسیم وضع دنیا در سال ۱۹۷۴م (۳۵ سال قبل، و ۵ سال پیش از انقلاب اسلامی ایران) است. در سی سال اخیر، همگان به وضوح دریافته‌اند که چند میلیون از جهودان صهیونیست، اکثریت قاطع ثروت و قدرت امریکا و غرب را در قبضه خود گرفته‌اند.

۲. تاریخ ۱۹۷۴م، زمانی است که دو سال قبل از آن کمیسیونی سه‌جانبه از طرف شورای روابط خارجی امریکا، اعلام موجودیت کرد و یک سال بعد (۱۹۷۳م) جنگ رمضان بین اسرائیل و مصر و سوریه درگرفت.

۳. شورای روابط خارجی، مجموعه‌ای از سرمایه‌داران و کارشناسان امریکایی است که از سال ۱۹۱۸م با کمتر از ۳۰۰ عضو تشکیل شد و بعد از جنگ جهانی اول تا امروز، گرداننده واقعی امریکاست. امروزه تعداد اعضای این شورا به بیش از ۲۰۰۰ نفر رسیده و بعد از جنگ جهانی دوم نیز ریاست آن به عهده خانواده راکفلر بوده است.

۴. راکفلر و شورای روابط خارجی امریکا، تصمیم گرفتند همان برنامه، ترکیب و قدرت شورا را در سراسر جهان عملی کنند؛ لذا در سال ۱۹۷۲م برژینسکی، طرحی پیشنهاد نمود که بر اساس آن، ثروتمندان امریکا، اروپا و ژاپن (به عنوان سه قطب صنعتی و سرمایه‌داری جهان) کمیسیونی تشکیل دهند و نظم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی واحدی را در سراسر جهان ایجاد نمایند.

۵. به دنبال جنگ رمضان (۱۹۷۳م) صدور نفت خاورمیانه قطع شد؛ این امر موجب گردید تا

۱. ریچارد بارنت و رونالد مولر، سیطره جهانی، ترجمه مصطفی قریب (تهران: هاشمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۹۹.

کیسینجر، وزیر خارجه امریکا، ائتلافی بین اعراب و اسرائیل، ایجاد نماید؛ از طرف دیگر، اروپا و ژاپن، تسلیم فشار بحران نفت شده، برنامه کمیسیون سه‌جانبه را بپذیرند.^۱

۶. ریچارد بارنت، یکی از دو نویسنده کتاب سیطره جهانی، عضو شورای روابط خارجی امریکاست؛^۲ وی «از آموزش دیدگان بلندپایه و فارغ‌التحصیلان مؤسسه تاویستاک و از مدیران مؤسسه مطالعات سیاست [است] که در سال ۱۹۶۳م به وسیله عوامل روچیلد در امریکا - مثل واربورگ و اشترن و ساموئل رابین - تأمین هزینه می‌شد.»^۳

۷. شورای روابط خارجی، پروژه‌ای به نام «پروژه هشتاد»^۴ تدوین کرد که در آن به تمام شدن انرژی نفت اشاره کرده و توضیح داده بود که لازم است انرژی دیگری جایگزین آن شود و شرایط جدیدی در جهان ایجاد گردد؛ اما درست در سال ۱۹۷۹م/۱۳۵۷خ با پیروزی انقلاب اسلامی بسیاری از این برنامه‌ها بر هم خورد. در همین سال، کشور کمونیست شوروی با موافقت غرب به افغانستان حمله کرد تا به زعم خود اولین کشور فارسی زبان مسلمان را از خطر تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی حفظ کند. انور سادات نیز با انعقاد قرارداد کمپ دیوید، مصر را - که در خط مقدم مبارزه با اسرائیل بود - در خط مقدم توافق با اسرائیل قرار داد. در همان زمان، امام موسی صدر - که شیعیان لبنان را برای ادامه انقلاب اسلامی آماده کرده بود - ناپدید شد؛ ولی داستان ادامه یافت.

۸. در سال ۱۹۸۰م/۱۳۵۹خ همه چیز آماده بود تا صدام خیال کند، سه روزه به تهران

۱. شرح قضایای شورای روابط خارجی و کمیسیون سه‌جانبه و ارتباط آنها با جنگ رمضان را نگارنده این سطور در کتاب نظم نوین جهانی به تفصیل و با مدارک و مآخذ آورد. این کتاب با مشخصات زیرمنتشر شده است: شمس‌الدین رحمانی، نظم نوین جهانی (تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۱).

۲. جیمز پرلاف، سایه‌های قدرت، ترجمه کریم میرزایی (تهران: رسا، ۱۳۷۱)، ص ۲۳.

۳. جان کولمن، کمیته ۳۰۰، کانون توطئه‌های جهانی، ترجمه یحیی شمس (تهران: فاخته، ۱۳۷۳)، ص ۲۷۱.

۴. برای آگاهی بیشتر نک: لورنس شوب و ویلیام مینتر، تراست مغزهای امپراطوری، ترجمه آسیم و رضائی (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴).

می‌رسد؛ ولی کم‌کم معلوم شد که مردم مسلمان ایران به رهبری آن یگانه مرد روحانی نه تنها از خود دفاع می‌کنند، بلکه می‌توانند با از سر راه برداشتن بنی‌صدر، حمله متقابل را سازمان دهند. در ۳ خرداد ۱۳۶۱/۲۴ مه ۱۹۸۲ خرمشهر آزاد شد؛ با این امر، نقطه اصلی و مرکز ثقل جنگ به نفع ایران تغییر جهت داد و سردمداران و برنامه‌ریزان نظم نوین جهانی دریافتند که انقلاب ایران واقعا مزاحم واقعی برنامه‌ریزی‌های آنهاست. از این تاریخ وقایعی رخ داد که کمتر به آن توجه شده است.

۱. آنتونی سمسون کتابی با نام رباخواران دارد؛ وی در فصل هفدهم آن با عنوان «ایران و شیطان بزرگ» به بررسی رابطه ایران و آمریکا در جریان انقلاب اسلامی پرداخته، می‌گوید:

۲. مجله فورچون در ژانویه ۱۹۸۰ نوشت آمریکا و دنیا در ایران با نیروهای روبرو هستند که تمام مظاهر غرب را انکار می‌کنند. در چنین شرایطی، اگر اختلالی در بازارهای مالی پدید آید، به هیچ وجه بزرگترین مصائب نخواهد بود.^۱

۳. ایشان در ادامه توضیح می‌دهد که چگونه دست و پای آمریکا در پوست گردو گیر کرده و کسی مثل راکفلر با همه قدرت و سیطره جهانی خود، مجبور شده برای کمک به شاه ایران انواع حيله و فریب‌ها را به کار ببرد و تازه در انتها از توطئه و دسیسه خود تبری جوید:

راکفلر در آوریل ۱۹۸۱ به روزنامه نگاران گفت: «امیدوارم شما من را عنکبوتی تصور نکنید که

بعد از پیروزی رزمندگان و آزادی خرمشهر این حقیقت به اثبات رسید که انقلاب اسلامی با رهبری امام خمینی، شکست‌ناپذیر است و جریان تازه‌ای که در تاریخ جهان شروع شده به شکلی محکم و تثبیت شده در حال پیشروی است.

۱. آنتونی سمسون، رباخواران، ترجمه مصطفی قریب (تهران: چاپخش، ۱۳۶۶)، ص ۵۰۹.

تارهای توطئه‌های بین‌المللی می‌تند.» اما چیس (مانهاتان بانک متعلق به راکفلر) بی‌تردید طوری رفتار کرده بود که خودش را به صورت ابزار اصلی سرمایه‌داران بین‌المللی نشان داده بود. راکفلر، یک لحظه به صورت بانکدار شاه و لحظه‌ای دیگر در هیئت یک رجل سیاسی جهانمدار ظاهر شده بود...^۱

بعد از پیروزی رزمندگان و آزادی خرمشهر این حقیقت به اثبات رسید که انقلاب اسلامی با رهبری امام خمینی، شکست‌ناپذیر است و جریان تازه‌ای که در تاریخ جهان شروع شده به شکلی محکم و تثبیت شده در حال پیشروی است. به دنبال آن، اسرائیل به لبنان - که آماده پذیرش انقلاب اسلامی بود - حمله و جنوب لبنان و بیروت را اشغال کرد. شرح داستان را با مقدماتش از زبان یک نویسنده امریکایی بخوانیم:

در اثنای سال ۱۹۸۱/م/۱۳۶۰خ، اسرائیل بدون مقدمه، اقدام به چند مورد عملیات نظامی کرد که حیرت دولت امریکا را نیز برانگیخت. روز ۷ ژوئن ۱۹۸۱ اسرائیل با هشت فروند جنگنده - بمب افکن اف ۱۶ در حالی که به وسیله شش فروند جت اف ۱۵ اسکورت می‌شدند، تأسیسات راکتور اتمی عراق را ویران ساخت^۲ و با این اقدام - که نوعی عملیات جنگی محسوب می‌شد - آشکارا قوانین بین‌المللی را نقض کرد... ولی پرزیدنت ریگان (رئیس جمهور وقت امریکا) بدون توجه به اهمیت مسأله، در اظهار نظر پیرامون این واقعه، طی دو سه جمله اظهار داشت: شاید اسرائیل واقعا احساس کرده که این حمله یک اقدام دفاعی بوده است...

بار دیگر در روزهای ۱۷ و ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۱ اسرائیل با استفاده از هواپیماهایی که ما در اختیارش گذارده بودیم به یک منطقه مسکونی بیروت حمله کرد و به بهانه از بین بردن دفتر مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین چند آپارتمان را هدف بمباران قرار داد. این اقدام که حدود ۱۰۰ کشته و ۶۰۰ مجروح آن هم عمدتا از افراد غیرنظامی بجا گذاشت، نه هرگز قابل توجیه به عنوان دفاع از خود بود و نه می‌شد علت منطقی برایش تراشید...

پس از آن، اسرائیل در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱ بلندی‌های جولان را - که در جنگ ۱۹۶۷ با سوریه اشغال کرده بود - رسماً به خاک خود ضمیمه ساخت...^۱

جورج بال، وقایع دیگری را هم - با دیدگاه خاص و امریکایی خود - توضیح می‌دهد؛ تا آنجا که به روزهای بعد از فتح خرمشهر می‌رسد. او می‌نویسد:

... روز ۴ ژوئن ۱۹۸۲ (۱۴ خرداد ۱۳۶۱) یک گروه تروریستی کوچک طی عملیات بمب‌گذاری در لندن با مجروح کردن یکی از اعضای سفارت اسرائیل، بهترین و مناسب‌ترین بهانه را برای آغاز جنگ به دست اسرائیل دادند. با اینکه تحقیقات دولت انگلیس در مورد حادثه روشن کرد که مسؤول این بمب‌گذاری گروه تحت رهبری ابونضال بوده نه سازمان آزادیبخش فلسطین ... معهذاً این مسأله اصلاً مورد اعتنای بگین قرار نگرفت... ارتش اسرائیل نیز بلافاصله از فرصت استفاده کرد و روز ۶ ژوئن ۱۹۸۲ - ۱۶ خرداد ۱۳۶۱ - با عبور از مرز وارد خاک لبنان شد و رو به سمت شمال به حرکت درآمد.^۲

مترجم کتاب خطا و خیانت در لبنان در این باره، توضیح بسیار زیبایی می‌دهد که خواندنی است:

جرج بال در تفسیری که پیرامون تطبیق مسأله تهاجم به لبنان با حوادث قبل از آن ارائه داده سه نکته بسیار پراهمیت را (عمداً) نادیده گرفته است: یکی رویداد شگفت‌انگیز بازستاندن خرمشهر در جریان جنگ تحمیلی ... یعنی درست ۱۲ روز قبل از حمله اسرائیل به لبنان. دوم ماهیت ابونضال، عامل بمب‌گذاری سفارت اسرائیل در لندن که از عوامل رژیم عراق بوده و همواره شهرت به اجرای عملیاتی داشته که ظاهراً ضد اسرائیلی ولی در باطن به نفع اسرائیل تمام شده است و سومی نیز بهره‌برداری صدام حسین از حمله اسرائیل به لبنان که او بلافاصله پس از این حمله اعلام کرد: از خاک ایران عقب‌نشینی می‌کند تا با خطر صهیونیسم به مقابله برخیزد... به این ترتیب

۱. جورج بال، خطا و خیانت در لبنان، ترجمه حسین ابوترابیان (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶)، ص ۳۱ و ۳۲.

۲. همان، ص ۳۷ و ۳۸.

اسرائیل علاوه بر تمام هدف‌هایی که جرج بال در کتابش آورده، در حمله به لبنان هدف مهم دیگری را نیز با همکاری امریکا و صدام تعقیب می‌کرده‌ست: جلوگیری از ادامه پیروزی‌های جمهوری اسلامی ایران ... ولی جالب اینجا است که درست در بحبوحه نشئت افکار به وجود آمده در ایران و دودلی در تصمیم‌گیری به ادامه مبارزه با صدام ... امام خمینی به صورت مطرح کردن شعار راه قدس از کربلا می‌گذرد، ناگهان همه آن چه توسط امریکا و اسرائیل و صدام بافته شده بود، پنبه کرد...^۱



هدف اسرائیل از حمله به لبنان، اشغال جنوب آن کشور و کنترل شیعیان آنجا بود؛ چرا که بعد از کشتار وحشیانه صبرا و شتیلا و تسلیم فلسطینیان، سرانجام آنان از لبنان به تونس رفتند، در حالی که اسرائیل تا هجده سال، گرفتار لبنان ماند؛ سرانجام نیز با وضعی فضاحت‌بار از چنگ حزب‌الله گریخت و تازه بعد از آن، گرفتار جنگ

اما اصل مطلب - که نه نویسنده به آن اشاره می‌کند و نه مترجم به آن رجوع می‌دهد - این است که هدف اسرائیل از حمله به لبنان، اشغال جنوب آن کشور و کنترل شیعیان آنجا بود؛ چرا که بعد از کشتار وحشیانه صبرا و شتیلا و تسلیم فلسطینیان، سرانجام آنان از لبنان به تونس رفتند، در حالی که اسرائیل تا هجده سال، گرفتار لبنان ماند؛ سرانجام نیز با وضعی فضاحت‌بار از چنگ حزب‌الله گریخت و تازه بعد از آن، گرفتار جنگ سی و سه روزه شد.^۲

اکنون بازمی‌گردیم به وقایع دیگر سال ۱۹۸۲م؛ وقایعی که نشان می‌دهد اوضاع چقدر برای صهیونیست‌ها حساس و مهم بوده و فتح خرمشهر چه بلایی بر سر آنها آورده است.

۱. همان، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. به گفته یکی از دوستان، خود اسرائیلی‌ها با نوعی پشیمانی گفته‌اند ما با حمله به لبنان، دیو شیعیان را از داخل شیشه در آوردیم.

- صهیونیست و امریکا شاهد آن بودند که حتی مردم امریکا نیز با نوعی باور دینی به وقایع ایران می‌نگرند و رشد و گسترش آن را از قدرت خدا و مشیت او می‌دانند. آنان می‌دانستند با تبلیغات معمولی و تکراری و تظاهر به علم و استدلال و واقعیت‌نمایی و سیاست‌بازی، نمی‌توانند با این اعتقاد مقابله کنند؛ لذا به شیوه‌ای دینی روی آوردند؛ یعنی طرح مسئله با حالتی الهی و ماورائی، در قالب پیشگویی‌های نوستراداموس.

در عرض یک سال (۱۹۸۲م) دو کتاب به زبان انگلیسی در امریکا و انگلیس منتشر شد و بر اساس آن پیشگویی‌ها، فیلمی بسیار حساب‌شده ساختند و آن را در امریکا و اروپا و سپس سراسر جهان منتشر کردند؛ با این مضمون که مطابق پیشگویی‌های نوستراداموس، همه وقایع اخیر از قبل پیش‌بینی و ثبت و ضبط شده است؛ منتهی در آخرین وقایع باز هم غرب مسیحی در مقابل آنتی‌کرایست (ضدمسیح) پیروز خواهد شد. آنان گمان می‌کردند که با پخش این فیلم - که در آن اسلام و مسلمانان و آخرالزمان و مهدی موعود - عجل‌الله تعالی فرجه الشریف - محکوم شده بودند - توانسته‌اند نقشه خود را عملی کنند؛ از این رو، سلسله‌ای از فیلم‌های آخرالزمانی تولید و روانه بازار کردند؛ فیلم‌هایی که گویی انتها نداشت و اغلب آنها در سراسر جهان، بسیار مشهور شدند.

- در همان ایام ماتیو لیپمن، استاد فلسفه یهودی امریکایی، این موضوع را مطرح کرد که مردم و خصوصا جوانان باید مجهز به فلسفه باشند، تا هر موضوع شایعی را - از جمله دین و اعتقادات مذهبی، خصوصا از نوع شرقی و اسلامی آن - به راحتی باور نکنند. آموزش فلسفه باید از دوران کودکی - و از درون مهدها و کودکستان‌ها - شروع شود تا در اعماق جانیشان بنشیند. این جریان حتی به داخل ایران هم کشیده شد.

- تا آن روز، جریان معمول روانشناسی، بر اساس تجزیه و تحلیل روان آدمی با نگاهی تجربی - و به اصطلاح تجربه علمی - بود. این روانشناسی، دین و باورهای مذهبی را به کلی کنار زده بود، اما کم‌کم به این نکته رسید که بشر به دین و اعتقادات ماوراءالطبیعه نیازی عمیق دارد؛ لذا شروع کردند به طرح مطالبی در این زمینه، منتهی به جای خدا، متوسل شدند به روح

جهانی، خواست مشترک انسان‌ها، عرفان، عشق و هر چیز دیگری که انسان را به یاد خدا و پیامبر و کتاب آسمانی نیندازد! ولی بتواند نیاز عاطفی و اعتقادی او را ارضا کند.



جهان در آستانه تحولی عمیق و اساسی است و سه قرن کوشش جهودان، فراماسون‌ها، مادیون و سکولارها برای بیرون راندن اعتقادات مذهبی از ذهن و دل مردم جهان به بن بست رسیده و نیاز فطری بشر، زمینه را برای بازگشت او به سوی خود و خدا فراهم کرده است.



عرفان سرخپوستی، مجموعه کتاب‌هایی بود با نام نویسنده مجعول و مجهول دون خوان؛ در این کتاب‌ها، نویسنده با شیوه‌ای داستانی و جالب توضیح می‌داد که سرخپوستان امریکا نوعی دریافت‌های عرفانی و شهودی داشته‌اند که حقایق معنوی عالم را بی‌واسطه می‌فهمیدند. عرفان هندی، عرفان یهودی! - که با طرح اندیشه مادی و جنسی کابالا آن را عرفان می‌نامیدند - عرفانی داستانی، شبیه یافته‌های پائولو کوئیلو و... و ملقمه‌ای از اصطلاحات یا برداشتها و یا ساخته‌های

شبه عرفانی - به شرط آنکه با نمایش بین‌المللی و پز جهانی، هیچ اسمی از یک دین مشخص در آن نباشد - از این نوع اقدامات هستند. در کشور ما هم بعضی فیلم‌های عاشقانه و موارد حتی مبتذل را فیلم‌های عرفانی نامیدند.^۱

یکی از کارشناسان روانشناسی می‌نویسد:

۱. مثل فیلم نوبت عاشقی از محسن مخملباف که موضوع رابطه عاشقانه بین یک زن شوهردار و یک مرد متأهل است، حتی دکتر سروش نیز آن را به عنوان یک فیلم عرفانی، مورد تأیید قرار داد. اساساً نقش دکتر سروش از همان اوایل جنگ، با ترویج اندیشه‌های کارل پوپر یهودی ماسون، تبدیل اعتقاد دینی به نوعی عرفان آبکی و تبلیغ جمهوری اسلامی به اندیشه‌ای فاشیستی و دیکتاتوری بود که تا امروز همچنان ادامه دارد.

... در دهه‌های آخر قرن بیستم،^۱ وقتی عده‌ای از روانشناسان آزاداندیش، سرخوردگی انسان متجدد را از تکنولوژی سرد و بی‌روح دیدند و زمینه‌های مشترک و اصلی اعتیاد به الکل و مواد مخدر، بیماری‌های روانی، شرارت و سرکشی جوانان و از هم گسیختگی خانواده‌ها [را] پی‌جویی کردند و نیز با تحقیق دریافتند که میزان شادکامی، نوع دوستی و خویش‌تنداری دینداران بیش از دیگر مردم است، اعلام نمودند که پایبندی انسان‌ها به دین و عمل به آموزه‌های آن، مهم‌ترین عامل سلامت فرد و امنیت جامعه است...

در سال‌های اخیر، عده زیادی از استادان و دانشجویان دین‌باور، بی‌خبر از حرکت پر از تزویر و نفاق روانشناسی جدید، به سوی معنویت‌گرایی و معنویت‌درمانی غربی کشیده شدند و کتاب‌های این حوزه را به هر قیمتی به دست آوردند... خوبست ... سخن دیوید وولف، نویسنده کتاب معروف روانشناسی دین را ... به خاطر بسپارند که: «در معنویت امروز، آنچه آشکار و جدید است غیاب مکرر و آشکار وجودی متعالی در بیرون از خود است. در معنویت جدید، زندگی دیگر نه در ارتباط با خواست روح‌القدس یا دیگر نیروهای الهی، بلکه با ارجاع به امکانات روح آدمی تنظیم می‌شود...»^۲.

- در زمینه سیاسی هم درست از همین ایام (اوایل ۱۹۸۰ به بعد) رؤسای جمهور امریکا افرادی به شدت مذهبی و مقید به دین خود شدند؛ رونالد ریگان، بوش پدر، بوش پسر. استمرار حضور کشیش‌ها در کاخ سفید و تظاهر به معتقدات دینی از جمله این اقدامات بود؛ اگرچه افتضاحات اخلاقی جدید تناسبی با دین ندارد.

- از همه عجیب‌تر، بروز نگاه دینی در اقتصاد است؛ آن هم اقتصادی که در دو سه قرن اخیر با دقت از دین جدا شده و تمدا خود را واقعیتی مربوط به بازار، بده بستان و عرضه و تقاضا تلقی می‌کرد و هر گونه تقید به اخلاق و معتقدات را کنار گذاشته بود. به این عبارات و تاریخ آن دقت بفرمایید:

۱. که قاعدتا حوالی همان سال‌های ۱۹۸۰م می‌شود.

۲. سرمقاله مدیر مسئول مجله سپیده دانایی، س ۳، خرداد ۱۳۸۸، ص ۸ و ۹.

در اوائل دهه ۸۰ کتابی تحت عنوان «ثروت و فقر» به قلم فیلسوفی اندیشه‌فروش به نام جورج گیلدر به چاپ رسید که اهمیتی همپای کتاب مقدس یافت. این کتاب با ظرافت، ارضاکنده‌ترین عقایدی را که مورد نیاز زمانه بود، بیان می‌کرد. با قرار دادن «ماده‌گرایی» در مقابل ضرورت ایمان، گیلدر با صراحتی قابل تحسین متوسل به «ضرورت ایمان» شده^۱ و آن را عنوان فصلی از کتاب خود قرار می‌دهد. او اعتراف می‌کند که پیشرفت مادی پدیده‌ای نخبه‌گرا است. این پیشرفت، ثروتمندان را ثروتمندتر کرده، با برانگیختن تعدادی انگشت‌شمار افراد خارق‌العاده که قدرت تولید ثروت در رأس هرم اجتماعی را دارند، توده‌ها را قادر به مصرف می‌کند... وی (گیلدر) با توجه به اینکه ایمان مورد نیاز، حتی در راست‌اندیشانه‌ترین اقتصادهای رسمی نیز یافت نمی‌شود، جانب احتیاط را رعایت کرده و تصریح می‌کند که پیشرفت‌های مادی کابوس اقتصاددانان علمی است؛ چرا که بر اساس مبانی مکانیکی و ریاضی نه می‌توان آن را توضیح داد و نه آن را پیش‌بینی کرد...^۲

آیا عجیب نیست که ناگهان همه متفکران غرب در تمام زمینه‌های علمی، فلسفی، اعتقادی، روانشناسی، اقتصادی و... به یاد دین و ضرورت آن در جامعه بیفتند؟ در حقیقت مردم غرب، بلکه کل جهان با مشاهده حرکت معنوی و مذهبی انقلاب اسلامی، کمبود آن را در جامعه خودشان دریافته و به سوی آن متوجه شده‌اند؛ از این رو، سردمداران غرب برای جا نماندن از این قافله و حفظ سلطشان بر جامعه، به معنویت و دین تظاهر می‌کنند. اما این ریاکاری از چشم توده‌های مردم پنهان نماند؛ خصوصاً اینکه بحران مالی عمیق، به کلی تبلیغات و بازارگرمی‌های نظام اقتصاد لیبرالی و سرمایه‌داری آزاد را زیر سؤال برد و چنان عرصه را بر همگان تنگ کرد که تلاش برای یافتن راه نجات، منحصر به راه‌هایی موقت شد؛ این روش‌ها نیز دستخوش انحصارطلبی، حرص و طمع، فرصت‌طلبی، سودجویی صاحبان سرمایه و اعمالی شد

۱. تأکید از ماست و تعدد این سطور را پررنگ کرده‌ایم.

۲. جان کنت گالبرایت، فرهنگ رضایت‌طلبی، ترجمه سعید ساری اصلانی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۲)، ص ۱۱۵.

که باز هم طبل رسوایی را شدیدتر به صدا درآورد.

با احتمالی قریب به یقین می‌توان پیش‌بینی نمود که جهان در آستانه تحولی عمیق و اساسی است و سه قرن کوشش جهودان، فراماسون‌ها، مادیون و سکولارها برای بیرون راندن اعتقادات مذهبی از ذهن و دل مردم جهان به بن‌بست رسیده و نیاز فطری بشر، زمینه را برای بازگشت او به سوی خود و خدا فراهم کرده است. پیروزی حزب‌الله لبنان بر اسرائیل و پیروزی حماس در مقابل صهیونیست‌ها، آن هم در شرایط سخت غزه، نشانه‌های عملی و واضح این مسیر است. اما نکته مهم و عجیب، برخی روشنفکران و شیفتگان مغرب‌زمین در جامعه خود ماست، که با دیدن این اوضاع و احوال، باز هم حاضر نیستند کمی چشمشان را باز کنند و با نگاهی دقیق و منصفانه دوروبرشان را ببینند. انسان تا کجا ممکن است در خیالات و توهمات و خودخواهی‌های خود غرق شود؟ فاعتبروا یا اولی الابصار.

والسلام

رنج‌های مردم غزه در سایه اشغال

مترجم: بتول طباطبایی

◆ اشاره

در واپسین روزهای باقیمانده از سال ۲۰۰۸ میلادی، رژیم صهیونیستی پس از ۲ سال ناکامی در مهار و سرکوب جنبش مقاومت اسلامی و دولت آن در نوار غزه، اقدام به تهاجمی وحشیانه به این منطقه نمود. هدف رژیم از این کار برچیدن دولت قانونی حماس بود؛ ولی پس از ۲۲ روز جنگ نابرابر در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ آتش‌بسی یک‌طرفه اعلام کرد و با این کار، دومین شکست خود را در رویارویی با جبهه مقاومت (پس از جنگ ۳۳ روزه با حزب‌الله لبنان) پذیرفت.

این تهاجم انزجار جهانی را از عملکرد صهیونیسم برانگیخت و برای اولین بار خیزشی گسترده را در افکار عمومی جهان، علیه رژیم صهیونیستی به وجود آورد؛ از این رو، پیامدهای بسیار مثبتی برای جبهه مقاومت و مردم مظلوم فلسطین در برداشت؛ ولی خساراتی به این منطقه کوچک وارد کرد که تا کنون نیز پس از ۶ ماه، پیامدهای سنگین و طاقت‌فرسای آن بر دوش جمعیت ۱/۵ میلیون نفری مردم غزه سنگینی می‌کند و مهم‌تر اینکه جامعه جهانی همچنان شاهد ادامه محاصره غزه و تنگ‌تر شدن فضای حیات و

معیشت برای مردم آن منطقه است و معلوم نیست که سازمان‌های بین‌المللی و مجامع حقوق بشر، این ظلم آشکار را چگونه توجیه می‌کنند و برای سؤال به جا مانده در ذهن جهانیان چه پاسخی دارند. دفتر نمایندگی حماس در تهران با ارائه گزارشی از جنایات جنگی رژیم صهیونیستی در غزه به ذکر آماری از خسارات برجای مانده پرداخته است، که سازمان‌های مذکور به هیچ عنوان نمی‌توانند به سادگی از مقابل آن گذر کنند خسارات برجای مانده عبارت‌اند از:

- ۱ - تعداد شهدا ۱۴۵۵ نفر؛ که ۴۰۴ نفر از آنها کودک و ۱۱۵ نفرشان زن می‌باشد.
 - ۲ - تعداد مجروحان ۵۳۰۳ نفر؛ که از این تعداد ۱۸۱۵ نفر کودک و ۷۸۵ نفر زن می‌باشد.
 - ۳ - شهادت ۱۶ نفر از اعضای تیم پزشکی و مجروح شدن ۲۵ نفر از آنها.
 - ۴ - تخریب کامل ۴۰ بیمارستان و مرکز درمانی.
 - ۵ - انهدام ۱۵ دستگاه آمبولانس.
 - ۶ - تخریب ۳۵ باب مدرسه.
 - ۷ - تخریب ۴ باب هنرستان فنی و حرفه‌ای.
 - ۸ - وارد شدن خسارت به ۳ دانشگاه اسلامی، الازهر و الامه؛ معادل ۲۵ میلیون دلار.
 - ۹ - تخریب ۴۵ باب مسجد به صورت کامل و وارد شدن خسارت جزئی به ۵۵ مسجد.
 - ۱۰ - خسارت به تأسیسات زیربنایی؛ بخش نیرو معادل ۱۰/۵ میلیون دلار.
 - ۱۱ - خسارت به تأسیسات زیربنایی؛ در بخش آب و فاضلاب معادل ۶ میلیون دلار.
 - ۱۲ - خسارت به تأسیسات زیربنایی؛ در بخش راه‌ها معادل ۳۷ میلیون دلار.
 - ۱۳ - وارد شدن خسارت به بندرگاه‌ها؛ معادل ۱۰۰ میلیون دلار.
 - ۱۴ - ۲۱۸ میلیون دلار خسارت به بخش کشاورزی و تولید روستایی.
 - ۱۵ - ۲۴۰ میلیون دلار خسارت به بخش صنعت و معادن.
- آمار مذکور به غیر از خساراتی است که به بخش محیط زیست، وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها، ورزشگاه‌ها، پارلمان فلسطین، مراکز خیریه و عام‌المنفعه، اوقاف، گردشگری و ... وارد شده است.

* * *

متن زیر، گزارشی است که مرکز «الزیتونه للدراسات والاستشارات» در بیروت تهیه کرده است؛ در این گزارش مفصل و جامع، وضعیت مردم غزه در خلال اشغال و پیش از حمله همه جانبه رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار گرفته است؛ طبیعی است که با حمله مذکور این وضعیت، وخامتی دوچندان یافته

است؛ ولی به دلیل کمبود اطلاعات و دسته‌بندی آنها متن حاضر، بهترین متن تهیه شده است.



◆ مقدمه

پس از پیروزی حماس در دومین دوره از انتخابات مجلس قانونگذاری فلسطین (۲۰۰۶/۱/۲۵) و تشکیل دولت فلسطین، اسرائیل محاصره نوار غزه را شدیدتر کرد و توانست حمایت بین‌المللی را برای اجرای شروط زیر جلب نماید.

۱. اعتراف به موجودیت اسرائیل

۲. خلع سلاح جنبش مقاومت و محکوم کردن خشونت

۳. پذیرش موافقتنامه‌های امضا شده با اسرائیل

هدف رژیم صهیونیستی از قراردادن این شرایط، سرکوب حماس و مقاومت فلسطین بود. از این رو، نه تنها حماس بلکه تعداد زیادی از نیروهای مقاومت ملی و اسلامی فلسطین، این شرایط را رد کردند. علی‌رغم تشکیل دولت وحدت ملی فلسطین و اعلان حماس مبنی بر احترام به مفاد موافقتنامه‌هایی که بین سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل، منعقد شده بود، محاصره ادامه یافت؛ تا جایی که بیانیه وزرای خارجه کشورهای عربی در مورد رفع محاصره غزه نیز نتوانست کمکی به رفع محاصره کند.

پس از اینکه جنبش حماس در تاریخ ۲۰۰۷/۶/۱۵ کنترل نوار غزه را به دست گرفت، ارتش اسرائیل محاصره مرزهای دریایی، زمینی و هوایی غزه را شدیدتر کرد و ضمن اعلان اینکه غزه یک کشور دشمن است، گذرگاه‌های مرزی را مسدود و تردد افراد را در داخل و خارج آن شهر ممنوع کرد و از ورود کالا - مگر به اندازه‌ای که مردم را زنده نگه دارد - ممانعت به عمل آورد؛ همچنین تهدید کرد که از ورود سوخت به داخل نوار غزه، جلوگیری خواهد کرد.

با شروع سال ۲۰۰۸ میلادی و پس از طرح پروژه صلح در همایش آنآپولیس (Annapolis) در ۲۷/۱۱/۲۰۰۷ رئیس جمهور امریکا از رام‌الله دیدن کرد؛ ولی پس از بازگشت بوش به امریکا، حمله‌های نظامی اسرائیل به غزه آغاز شد و تا اواسط ژانویه ۲۰۰۸ ادامه یافت. در این تهاجم‌ها ۶۰ نفر به شهادت رسیدند. بر اساس آماری که مرکز فلسطینی حقوق بشر در تاریخ ۱۵/۵/۲۰۰۸ منتشر کرد، آمار قربانیان حمله‌های اسرائیل از ابتدای سال مذکور ۳۲۶ نفر می‌باشد که ۵۶ نفر از آنان کودک بوده‌اند.^۱



پس از اینکه جنبش حماس در تاریخ ۱۵/۶/۲۰۰۷ کنترل نوار غزه را به دست گرفت، ارتش اسرائیل محاصره مرزهای دریایی، زمینی و هوایی غزه را شدیدتر کرد

در ۱۸/۱/۲۰۰۸ ایهود باراک (Ehud Barak)، وزیر دفاع اسرائیل، دستور بستن کلیه گذرگاه‌های منتهی به نوار غزه^۲ را صادر کرد و در روز یکشنبه، ۲۰/۱/۲۰۰۸ ورود سوخت به نوار غزه ممنوع شد. به این ترتیب زندگی اقتصادی، اجتماعی، انسانی، بهداشتی و آموزشی مردم منطقه مختل و حلقه محاصره

کامل‌تر شد. کلیه بخش‌های اقتصادی دچار آسیب جدی و به تبع آن اقتصاد فلسطین، متحمل خسارت شدیدی گردید. کمیته ملی مقابله با محاصره نوار غزه، جمع کل این خسارت‌ها را از اواسط ژوئن گذشته ۴۵ میلیون دلار^۳ برآورد کرده است.

سازمان ملل، نیازهای حیاتی مردم غزه را ۹۰۰ کامیون در هفته، اعلام کرد که ۶۲۵ کامیون

۱. موقع المركز الفلستینی حقوق الإنسان، غزه، ۱۵/۵/۲۰۰۸، انظر:

<http://www.pchrgaza.org/files/pressR/arabic/2008/48-2008.html>

۲. جریده القبس، الكويت، 2008/1/19

۳. جریده الأيام، فلسطین، 2007/12/31

کمک‌های غذایی و پزشکی و ۲۷۵ کامیون^۱ سایر موارد را شامل می‌شود.

آقای عدنان ابوحسنه، سخنگوی آژانس کمک به پناهندگان سازمان ملل، اونروا (UNRWA) در تاریخ ۲۰۰۷/۱۱/۱۹ اذعان کرد که ادامه محاصره غزه، مشکلات اونروا را افزایش می‌دهد؛ چراکه بیش از ۷۰٪ مردم این منطقه را پناهندگان فلسطینی تشکیل می‌دهند و فعالیت‌های آژانس برای آنها بسیار ضروریست.^۲

گزارش حاضر در مورد میزان خسارت‌های ناشی از محاصره نوار غزه در بخش‌های اقتصادی، بهداشتی، اجتماعی و آموزشی این منطقه است.

الف - وضعیت اقتصادی

نیمه دوم ژوئن سال ۲۰۰۸ دومین سالگرد محاصره اسرائیلی - بین‌المللی غزه بود. از آنجا که نیروهای اشغالگر، باقیمانده تشکیلات اقتصادی نوار غزه را از بین برده بودند، اوضاع اقتصادی این منطقه بسیار وخیم بود. روزنامه انگلیسی گاردین در تاریخ ۲۰۰۷/۱۱/۲۷ نوشت: ۱/۲ میلیون فلسطینی که در حدود ۸۵٪ جمعیت غزه را تشکیل می‌دهند، برای ادامه زندگی خود به کمک‌های بین‌المللی نیازمندند. در حدود هشتاد هزار فرصت شغلی نیز در پنج ماه اول محاصره از بین رفته است.^۳ آژانس اونروا به مدت چهار روز، عملیات کمک رسانی به ۶۵۰ هزار پناهنده را در نوار غزه متوقف ساخت؛ زیرا سوخت ماشین‌های حامل مواد غذایی به غزه به اتمام رسیده بود.^۴ اسرائیل از بدو محاصره نوار غزه، سوخت‌رسانی به منطقه را به تدریج

1. جریده القدس، فلسطین، 2007/7/7

2. جریده البيان، الإمارات، 2007/11/20

3. Rory McCarthy, Sick are in the frontline as supplies and hope drain away for isolated Gazans, in the Guardian Newspaper, 27/11/2007, in: <http://www.guardian.co.uk/israel/story/0,,2217567.00.html>

4. موقع عرب 48، 2008/4/28، انظر:

<http://www.arabs48.com/display.x?cid=68sid=78sid=53754>

کاهش داد، که این امر، منجر به بسته شدن ۴۵۰ ایستگاه سوخت‌رسانی در سراسر غزه و توقف فعالیت حدود ۹۰٪ از ماشین‌های بخش خصوصی شده است؛ در نتیجه تنها ۱۵٪ از مواصلات عمومی فعال مانده است.^۱

بر اساس اظهارات جمعیت «مسلك مركز للدفاع عن حریه الحركه»، دولت اسرائیل احکام صادره از سوی دادگاه عالی کشورش را نقض کرده است؛ بدین سبب میزان سوخت ارسالی به نوار غزه به مراتب کمتر از مقدار تصویب شده در دادگاه بود.

جدول شماره (۱): میزان سوخت‌رسانی به نوار غزه در فاصله زمانی ۲۰۰۸/۴/۶ تا ۲۰۰۸/۵/۱۵

نوع سوخت	میزان تقاضا برای پنج هفته * (لیتر)	مقداری که دیوان عالی اسرائیل برای پنج هفته تصویب کرد (لیتر)	میزان واقعی بنزین ارسالی در پنج هفته اخیر (لیتر)	درصد میزان سوخت عرضه شده به میزان تقاضا
بنزین	۲,۰۰۰,۰۰۰	۳۷۷,۰۰۰	۱۵۱,۰۰۰	۸٪
سولار	۷,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۰۰	۱۵٪
سولار صنعتی	۱۷,۵۰۰,۰۰۰	۱۱,۰۰۰,۰۰۰	۷,۶۳۶,۰۰۰	۴۳٪

* میزان تقاضای سولار و بنزین بر اساس میزان تقاضا در اکتبر سال ۲۰۰۷ و قبل از شروع محاصره است. میزان تقاضای سولار صنعتی برای راه‌اندازی ایستگاه تولید نیرو می‌باشد.

اقتصاد نوار غزه از بخش‌های ذیل تشکیل شده که با ادامه محاصره دچار مشکلات عدیده‌ای

گردیده است:

۱. المرکز الفلسطینی لحقوق الإنسان، 2008/5/13، انظر:

http://www.pchrgaza.org/files/campaigns/arabic/gaza_clouse/narratives9.html

۲. موقع جمعیه «مسلك مركز للدفاع عن حریه الحركه»، انظر:

<http://www.pchrgaza.org/files/PressR/Arabic/2008/Court%20petition%20Against%20fuel%20cuts%2013.5.08.pdf>

۱. بخش خصوصی:

بر اساس گزارش‌های دفتر هماهنگی امور بشر سازمان ملل در سرزمین‌های اشغالی، بخش خصوصی که ۵۳٪ از فرصت‌های شغلی را تأمین می‌کرد، به خاطر محاصره، کمبود مواد اولیه و فرصت‌های تجاری، بیشترین ضرر را متحمل شد. در نتیجه از مجموع ۱۱۰ هزار کارگر فعال در این بخش، ۷۵ هزار نفر به طور موقت، بیکار شدند و اغلب دادوستدهای بخش خصوصی تعطیل گردید.^۱

در تاریخ ۲۰۰۸/۳/۹ کمیته ملی مقابله با محاصره در ضمن گزارشی اشاره کرد که قدرت

تولید بخش خصوصی از زمان محاصره غزه در اواسط ژوئن ۲۰۰۷ به ۱۱٪ کاهش یافته است.



با شروع سال ۲۰۰۸ میلادی و پس از طرح پروژه صلح در همایش آنآپولیس (Annapolis)، در ۲۷/۱۱/۲۰۰۷ رئیس جمهور امریکا از رام‌الله دیدن کرد؛ ولی پس از بازگشت بوش به امریکا، حمله‌های نظامی اسرائیل به غزه آغاز شد و تا اواسط ژانویه ۲۰۰۸ ادامه یافت.

آمارهای اولیه نشان می‌دهد که - در پی محاصره و سپس، حمله اسرائیل به نوار غزه - بیش از ۴۳٪ از مؤسسات اقتصادی بخش خصوصی، فعالیت‌های تجاری خود را متوقف کرده‌اند و بیش از ۵۵٪ از مؤسسات اقتصادی، ۷۵٪ از فعالیت‌های تجاری خود را کاهش داده‌اند.^۲ جمال

1. مكتب الأمم المتحدة لتنسيق الشؤون الإنسانية، الإغلاق المفروض على قطاع غزة:

الآثار الاقتصادية و الإنسانية، القدس، كانون الأول/ ديسمبر 2007، انظر:

http://www.ochaopt.orgdocuments/Gaza_Special_Focus_December_2007_ArAbic.pdf

و ماهر الطباع: تقرير قطاع غزة على حاقه الانهيار التام آذار/مارس 2008، وصلت نسخة منه لمركز الزيتونة بتاريخ

2007/3/26

2. موقع اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=554extra=news&type=55>

الخصری، رئیس کمیته ملی مقابله با محاصره در این مورد بیان می‌کند که: تجار غزه در شش ماهه اول محاصره به دلیل منع ورود کالاهای خود، یکصد میلیون دلار متضرر شدند. از سوی دیگر اسرائیل نیز کد گمرکی غزه را لغو کرد؛ بدین معنا که تجار غزه نمی‌توانند کالایی را وارد یا صادر کنند.^۱

مهندس علی ابوشهلا، یکی از بازرگانان غزه، تأکید می‌کند که اعمال محاصره و حذف کد تجاری غزه، بخش خصوصی را به کلی فلج کرده است و باعث بسته شدن ۴ هزار کارخانه و مؤسسه تجاری و بیکاری ۱۵۰ هزار کارگر شده است.^۲

۲. بخش صنعتی:



بر اساس آماري که مرکز فلسطینی حقوق بشر در تاریخ ۲۰۰۸/۵/۱۵ منتشر کرد، آمار قربانیان حمله‌های اسرائیل از ابتدای سال مذکور ۳۲۶ نفر می‌باشد که ۵۶ نفر از آنان کودک بوده‌اند.

اتحادیه صنعت فلسطین، میزان ضررهای مادی این بخش را از اواسط ژوئن ۲۰۰۷ ماهیانه در حدود ۱۵ میلیون دلار برآورد کرده است؛ به عبارت دیگر، جمع کل مبلغ تا پایان سال ۲۰۰۷ میلادی ۹۷/۵ میلیون دلار^۳ می‌باشد؛ در حالی که بر اساس اطلاعاتی از بخش‌های مختلف اقتصادی، میزان زیان‌های مادی این بخش در ۲۰۰۸/۳/۹ بیش از ۲۰۰ میلیون

دلار^۴ برآورد شده است. قسمت اعظمی از بخش صنعتی غزه به واردات مواد خام بستگی دارد؛

1. جریده الشرق الأوسط، لندن، 2007/11/23

2. جریده عکاظ، السعودیه، 2008/4/8

3. جریده الشرق، الدوحه، 2008/1/2

4. اللجنه الشعبیه لمواجهه الحصار، انظر:

که به دلیل محاصره و بستن راه‌ها و گذرگاه‌های منتهی به منطقه، صادرات محصولات صنعتی متوقف شده و در نتیجه، قسمت اعظم تأسیسات صنعتی تعطیل شده است. در واقع درصد واحدهای صنعتی زیان دیده، بیش از میزان اعلام شده توسط علاء الاعرج، مشاور نخست در امور غزه می‌باشد و ۹۶٪ از ۳۹۰۰ واحد صنعتی^۱ فعال در منطقه به دلیل ممنوعیت ورود مواد خام، تعطیل اعلام شده است؛ این در حالی است که بر اساس گزارش‌های آماری فعالان اروپایی برای رفع حصار غزه در ۲۰۰۸/۲/۲۱، فعالیت ۴ هزار واحد صنعتی به دلیل ممنوعیت ورود مواد خام^۲ به نوار غزه، به طور کلی متوقف شده است.

در تاریخ ۲۰۰۸/۳/۱۸ کمیته ملی مقابله با محاصره، مقبره نمادین صدها کارخانه‌ای را که بر اثر محاصره تحمیلی نوار غزه، بیش از نه ماه^۳ تعطیل شده بود، افتتاح کرد. گزارش دیگری که مرکز اطلاعات ملی فلسطین منتشر کرد، حاکی از تعطیلی ۳۵۰۰ واحد صنعتی و حرفه‌ای، ۶۰۰ واحد خیاطی، ۹۵٪ از کارگاه‌های مهندسی و ۸۰٪ از کارگاه‌های تولید مبلمان می‌باشد؛ همچنین توقف کلیه پروژه‌های ساختمان‌سازی و پروژه‌های آژانس اونروا^۴ نیز شامل این امر می‌شود.

به گفته جمال الخضری، رئیس کمیته ملی مقابله با محاصره غزه، تعطیلی تأسیسات صنعتی و تجاری باعث افزایش ۶۵ هزار نفر نیروی بیکار می‌شود.^۵ و بر اساس گزارش‌های آماری مؤسسات غیردولتی، ۱۴۰ هزار نفر به نیروهای بیکار نوار غزه اضافه شده است؛ درحالی که بر

1. وکاله قدس برس اینترناشونال، 2007/11/30؛ و اللجنة الشعبية لمواجهه الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=554extra=news&type=55>

2. موقع الحملة الأوروبيه لرفع الحصار عن غزه، انظر:

<http://www.freedomforpalestine.org/cgi-bin/index-pl/reports=1203552042>

3. الشرق الأوسط، 2008/3/21

4. قدس برس، 2008/1/3

5. الشرق الأوسط، 2007/11/23

اساس گزارش‌ها، در حال حاضر تعداد افراد فعال در بخش صنعتی، حدود ۱۵۰۰ نفر می‌باشد.^۱ از سوی دیگر علی الحایک، رئیس جمعیت بازرگانان فلسطین، اشاره می‌کند که ۸۰ نفر از صاحبان مشاغل به کشورهای عربی مهاجرت کرده‌اند و فعالیت صنعتی^۲ خود را به طور انفرادی و یا از طریق مشارکت با دیگر مؤسسات اقتصادی و تجاری، ادامه می‌دهند.

۳ - بخش کشاورزی:

فعالیت‌های کشاورزی غزه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چرا که از نظر ارزش افزوده و جذب نیروی کار درصد قابل توجهی از اقتصاد محلی آنجا را تشکیل می‌دهد.

بسته شدن گذرگاه‌ها به طور مستقیم بر بخش کشاورزی تأثیر گذاشته است؛ زیرا واردات مواد اولیه مانند دارو، کود، قرص و نایلون مربوط به گرمایش محصولات کشاورزی را محدود کرده و صادرات محصولات کشاورزی را نیز متوقف نموده است.

بر اساس گزارش دفتر هماهنگی امور بشری سازمان ملل، علاوه بر موارد فوق‌الذکر، نوار غزه دارای ۷۰ هزار جریب زمین کشاورزی است که قابلیت تولید

آمارهای اولیه نشان می‌دهد که - در پی محاصره و سپس، حمله اسرائیل به نوار غزه - بیش از ۴۳٪ از مؤسسات اقتصادی بخش خصوصی، فعالیت‌های تجاری خود را متوقف کرده‌اند و بیش از ۵۵٪ از مؤسسات اقتصادی، ۷۵٪ از فعالیت‌های تجاری خود را کاهش داده‌اند.

سالانه ۲۸۰ الی ۳۰۰ هزار تن محصولات کشاورزی را دارد و یک سوم از این محصولات، مناسب صادرات است.

۱. الشرق الأوسط، 2008/3/21

۲. جریده فلسطین، غزه، 2008/4/29

بخش کشاورزی فرصت شغلی موقت و دائمی برای بیش از ۴۰ هزار شهروند (۱۲/۷٪ نیروی کار) فراهم می‌آورد و مواد غذایی و معیشتی لازم برای یک‌چهارم از جمعیت غزه را تأمین می‌کند.^۱

بر اساس گزارش ماهر تیسیر الطباع، مدیر کل روابط عمومی اتاق بازرگانی فلسطین، در صورت ادامه محاصره ۸۰ درصد از محصولات کشاورزی به دلیل منع ورود داروهای کشاورزی، کود و سایر ملزومات کشاورزی^۲ در معرض نابودی قرار می‌گیرد و به دنبال آن، ضررهای جبران‌ناپذیری به صادرات محصولات کشاورزی وارد می‌شود.

کمیته ملی مقابله با محاصره، همچنین

گزارش داد که از نیمه ژوئن ۲۰۰۷ تا آخر فوریه ۲۰۰۸ میزان خسارت‌های وارد بر بخش کشاورزی ۸۵ میلیون دلار برآورد شده است و بر اساس اظهارات وزارت کشاورزی در صورتی که کشاورزان محصولات خود را صادر نکنند روزانه ۱۵۰ هزار دلار^۳ متضرر خواهند شد. این رقم برای مدت یک‌سال ۵۴ میلیون دلار محاسبه شده است.

۱. مکتب الأمم المتحده لتسیق الشؤون الإنسانیة، الإغلاق المفروض علی قطاع غزه

۲. ماهر الطباع، تقرير اقتصادي شامل حول خسائر الاقتصاد الفلسطيني في محافظات غزه نتيجة إغلاق المعابر خلال الفترة من 2007/6/15 حتى 2007/11/10، تشرين الثاني / نوفمبر 2007، وصلت نسخة منه لمركز الزيتونه بتاريخ 2007/11/14، و نشریه وکاله سما الإخباریه فی 2007/11/11، انظر:

<http://www.samanews.com/index.php?id=details&sid=29881>

۳. الجنه الشعبیه لمواجهه الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=554&extra=news&type=55>

خسارت وارد بر مزارع توت، ۱۱ میلیون و ۲۵۰ هزار دلار از مجموع ۴۵۰ مزرعه و خسارت وارد بر مزارع گل، ۵ میلیون دلار از مجموع ۶۰ مزرعه برآورد شده است.^۱

محدودیت ارسال سوخت به نوار غزه باعث بیکاری ۹۰ درصد از ماهیگیران شده است؛ چراکه ۴۰ هزار نفر از شهروندان این ناحیه، زندگی خود را از این طریق تأمین می‌کنند.^۲

۴ - بخش تجاری:

رکود تجارت داخلی و خارجی و ورشکستگی بخش سرمایه‌گذاری از مهم‌ترین پیامدهای محاصره نوار غزه است. بر اساس گزارشی که ماهر الطباع در نوامبر ۲۰۰۷ ارائه داد، از اواسط ژوئن ۲۰۰۷، میزان خسارتی که تجار واردکننده متحمل شده‌اند ۲۵ میلیون دلار برآورد گردیده است. ۲۰۰۰ واردکننده کالاهای تجاری به دلیل تعلیق اجناس واردشده در بنادر اسرائیل^۳ ماهانه ۵ میلیون دلار خسارت متحمل شده‌اند؛ ضمن آنکه بر اساس آمارهای اولیه ۴۳٪ از مؤسسات بخش خصوصی فعالیت تجاری خود را کاملاً متوقف کرده‌اند و بیش از ۵۵ درصد از مؤسسات تجاری باقی‌مانده نیز، ۷۵٪ کاهش فعالیت داشته‌اند.^۴ از سوی دیگر ۹۰٪ از وسایل حمل و نقل کالا نیز تعطیل شده‌اند^۵ و تنها، ماشین‌های حامل کمک‌های انسان‌دوستانه به گذرگاه سوفا و گذرگاه کرم شالوم در حال تردد هستند؛ که تعداد آنها روزانه در حدود ۱۰۰ کامیون است؛ در حالی که گذرگاه منطار، روزانه ظرفیت تردد ۵۰۰ کامیون کالاهای وارداتی و

۱. المرکز الفلسطینی لحقوق الإنسان، 2008/3/2، انظر:

http://www.pchrgaza.org/files/REPORTS/arabic/pdf_spi/flowers.pdf

۲. المرکز الفلسطینی لحقوق الإنسان، 2008/4/8، انظر:

http://www.pchrgaza.org/files/clouse/arabic/repot5_08.htm

۳. ماهر الطباع، تقریر اقتصادی شامل حول خسائر الاقتصاد الفلسطيني فی محافظات غزه نتیجه اغلاق المعابر خلال الفتره من 2007/6/15 حتى 2007/11/10

۴. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=554&extra=news&type=55>

۵. ماهر الطباع، تقریر قطاع غزه علی حافه الانهیار التام آذار/مارس 2008

بسته شدن گذرگاه‌ها به طور مستقیم بر بخش کشاورزی تأثیر گذاشته است؛ زیرا واردات مواد اولیه مانند دارو، کود، قرص و نایلون مربوط به گرمایش محصولات کشاورزی را محدود کرده و صادرات محصولات کشاورزی را نیز متوقف نموده است.

محدود به واریز، برداشت و حواله‌ها شد و در نتیجه آن، بانک‌ها به میزان ۴۵٪ کمتر از ظرفیت کاری خود فعالیت کردند. با قطع معاملات بانکی، مابین بانک‌های فلسطینی و اسرائیلی، مشکلات بانک‌ها روزافزون شد و ذخایر نقدی ارزهای مختلف بانک‌ها به اتمام رسید و بانک‌ها در شرف تعطیلی قرار گرفتند.^۱ از اینجاست که می‌توان به رابطه مستقیم بخش حمل و نقل و بخش بانکی پی برد.

۵- بخش گردشگری:

به دنبال محاصره غزه، بخش گردشگری زیان‌های زیادی متحمل شد. شرکت‌ها و دفاتر گردشگری به دلیل بستن گذرگاه‌ها و محدودیت سفر و از دست دادن فصل حج و عمره در آستانه ورشکستگی قرار گرفتند. لوی شبنه، معتقد است که در سال ۲۰۰۷م رونق فعالیت

صادراتی را دارد. پس از انسداد گذرگاه سوفا در ۲۸/۱۰/۲۰۰۷ تعداد کامیون‌های دارای مجوز تردد به نوار غزه به ۳۰ کامیون در روز کاهش یافته است. با توجه به همین اوضاع، معاملات بانکی ۶۰٪ کاهش یافت و ذخایر نقدی بانک‌ها به اتمام رسید.^۱ انتقال چک و پول به غزه متوقف شد و معاملات با اسناد اعتباری نیز به دلیل متوقف شدن صادرات و ضمانت پروژه‌ها، دچار رکود گردید. به همین ترتیب، فعالیت‌های بانکی

۱. المصدر نفسه

۲. ماهر الطباع، تقرير اقتصادى شامل حول خسائر الاقتصاد الفلسطينى فى محافظات غزه نتيجة إغلاق المعابر الفتره

من 2007/6/15 حتى 2007/11/10

مرکز اطلاعات ملی فلسطین، بستن گذرگاه‌ها را علت توقف فعالیت در بخش صنایع زیربنایی و بیکاری ۱۸ هزار کارگر اعلام کرد؛ این امر منجر به ایجاد ۳۵۰ میلیون دلار خسارت مالی شد.

هتلداری در نوار غزه به شدت کاهش یافت؛ چرا که در این سال، تعداد مسافران نسبت به سال ۲۰۰۶، ۳/۳٪ کاهش یافت و در این دوره زمانی تعداد شب‌های اقامت نیز ۶/۱۷٪ کمتر شده است.^۱ به گفته ماهر الطباع ۱۲ هتل گردشگری که در منطقه وجود دارد متحمل ضرر بسیار شده‌اند و درصد اشتغال در این بخش به صفر رسیده است. همچنین ۲۵

رستوران گردشگری به دلیل درآمد کم در برابر سنگینی هزینه‌ها در شرف تعطیل شدن است. پروژه توسعه هتل موفینپیک (Movenpick) نیز - که از مهم‌ترین پروژه‌های سرمایه‌گذاری گردشگری در غزه به شمار می‌رود - تعطیل شد؛ در حالیکه هزینه ساخت آن در حدود ۳۵ میلیون دلار و پیشرفت فیزیکی آن ۹۷٪ بود و قرار بود پس از افتتاح هتل در مرحله اول ۳۰۰ کارمند و کارگر در آن مشغول به کار شوند. علاوه بر آن، ساخت ۱۶۰ پلاژ، روبه‌روی هتل مذکور با هزینه ۹ میلیون دلار^۲ نیز متوقف گردید.

۶- بخش زیر بنایی و ساختمان‌سازی:

این بخش نیز همانند سایر بخش‌ها به خاطر مسدود کردن گذرگاه‌ها و منع ورود مواد خام از جمله مواد ساختمانی با مشکلات زیادی روبه‌رو شده است.

به گزارش دفتر هماهنگی امور بشری سازمان ملل، کلیه پروژه‌های عمرانی زیربنایی و مرمت‌سازی از جمله پروژه‌هایی که از منابع مالی خارجی تأمین اعتبار می‌شد متوقف گردید.

1. جریده الحیاه الجدیده، فلسطین، 2008/1/1

2. وكالة الانتباء الفلستینیه (وفا)، انظر:

علت اصلی این امر، بستن کارخانه‌ها و کمبود مصالح ساختمانی بود.^۱ همچنین فعالیت کلیه کارخانجات ساخت مصالح ساختمانی متوقف گردید؛ از جمله آنها می‌توان به ۱۳ کارخانه رنگ‌سازی، ۳۰ کارخانه سیمان، ۱۴۵ کارخانه سنگ مرمر، ۲۵۰ کارخانه آجرپزی اشاره کرد؛ تعطیلی کارخانه‌ها، بیکاری ۳۵۰۰ نیروی کار را در پی داشت.^۲

مرکز اطلاعات ملی فلسطین، بستن گذرگاه‌ها را علت توقف فعالیت در بخش صنایع زیربنایی و بیکاری ۱۸ هزار کارگر اعلام کرد؛ این امر منجر به ایجاد ۳۵۰ میلیون دلار خسارت مالی شد. برنامه توسعه سازمان ملل، کلیه قراردادهای ساخت و ساز زیربنایی را - مانند زیرسازی خیابان‌ها، تصفیه آب و... - که ارزشی معادل ۶۰ میلیون دلار داشت - متوقف کرد. از سوی دیگر آژانس امداد رسانی بین‌المللی نیز برنامه ایجاد فرصت‌های شغلی را متوقف نمود؛ این برنامه، ارزشی معادل ۹۳ میلیون دلار داشت و ۱۶ هزار نفر از آن بهره می‌بردند.^۳ ماهر الطباع در گزارش اقتصادی خود آورده است که کلیه پروژه‌های عمرانی آنروا که منبع درآمد ۱۲۱ نفر بود،^۴ تعطیل شده است.

۷ - بیکاری:

به گفته محمد رمضان، وزیر کشاورزی حکومت خودگردان فلسطین، درصد بیکاری در نوار غزه به ۸۵٪ افزایش یافته است؛ که ۷۵٪ از این بیکاران را کارگران بخش کشاورزی تشکیل

1. الأیام، فلسطین، 2008/12/26

2. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=554&extra=news&type=55>

3. عرب 48، 2008/11/19

4. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=554&extra=news&type=55>

5. ماهر الطباع، تقرير اقتصادي شامل حول خسائر الاقتصاد الفلسطيني في محافظات غزه نتيجة إغلاق المعابر الفتره

من 2007/6/15 حتى 2007/11/10

می‌دهند.^۱ این در حالی است که به گفته ماهر الطباع معدل بیکاری در غزه ۷۵٪ است. دفتر هماهنگی امور بشری سازمان ملل در طی گزارشی هشدار داد که ادامه محاصره غزه و قطع کلیه راه‌های ارتباطی آن با دنیای خارج، اقتصاد محلی را تهدید می‌کند؛ همچنین در این گزارش آمده است که صدها پروژه تجاری به خاطر منع صادرات و واردات ورشکست شده‌اند و به دنبال آن، هزاران کارگر از کار بیکار شده‌اند. پروژه‌های عمرانی به ارزش ۳۷۰ میلیون دلار نیز تا زمانی نامعلوم به تعویق افتاده‌اند. بر اساس این گزارش، میزان بیکاری در غزه در سومین مقطع زمانی سال ۲۰۰۷ به ۳۷/۶٪ رسیده؛ در حالی که این نسبت در دومین مقطع زمانی همان سال، ۳۲/۳٪ بوده است؛ این در حالی است که نسبت بیکاری در نوار غزه ۱۲ درصد بیشتر از کرانه غربی می‌باشد.^۲

۸ - فقر:

بر اساس گزارش دفتر هماهنگی امور بشری سازمان ملل از هر ده خانوار در سرزمین‌های اشغالی ۸ خانواده زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

پس از بستن گذرگاه‌های نوار غزه، میزان فقر در این ناحیه به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. بر اساس گزارش دفتر هماهنگی امور بشری سازمان ملل از هر ده خانوار در سرزمین‌های اشغالی ۸ خانواده زیر خط

فقر زندگی می‌کنند. شاخص خط فقر، درآمد ماهیانه ۵۳۴ دلار است؛ که در مقایسه با سال ۲۰۰۵م بسیار افزایش یافته است؛ ضمن اینکه شاخص فقر در سال ۲۰۰۵، ۶۳/۱٪ بوده است؛ ولی اکنون خانوارهایی که درآمد آنها زیر خط فقر است، ۶۶/۷٪ می‌باشد و درآمد آنها در ماه

1. موقع الجزیره نت، 2008/4/1، انظر:

<http://www.aljazeera.net/NR/exeres/82369D68-AC50-488E-AE9B-5BC08102B256.html>

2. ماهر الطباع، تقریر قطاع غزه علی حافه الانھیار التام آذر/ مارس 2008

3. مكتب الأمم المتحدة لتنسيق الشؤون الإنسانية، الإغلاق المفروض علی قطاع غزه.

کمتر از ۴۷۴ دلار می‌باشد.

در این گزارش میزان فقر در نواز غزه ۳۰٪ بیشتر از کرانه غربی^۱ برآورد شده است. بر اساس گزارش بانک جهانی، نسبت افرادی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند از ۳۵٪ در پایان سال ۲۰۰۶م به بیش از ۶۷٪ در پایان اکتبر ۲۰۰۷^۲ رسیده است؛ در حالی که مرکز فلسطینی حقوق بشر، آمار فلسطینی‌هایی را که زیر خط فقر زندگی می‌کنند ۸۰٪^۳ گزارش کرده است. بر اساس برآورد ماهر الطباع و وزیر محمد الآغا ۹۰ درصد از ساکنان غزه، زیر خط فقر زندگی می‌کنند.^۴

ب - گذرگاه‌ها

نوار غزه از طریق ۶ گذرگاه با دنیای خارج در ارتباط است. گذرگاه رفح تنها گذرگاه بین نوار غزه و مصر است که کاملاً در اختیار جمهوری عربی مصر قرار دارد. پنج گذرگاه دیگری که نوار غزه را با سایر اراضی فلسطین مرتبط می‌کند کاملاً در اختیار اسرائیل قرار دارد. گذرگاه‌های نوار غزه عبارت‌اند از:

۱ - گذرگاه بیت حانون (ایریز):

این گذرگاه در شمال غزه قرار دارد و به دروازه کارگران معروف است. کارگران غزه از این دروازه به کرانه غربی و اسرائیل رفت و آمد می‌کنند. همچنین این گذرگاه مخصوص تردد

1. المصدر نفسه

2. مجموعه البنك الدولي، أخبار تنمويه: الضفة الغربية و قطاع غزة، نشرة فصلية، تشرين الثاني/نوفمبر 2007، انظر: <http://siteresources.worldbank.org/INTWESTBANKGAZAINARABIC/Resources/ArWBGupdateoc07-pdf>

3. المركز الفلسطيني لحقوق الإنسان، 2008/5/29، انظر:

http://www.pchrgaza.org/files/w_report/arabic/2008/29-05-2008.html

4. ماهر الطباع، تقرير قطاع غزة على حافة الانهيار التام أذر/ مارس 2008؛ و الجزيرة نت 2008/4/1، انظر:

<http://www.aljazeera.net/NR/exeres/82369D68-AC50-488E-AE9B-5BC08102B256.html>

تجار و شخصیت‌های مهم است. پس از وقایع غزه در ژوئن ۲۰۰۷ اسرائیل این گذرگاه را به طور کامل بست و فقط برای کارکنان مؤسسات خارجی و برخی از نیازهای اورژانسی و پزشکی، باز است.^۱

۲ - گذرگاه ناحل عوز:

این گذرگاه در شرق غزه قرار دارد و برای اسرائیل یک موقعیت نظامی محسوب می‌شود که از آن به عنوان پایگاه سوخت و گازسانی به نوار غزه، استفاده می‌کند. در این گذرگاه انبارهایی از سوخت و گاز وجود دارد. که توسط لوله‌هایی به اسرائیل متصل می‌شود. در حال طبیعی نوار غزه برای راه‌اندازی نیروگاه‌های برق خود روزانه به ۳۵۰ هزار لیتر سولار، ۱۲۰ هزار لیتر بنزین، ۳۵۰ تن گاز و ۳۵۰ هزار لیتر سولار صنعتی نیاز دارد.^۲

۳ - گذرگاه المنطار (کارنی):



یک مرکز علمی، بر اساس مطالعات خود، تبعات ناشی از کم‌خونی و سوء تغذیه در غزه را بدین شرح بیان می‌کند که ۶۲٪ کودکان ۶ ماهه تا ۳ ساله از کم‌خونی رنج می‌برند و ۱۰/۴٪ کودکان ۶ تا ۵۹ ماهه به دلیل سوء تغذیه، دچار کوتاهی قد شده‌اند.

این گذرگاه در شرق غزه قرار دارد و به عنوان یک گذرگاه مهم تجاری مطرح است که غزه را با کرانه غربی، اسرائیل و دنیای خارج مرتبط می‌کند. این گذرگاه به مثابه شریانی حیاتی برای شهروندان فلسطین قلمداد می‌شود و ظرفیت عبور و مرور روزانه آن، ۴۰۰ کامیون است. پس از وقایع غزه این گذرگاه کاملاً بسته و صادرات کالا از آن ممنوع اعلان شد. در خصوص واردات نیز روزانه، ماشین‌های

۱. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=432&extra=news&type=40>

۲. المصدر نفسه.

محدودی برای بردن آرد و علوفه حیوانات^۱ اجازه تردد به داخل غزه را دارند.

۴ - گذرگاه سوفا:

این گذرگاه در جنوب غزه قرار دارد و به عنوان گذرگاهی برای ورود مصالح ساختمانی شناخته شده است؛ ولی پس از محاصره غزه برای وارد کردن ملزومات انسانی جایگزین المنطار شد. از این گذرگاه به طور نامنظم^۲ استفاده شده است.

۵ - گذرگاه کرم ابوسالم (شالوم):

گذرگاه کرم ابوسالم در جنوب نوار غزه قرار دارد و مخصوص ورود کالاهای مصری از طریق اسرائیل است. در حال حاضر، این گذرگاه برای واردات کالاهای مورد نیاز مردم استفاده می‌شود. بر اساس گزارش کمیته مردمی مقابله با محاصره غزه، پس از تشدید محاصره، به مدت ۷ ماه تا اواسط ژوئن ۲۰۰۷ اسرائیل اجازه داد که روزانه در حدود ۱۷ کامیون از این گذرگاه وارد غزه شود.^۳

۶ - گذرگاه رفح:

این گذرگاه در جنوب نوار غزه قرار دارد و تنها راه ارتباطی غزه با مصر است؛ از این رو، برای تردد افراد به خارج از غزه استفاده می‌شود. اگرچه گذرگاه رفح برای نقل و انتقال کالاهای نیز مجهز است، ولی به دلیل مخالفت اسرائیل تاکنون برای این کار استفاده نشده است.

پس از پیروزی جنبش حماس در انتخابات قانونگذاری فلسطین، اسرائیل مرتباً این گذرگاه را می‌بست و تردد در آن را ممنوع می‌کرد. در پی وقایع غزه در ۲۰۰۷/۶/۱۵ این گذرگاه به طور کامل بسته شد؛ این امر باعث ایجاد تأخیر در حرکت افراد، مانع خروج بیماران برای ادامه معالجه، مانع خروج دانشجویان غزه برای ادامه تحصیل‌شان در خارج از منطقه، همچنین مانع ورود ۶ هزار شهروند غزه‌ای شد که خارج از غزه بودند و برگشت آنان مصادف با شروع این

1. المصدر نفسه.

2. المصدر نفسه.

3. المصدر نفسه.

وقایع بود. با فرارسیدن موسم حج اسرائیل از ورود و خروج ۲۲۰۰ حاجی به غزه ممانعت به عمل آورد؛^۱ از این رو، معضل غزه دوباره شروع شد.

۷ - پیامد بستن گذرگاهها برای ورود مواد غذایی:

بستن گذرگاهها تأثیر نامطبوع و خطرناکی بر وضعیت انسانی و اقتصادی نوار غزه گذاشت؛ علی‌الخصوص وقتی که مواد غذایی را جزء کالاهای ممنوع‌الورود قرار دادند؛ به عنوان مثال، کمیته ملی مقابله با محاصره اعلام کرد که بر اساس برآوردهای برنامه جهانی غذا در دوره زمانی ۲۰۰۷/۱۰/۱ الی ۲۰۰۷/۱۱/۴، واردات مواد غذایی و تجاری فقط ۴۱٪ از نیازهای مردم غزه را تأمین کرده است. در این برآورد به کمبود مواد غذایی اساسی مانند گندم، روغن نباتی، فرآورده‌های لبنی و شیر کودکان اشاره شده است. برنامه جهانی غذا به کاهش مخارج ۶۲٪ از خانواده‌ها و به کاهش اجمالی خرید مواد غذایی در میان ۳۹/۵٪ آنها اشاره می‌کند. کاهش اجمالی خرید مواد غذایی شامل کاهش ۹۸٪ خرید گوشت و ۸۶٪ خرید فرآورده‌های لبنی است. و این درحالی است که کمیته ملی مقابله با محاصره، در گزارشی مصرف روزانه نوار غزه را بیش از ۸۶۷ تن آرد، ۱۵۳ تن شکر، ۱۱۰ تن برنج، ۷۵ تن روغن و ۴۹ تن حبوبات اعلام کرده است.^۲

بر اساس گزارش مرکز فلسطینی حقوق بشر در فاصله زمانی ۲۰۰۷/۱۰/۱ تا ۲۰۰۷/۱۱/۱۰، نیروهای اسرائیلی هر چند وقت یکبار، مجوز ورود مواد غذایی را داده‌اند و یکبار هم، به مدت ۱۰ روز اجازه تردد از گذرگاه المنطار (کارنی) را برای ورود گندم، آرد و علوفه صادر کردند.^۳ از دیگر پیامدهای بستن گذرگاه المنطار، کمبود شدید مواد غذایی، ناپدید شدن مقدار زیادی

1. جریده السفیر، بیروت، 2008/1/25؛ والمركز الفلستینی لحقوق الانسان، 2007/12/13، انظر:

http://www.pchrgaza.org/files/clouse/arabic/repot5_07.htm

2. الايام، فلسطین، 2007/12/31

3. المركز الفلستینی لحقوق الانسان، 2007/11/12، انظر:

http://www.pchrgaza.org/files/clouse/arabic/repot4_07.htm

غذا، افزایش شدید قیمت کالاها و مواد غذایی می‌باشد. بر اساس گزارش مؤسسه حقوق بشر الضمیر، درصد افزایش قیمت‌ها در طی شش ماه از اواسط ژوئن ۲۰۰۷ بین ۳۰ تا ۱۰۰۰ درصد است. که نمونه‌ای از آن در جدول زیر آمده است.^۱

جدول شماره (۳): نمونه‌هایی از افزایش حاد قیمت در نوار غزه

کالا	وزن/تعداد	قبل از بستن گذرگاه‌ها در ۲۰۰۷/۶/۱۵		پس از گذشت ۶ ماه از بستن گذرگاه‌ها	
		قیمت به دلار*	قیمت به شیکل	قیمت به دلار	قیمت به شیکل
گوشت	یک کیلو	۹/۹۲	۳۸	۱۵/۶۷	۶۰
مرغ	یک کیلو	-	-	۲/۳۵	۹/۵
آرد	۵۰ کیلو	۲۳/۵۰	۹۰	۳۵/۲۵	۱۳۵
شکر	۵۰ کیلو	۲۸/۷۲	۱۱۰	۳۰/۰۳	۱۱۵
روغن زیتون	الیترا	۴/۹۶	۱۹	۵/۴۸	۲۱
چای معمولی	یک کیلو	۴/۷۰	۱۸	۶/۷۹	۲۶
باقلا	۲۵ کیلو	۲۲/۸۵	۸۷/۵	۳۲/۶۴	۱۲۵
نخود	یک کیلو	۱/۳۱	۵	۱/۵۷	۶
سیمان	۵۰ کیلو	۴/۱۸	۱۶	۵۲/۲۲	۲۰۰
سیمان سفید	۵۰ کیلو	۱۰/۴۴	۴۰	۷۰/۵۰	۲۷۰
گاز خانگی	یک کپسول (۱۴ کیلویی)	-	-	-	-
بنزین	یک لیتر	۱/۳۴	۱۵/۱۳	۱/۵۷	۶
سولار	یک لیتر	۰/۷۸	۳	۱/۳۱	۵
گاز سفید	یک لیتر	۰/۷۸	۳	۱/۳۱	۵
سیگار	یک پاکت	۲/۶۱ - ۱/۳۱	۱۰ - ۵	۷/۸۳ - ۳/۹۲	۳۰ - ۱۵
توتون فرآوری شده	یک پاکت کوچک	۰/۵۲	۲	۶/۰۱	۲۳

* یک دلار امریکا معادل ۳/۸۳ شیکل است.

۱. موسسه الضمیر لحقوق الانسان، تقرير بشأن سياسة دولة الاحتلال بإغلاق قطاع غزة؛ انظر:

<http://www.aldameer.org/report%20aldameer20082.doc>

پ - اوضاع بهداشتی

پس از محاصره غزه در ژوئن ۲۰۰۷ از مجموع ۲۲۵ آمبولانس فعال در این بخش، ۷۰٪ آنها به دلیل کمبود سوخت متوقف شد.^۱ به همین دلیل مردم از روغن مایع به جای سوخت استفاده می‌کردند که کارشناسان بهداشت و حقوق بشر نیز بارها خطرات استفاده از آن را هشدار داده‌اند.^۲

اثرات نامطلوب و خطرناک ناشی از محاصره غزه بر سلامتی مردم به شرح زیر می‌باشد:

۱ - کم‌خونی

طبق گزارشی که دفتر هماهنگی امور بشر سازمان ملل در تاریخ ۲۰۰۸/۱/۲۲ منتشر کرد،

کیفیت مراقبت‌های بهداشتی در سرزمین اشغالی در سال ۲۰۰۷ پایین آمده است. بر همین اساس ۳۵٪ مردم غزه از نبود امنیت غذایی رنج می‌برند؛ علاوه بر این رقم ۱۲٪ آمار پایه است، که از همان مشکل رنج می‌برند. بیشترین مشکلات مربوط به سوءتغذیه، کمبود ویتامین‌ها و مواد معدنی لازم برای بدن^۲ می‌باشد.

یک مرکز علمی، بر اساس مطالعات خود، تبعات ناشی از کم‌خونی و سوء تغذیه در غزه را بدین شرح بیان می‌کند

سازمان بهداشت جهانی در تاریخ ۲۰۰۷/۱۲/۶ طی بیانیه‌ای اذعان نمود که از زمان محاصره غزه بهداشت این ناحیه در وضعیت بسیار خطرناکی قرار گرفته است و اسرائیل با درخواست اعطای مجوز برای خروج ۷۱۳ بیمار برای تکمیل معالجه خود در خارج از غزه، موافقت نکرده است.

۱. موقع آرام، انظر:

<http://www.aaramnews.com/website/41058NewsArticle.html>

۲. الحیاه الجدیده، 2008/5/19

۳. الايام، فلسطین، 2008/1/23

که ۶۲٪ کودکان ۶ ماهه تا ۳ ساله از کم‌خونی رنج می‌برند^۱ و ۱۰/۴٪ کودکان ۶ تا ۵۹ ماهه به دلیل سوءتغذیه، دچار کوتاهی قد شده‌اند. دکتر عدنان وحیدی، ناظر فنی تحقیق در مورد تغذیه کودکان، معتقد است که کم‌خونی ناشی از سوءتغذیه بر رشد کودکان و تحصیلات علمی آنان تأثیر منفی می‌گذارد و مقاومت بدن را کاهش می‌دهد.^۲

دکتر صلاح الرنتیسی، مدیر اداره بهداشت زنان در وزارت بهداشت، تأکید می‌کند که اغلب خانم‌های باردار، قادر به تهیه مواد غذایی ضروری از جمله شیر، گوشت و ماهی نیستند؛ که این امر، سلامت مادر و جنین را در معرض خطر قرار می‌دهد.^۳ وی در ادامه می‌گوید، در بسیاری موارد، ناقص‌الخلقه بودن جنین - که اخیراً مشاهده شده - به دلیل کم‌خونی و سوءتغذیه زنان باردار است. ضمن آنکه اکثر نوزادان از مشکلات ساختاری استخوان و لگن و کمبود شدید وزن رنج می‌برند.^۴

گزارش دفتر هماهنگی امور بشر سازمان ملل اضافه می‌کند که: شهروندان، خصوصاً زنان باردار به دلیل اعتصاب کارمندان مراکز بهداشتی، کمبود وسایل حمل و نقل و بسته بودن

بر اساس گزارش فعالان اروپایی که در مورد اوضاع بهداشتی مردم غزه تهیه شده است، کمبود دارو و تجهیزات پزشکی باعث مرگ شمار زیادی از مردم این منطقه شده است.

1. الجزيرة نت، 2008/5/30، انظر:

<http://www.aljazeera.net/NR/exeres/3D7D14C5-94B5-436A-AA5D-1FF148066229.htm>

2. المصدر نفسه.

3. المصدر نفسه.

4. المصدر نفسه.

مراکز مذکور و وضعیت نامطلوب اقتصادی،^۱ امکان دسترسی به خدمات بهداشتی را ندارند.

۲- ممنوعیت سفر بیماران و خروج متوفیان از مرز

سازمان بهداشت جهانی در تاریخ ۲۰۰۷/۱۲/۶ طی بیانیه‌ای اذعان نمود که از زمان محاصره غزه بهداشت این ناحیه در وضعیت بسیار خطرناکی قرار گرفته است و اسرائیل با درخواست اعطای مجوز برای خروج ۷۱۳ بیمار برای تکمیل معالجه خود در خارج از غزه، موافقت نکرده است.

از سوی دیگر در همین زمان ۴۰۷۴ بیمار، برای انجام معالجات پزشکی، از نیروهای اسرائیلی در خواست مجوز خروج از غزه کردند که به آنها ترتیب اثر داده نشد. بر اساس همین بیانیه، در فاصله زمانی ژوئن تا اکتبر ۲۰۰۷ ممنوعیت سفر از ۱۰/۷٪ به ۲۲/۹٪ افزایش یافته است.^۲ رافی عبده، سخنگوی کمیته ملی مقابله با محاصره در تاریخ ۲۰۰۸/۵/۱۹ می‌گوید: اسرائیل درخواست ۱۲۸۵ بیمار برای خروج از غزه را رد کرده است؛ این درخواست‌ها مربوط به سال ۲۰۰۸ می‌باشد.^۳ و ۳۱ درصد آنها مربوط به کودکان زیر ۱۵ سال است.^۴ وزارت بهداشت و امور پزشکی دولت خودگردان فلسطین طی گزارشی از وضعیت بیماران غزه می‌نویسد:

نیروهای اسرائیلی مانع از خروج ۴۵۰ بیمار مبتلا به سرطان شده‌اند؛ که ۳۵٪ آنان کودک و ۲۵٪ زن می‌باشند. این ناحیه به دلیل ممنوعیت انتقال، شدیداً با کمبود دارو مواجه است.^۵ بر اساس اظهارات خمیس النجار، رئیس بخش بهداشت و سلامت کمیته

1. الايام، فلسطین، 2008/1/23.

2. جریده الاخبار، بیروت، 2007/12/7.

3. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=1037&extra=news&type=55>

4. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=1060&extra=news&type=55>

5. اللجنة الحكومية لمواجهة الحصار، الامانة العامة لمجلس الوزراء، السلطة الوطنية لفلسطينية، غزه.

پارلمانی رفع محاصره در مجلس قانونگذاری فلسطین، ۷۰٪ از حالت‌های جدید سرطانی وجود دارد که هر چهار ماه یکبار ظاهر می‌شود و نیاز به معالجه در خارج از کشور دارد. از سوی دیگر ۳۲۰ بیمار از کارافتاده وجود دارد که سه روز در هفته نیاز به دیالیز دارند. از کل ۹۹ دستگاه دیالیز، ۷۹ دستگاه خراب است و خدمت‌رسانی به این افراد را غیرممکن ساخته است. ماهانه ۴۰۰ نفر دچار عوارض قلبی می‌شوند که تا به حال ۷۵ نفر از آنها به دلیل ممانعت خروج از غزه برای معالجه در بیمارستان‌های مصر یا اسرائیل، جان باخته‌اند.^۱ تعداد زیادی از بیماران به دلیل ممنوعیت سفر و ورود دارو در معرض مرگ قرار گرفته‌اند. منابع بیمارستانی غزه در تاریخ ۲۰۰۸/۶/۳ اظهار کردند که شمار قربانیان محاصره اسرائیلی بیش از ۱۷۸ نفر بوده است.^۲

۳ - دارو:

بر اساس گزارش فعالان اروپایی که در مورد اوضاع بهداشتی مردم غزه تهیه شده است، کمبود دارو و تجهیزات پزشکی باعث مرگ شمار زیادی از مردم این منطقه شده است. از جمله ۱۶۰ نوع دارو در شرف اتمام است و ۱۰۰ دستگاه پزشکی به دلیل نبود قطعات یدکی مورد نیاز از کارافتاده است.^۳ اتحادیه داروسازان و پزشکان در ۲۰۰۸/۱/۳ اعلان کرد که ۴۵۰ نوع دارو بر اثر محاصره به اتمام رسیده است.^۴ دفتر هماهنگی امور بشری سازمان ملل اظهار کرد که در دسامبر ۲۰۰۷ وزارت بهداشت و امور پزشکی حکومت خودگردان فلسطین در نوار غزه تنها ۲۵/۲٪ از داروهای ضروری و ۳۴٪ از وسایل پزشکی لازم را در انبار خود داشته است.^۵

1. الأیام، فلسطین، 2008/5/19

2. اللجنة الشعبية لمواجهة الحصار، انظر:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=1079&extra=News&type=40>

3. الحملة الأوروبية لرفع الحصار عن غزة، 2008/5/21، انظر:

<http://www.freedomforpalestine.org/cgi-bin/index-pl/?reports=1211374317>

4. جريدة الخليج، الإمارات، 2008/1/4

5. United Nations Office for the Coordination of Humanitarian Affairs (OCHA), Gaza Strip Humanitarian Fact Sheet, Jerusalem, December 2007, in:

وزارت بهداشت در تاریخ ۲۲/۱۰/۲۰۰۷ اتاق‌های عمل بیمارستان‌ها را تعطیل کرد؛ زیرا گاز لازم برای بی‌هوشی بیماران به اتمام رسیده بود و اسرائیل به شرکت‌های واردکننده این گاز به غزه اعلام کرد که علت ممنوعیت ورود این گاز، دلایل امنیتی است.^۱

۴ - آب و خدمات تصفیه آب

دفاتر سازمان ملل مستقر در اراضی فلسطینی تاکید کردند میزان آب قابل شرب این منطقه در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۲۰۰۶ کاهش یافته است. شایان ذکر است که سرانه آب قابل شرب درسرمین‌های اشغال‌شده فلسطین روزانه ۷۵ لیتر است (۶۵/۳ لیتر در کرانه غربی و ۸۰/۵۰ لیتر در نوار غزه) در صورتی که بر اساس معیارهای بین‌المللی بدن هر انسان، روزانه به ۱۵۰ لیتر آب نیاز دارد.^۲

بر اساس اظهارات مهندس عباد صیام، مسئول شهرداری غزه در ۲۳/۱/۲۰۰۸ قسمت اعظم چاه‌های اصلی این ناحیه - که برای شرب و سایر موارد استفاده می‌شد - به دلیل قطع برق، از کار افتاد. علت قطع برق نیز نبودن سوخت لازم برای راه‌اندازی مولد نیرو برای پمپاژ آب بود.^۳

بخش آموزشی نوار غزه در سال تحصیلی ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ مشکلات زیادی از بمباران مدرسه‌ها، گرفته تا ممنوعیت خروج دانشجویان برای ادامه تحصیل، متحمل شده است.

مهندس منذر شبلاق، رئیس سازمان آب ساحلی در این رابطه می‌گوید: تنها ۲۰ حلقه از ۱۴۰ حلقه چاه آب در نوار غزه به نیروی برق متصل نیست و بقیه چاه‌ها به دلیل نبودن سوخت

http://www.ochaopt.org/documents/Gaza_Fact_Sheet_December_2007.pdf

۱. جریده الدستور، عمان، 2007/10/22

۲. الأیام، فلسطین، 2008/1/23

۳. جریده الاتحاد، الإمارات، 2008/1/22

مرکز فلسطینی حقوق بشر در ۲۰۰۸/۵/۱۵ اعلان کرد، از ابتدای این سال، ۳۲۶ نفر در نوار غزه شهید شده‌اند که ۵۶ نفر از آنها کودک بوده‌اند.

لازم از کار افتاده است. در واقع ۹۵٪ این چاه‌ها فاقد سوخت است.^۱ دفتر هماهنگی امور بشر سازمان ملل در سرزمین‌های اشغالی (OCHA) طی گزارشی اظهار کرد که نیروگاه تولید برق از مجموع ۸۰ مگاوات، تنها ۵۵ مگاوات برق تولید می‌کند که این امر به قطع طولانی مدت برق منجر می‌شود.

سازمان آب نیز تنها یک‌سوم سوخت مورد نیاز خود را برای تصفیه آب در سه ماهه اول سال دریافت کرده است در حالی که در ماه آوریل سوختی دریافت نکرده است.^۲ کمیته ملی مقابله با محاصره تأکید کرد که حدود ۷۰٪ از خانواده‌های نوار غزه تنها هر پنج روز یک بار، آب شرب دریافت می‌کنند.^۳ عماد صیام از وقوع فاجعه زیست، محیطی در غزه خبر داد. به گفته وی به دلیل محدودیت‌های موجود، شهرداری نمی‌تواند آب شرب تصفیه‌شده را به حوضچه‌های مخصوص آب، پمپاژ کند.^۴

در این حال، عمیره هاس، خبرنگار امور فلسطین در روزنامه هارتس، در گزارش مورخ ۲۰۰۷/۱۱/۷ از بمباران نیروگاه برق غزه توسط اسرائیل خبر داد که در اثر آن، میزان برق

1. الحیاه الجدیده، 2008/5/15

2. أوتشا، تقرير عن الأوضاع الإنسانیة فی قطاع غزه، أثر نقص الوقود علی أوضاع الصرف الصحی فی غزه - تلویث البحر، انظر:

http://www.ochaopt.org/documents/Gaza_Situation_Report_2008_April_Arabic.pdf

3. جریده الحیاه، لندن، 2007/5/7

4. الاتحاد، 2007/1/22

مورد نیاز غزه از ۲۴۰ مگا وات به ۲۵ مگا وات کاهش یافت.

هاس در گزارش خود می‌نویسد: به دلیل نبود برق و سولار بهره‌برداری از ۱۳۵ حلقه چاه آب، متوقف شده است شبکه آب، ماهانه به ۱۵۰ هزار لیتر و شبکه فاضلاب، ماهانه به ۱۰۰ هزار لیتر سولار نیازمند است؛ درحالی که سازمان آب ساحلی که مسئول ارائه خدمات آب و فاضلاب در نوار غزه است، در اکتبر سال ۲۰۰۷ فقط ۶۰ هزار لیتر سولار به دست آورد و مجبور شد اولویت را به شبکه فاضلاب بدهد.

گزارش مذکور می‌افزاید: به دلیل محاصره اقتصادی، قطعات لازم برای تعمیر دستگاه‌های تصفیه، وجود ندارد؛ از این رو، به دلیل خرابی دستگاه‌های تصفیه آب، عملیات تکرار تصفیه، قبل از تبدیل به آب قابل شرب به حداقل می‌رسد.^۱

ت - آموزش

بخش آموزشی نوار غزه در سال تحصیلی ۲۰۰۸ - ۲۰۰۷ مشکلات زیادی از بمباران مدرسه‌ها، گرفته تا ممنوعیت خروج دانشجویان برای ادامه تحصیل، متحمل شده است. در سال تحصیلی مذکور، تعداد دانش‌آموزان ۲۶۴۴۷۵ نفر بود. طبق گفته محمد ابوشقیر^۲، نماینده آموزش و پرورش و آموزش عالی نوار غزه، سال تحصیلی مذکور با مشکلات زیادی از جمله کمبود کتاب و ممنوعیت ورود وسایل تحریر به نوار غزه روبه‌رو شد. بر اساس گزارشات اونروا به ۳۵۰ هزار جلد کتاب نیاز است که تهیه این تعداد با فرض عدم قطع برق ۲۰ تا ۲۵ روز کار مداوم نیاز دارد^۳. بر اساس گزارش مرکز فلسطینی حقوق بشر، ۲۷۲۲ دانش‌آموز دختر و پسر از مقاطع مختلف تحصیلی، که در مؤسسات آموزشی خارج از نوار غزه، تحصیل

۱. جریده القدس العربی، لندن، 2007/11/9

۲. الأیام، فلسطین، 2007/9/2

۳. الجزیره نت، 2007/8/28، انظر:

می‌کردند، به دلیل عدم دریافت مجوز خروج، از تحصیل جا ماندند که ۷۲۲ نفر از آنها دانشجوی آموزش عالی می‌باشند.^۱

از مشکلات دانشجویانی که در خارج از غزه، تحصیل می‌کنند، نداشتن حق ادامه تحصیل در خارج از کشور و از دست دادن کرسی تحصیل یا تدریس در هنگام بازگشت به غزه است.

طبق گزارش دیدبان حقوق بشر، تعداد

دانشجویانی که خارج از نوار غزه درس

می‌خوانند، حدود ۶۷۰ نفر است که ۴۰۰

نفر از این تعداد در دانشگاه‌های مصر

تحصیل می‌کنند.^۲ از سوی دیگر، اسرائیل،

دانشجویان غزه را از ادامه تحصیل در

دانشگاه‌های اسرائیل و دانشگاه‌های کرانه

غربی محروم کرده است. ضمن آنکه به

سایر استادان دانشگاه‌های سرزمین‌های

اشغالی فلسطین به ندرت اجازه بازدید از دانشگاه‌های غزه را می‌دهد.^۳ تبیل قسیس، رئیس

دانشگاه بیرزیت معتقد است که هدف اسرائیل از این اعمال و محدودیت‌ها آن است که تعداد

دانشجویان را از ۲۲ درصد به صفر درصد برساند.^۴ محاصره غزه شرایط ناگواری را برای

دانش‌آموزان آنجا به وجود آورده است. بر اساس مطالعات آژانس انروا مردودی دانش‌آموزان

کلاس چهارم و نهم به ۸۰٪ رسیده است. بالاترین مردودی در کلاس چهارم بود که ۹۰ درصد

1. المرکز الفسطینی لحقوق الإنسان، 2008/2/5، انظر:

<http://www.pchrgaza.org/files/REPORTS/arabic/stude.html>

2. منطقة هیومان رایتس ووتش، 2007/11/20، انظر:

<http://hrw.org/arabic/docs/2007/11/20/isrlpa17380.htm>

3. المصدر نفسه.

4. الحیاه الجدیده، 2007/9/3

دانش‌آموزان از درس ریاضی رد شدند.^۱

ث - تجاوز اسرائیلی

۱ - شهدا و زخمی‌ها

علی‌رغم ادعای اسرائیل مبنی بر اینکه فقط به مناطق نظامی و پایگاه‌های پرتاب موشک حمله می‌کند، گزارش صادره از مرکز اسرائیلی حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی بتسلیم (Btselem) حاکی از آن است که از ۲۹۳ فلسطینی کشته شده در سال ۲۰۰۷، تنها ۱۶۴ نفر (یعنی ۵۶ درصد آنها) چریک بودند. تا به حال نیز ۹۶ درصد شهدا افراد غیرنظامی بودند که در هیچ عملیات نظامی علیه اسرائیل شرکت نکرده‌اند، علاوه بر این تعداد، تا به حال معلوم نشده است که آیا ۳۳ نفر از اینها تاکنون در عملیات نظامی علیه اسرائیل شرکت داشته‌اند یا خیر.^۲

مرکز فلسطینی حقوق بشر در ۲۰۰۸/۵/۱۵ اعلان کرد، از ابتدای این سال، ۳۲۶ نفر در نوار غزه شهید شده‌اند که ۵۶ نفر از آنها کودک بوده‌اند.^۳ سازمان بتسلیم اشاره می‌کند که این آمار بر خلاف ادعای رئیس ستاد ارتش اسرائیل، گابی اشکنازی است که مدعی بود ۹۰ درصد کشته‌شدگان عملیات نظامی «زمستان گرم» (از ۲۰۰۸/۲/۲۷ تا ۲۰۰۸/۳/۳) نظامیان فلسطینی بوده‌اند. عملیات مذکور ۱۰۶ شهید برجا گذاشت که از این تعداد ۵۴ غیرنظامی و ۲۵ نفر آنها کودک بوده‌اند.^۴

بر اساس اطلاعات مرکز آمار فلسطین، عملیات تهاجمی اسرائیل در سال ۲۰۰۷، ۱۵۰۰ زخمی

۱. الأیام، فلسطین، 2008/1/23

2. The Israeli Information Center for Human Rights in the Occupied Territories (BTselem), Annual Report: Human Rights in the Occupied Territories, 2007

3. المركز الفلسطيني لحقوق الإنسان، 2008/5/15، انظر:

<http://www.pchrgaza.org/files/PressR/arabic/2008/48-2008.html>

4. مركز المعلومات الأسرائیلی لحقوق الإنسان فی الأراضی المحتلة (بتسلیم)، انظر:

http://www.btselem.org/arabic/Press_Releasea/20080303.asp

برجا گذاشته است.^۱

۲- اسرا

علی‌رغم گفتگوهای انجام شده و علی‌الظاهر حسن نیت اسرائیل در مورد آزادی اسرا، تنها افرادی آزاد شدند که محکومیت کوتاه مدت داشته، یا اینکه دو سوم از محکومیت آنها باقی مانده بود.^۲

بر اساس اطلاعات مرکز آمار فلسطین در ۲۰۰۸/۱/۲ تعداد اسرای سال ۲۰۰۷، ۴۶۰۰ نفر اعلام شد^۳ و در اوایل سال ۲۰۰۸، ۲۷۰۰ شهروند دستگیر شدند که در حدود ۶۰۰ نفر از آنها، ساکن نوار غزه بوده‌اند.^۴

کل تعداد اسرا در بازداشتگاه‌های اسرائیلی بالغ بر ۱۱۷۰۰ نفر است که ۹۰۰ نفر (۷٪) از آنان اهل نوار غزه هستند. آمارهای یادشده بر اساس اظهارات ریاضی‌الاشقر، مدیر اداره تبلیغات وزارت امور اسرا و آزادشدگان فلسطینی است.^۵



دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل اشاره می‌کند که ۲۷۵ جریب از زمین‌های کشاورزی شرق غزه در دسامبر ۲۰۰۷ به دلیل حملات نظامی اسرائیلی ویران شده است.



۳- تجاوز به خاک غزه

علی‌رغم آنکه نیروهای اشغالگر اسرائیلی در ۲۰۰۵/۹/۱۲، از نوار غزه کاملاً عقب‌نشینی

1. جهت اطلاع از تعداد شهدای و زخمی‌های حمله همه جانبه و وحشیانه رژیم صهیونیستی به نوار غزه در ابتدای سال ۲۰۰۹ به بخش اشاره از همین مقاله مراجعه نمایید.

2. وکاله وفا، 2008/1/2

3. وکاله وفا، 2008/1/2

4. موقع شبکه فلسطین الیوم الإخباریه، انظر:

<http://www.pattoday.com/arabic/news-php?id=68720>

5. المصدر نفسه.

کردند، اما همچنان به حملات تهاجمی خود ادامه می‌دهند؛ که از مهم‌ترین آنها حمله ۲۲ روزه آنها در ابتدای سال ۲۰۰۹م می‌باشد.

در ۲۸/۶/۲۰۰۷ اسرائیل اعلام کرد، که نقشه منطقه امنیتی در میان غزه و اسرائیل مجدداً ترسیم شده است. در نقشه جدید، اسرائیل یک کیلومتر و نیم از اراضی غزه را به عرض منطقه امنیتی خود اضافه کرده بود.

مساحت منطقه امنیتی اسرائیل در طول نوار مرزی غزه ۸۷ کیلومتر (یعنی ۲۴ درصد از مساحت غزه) بود. مساحت غزه در ابتدا ۳۶۲ کیلومتر مربع بود که در نقشه جدید اسرائیل، تنها ۲۷۵ کیلومتر مربع برای مردم منطقه باقی می‌ماند. با توجه به جمعیت ۱/۵ میلیونی نوار غزه، تراکم منطقه مذکور به ۵۴۴۷ نفر برای هر کیلومتر افزایش می‌یابد. که بالاترین نسبت تراکم در جهان می‌باشد.^۱

دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل اشاره می‌کند که ۲۷۵ جریب از زمین‌های کشاورزی شرق غزه در دسامبر ۲۰۰۷ به دلیل حملات نظامی اسرائیلی ویران شده است.^۲

این گزارش حکایت از رنج‌های وصف‌ناپذیر مردم غزه و کشتار آرام و تدریجی یک و نیم‌میلیون نفر، از جمعیت آن دارد. اسرائیل کلیه تعهدات قانونی و بین‌المللی را زیر پا گذارده است و همچنان به علمیات ارباب و تحمیل گرسنگی ادامه می‌دهد تا مردم غزه به زانو درآیند و شرایط سیاسی مستبدانه او را بپذیرند. مطالعات نشان می‌دهد که قرارداد گذرگاه‌هایی که دولت فلسطین با رژیم صهیونیستی در نوامبر ۲۰۰۵ امضا کرد، دستاویز مناسبی برای اسرائیل شد تا اعمال مستبدانه و مجرمانه خود را نسبت به مردم منطقه افزایش دهد. لذا لزوم احراز توافق و اجماع نظر فلسطینی - عربی و انسانی مورد تأکید است.

توافق مذکور شامل ضرورت پایان دادن به اشغال منطقه از سوی نیروهای اسرائیلی، باز

1. معهد الأبحاث التطبيقية - القدس (أريج)، 2008/1/4، انظر:

http://www.poica.org/editor/case_studies/view.php/recordID=1247

2. OCHA. Gaza Strip Humanitarian Fact Sheet.

نمودن مرزها خصوصا مرزهای مشترک با کشور مصر، و مدیریت مرزها و گذرگاه‌های میان نوار غزه و مصر توسط نیروهای فلسطینی - مصری است.

با توجه به مطالب ارائه شده، مشخص می‌شود که جوهره رنج و محرومیت مردم نوار غزه حضور نیروهای اشغالگر است و این مردم با وجود حضور مداوم و نفرت‌انگیز اسرائیلی‌ها از تجربیات و توانایی‌های لازم برای مدیریت اقتصادی منطقه برخوردارند.

باز کاوی خصیصه‌های تحریف‌گرایانه قوم یهود از دیدگاه شهید مطهری

بیژن تقی‌زاده*

◆ مقدمه

تاریخ قوم یهود مملو از تحریف، جعل، تغییر مفاهیم و محتوای ادیان و رخداد‌های تاریخی است. قدمت این‌گونه تحریفات به پیش از پیامبری حضرت موسی(ع) می‌رسد. آن حضرت در زمان پیامبری خویش، همواره با لجاجت و عنادورزی این قوم روبه‌رو بود. در کتاب تورات نشانه‌های بسیاری از لجاجت، تحریف‌گری، دنیاگرایی و عناد این قوم با حق و حقیقت بیان شده است. یکی از متفکرانی که اقدام به واکاوی خصیصه «تحریف‌گرایانه» قوم یهود نمود، آیت‌الله شهید مرتضی مطهری بود. شهید مطهری، ضمن اینکه اقدام به شناخت یهود و خصیصه‌های آن قوم نمود، به آسیب‌شناسی‌های این قوم بر جهان اسلام و راه‌های مقابله با آن پرداخت. بی‌شک شهید مطهری از چهره‌های شاخص و نوآور در اندیشه معاصر اسلامی و از طلابه‌داران نگاه نو به

* کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

مفاهیم دینی می‌باشد. او با شناخت عمیق اسلام و قرآن و با توجه کامل به اندیشه‌ها و مکاتب شرق و غرب و با شناختی که از شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زمان خود داشت در مسیر این رسالت الهی حرکت کرده، به توفیقات عظیمی دست یافت. وی اول آفاق جان و فکرش را به انوار تابناک معارف اسلامی و قرآنی روشن ساخت و از سرچشمه‌های زلال اسلامی سیراب گشت، آن‌گاه با اخلاصی عمیق - که عامل جریان و جوشش چشمه‌های حکمت از قلب انسان به زبان اوست - این افکار و اندیشه‌های ناب را در بیان شیوا و عمل خود به منصفه ظهور گذاشت.

پژوهش فوق برآن است تا با نگاهی به آثار شهید مطهری، دیدگاه وی را در مورد اسرائیل و علل عدم مشروعیت رژیم صهیونیستی مورد بررسی قرار دهد.

اندیشه سیاسی این عالم از آن جهت حائز اهمیت است که نمی‌توان نقش ممتاز وی را در تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی ایران در قرن اخیر را انکار کرد. وی از نادر عالمان صاحب‌نظری است که دیدگاهش در مورد مسائل اسلامی از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار است.

شهید مطهری همانند بسیاری از عالمان سیاسی، مقابله با خطر صهیونیسم را از اقدامات فوری و اصلی در سیاست خارجی عالم اسلام ذکر می‌کرد و نفوذ صهیونیسم را خطری بزرگ برای آینده بشریت و جهان اسلام می‌دانست. او معتقد بود که صهیونیست‌ها علاوه بر اینکه قصد تضعیف روحیه همبستگی مسلمانان را دارند، قصد گسترش سرزمین، افکار و جمعیت خود را نیز دارند؛ از این رو، این شهید به بررسی موجودیت اسرائیل از دیدگاه قرآن پرداخت. در این پژوهش با توجه به نگرش شهید مطهری نسبت به اسرائیل به بیان چند موضوع می‌پردازیم؛ ابتدا بیان موجودیت و ویژگی‌های قوم یهود با استناد به قرآن. دوم، بیان تبلیغاتی که موجب بقای قوم یهود در قرن کنونی شده است. سوم، بیان وظایف مسلمانان در برابر تهدیدات.

◆ قوم یهود قهرمان تحریف در طول تاریخ

آیت‌الله مطهری با استناد به آیات قرآن استدلال نموده که قوم یهود، همواره تحریف ادیان را سرلوحه اعمال خود قرار داده‌اند و این امر جزء ذات آنهاست. به نظر وی این قوم به دو صورت به تحریف ادیان و تاریخ پرداخته است:

۱. تحریف لفظی ادیان و تاریخ

۲. تحریف معنوی ادیان و تاریخ

تحریف لفظی از دیدگاه شهید مطهری، تحریفی است که با افزودن، کاستن یا جابه‌جایی الفاظ در آیات، روایات دینی و یا اسناد تاریخی ایجاد می‌شود.^۱ اما در تحریف معنوی لفظ مورد تصرف قرار نمی‌گیرد، لفظ همان است که بوده، ولی آن را طوری معنی می‌کنند که مطابق مقصود خود باشد نه براساس مقصود اصلی‌گوینده. از نظر شهید مطهری قرآن کریم کلمه تحریف را مخصوصاً در مورد یهودی‌ها به کار برده است؛ با ملاحظه تاریخ نیز معلوم می‌شود که آنها در طول تاریخ قهرمان تحریف هستند.

این خصلت یهودیان در قرآن به صورت یک خصیصه نژادی شناخته شده است. خداوند در یکی از آیات سوره بقره می‌فرماید: ای مسلمانان آیا شما طمع بستید که اینها به شما راست بگویند؟ اینها همان‌هایی هستند که با موسی می‌رفتند و سخن خدا را می‌شنیدند؛ اما وقتی که برمی‌گشتند تا در میان قومشان نقل کنند، آن را زیر و رو می‌کردند: «افتطمعون ان يؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون». تحریف آنان از این باب نبود که نمی‌فهمیدند و عوضی بازگو می‌کردند؛^۲ بلکه از باب تغییر واقعیت به نفع خود بود؛ به عبارت دیگر از آنجایی که قرآن، یکی از معجزات الهی است که بر پیامبر نازل شده، هیچ‌کس نتوانسته است که یک کلام بدان اضافه یا از آن، کم نماید. در این راستا شاید بتوان گفت که از بداقبالی قوم یهود است که در مقابل چنین معجزه مستحکمی قرار گرفته است. و با تمام اسباب علمی و فکری خود نتوانسته به تحریف لفظی قرآن بپردازد، اما این قوم، اقدام به تحریف معنوی یا برداشت نادرست از قرآن کریم نموده است.

البته تحریف قرآن امری بسیار دشوار است. بعد از اسلام گروه‌ها و اقوام بسیاری سعی در القای برداشت نادرست از قرآن، یا تحریف معنوی آن داشتند، اما هیچ‌یک از آنها نتوانستند به

اندازه قوم یهود این‌گونه القائنات غلط را، حداقل به مردم خود و در جهان کنونی نهادینه سازند. به نظر آن شهید، این مهارت یهودیان برمی‌گردد به باهوشی آنها: «اینها شاید باهوش‌ترین مردم دنیا باشند، یک نژاد فوق‌العاده باهوش و متقلب»^۱ وی در بیان اینکه تحریف در امور اخلاقی، تربیتی و دینی بسیار خطرناک است، بیان داشته که تحریف، ضربت غیرمستقیم است؛ از پشت خنجر زدن است که نسل یهود در جهان قهرمان تحریف‌اند. هیچ‌کس به اندازه این قوم در تاریخ جهان تحریف نکرده؛ از این رو هیچ‌کس به اندازه آنها به بشریت ضربه نزده است.^۲

◆

**آیت‌الله مطهری با استناد به آیات
قرآن استدلال نموده که قوم یهود،
همواره تحریف‌ادیان را سرلوحه
اعمال خود قرار داده‌اند و این امر
جزء ذات آنهاست.**

از سخنان آن شهید چنین برداشت می‌گردد که یهودیان برای بقای خود به دو گونه تحریف معنوی روی آوردند. یک گونه تحریف‌هایی بود که با آن بتوانند دشمن تراشی، توهم توطئه یا داشتن دشمن مشترک را القا نمایند. این تحریف را با تفسیر نادرست از اسلام و قرآن آغاز نمودند تا بتوانند قوم کوچک و

پراکنده خود را تحت یک دشمن فرضی دور هم جمع کنند.

گونه دیگر از تحریفات معنوی، مربوط است به فرآیند تاریخی قوم یهود؛ نظر شهید مطهری نسبت به این‌گونه تحریف آن است که یهودیان با تحریف تاریخ قصد دارند که برای خود مأمّن و تاریخ بسازند. او بیان داشته که یهودیان مدعی هستند که در سه‌هزار سال پیش دو نفر از ما (داود و سلیمان) برای مدت موقتی در فلسطین سلطنت کرده‌اند؛ در صورتی که اگر تاریخ را بخوانیم، می‌بینیم که چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، هرگز سرزمین فلسطین متعلق به یهود

۱. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی (تهران: صدرا، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۵.

۲. مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۹۹.

نبوده است. روزی که مسلمانان فلسطین را فتح کردند، فلسطین در اختیار مسیحیان بود، نه در اختیار یهودی‌ها و اتفاقاً زمانی که مسیحی‌ها با مسلمانان صلح کردند، یکی از مواردی که در صلحنامه گنجانده شد این بود که شما یهود را در این سرزمین راه ندهید. گفتند: ما با شما زندگی می‌کنیم، ولی با یهود زندگی نمی‌کنیم؛ حال جای تعجب است که چگونه این سرزمین، یک دفعه نام وطن یهودی به خود گرفت؟^۱

شهید بزرگوار بعد از بیان قدرت تحریف یهودیان در دو حوزه لفظی و معنوی اظهار کرده که سراسر تاریخ یهود مملو از دروغ و تحریف است. به نظر می‌رسد در عصر حاضر علت اصلی تحریف یهودیان برای اعاده سرزمین موعود، ایجاد فضایی برای تجمیع آرا به نفع خود و همراهی کردن سایر ملل با خویش است. به عبارت دیگر، تحریف تاریخ به معنای ساختن تاریخ دروغین اسرائیلی می‌باشد. از نظر شهید مطهری، تاریخی که آنها بیان می‌دارند، تاریخ اجبار و تصرف سرزمین است. وی در خصوص تاریخ اسرائیل این‌گونه بیان نموده است که:

یهودی‌های دنیا بعد از اینکه از ملت‌های غیرمسلمان زجر و شکنجه و آزار می‌بینند (در روسیه، آلمان و بسیاری از نقاط دنیا)، بزرگان‌شان می‌نشینند می‌گویند تا وقتی که ما در اطراف دنیا متفرق هستیم، در هر جا اقلیتی هستیم، سرنوشت ما همین است. ما باید مرکزی را انتخاب کنیم و همه آنجا جمع شویم، اتباع مذهب یهود آنجا جمع شوند. اول هم جایی را که فکر نمی‌کنند، فلسطین است، جاهای دیگر را فکر می‌کنند، بعد جنگ بین‌الملل اول پیش می‌آید... بعد از جنگ قسمتی از امپراتوری عثمانی را دادند به فرانسه، قسمتی را دادند به انگلستان و... از جمله جاهایی که انگلستان گرفت فلسطین بود. گفت من قیم و سرپرست شما هستم، رسماً شد کفیل. بعد به صهیونیست‌ها وعده داد (وعده معروف بالفور) که من اینجا را به شما می‌سپارم. «صهیونیست‌ها» یعنی یهودیانی که ده‌ها قرن بود که در گوشه‌های دیگر دنیا زندگی می‌کردند و از نژادهای دیگر بودند. من خودم فکر می‌کردم که یهودیان موجود همه از نسل اسرائیل‌اند، حالا

۱. همان، ج ۲ (تهران: صدرا، ۱۳۷۱، چ ۱۵)، ص ۱۶۴.

می‌بینم تاریخ تشکیک می‌کند، می‌گوید این حرف دروغ است. بسیاری از یهودی‌ها اصلاً از نسل اسرائیل نیستند، جامع مشترکشان فقط مذهب است و بس. حتی نژادشان هم خالص نمانده است. یهودیانی که در اطراف و اکناف دنیا زندگی می‌کردند، فقط به دلیل اینکه فرنگی‌ها به اینها زجر داده‌اند و اینها دنبال نقطه‌ای می‌گردند که آنجا جمع شوند. شهید مطهری در بیان تحریف لفظی گفته است که این تحریف مرتبط است با تحریف ادیان، در حقیقت تحریفی است که با اساس و فکر مردمان سروکار دارد. آنان برای این کار، در میان هر قومی با لباس خود آن قوم ظاهر می‌شوند و افکار و اندیشه‌های خودشان را از زبان آن مردم پخش می‌کنند.^۱ در تحریف معنوی اگرچه اصل وجودی کتاب مقدس را تحریف نمی‌کنند، ولی آن چیزی را بیان می‌دارند که مقصود و هدف خودشان است. آنان اهداف خود را در قالب ادیان اظهار می‌دارند و آن را تفسیر می‌نمایند.

در ادامه، سؤالی که شهید مطهری از خود پرسیده این است که در کنار این تحریف‌ها، چگونه یهودیان می‌توانند هنوز موجودیت خود را حفظ نمایند؟ به عبارت دیگر چه عاملی توانسته است، یهودیان را این‌گونه مستحکم در کنار یکدیگر قرار دهد؟

پاسخی که شهید به سؤال مذکور داده است به دو امر برمی‌گردد؛ اول، نقش

وسایل ارتباط جمعی؛ دوم، همبستگی آنان با یکدیگر و وجود روحیه نوع‌دوستی در میان آنها.

از نظر شهید مطهری قرآن کریم کلمه تحریف را مخصوصاً در مورد یهودی‌ها به کار برده است؛ با ملاحظه تاریخ نیز معلوم می‌شود که آنها در طول تاریخ قهرمان تحریف هستند.

◆ نقش وسایل ارتباط جمعی به عنوان عوامل تحریف

شهید مطهری بیان داشته که در هر مملکتی اگر گروهی بتواند، آن شاه‌رگ‌ها - یعنی وسایل ارتباط جمعی مثل مطبوعات - را تصاحب کند، می‌تواند شاه‌رگ‌های اقتصادی را نیز به دست گیرد. او در مورد یهودیان بیان نموده که الان خبرگزاری‌های بزرگ دنیا و شبکه‌های بزرگ تلویزیونی - که جز شاه‌رگ‌های خیلی حساس است - به دست یهودیان اداره می‌شود؛ بنابراین آنها قضایا را تا حدی که برایشان ممکن است و آن طور که خودشان می‌خواهند، برای به دنیا تبلیغ می‌کنند.

اگر سخنان آن شهید را به عصر ارتباطات کنونی، ترجمه کنیم، می‌توان بیان داشت که یهودیان از ابزارهای جهانی شدن در راستای اهداف خود یا قومی‌گرایی بهره‌جسته‌اند. یهودیان با در دست داشتن شبکه‌های ماهواره‌ای و کامپیوتری از تبلیغ و تحریف در راستای اهداف خود بهره‌می‌گیرند. استفاده از وسایل ارتباط جهانی

گونه دیگر از تحریفات معنوی، مربوط است به فرآیند تاریخی قوم یهود؛ نظر شهید مطهری نسبت به این‌گونه تحریف آن است که یهودیان با تحریف تاریخ قصد دارند که برای خود مأمّن و تاریخ بسازند.

با سرعت بالا - یعنی بهره‌گیرنده اصلی ظرفیت‌های جدید در زمینه پردازش و انتقال داده‌ها - حرفه‌ای عظیم به حساب می‌آید.^۱ عنصر رسانه، عنصری بسیار قدرتمند است که کارکرد آن در تمامی زمینه‌ها به اثبات رسیده است. این در حالی است که هیچ گروه، قوم و جنبشی همچون صهیونیسم بین‌الملل از آن به عنوان مهم‌ترین ابزار اثبات خود استفاده نکرده است. سلطه صهیونیسم بر رسانه‌های خبری جهان از زمان تأسیس اسرائیل بر سرزمین فلسطین آغاز شد؛

۱. هربرت شیلر، وسایل ارتباط جمعی و امپراتوری امریکا، ترجمه امیر عابدینی (تهران: سروش، ۱۳۷۷)، ص ۵۹.

این موج سلطه در اواخر قرن بیستم شدت گرفت و با پیشرفت تکنولوژی نفوذ آن نیز به سرعت گسترش یافت. در واقع باید اذعان داشت که ظهور صهیونیسم برای همدل و همراه کردن یهودیان جهان و همبستگی با قدرت‌های بزرگ بوده است؛ حال با هر وسیله و ابزاری که شده از رسانه‌های گروهی سینما و... گرفته تا استفاده از فشار مالی و سیاسی. در واقع تمامی این امور جز با بهره‌گیری از ابزارهای رسانه‌ای - که در اختیار صهیونیسم قرار گرفته‌اند - میسر نمی‌شود. بزرگ‌ترین رسانه‌های خبری دنیا همچون خبرگزاری‌های «رویترز»، «آسوشیتدپرس»، «یونایتدپرس»، خبرگزاری و نشریات معتبری همچون «نیویورک تایمز»، «واشنگتن پست»، «A.B.C.» و «N.B.C.»، «C.B.S.»، «هافاس»، شبکه‌های «تایمز»، «دیلی اکسپرس»، «سایمن شوستر» و یا روزنامه‌های بسیاری چون «سان»، «تایم»، «دیلی نیوز» و صدها عنوان دیگر به صهیونیسم وابسته است و این وابستگی در چهارچوب همین طرح، سازمان یافته است.^۱

شهید مطهری با بیان این مطلب که پیروان هیچ دینی در دنیا به اندازه مسلمانان از نظر دستگاه تبلیغاتی و مبلغان ضعیف نیستند، اذعان داشته است که:

وقتی به یهود که اقلیت است نگاه می‌کنیم، می‌بینیم این آب‌های زیرکاه‌ها بسیار مجهز هستند، لاقل به عوامل تحریف. اینها جنبه اثباتی ندارند که مردم را دعوت به یهودیگری بکنند، ولی جنبه تخریبی‌شان زیاد است، یعنی تخریب مکتب‌های دیگران. شما می‌بینید یک نفر یهودی یک عمر در یک رشته از رشته‌های اسلامی درس می‌خواند برای اینکه ۹۹ درصد یک کرسی اسلامی را در یک دانشگاه اشغال بکند و در آن کرسی کار خود را انجام بدهد، یا یک کتاب بنویسد و در آن کتاب فکر خودش را پخش کند. هیچ می‌دانید که بیش از ۹۰ درصد کرسی‌های اسلام‌شناسی جهان در اشغال یهودی‌هاست؟ اسلام‌شناس‌های جهان یهودی‌ها هستند! شما ببینید، اینها چقدر قدرت

۱. عفت زادفلاح، امپراتوری رسانه در اختیار صهیونیسم، در:

ضربه زدن دارند!، مسیحیت و این یهودیت! شما همین‌هایی که اسمشان را گذاشته‌اید فرقه ضاله، گمراه سیاسی که در کشور خودمان وجود دارند، همین حزب کوچک را ببینید چقدر دستگاه تبلیغاتی‌ش قوی است.^۱

او در ادامه به صورت تلویحی بیان نموده که یهودیان با استفاده از این ابزارها، همواره خود را مظلوم جلوه داده‌اند و با این مظلوم‌نمایی هم می‌توانند بین خود ایجاد همبستگی و تفوق نمایند و هم می‌توانند از سوی سایر ملل برای خود مشروعیتی کسب کنند.

◆ اتحاد و همبستگی یهودیان با یکدیگر

از دیگر مواردی که آیت‌الله مطهری در خصوص عامل بقای این قوم عنوان کرده، همبستگی و اتحاد یهودیان می‌باشد. اگرچه بخشی از این همبستگی از طریق ابزارهای ارتباط جمعی صورت می‌گیرد، اما بخش مهم دیگری در حمایت آنان از یکدیگر قابل ملاحظه است. یهودیان جهان، علی‌رغم پراکندگی ظاهری، همواره به اتحاد و همبستگی خود می‌اندیشند. در یکی از موارد وی بیان داشته:

چند روز پیش در روزنامه نخواندید که در سال گذشته یهودیان سایر نقاط دنیا، نه یهودیانی که فعلاً شناسنامه اسرائیلی دارند، پانصد میلیون دلار برای اینها فرستادند که با این پول‌ها فانتوم بخرند، بمب بریزند بر سر مسلمانان. شنیده‌ام یهودیان ایران خودمان در سال گذشته معادل پول دو فانتوم فرستادند. سی و شش میلیون دلار پول از یهودیان ایران خودمان برای آنها به عنوان کمک رفت. و من آن یهودی‌ها را به عنوان اینکه یهودی هستند، ملامت نمی‌کنم، ما خودمان را باید ملامت کنیم، او به همکیشش کمک کرده است، با کمال افتخار پول می‌فرستد، رسیدش هم از موشه دایان می‌آید و آن را در بازار هم نشان می‌دهد، می‌گوید بیا رسیدش را ببین. مگر همین دو سه شب پیش ننوشتند (من بریده‌اش را از «اطلاعات» دارم) که الان فقط یهودیان مقیم امریکا روزی

۱. مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۰۰.

یک میلیون دلار به اسرائیل کمک می‌کنند؟ آن وقت تلاش ما مسلمان‌ها در این زمینه چه بوده است؟ به خدا خجالت دارد ما خودمان را مسلمان بدانیم.^۱

شهادت مطهری در بیان تحریف لفظی گفته است که این تحریف مرتبط است با تحریف ادیان، در حقیقت تحریفی است که با اساس و فکر مردمان سروکار دارد. آنان برای این کار، در میان هر قومی با لباس خود آن قوم ظاهر می‌شوند و افکار و اندیشه‌های خودشان را از زبان آن مردم پخش می‌کنند.

او در ادامه گفته است که این همبستگی تحسین دیگر ملت‌های جهان را برانگیخته است: «چرا یهودیان دنیا حتی یهودیان ایران کمک بکنند و ملت‌های دیگر آنها را تحسین کنند، بارک‌الله بگویند، ملت بیدار بگویند؛ ولی ما نکنیم؟»^۲

شهادت مطهری با مقایسه همبستگی یهودیان با مسلمانان این‌گونه بیان نموده که:

می‌گویند یهودی که برای پول می‌میرد، جز پول چیزی نمی‌شناسد، خدایش پول است، زندگیش پول است، حیات و مماتش پول است، به

یک چنین مسئله حساسی که می‌رسد روزی یک میلیون دلار به هم‌کیشانش کمک می‌کند؛ ولی هفتصد میلیون مسلمان دنیا کوچک‌ترین کمکی به هم‌کیش خود نمی‌کنند.^۳

وی در این راستا، چندین سؤال را مطرح کرده و خواسته است به آنها پاسخ دهد. از جمله آنکه، وظیفه ما مسلمانان در قبال چنین تجاوزات و ظلم‌هایی که یهودیان بر مسلمانان و مردم بی‌گناه فلسطین اعمال می‌کنند، چیست؟ آیا ما وظیفه نداریم که به آنها کمک مالی کنیم؟ آیا اینها

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. همان، ص ۱۷۱.

۳. همان، ص ۱۷۴.

شهید مطهری بیان داشته که در هر مملکتی اگر گروهی بتواند، آن شاه‌رگ‌ها - یعنی وسایل ارتباط جمعی مثل مطبوعات - را تصاحب کند، می‌تواند شاه‌رگ‌های اقتصادی را نیز به دست گیرد. او در مورد یهودیان بیان نموده که الان خبرگزاری‌های بزرگ دنیا و شبکه‌های بزرگ تلویزیونی - که جز شاه‌رگ‌های خیلی حساس است - به دست یهودیان اداره می‌شود؛ بنابراین آنها قضایا را تا حدی که برایشان ممکن است و آن طور که خودشان می‌خواهند، برای به دنیا تبلیغ می‌کنند.

اسلامی، عدم همبستگی، عدم تبلیغ و عدم توجه به امر به معروف و نهی از منکر می‌دانست و بیان می‌داشت: «ما مسلمانان اگر بخواهیم طرز تفکر خودمان را تصحیح کنیم، باید به سوابق و

مسلمان نیستند؟ کیست که امروز بشنود فلسطینی‌های آواره حق بازگشت به وطن خود را ندارند؟^۱

شهید مطهری پیش از پاسخ به سؤال‌های مذکور، اقدام به آسیب‌شناسی جهان اسلام نموده و آن را در دو حوزه بررسی کرده است؛ آسیب‌های میان جهان اسلام؛ دیگری، آسیب‌های دشمنان به اسلام با توجه به ضعف‌های مسلمانان. سپس وی به دشمن‌شناسی جهان اسلام پرداخته است. بعد از موارد مذکور وظایف مسلمانان را در مقابل قوم یهود و اسرائیلی‌ها بیان داشته است.

◆ آسیب‌شناسی مسلمانان

شهید مطهری، شناخت آسیب‌های درونی مسلمانان را از ضروریات قلمداد می‌کرد. وی علت آسیب‌های مسلمانان را در تلقی آنان از اسلام و باورهای

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۲.

گذشته و تاریخ خودمان مراجعه کنیم، چرا که ریشه‌های این آسیب بسا هست که از زمان‌های خیلی دور می‌باشد.» او ریشه‌های آسیب را در بی‌عملی و عدم اتکای به خود می‌داند. وی همچنین افزود که:

... اگر شما می‌بینید در صدر اسلام مسلمانان آن قدر جنبش و جوشش داشتند، چون یکی از اصول افکارشان همین بود آنها این تعلیم را که از سرچشمه گرفته بودند، هنوز منحرف نکرده بودند فکرشان این بود که هر چه من عمل و سعی می‌کنم و هر چه که می‌جنبم (البته عمل یک مسلمان اختصاص به عمل جوارح ندارد بلکه نیت او هم باید صحیح باشد، ایمانش هم باید صحیح باشد)، فقط همین است که به درد من می‌خورد و جز این، چیز دیگری نیست این چقدر به انسان اعتماد به نفس می‌دهد، چقدر انسان را متکی به نیروی خودش می‌کند؟ از جمله تعلیمات اسلام که در همان صدر اسلام کم و بیش آسیب‌دید و هر چه گذشت این آسیب زیادتر شد (نه تنها اصلاح نشد بلکه زیادتر شد) همین مسئله است.^۱

◆ همبستگی در مواجهه با دشمن

به نظر شهید مطهری از دیگر آسیب‌هایی که بر پیکر جوامع اسلامی وارد شد، عدم همبستگی و وحدت میان جوامع مسلمان بود؛ یعنی همان چیزی که باعث شد نه تنها مسلمان‌ها جایگاه واقعی خود را در عرصه جهانی از دست بدهند، بلکه به مشکلات متعدد سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی گرفتار شوند.

اکنون مشاهده می‌کنیم که گوشه و کنار جهان اسلام، عرصه زورآزمایی و هنرنمایی نظامی و سیاسی گرگان جهانی است؛ استکبار و صهیونیسم، دست به دست هم داده‌اند و با استفاده از عوامل داخلی خود، در جهان اسلام فتنه‌گری می‌کنند. آنها مثل گرگ به جان جهان اسلام افتاده‌اند و بر روی مسلمانان پنجه می‌افکنند تا جایی را تصاحب کنند، با نفوذ سیاسی و نظامی

۱. مرتضی مطهری، حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی (تهران: صدرا، ۱۳۶۱، چ ۳)، ص ۹۴.

خود را در بخش‌های مختلف سرزمین‌های اسلامی، مسلم نمایند. در زمینه اقتصادی، فرهنگی و... نیز وضع بهتری نداریم و در اثر نفوذ آشکار و پنهان صهیونیسم و استکبار در جوامع اسلامی و رهبران سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام، نه تنها همه ثروت مسلمانان به تاراج می‌رود، بلکه نمی‌توانیم یک اراده جمعی از خود نشان بدهیم و با یک تصمیم جمعی از توان بالقوه و بالفعل خود در عرصه اقتصادی استفاده کنیم و حداقل با این ابزار مهم، جلوی بخشی از جنایت‌های استکبار و صهیونیسم را در جهان اسلام بگیریم. خلاصه اینکه تشتت قدرت‌های سیاسی جهان اسلام و پایین بودن روح همبستگی در بین مسلمانان، مصیبتی است که مشکلات بسیاری را برای مسلمانان فراهم کرده است. این تشتت در حالی است که دشمنان اسلام نه تنها اتحادها و همبستگی‌های قاره‌ای دارند، بلکه در سطح جهان به طور متحد عمل می‌کنند.^۱

آیت‌الله مطهری بیان داشته است که مسلمانان بیش از مجهز شدن در برابر دشمنان، در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ از این رو، جوامعی مرده هستند. مخالفان اتحاد مسلمانان، برای

اینکه از وحدت اسلامی، مفهومی غیرمنطقی و غیرعملی بسازند، آن را به نام وحدت مذهبی توجیه می‌کنند تا این اتحاد در قدم اول، با شکست مواجه گردد. بدیهی است که منظور علمای روشنفکر اسلامی از وحدت اسلامی، حصر مذاهب به یک مذهب و یا اخذ مشترکات مذاهب و طرف مفترقات آنها نیست؛ چرا که این کار نه معقول و منطقی است و نه مطلوب

سلطه صهیونیسم بر رسانه‌های خبری جهان از زمان تأسیس اسرائیل بر سرزمین فلسطین آغاز شد؛ این موج سلطه در اواخر قرن بیستم شدت گرفت و با پیشرفت تکنولوژی نفوذ آن نیز به سرعت گسترش یافت.

۱. علی وزوائی، خطر بزرگ صهیونیسم از دیدگاه شهید آیت‌الله مطهری، ص ۱.

و عملی. منظور دانشمندان از وحدت اسلامی، وحدت مسلمانان است در یک صف و در برابر دشمنان مشترکشان. این دانشمندان می‌گویند، مسلمانان مایه‌های وفاق بسیاری دارند که می‌تواند مبنای اتحاد محکم در میان آنان گردد. همه مسلمانان از یک نوع جهان بینی برخوردارند؛ یک فرهنگ مشترک دارند و در یک تمدن عظیم و سابقه‌دار شرکت دارند. وحدت در جهان بینی، در فرهنگ، در سابقه تمدن، در بینش و منش، در معتقدات مذهبی، در پرستش‌ها و نیایش‌ها، در آداب و سنن اجتماعی و... می‌تواند از آنها ملتی واحد و قدرتی عظیم بسازد که قدرت‌های جهان در برابر آنها خضوع نمایند؛ خصوصاً اینکه بر اساس نص صریح قرآن مسلمانان برادر یکدیگرند و حقوق و تکالیف خاصی آنها را به یکدیگر مربوط می‌کند. با این وضع چرا مسلمانان از این همه امکانات وسیع - که از برکت اسلام نصیبشان گشته - استفاده نمی‌کنند؟^۱

او در خصوص میزان همبستگی در جوامع اسلامی بیان داشته است:

یکی از علائم حیات یک جامعه این است که همبستگی میان افرادش بیشتر است. خاصیت مردگی، متلاشی شدن و متفرق شدن و جدا شدن اعضا از یکدیگر است. خاصیت زندگی یک اجتماع به همبستگی و پیوستگی بیشتر اعضا و جوارح آن اجتماع است. آیا جامعه اسلامی امروز یک جامعه زنده است یا یک جامعه مرده؟ به این دلیل که مسلمانان بیشتر به جان یکدیگر می‌افتند و بیشتر مساعیشان صرف جنگ و دعوا با خودشان و اختلاف داخلی خودشان می‌شود، و در نتیجه دشمن زیرک استفاده می‌کند، آنها مرده هستند. چه تعبیر رسایی وجود مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد، می‌فرماید: «مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى»، مثل مردم با ایمان، آنهایی که زنده به ایمانند، آنهایی که مصداق «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» هستند، مثل مؤمنان در همدلی، در دوست داشتن یکدیگر، در عاطفه داشتن

نسبت به یکدیگر، در همدردی نسبت به یکدیگر، در علاقه‌مند بودن به سرنوشت یکدیگر، مثل پیکر زنده است که اگر عضوی از آن به درد آید، سایر اعضا با این عضو همدردی می‌کنند.^۱

سپس با مقایسه جامعه ایده‌آل اسلامی با جوامع کنونی بیان نمود که:

آیا ما مسلمانان امروز همین جور هستیم؟ آیا اگر ضایعه‌ای، گرفتاری‌ای در نقطه‌ای از نقاط اسلامی رخ بدهد، ما این جور هستیم؟ حدود پانصد سال پیش وقتی که اندلس را که یکی از شریف‌ترین اعضای پیکر اسلامی بود از مسلمانان گرفتند که این هم تاریخچه عجیبی دارد، اساسا مسلمانان دیگر، هیچ متوجه نشدند و گویا اصلا خبردار نشدند که عضو شریفی را، یکی از مهدهای بزرگ تمدن اسلامی و جهانی را از آنها گرفتند در آن وقت گرفتار جنگ شیعه و سنی بودند؛ اصلا فکر نمی‌کردند که چنین موضوعی هم در دنیا مطرح است، و چنین فاجعه‌ای هم برای دنیای اسلام رخ داده است. اقبال مدعی است که از تاریخ مردن تفکر اسلامی پانصد سال می‌گذرد او مدعی است که پانصد سال است که طرز تفکر مسلمانان درباره اسلام به صورت مرده‌ای درآمده و صورت زندگی خودش را از دست داده است. در گرفتاری‌هایی که امروز برای اسلام هست، مثلا در همین گرفتاری فلسطین، ما و شما چقدر همدردی داریم؟ واقعا احساس همدردی ما چیست؟ اگر نباشد، به قول پیغمبر اکرم ما مسلمان نیستیم. «مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى»، می‌فرماید: تمام این پیکر بی‌خوابی بسرش می‌زند، استراحت و آسایش از او گرفته می‌شود یعنی آن قدر به تکاپو می‌افتد که دیگر خوابش نمی‌برد.^۲

آنچه از متن سخنان آیت‌الله مطهری دریافت می‌شود، این است که وی چگونگی برخورد مسلمانان با مسئله فلسطین را معیاری برای سنجش روح همبستگی آنان، کیفیت اتحاد و تشمت جهان اسلام، میزانی برای آزمودن بلوغ سیاسی آنان و آگاهی از تفکر راهبردی مسلمانانها

۱. همان، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۴.

می‌دانسته است. به عبارت دیگر، مسئله فلسطین می‌تواند جلوه‌گاه و محل نمایش غیرت اسلامی، آگاهی اسلامی، وحدت اسلامی و همبستگی اسلامی باشد؛ یعنی اینکه اگر مسلمانان در مورد این موضوع واکنش مناسبی نشان دهند، جهان به ویژه مستکبران متوجه خواهند شد که مسلمانان در موضوعات اساسی و بنیادی با هم متحدند و با آگاهی و غیرت با آنها برخورد می‌کنند. در غیر این صورت، استعمارگران و صهیونیسم‌ها متوجه خواهند شد که مسلمانان نسبت به این موضوع، حساسیت و واکنش جدی ندارند و می‌شود به راحتی به سرزمین‌ها و منافع آنها یورش برد. به همین دلیل است که پس از اشغال فلسطین، بارها به طور آشکار و پنهان شاهد حملات جهان استکبار به سرزمین‌های مختلف اسلامی هستیم.^۱

شهید مطهری به میزان همبستگی مسلمانان به اندازه نماز خواندن، بها می‌داده و بر آن تأکید داشته است. او بیان نموده که:

والله انفاق به فلسطینان واجب است، مثل نماز خواندن و روزه گرفتن واجب است. اولین سؤالی که بعد از مردن از ما می‌کنند همین است که در زمینه همبستگی اسلامی چه کردید؟

پیغمبر فرمود: «من سمع مسلما ینادی یا للمسلمین فلم یجبهه فلیس بمسلم» هر کس بشنود صدای مسلمانی را که فریاد می‌کند یا للمسلمین، مسلمانان به فریاد من برسید، و او را کمک نکند، دیگر مسلمان نیست، من او را مسلمان نمی‌دانم. مردم بیدار، آن مردمی هستند که فرصت‌شناس باشند، دردشناس باشند، حقایق‌شناس باشند.^۲

شهید مطهری علت آسیب‌های مسلمانان را در تلقی آنان از اسلام و باورهای اسلامی، عدم همبستگی، عدم تبلیغ و عدم توجه به امر به معروف و نهی از منکر می‌داند.

۱. همان، ص ۲.

۲. مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۷۱.

در کنار آسیب‌هایی که در جهان اسلام در مقابل دشمنان وجود دارد، بحث دشمن‌شناسی نیز برای آن شهید حائز اهمیت است.

◆ دشمن‌شناسی

در کنار توصیه‌های ائمه معصومین و امام خمینی(س)، در حوزه دفاعی - امنیتی و تدوین استراتژی کلان آنچه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، دشمن‌شناسی و موضع‌گیری مناسب می‌باشد. دشمن‌شناسی باعث تقویت قدرت تحلیل در عرصه نظام بین‌الملل می‌شود و بالا بردن قدرت تحلیل، توان بازدارندگی سیاسی را افزایش می‌دهد؛ از این رو شناخت دشمن برای مسلمانان از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد.

آیت‌الله مطهری نیز اقدام به دشمن‌شناسی نموده و بیان داشته است که مسلمانان نباید از دشمن غافل شوند؛ چرا که دیگران در باطن، جور دیگری درباره آنان فکر می‌کنند، تظاهر دشمن به دوستی با مسلمانان، آنان را غافل نکند و موجب نگردد که آنان دشمن را دوست

مسئله فلسطین می‌تواند جلوه‌گاه و محل نمایش غیرت اسلامی، آگاهی اسلامی، وحدت اسلامی و همبستگی اسلامی باشد.

پندارند و به او اطمینان نکنند. مسلمان همواره باید بدانند که عضو جامعه اسلامی است، جزئی است از این کل. جزء یک کل و عضو یک پیکر بودن، خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاد می‌کند. غیرمسلمان عضو یک پیکر دیگر است؛ عضو پیکر اسلامی روابطش با اعضای پیکر غیراسلامی باید به نحوی باشد که لااقل با عضویتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد، یعنی به وحدت و استقلال این پیکر آسیبی نرساند.»^۱ آیت‌الله مطهری با بیان اینکه در حال حاضر،

۱. مرتضی مطهری، ولایها و ولایت‌ها، ج ۶ (تهران: صدرا، ۱۳۷۰)، ص ۲۷.

صهیونیسم بزرگ‌ترین خطر برای جوامع اسلامی است که نمی‌توان از آن غافل شد، بیان داشته که:

ما امروز دو خطر بزرگ داریم، دو خطر بزرگ متوجه عالم اسلام است. قضیه الجزایر با همه اهمیتی که دارد جنبه محلی دارد؛ اما این دو خطر که عرض می‌کنم، عمومی است و از لحاظ سیاست خارجی عالم اسلام فوق‌العاده اهمیت دارد. آن دو خطر یکی کمونیزم است و دیگر صهیونیسم، یعنی خطر جهود، یکی کفر صریح است و دیگری نفاق. این دو در تمام کشورهای اسلامی بساط جاسوسی خود را پهن کرده‌اند. خدا می‌داند که در سال چند میلیون دلار برای این کار صرف می‌شود. این دو تا شاه‌رگ اسلام را می‌زنند، مثل دو تیغه قیچی به کار افتاده‌اند که ریشه اسلام را ببرند. مسلمانان باید کاملاً هوشیار باشند و به این دو خطر توجه داشته باشند.^۱

وی دشمنان کنونی جهان اسلام را با دشمنان صدر اسلام مقایسه کرده و بیان نموده است که:

والله قضیه‌ای که دل پیغمبر اکرم را امروز خون کرده است، این قضیه است. داستانی که دل حسین بن علی را خون کرده، این قضیه است. اگر می‌خواهیم به خودمان ارزش بدهیم، اگر می‌خواهیم به عزاداری حسین بن علی ارزش بدهیم، باید فکر کنیم که اگر حسین بن علی امروز بود و خودش می‌گفت برای من عزاداری کنید، می‌گفت چه شعاری بدهید؟ آیا می‌گفت بخوانید: «نوجوان اکبر من» یا می‌گفت بگویید: «زینب مضطرب الوداع، الوداع»، چیزهایی که من (امام حسین) در عمرم هرگز به این جور شعارهای پست و کثیف ذلت‌آور تن ندادم و یک کلمه از این حرف‌ها نگفتم؟! اگر حسین بن علی، بود می‌گفت اگر می‌خواهی برای من عزاداری کنی، برای من سینه و زنجیر بزنی، شعار امروز تو باید فلسطین باشد. شمر امروز موشه دایان است. شمر هزار و سیصد سال پیش مرد، شمر امروز را بشناس. امروز باید در و دیوار این شهر با شعار فلسطین تکان

۱. مرتضی مطهری، ده گفتار (تهران: صدرا، ۱۳۶۸، چ ۵)، ص ۲۷۴.

می‌خورد. هی دروغ در مغز ما کردند که آقا این یک مسئله داخلی است. مربوط به عرب و اسرائیل است.^۱

آیت‌الله مطهری بعد از بیان آسیب‌های درونی جهان اسلام و دشمن شناختی، راه حل مقابله با این دشمنان قسم‌خورده (یهودیان) را اجرای امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده است.

◆ وظیفه مسلمانان در مقابل تحریف‌ها

آیت‌الله مطهری بعد از بیان تحریف‌های صهیونیست‌ها و با اشاره به وجود همبستگی و روح وحدت در میان آنان و با اشاره به اینکه ابزارها و رسانه‌های ارتباط جمعی، در دست آنان است، وظیفه مسلمانان را بعد از همبستگی و وحدت، تبلیغ و اجرای امر به معروف و نهی از منکر دانسته است. او بین تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر تفاوت قائل بود:

تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر دو مسئله جداگانه هستند. البته با یکدیگر پیوستگی دارند، ولی دو مسئله هستند. تبلیغ، مرحله شناساندن و خوب رساندن است، پس مرحله شناخت است؛ ولی امر به معروف و نهی از منکر مربوط به مرحله اجراء و عمل است...

تبلیغ خودش یک وظیفه عمومی برای همه مسلمانان است؛ همچنان که امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است. وظیفه‌ای که هر مسلمان از نظر تبلیغ دارد، این است که باید این احساس در او پیدا بشود که به نوبه خودش حامل پیام اسلام است؛ اما وظیفه‌ای که هر مسلمان در مورد امر به معروف و نهی از منکر دارد اینست که باید این احساس در او باشد که مجری و جزء قوه مجریه این پیام است که باید آن را در جامعه به مرحله عمل و تحقق برساند و به آن لباس عینیت ببوشاند. این است که امر به

معروف و نهی از منکر یک مطلب است و تبلیغ، مطلب دیگر.^۱

به نظر می‌رسد شهید مطهری در رابطه با تبلیغ بر روی دو حوزه تأکید داشته است؛ یکی، حوزه مربوط به تبلیغ صحیح اسلام در بین خود مسلمانان است؛ به طوری که اگر دشمنان اسلام قصد تحریف وحدت مسلمانان را داشته باشند، این امر مجدداً احیا گردد. دیگری، تبلیغ اسلام در بین غیرمسلمانان؛ که این امر نیز در کنار آسیب‌شناسی، معنا می‌یابد. به عبارت دیگر با شناخت آسیب‌هایی که امکان دارد دشمنان از ناحیه آنها به اسلام ضربه بزنند، می‌توان تبلیغ را در آن نواحی آسیب‌پذیر گسترش داد. وی با بیان اینکه دستگاه تبلیغاتی مسلمانان بسیار ضعیف است، گفته است که:

انسان وقتی نگاهی به دستگاه‌های تبلیغاتی مسیحیت می‌کند و آن وسعت و امکانات، آن وسایل، آن ابزارها، آن افراد، آن بودجه عظیم، آن تاکتیک‌ها و آن همه تجهیزات و تشکیلات تبلیغاتی را می‌بیند، می‌گوید مگر با این همه دستگاه تبلیغاتی مسیحیت، اسلام می‌تواند، مقاومت بکند؟! واقعا عجیب است! وقتی به خودمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم از نظر دستگاه تبلیغاتی واقعا در حد صفر هستیم. هیچ دینی در دنیا به اندازه اسلام از نظر دستگاه تبلیغاتی و مبلغانش ضعیف نیست.^۲

بنابراین شهید مطهری ابلاغ صحیح اسلام به مسلمانان و غیرمسلمانان را از نقاط ضعف آنان می‌دانسته است. از سوی دیگر از نحوه امر به معروف و نهی از منکر مسلمانان نیز گله‌مند بود. زیرا معتقد بود که فریضه مذکور مربوط به حوزه عمل و اجرا می‌باشد که در این حوزه نیز مسلمانان بسیار ضعیف هستند:

امر به معروف و نهی از منکر اصل یکی از ارکان تعلیمات اسلامی است، یکی از ارکانی است که به نص صریح متون اسلامی و گفته پیغمبر اکرم، اگر از بین برود، تمام تعلیمات اسلامی از بین رفته است. اگر این اصل منسوخ شود، جامعه اسلامی به

۱. همان، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۵.

صورتی که باید وجود داشته باشد، هرگز وجود نخواهد داشت. کارنامه ما در این باب چگونه کارنامه‌ای است؟ متأسفانه کارنامه ما مسلمانان در این زمینه درخشان نیست. از آن نظر کارنامه درخشانی نیست که اولاً ما آن حساسیتی را که اسلام در این زمینه دارد، نداریم، یعنی آن اهمیتی را که اسلام به این موضوع داده است، درک نکرده‌ایم، و ثانیاً در حدودی هم که به حساب و خیال خودمان به اهمیت این موضوع پی برده‌ایم، واجد شرایط آن نبوده‌ایم.

توضیح اینکه، پیغمبر اکرم موضوع امر به معروف و نهی از منکر را با تعبیر دیگری بیان کرده است آنجا که فرمود: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» تمام افراد شما مسلمانان به منزله حافظ و نگهبان و شبان دیگران هستید و تمام شما نسبت به تمام خودتان مسئولید. تعبیری از این بالاتر نمی‌توان کرد. یعنی ایجاد نوعی تعهد و مسئولیت مشترک میان افراد مسلمان برای حفظ و نگهداری جامعه اسلامی بر مبنای تعلیمات اسلامی. چنین وظیفه سنگینی اولاً آگاهی و اطلاع زیاد می‌خواهد، یعنی هر فرد یا اجتماع ناآگاهی نمی‌تواند این وظیفه را به خوبی انجام دهد، و ثانیاً قدرت و امکان می‌طلبد. انجام دادن چنین مسئولیت بزرگ و چنین تکلیف بسیار بزرگی، احتیاج به قدرت و نیرو دارد. و ما قدرت و نیروی لازم را برای این موضوع کسب نکرده‌ایم. نیرو را بالقوه داریم، ولی این نیرو را جمع نمی‌کنیم. آمار دقیق و صحیح نشان می‌دهد که جمعیت مسلمانان در حدود هفتصد میلیون نفر است. چطور می‌توان گفت هفتصد میلیون نفر نمی‌توانند به صورت یک قدرت بزرگ در دنیا باشند؟ اگر چنین جمعیتی در فکر تشکل باشد، در فکر این باشد که به دنبال هدف‌ها و منویات اسلامی برود، همبستگی اسلامی خودش را محکم کند، همدردی اسلامی خودش را تقویت کند، ارتباطات اسلامی خودش را برقرار کند، امکان ندارد که دنیا بتواند او را به حساب نیاورد، آن‌طور که امروز به حساب نمی‌آورد. محال است که امریکا روی چنین قدرتی حساب نکند و مرتب سرزمین‌های آنها را بمباران کند. اما به شرط آنکه این قدرت به صورت یک قدرت متشکل در بیاید؛ نه به صورت آحاد پراکنده، ملت‌های پراکنده، ملت‌هایی که دائماً در

میان آنها موجبات تفرق و اختلاف، تبلیغ می‌شود، ملت‌هایی که به چیزی که نمی‌اندیشند، شخصیت واقعی و معنوی خودشان است. کارنامه ما در زمینه همبستگی، همدردی و تعاون اسلامی، در زمینه تعارف (به تعبیر قرآن) یعنی شناسایی اسلامی که یکدیگر را بشناسیم، به احوال یکدیگر آگاه و به سرنوشت‌های یکدیگر علاقمند باشیم، کارنامه بسیار بسیار ضعیفی است، اگر نگوییم تاریک و ننگین است.^۱

◆ نتیجه‌گیری

آیت‌الله مطهری راه حل مقابله با این دشمنان قسم‌خورده (یهودیان) را اجرای امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده است.

با مطالعه آثار آیت‌الله مطهری می‌بینیم که او با استناد به قرآن، از یهودیان به عنوان قومی تحریفگر یاد کرده است؛ قومی که تحریفگری جزء ذات آنهاست. این‌گونه تحریف‌ها هم مربوط به مذهب و هم مربوط به تاریخ آنهاست. در کنار این تحریف‌ها، آن قوم وحدت و همبستگی

خاصی با یکدیگر دارند، که با همین همبستگی و هوشیاری از ضعف‌های جوامع اسلامی نهایت استفاده را برده‌اند. لذا آیت‌الله مطهری بعد از بیان همبستگی و وحدت این قوم، اقدام به آسیب‌شناسی و دشمن‌شناسی جهان اسلام نمود. وی در بررسی‌های آسیب‌شناسانه عدم همبستگی در میان مسلمانان را جزء بزرگ‌ترین نقاط ضعف آنان می‌دانسته است؛ از این رو، مسلمانان را به همبستگی و وحدت در مقابل دشمنان، تبلیغ صحیح دین اسلام و اجرای فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر دعوت می‌نمود.

مقدمه‌ای بر جریان حضور صهیونیست؛

در مطبوعات پیش از انقلاب اسلامی در ایران

هادی رستمی مراد

◆ چکیده

روابط ایران و اسرائیل در پیش از انقلاب اسلامی، جنبه‌های گوناگونی داشت که یکی از عرصه‌های مهم این رابطه به فعالیت‌های اسرائیل در حوزه فرهنگ و رسانه‌های همگانی باز می‌گردد. رژیم صهیونیستی برای در دست گرفتن رسانه‌های جهان، سرمایه‌گذاری فراوانی انجام داده است. در همین راستا، سران اسرائیلی در پیش از انقلاب، برای در دست گرفتن مطبوعات ایران تلاش گسترده‌ای را آغاز کردند تا از راه مطبوعات نظر مردم ایران را به نفع خود دگرگون کنند و بتوانند پشتیبانی آنها را برای رویارویی با اعراب به دست آورند.

در این مقاله کوشش شده است روش‌های رژیم صهیونیستی برای نفوذ در مطبوعات ایران و واکنش‌های رژیم پهلوی، مطبوعات و مردم ایران مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: روابط ایران و اسرائیل، مطبوعات، رژیم صهیونیستی، رژیم پهلوی.

◆ اشاره

منشه امیر، مخبر قدیمی و معروف رادیو اسرائیل طی مقاله‌ای با عنوان «چهره یهودی در رسانه‌های گروهی ایران، از پایان جنگ دوم تا امروز» در جلد سوم از مجموعه «یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر» بر آن است تا با تصویر نازیبای عملکرد یهود و صهیونیسم در دوران قبل و بعد از انقلاب، ضرورت طراحی و اجرای یک برنامه اساسی در عرصه رسانه را به صهیونیست‌ها گوشزد نماید.

اگرچه صهیونیست‌ها از دیرباز نسبت به این مهم توجه اساسی داشته و دارند ولی یک دلیل اساسی مانع از تحقق نیت آنها در این عرصه شده است و آن فرهنگ و اعتقادات ریشه‌ای مردم نسبت به یهود است که منشه امیر نیز به آن اشاره می‌کند^۱ و در ادامه آنچه مایه قوام این نگرش است، روحیه عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم است که پس از اشغال فلسطین و آواره شدن فلسطینی‌ها در میان مردم ایران گسترش و تعمیق یافت.^۲

مقاله حاضر با مرور کوتاه بر این فضا و به عملکرد گذرا از برنامه‌ها و اقدامات صهیونیست‌ها در ایران می‌پردازد. ضمن آنکه می‌بایست در کنار آن به موارد زیر توجه اساسی داشت:

۱- از زمانی که اولین روزنامه رسمی یهودیان به نام «شالوم» در ۲۱ مارس ۱۹۱۵ (۱ فروردین ۱۲۹۴) در تهران منتشر شد،^۳ هیچ‌کس فکر این را نمی‌کرد که این اقلیت یهودی با شمار اندک و محدودیت‌های خود در ایران، بر آن است تا از این وسیله رسانه‌ای به منظور اطلاع‌رسانی و جهت‌دهی دیدگاهی در میان یهودیان و غیریهودیان حداکثر استفاده را بنماید و بدین ترتیب در کوران حوادث سیاسی این انگیزه با ضعف و قوت، ولی بدون تعطیلی، تا کنون

۱. یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، ج ۳ (مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، لس‌آنجلس، ۱۹۹۹)، ص ۲۹.

۲. همان.

۳. همان، ج ۴ (زمستان ۲۰۰۰)، ص ۱۵.

نیز ادامه داشته و در مقاطع حساس نقش خود را با زیرکی تمام ایفا کرده است.

زمانی که سخن از روزنامه‌نگاری و مطبوعات و نقش یهود و صهیونیسم، در ایران به میان می‌آید نمی‌بایست از شالوم، هاگئولا، هحییم، شوراشیم، بینیان، راهنمای یهود، عالم یهود، بنی آدم، نیسان، دانیال، سینا، اسرائیل^۱ و پس از انقلاب تموز و یا بینا به سادگی گذر کرد.

۲- دومین و اساسی‌ترین مطلب در بحث مطبوعات و صهیونیسم در ایران به هیچ عنوان نباید از عناصر یهودی و صهیونیست نفوذی در مطبوعات داخلی ایران غافل بود. این عده بدون آشکار کردن دین و یا ایده صهیونیستی خود در مهم‌ترین روزنامه‌های ایران حضور فعال داشته‌اند افرادی همچون منوچهر امیدوار با سابقه بیست ساله در روزنامه اطلاعات و یا سیمون فرزانی در همان روزنامه از آن جمله‌اند.

در این مورد، هما رافائیل‌زاده با نام تغییر یافته‌اش، هما سرشار به عنوان اولین

روزنامه‌نگار زن یهودی در هفته‌نامه زن روز به همراه گیتی سیما نطوب بروخیم و ویدا شفق و دکتر هوشنگ ابرامی در مجله فردوسی^۲ از معروف‌ترین چهره‌ها هستند و هستند عده‌ای که همچنان با ظاهری موجه به فعالیت خود در این روزنامه‌ها و نشریات، پس از انقلاب ادامه

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۳ و ۳۴.

می دهند.

◆ مقدمه

با آغاز روابط بین ایران و اسرائیل در پیش از انقلاب، همکاری‌های طرفین در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی و از جمله فرهنگی توسعه یافت. با اجرای کودتای ۲۸ مرداد و روی کار آمدن دولت دست‌نشانده و طرفدار غرب در ایران، زمینه‌های مساعدی برای گسترش و تعمیق روابط بین ایران و اسرائیل فراهم گردید. یکی از عرصه‌های مهم این رابطه، به اقدامات و فعالیت‌های اسرائیل در حوزه فرهنگ و رسانه‌های همگانی باز می‌گردد. رسانه‌های همگانی، نقش مهمی در برانگیختن علاقه مردم نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی دارند. این رسانه‌ها، نه تنها مسائل تازه‌ای را مطرح می‌کنند، بلکه می‌توانند با افشاگری‌ها و انتقادهای خود، افکار عمومی را به هیجان آورند و آنها را بسیج کنند.^۱ یکی از رسانه‌های همگانی تأثیرگذار، مطبوعات و نشریات می‌باشد. شاید بتوان روزنامه‌ها و مطبوعات را یکی از بانفوذترین وسیله انتقال اخبار به مخاطبان قلمداد نمود. از آنجا که مطبوعات هر کشور نقش بسزایی در هدایت افکار عمومی جامعه دارند، می‌بایست نقش مهمی را برای آنان در این زمینه قائل شد. یکی از ویژگی‌های روزنامه‌ها آن است که آنها می‌توانند به علت تنوع، هر گروهی را مخاطب قرار دهند، با زبان خودشان با آنها ارتباط برقرار کنند و مطالب مورد علاقه آنها را منتشر کنند.^۲ با توجه به همین امر، مقامات اسرائیلی و صهیونیست‌ها سرمایه‌گذاری فراوانی برای در دست گرفتن رسانه‌های جهان به عمل آورده و می‌آورند. به دلیل همین اهمیت در سال ۱۸۶۹ میلادی «راشون»، خاخام یهودی طی یک سخنرانی در شهر پراگ در اهتمام یهود به امر تبلیغات، چنین گفت:

۱. علی اسدی، افکار عمومی ارتباطات، (تهران: سروش، ۱۳۷۱)، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۷۷.

«اگر طلا، نخستین ابزار ما در سیطره و حکومت بر جهان است بی‌تردید مطبوعات و روزنامه‌نگاری دومین ابزار خواهد بود.» همچنین در اولین کنگره صهیونیسم که به ریاست تئودور هرتزل در سال ۱۸۹۷ در شهر بال سوییس تشکیل شد، زمینه خطرناکی را به وجود آورد... زیرا شیاطینی که در این کنگره گرد هم آمده بودند، بر این نظر اتفاق داشتند که نقشه برپایی دولت اسرائیل جز با تسلط بر سازمان‌های خبری جهان به ویژه مطبوعات و روزنامه‌نگاری میسر نخواهد شد.^۱

بر این اساس به موازات گسترش روابط رژیم صهیونیستی با دولت شاه، این رژیم تلاش وافر را برای نفوذ و تأثیر بر مطبوعات و وقت ایران به عمل آورد. اگرچه روابط ایران و اسرائیل در پیش از انقلاب، ابعاد گسترده‌ای یافت، ولی این روابط، محدود به هیئت حاکمه بود و توده‌ها و اقشار مختلف جامعه نسبت به این رابطه، نظر مساعدی نداشتند. وجود جو منفی و انزجار جامعه ایران از رژیم صهیونیستی باعث شد که رژیم شاه سعی در کتمان این رابطه و ابعاد مختلف آن نماید. همین موضوع سبب گردید که اسرائیل از طریق مطبوعات، اقداماتی را در سطح افکار عمومی جامعه ایران انجام دهد تا بدین وسیله ذهنیت منفی جامعه ایران را خنثی نماید. عواملی را که سبب رویکرد اسرائیل نسبت به مطبوعات ایران پیش از انقلاب گردید، می‌توان در سطوح مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:

۱. منفور بودن رژیم صهیونیستی در جامعه ایران

از بدو تأسیس رژیم صهیونیستی، مردم ایران - همگام با مبارزات ضداستعماری خویش - مخالفت خود را با تأسیس این رژیم اظهار نمودند؛ در این میان، روحانیانی همچون آیت‌الله کاشانی، نقش چشمگیری در هدایت توده‌ها برعهده داشتند. آیت‌الله کاشانی، اولین گام مبارزاتی خود را برای قطع کردن دست استعمار انگلیس از منابع نفت ایران برداشت و بعد از آن، مردم

۱. مطبوعات عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، کتاب ششم (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲)، ص شانزده.

را به حمایت از فلسطین فراخواند به همین مناسبت اجتماعات عظیمی تشکیل شد؛ که پس از سخنرانی آیت‌الله کاشانی هزاران نفر مہیای عزیمت به فلسطین برای جنگ با صہیونیست‌ها گردیدند... حمایت ایرانیان از مردم فلسطین که از ۱۳۲۶ خ شروع شده بود، در ۱۳۲۷ خ با تشکیل میتینگ‌ها و اجتماعات بزرگ تا تبعید آیت‌الله کاشانی - و همچنین سال‌های بعد - ادامه یافت.^۱ با ظهور نہضت امام خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌های پرشور ایشان این روند گسترش و تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت.



مقامات اسرائیلی و صہیونیست‌ها سرمایه‌گذاری فراوانی برای در دست گرفتن رسانه‌های جهان به عمل آورده و می‌آورند.

انزجار ایرانیان از صہیونیست‌ها از نگاه خود آنها نیز به دور نماند. یکی از این افراد «مئیر عزری»، سفیر اسرائیل در ایران پیش از انقلاب بود. اظهارات وی در این مورد جالب توجه می‌باشد:

روزی که به نام نماینده سیاسی اسرائیل به ایران پای نهادم، اسرائیل نزد مردم این کشور نام

نیکی نداشت. دستگاه‌های یهودی‌ستیز از کار باز نایستاده و اسرائیل را غولی شناسانده بودند که به سرزمین‌های همسایگانش دست‌درازی کرده و آرامش را در خاورمیانه برهم زده است. در چنین بازاری انبوهی از دروغ و سرشار از ناسزاهای و ناروایی‌های بی‌پایه، چاره‌ای نبود جز داد و ستد گسترده با سران رسانه‌های گروهی و یاری به آنان در شناخت راستین اسرائیل و مردم آشتی‌پرور و دوست‌جوی آن. این تنها راهی بود که می‌توانستیم از بدبینی‌ها و بدآموزی‌ها بکاهیم و به راستی‌ها و درستی‌ها بیافزاییم.^۲

۱. جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱ (قم: دفتر انتشارات اسلامی)، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

۲. مئیر عزری، یادنامه، دفتر یکم (اورشلیم، ۲۰۰۰)، ص ۱۷۷.

یکی دیگر از یهودیان نیز کتابی در این مورد نوشته، که اگرچه با نگاه مغرضانه به موضوع نگریسته، ولی به واقعیت مخالفت جامعه ایران با رژیم اسرائیل اعتراف کرده است.

در ۱۴ می ۱۹۴۸ داود بن‌گوریون، استقلال اسرائیل را به جهانیان اعلام داشت و کشورهای مصر و اردن و سوریه و لبنان و عراق، بی‌درنگ، جنگ با کشور نوپای اسرائیل را آغاز کرد. ایران گرچه کشور عربی نبود تا به این بهانه رو در روی اسرائیل بایستد اما آرام هم نمی‌توانست نشست. غوغا از درون به پا شد... مطبوعات به دولت پوشالی حمله کردند و مسئله جنبه مذهبی و اسلامی گرفت.^۱

هر چه روابط شاه با رژیم صهیونیستی گسترش پیدا می‌کرد، نفرت از این رژیم نیز در جامعه ایران بیشتر می‌شد. مقامات اسرائیلی برای مقابله با این امر تدابیری را اتخاذ نمودند. از جمله می‌توان به سفر ژنرال «مایر آمیت» به ایران اشاره داشت. وی که در سال ۱۳۴۱ به جای «حنیم هرزوغ» رییس اداره اطلاعات ارتش اسرائیل شده بود، طی سفر به ایران با مقامات دولتی، ملاقات و پس از بازگشت به اسرائیل، گزارش خود را به «بن‌گوریون» و «گلدامیر» تسلیم نمود. او توصیه کرد:

سعی شود تماس‌هایی با خارج از محدوده هیئت حاکمه ایران برقرار شود. او متذکر شد که اسرائیل در میان مردم ایران منفور است و باید به آینده بیندیشد. در خلال چند سال آینده نیروهای جدیدی در ایران سر بلند خواهند کرد که در حال حاضر، اسرائیل هیچ تماسی با آنها ندارد. امیت توصیه کرد که سعی شود با دانشگاه‌ها و روزنامه‌ها حتی با شخصیت‌های مذهبی و لیبرال مخالف رژیم تماس برقرار شود.^۲

هرچند رژیم شاه سعی در کتمان روابط خود با اسرائیل داشت، ولی اخبار این روابط در سطح جامعه پخش می‌شد و موجی از مخالفت و بدبینی را در بین توده‌ها ایجاد کرد؛ به ویژه آنکه امام و روحانیان خطر تسلط اسرائیل بر رسانه‌ها و همراهی رژیم شاه با این موضوع را

۱. حبیب لوی، تاریخ جامع یهودیان ایران (لس‌آنجلس: بنیاد فرهنگی حبیب لوی، ۱۹۹۷)، ص ۵۳۹.

۲. عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی (تهران: البرز، ۱۳۷۳)، ص ۲۹۳.

برای مردم بازگو کرده بودند. امام(س) در پاسخ به سؤالی در مورد چگونگی اطلاع از اخبار فلسطین چنین پاسخ داد:

آری خبر می‌رسید به همان وسیله‌ای که به سایر کشورها می‌رسد. البته رژیم ایران سعی می‌کرد که اخبار جنگ مسلمانان با کفار را به نفع کفار گزارش کند و این کار را همیشه کرده است و همیشه اعراب را مشتی مردمی که مسائل را درک نمی‌کنند معرفی کرده است. رژیم، یکی از پشتیبانان بزرگ اسرائیل است رادیو و وسایل ارتباط جمعی، همه، چه آنهایی که از خود رژیم است و چه آنهایی که زیر فشار رژیم بوده‌اند به نفع اسرائیل کار می‌کردند و این ما بودیم که از اول با تمام برنامه‌ها مخالفت کرده‌ایم و اکنون نیز می‌کنیم.^۱

به رغم فشارهای رژیم شاه برای کاستن از مخالفت توده‌ها با اسرائیل، این مخالفت، روز به روز افزایش می‌یافت. مثلاً در شهریور ۱۳۴۷ شعارهای «هایل هیتلر» و «اسرائیل گمشو» بر روی اتومبیل نیم‌رودی (یعقوب) نوشته شد. جدی‌ترین تظاهرات ضداسرائیلی به هنگام مسابقات فوتبال آسیایی در تهران روی

به موازات گسترش روابط رژیم صهیونیستی با دولت شاه، این رژیم تلاش وافر را برای نفوذ و تأثیر بر مطبوعات وقت ایران به عمل آورد.

داد. در استادیوم صد هزار نفری [آزادی] بادکنک‌هایی به هوا رفت، که روی آنها علامت صلیب شکسته نقش شده بود و جمعیت تماشاچی در حالیکه پیکره‌ای به شکل «موشه دایان» برافراشته بودند، به آن آب دهان می‌انداختند و آن را لگدمال می‌کردند. شاه از شدت احساسات ضد اسرائیلی مردم مبهوت شده، درصدد یافتن تدابیری برای برقراری نظم و آرامش برآمد.^۲

۱. فلسطین از دیدگاه امام خمینی(س) (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴)، ص ۳۹.

۲. مهدوی، همان، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

۲. تلاش برای چاپ مطالب به نفع اسرائیل و علیه اعراب

به دنبال تشکیل رژیم غاصب صهیونیستی، جنایات و حملات این رژیم، علیه امت مظلوم فلسطین گسترش یافت. در طی این سال‌ها جنگ‌ها و تنش‌هایی بین کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی - به منظور حمایت از حقوق فلسطینیان - صورت گرفت. با توجه به ابعاد گسترده این اقدامات طبیعتاً، مطالب و تحلیل‌های این واقعه نیز در مطبوعات و رسانه‌های کشور انعکاس یافته، ماهیت پلید این رژیم را هر چه بیشتر برای مردم آشکار می‌ساخت. از آنجا که سیاست اسرائیل جلوگیری از انعکاس این مطالب در رسانه‌ها و مطبوعات ایران بود، این رژیم اقدامات متعددی را برای جلوگیری از انعکاس اخبار ضداسرائیلی به عمل آورد. از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف- آقای مئیر عزری، معاون نمایندگی اسرائیل در تهران، اظهار داشته است که داریوش همایون از او خواسته تا حدود دو میلیون تومان در روزنامه در شرف تأسیس (آیندگان) سرمایه‌گذاری نمایند. در برابر آن، وی تعهد می‌نماید که برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید. داریوش همایون یازده شماره از نشریه بامشاد را

اگرچه روابط ایران و اسرائیل در پیش از انقلاب، ابعاد گسترده‌ای یافت، ولی این روابط، محدود به هیئت حاکمه بود و توده‌ها و اقشار مختلف جامعه نسبت به این رابطه، نظر مساعدی نداشتند.

ارائه داد که در آن تفسیرهایی بر ضد اعراب و به نفع اسرائیل نوشته شده بود و خواهش کرد که آنها را به وزارت امور خارجه اسرائیل بفرستند. وی اضافه نمود در سفری که به تل‌آویو داشته، راجع به این موضوع با مقامات وزارت امور خارجه اسرائیل صحبت کرده است. آنها نیز از او پشتیبانی کرده و به وی وعده کمک داده‌اند. در مقابل این مساعدت مالی داریوش

همایون متعهد شد که در روزنامه مذکور اعراب را به عنوان آغازگر حمله عنوان نموده، از اسرائیل حمایت نماید.^۱

ب- «داریوش همایون یکی از گردانندگان روزنامه آیندگان در سفری که در ایام جنگ‌های شش روزه اسرائیل و اعراب به اسرائیل رفته بود موضوع خرید یک رتاتیو از سرمایه‌داران

اسرائیل را عنوان کرده و وزارت خارجه اسرائیل پس از مشورت با نمایندگی آژانس اسرائیل در ایران و با کمک (عزری) نماینده اسرائیل در تهران که از دوستان داریوش همایون می‌باشد سرانجام موافقت کرده که دولت اسرائیل و یا سازمان صهیونیزم پرداخت اقساط فروش رتاتیو را عهده‌دار شده و با پرداخت قسمتی از مخارج رتاتیو آن را به داریوش همایون بفروشند. در مقابل این مساعدت مالی که دولت اسرائیل و وزارت امور خارجه این کشور به داریوش همایون کرده او متعهد شده است که حمله

وجود جو منفی و انزجار جامعه ایران از رژیم صهیونیستی باعث شد که رژیم شاه سعی در کتمان این رابطه و ابعاد مختلف آن نماید. همین موضوع سبب گردید که اسرائیل از طریق مطبوعات، اقداماتی را در سطح افکار عمومی جامعه ایران انجام دهد تا بدین‌وسیله ذهنیت منفی جامعه ایران را خنثی نماید.

به اعراب را در روزنامه مذکور عنوان نموده و از اسرائیل حمایت بنماید»^۲

ج - نگارش مقاله «بلوف در خاورمیانه عربی» در حمایت از اسرائیل در مجله فردوسی.^۳

۱. عبدالرحمان احمدی، ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی)، ص ۵۲ و ۵۳.

۲. مطبوعات عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک، کتاب ششم، ص ۳۴.

۳. همان، کتاب هشتم، ۱۳۸۴، ص ۲۷۹.

د - چاپ مقاله «ضد صهیونیسم و ضد امپریالیسم در شرق» در مجله فردوسی^۱
 ه - «طبق اطلاع واصله آقایان عباس شاهنده و کاظم مسعودی روزنامه‌نگاران ایرانی که به علت چاپ و انتشار بروشورها و کتب و یادداشت‌های تبلیغاتی به نفع اسرائیل ممنوع الورد به کشور اردن قلمداد شده‌اند روز ۲۸/۸/۱۰ به آن کشور مسافرت کرده‌اند. مخصوصا آقای عباس شاهنده به علت کمک‌های تبلیغاتی به نفع اسرائیل، ممنوع الورد به

از بدو تأسیس رژیم صهیونیستی، مردم ایران - همگام با مبارزات ضداستعماری خویش - مخالفت خود را با تأسیس این رژیم اظهار نمودند؛ در این میان، روحانیانی همچون آیت‌الله کاشانی، نقش چشمگیری در هدایت توده‌ها برعهده داشتند.

تمام کشورهای عربی می‌باشد.»^۲

و- «روابط مدیر مجله تهران مصور آن‌چنان با رژیم صهیونیستی علنی شده و بالا می‌گیرد که این نشریه در بالای جلد خود علامت ستاره داود را چاپ می‌کند. ساواک که دچار دل‌مشغولی‌های امنیتی بود این اقدام را ضدامنیتی تلقی می‌کند. ساواک خارج از کشور در گزارشی اعلام می‌کند که روی جلد مجله تهران مصور ستاره شش‌پیر و آرم مخصوص صهیونیسم درج شده است و این موضوع توجه محافل ضدیهود را به خود جلب کرده است و ممکن است اقدامات تبلیغی علیه ایران به عمل آید و ضرورت دارد هر چه سریع‌تر این موضوع اصلاح شود»^۲

موارد مذکور، تنها گوشه‌ای از روابط آشکار شده مقامات اسرائیلی با مطبوعات عصر پهلوی

۱. همان، ص ۲۹۷.

۲. همان، کتاب نهم، ۱۳۸۴، ص ۱۱۱.

۳. همان، کتاب اول، ۱۳۷۹، ص شخصت و هفت.

است؛ بی‌شک عمق این روابط بسیار گسترده‌تر از آنچه می‌باشد که تا کنون آشکار گردیده است. اما رژیم صهیونیستی برای نفوذ در مطبوعات ایران از راهکارهای متعددی بهره‌برداری می‌نمود که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

الف- تلاش برای تأثیر بر مطبوعات مهم و اثرگذار، نظیر کیهان و اطلاعات.

بخشی از این کار از طریق نوشتن مقالاتی به نفع اسرائیل و علیه اعراب در این روزنامه‌ها صورت می‌گرفت. در این خصوص می‌توان به نقش فردی یهودی به نام «شائول نجاش» اشاره کرد که در روزنامه کیهان فعالیت می‌کرد و مقالاتی از این‌گونه، می‌نوشت. حجم اقدامات وی در این زمینه به گونه‌ای بود که موجب اعتراض سفارتخانه‌های عربی در تهران گردید.^۱

ب- فراهم آوردن زمینه‌هایی برای سفر نویسندگان، روزنامه‌نگاران و سردبیران مطبوعات به اسرائیل.

◆

**روابط مدیر مجله تهران مصور
آن‌چنان با رژیم صهیونیستی علنی
شده و بالا می‌گیرد که این نشریه در
بالای جلد خود علامت ستاره داود را
چاپ می‌کند.**

یکی از روش‌های عمده اسرائیل برای نفوذ در مطبوعات، فراهم آوردن زمینه‌های مسافرت سردبیران و روزنامه‌نگاران مطرح به اسرائیل بود تا به زعم خود، آنها را با واقعیات موجود در اسرائیل آشنا کند و این افراد به هنگام ازگشت، در مطبوعات خود، اقدام به چاپ مقالاتی به نفع اسرائیل نمایند. بر اساس

همین سیاست، طیفی از روزنامه‌نگاران، مدیران مسئول و سردبیران نشریات به اسرائیل سفر نمودند، که در زیر به اسامی برخی از آنها اشاره می‌شود:

- قاسم مسعودی: روزنامه‌نگار، مدیر و سردبیر ژورنال دو تهران و صاحب امتیاز و مدیر

مسئول تهران نیوز^۱

- نعمت‌الله جهانبنانویی: مدیر داخلی و سردبیر روزنامه اقدام، صاحب امتیاز مجله فردوسی^۲

- اسماعیل پوروالی ایروانی: فعالیت در روزنامه ستاره، انتشار روزنامه بامشاد^۳

- رحمت‌الله مصطفوی: مدیر روزنامه روشنفکر^۴

- علی اصغر امیرانی: انتشار مجله خواندنی‌ها^۵

- عبدالرسول عظیمی: مدیر مسئول روزنامه پیغام امروز، سردبیر روزنامه کیهان، مسئول

هئیت مدیره روزنامه نگاران^۶

- اسماعیل رائین: فعالیت خبری در روزنامه خلیج ایران، همکاری با مجله روشنفکر و تهران

مصور^۷

- اسعد رزم‌آرا: صاحب امتیاز روزنامه مرد مبارز^۸

- محمدکاظم زرنگار: روزنامه نگار^۹

- عباس شاهنده: انتشار روزنامه فرمان^{۱۰}

- جهانگیر تفضلی: فعالیت مطبوعاتی در روزنامه ایران ما^{۱۱}

۱. همان، کتاب دهم، ۱۳۸۵، ص ۱۸۳.

۲. همان، کتاب نهم، ص ۲۵۱.

۳. همان، کتاب هشتم، ۱۱۵.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. همان، ص ۲۳۹.

۶. همان، ص ۳۲۸.

۷. همان، کتاب ششم، ص ۵۵.

۸. همان، ص ۸۶.

۹. همان، ص ۲۰۷.

۱۰. همان، کتاب دهم، ص ۱۹۹.

۱۱. همان، کتاب پنجم، ۱۳۸۲، ص ۱۸.

- در میان روزنامه‌نگاران، نمایندگان مجلس و سرشناسانی که در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ از اسرائیل دیدار کردند، می‌توان از ن.خ، سردبیر یک هفته‌نامه و یک روزنامه پرتیراژ، ابوالحسن عمید نوری، نماینده مجلس و سردبیر روزنامه داد و هاشمی حائری، سردبیر رسانه طلوع نام برد.^۱

- در مارس ۱۹۵۷ عبدالله والا، سردبیر تهران مصور به اسرائیل رفت... یکی از پرخواننده‌ترین روزنامه‌های اقتصادی ایران، تهران اکونومیست بود که به سردبیری باقر شریعت چاپ می‌شد. دکتر شریعت، پایه‌گذار این روزنامه، همراه ن.خ بازدید از اسرائیل داشت و از این دیدار برداشت کرده بود که یهودیان، بهترین اقتصاددانان جهان هستند و همواره می‌گفت هر کس می‌خواهد اقتصاد یاد بگیرد، باید چندی در اسرائیل زندگی کند.^۲

- احمد مرعشی در ژوئن ۱۹۶۲ از اسرائیل دیدن کرد و نوشته آشویتس یا «دروازه جهنم» را به فارسی برگرداند که در پاورقی اطلاعات هفتگی چاپ می‌شد.^۳

اقدامات مقامات اسرائیلی برای تأثیرگذاری تنها به نشریات و روزنامه‌های پایتخت‌نشین خلاصه نمی‌شد، آنها از تمام امکانات خود برای بهره‌گیری از نشریات شهرستان‌ها نیز استفاده می‌کردند. در این رابطه می‌توان به مطالب بیان شده از سوی مؤثر عزری اشاره داشت:

با روزنامه‌نگار جوانی آشنا شدم که می‌توانست مرا به روزنامه‌های شهرستان‌ها نیز بپیوندد. زهتاب‌فرد، سردبیر رسانه اراده آذربایجان که چند دوره از سوی مردم تبریز به نمایندگی مجلس شورای ملی رسیده بود، از اسرائیل دیداری انجام داد و نوشته‌هایش مردم این تکه از ایران را با اسرائیل به خوبی آشنا می‌ساخت. امان‌الله ریگی نیز سردبیر ندای زاهدان و نماینده شهرش در مجلس بود که دوستی گرمی با ما

۱. مؤثر عزری، همان، ص ۱۷۷.

۲. همان، ص ۱۸۱.

۳. همان، ص ۱۸۲.

داشت.^۱

ج- برپایی مراسم مختلف در سفارت اسرائیل و دعوت از نویسندگان و اهالی قلم برای شرکت در آن.

◆ نتیجه‌گیری

مجموعه مطالب بیان شده، تنها گوشه‌ای کوچک از روابط مطبوعاتی رژیم پهلوی با اسرائیل است. با توجه به شعارها و اهداف صهیونیست‌ها برای تصاحب رسانه‌ها و مطبوعات و هدایت آنها در جهت منافع خود، می‌بایست تلاش این رژیم را برای رخنه در مطبوعات ایران در عصر پهلوی از این قاعده مستثنا ندانست. با توجه به فضای حاکم بر روابط شاه با رژیم صهیونیستی در یک نگاه کلی مواردی چند را می‌توان برشمرد که در رویکرد این رژیم به مطبوعات وقت ایران مورد نظر بود:



یکی از روش‌های عمده اسرائیل برای نفوذ در مطبوعات، فراهم آوردن زمینه‌های مسافرت سردبیران و روزنامه‌نگاران مطرح به اسرائیل بود تا به زعم خود، آنها را با واقعیات موجود در اسرائیل آشنا کند و این افراد به هنگام ازگشت، در مطبوعات خود، اقدام به چاپ مقالاتی به نفع اسرائیل نمایند.

۱. شکستن قبح روابط ایران با اسرائیل،

موجه جلوه دادن این روابط و سعی در عادی نشان دادن آن در عرف دیپلماتیک

۲. معرفی اسرائیل به عنوان کشوری صلح‌طلب و خواهان برقراری روابط با همسایگان

۳. مقصر جلوه دادن اعراب به عنوان آغازگر درگیری‌ها و بحران‌های منطقه‌ای

۱. همان، ص ۱۸۳.

۴. ایجاد اختلاف و شکاف در روابط ایران با کشورهای عربی
۵. موجه جلوه دادن چهره منفور اسرائیل در سطح رسانه‌های ایران
۶. نفوذ در بخش‌های مختلف جامعه و از بین بردن سابقه منفی این رژیم در انذهان مردم
- اگر چه اسناد موجود، حکایت از نفوذ گسترده اسرائیل در مطبوعات عصر پهلوی دارد، ولی این نفوذ نتوانست اهداف مورد نظر دولتمردان اسرائیلی را تامین کند؛ چرا که عواملی نظیر رهبری حضرت امام(س) و روشنگری‌های وی در خصوص ماهیت پلید رژیم صهیونیستی چهره منفی این رژیم را به مردم نشان داده بود و عواملی همچون سرسپردگی مطبوعات پهلوی به هیئت حاکمه، دور بودن این مطبوعات از بطن جامعه و سانسور شدید اطلاعاتی توسط ساواک نتوانست چهره منفور رژیم صهیونیستی را در جامعه ایران موجه جلوه دهد. هر چه حکومت پهلوی به پایان خود نزدیک می‌شد، به همان میزان نیز بر نفرت و دشمنی مردم ایران با رژیم غاصب صهیونیستی افزوده می‌گردید و می‌توان گفت یکی از شاخصه‌های اصلی انقلاب و مبارزات مردمی در شعارهای ضدصهیونیستی آن تبلور یافته بود. بنابراین، مطبوعات پهلوی در مجموع نتوانست اهداف مورد نظر صهیونیست‌ها را در جامعه ایران پیاده نماید.

استان گلستان، از ۱۵ خرداد تا تبعید امام

غلامرضا خارکوهی*

◆ مقدمه

حکومت پهلوی پس از شکست در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (سال ۱۳۴۱) برنامه انقلاب سفید خود را با زور سرنیزه و دمیدن در بوق و کرنا به اجرا درآورد. حضرت امام خمینی به مخالفت جدی با این برنامه پرداخت و آن را تحریم نمود. در نتیجه مردم از این فراندم استقبال نکردند. اندکی بعد عید نوروز فرارسید و امام عید آن سال را عزای عمومی اعلام کرد. در دوم فروردین ۱۳۴۲ مراسم سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) در قم مورد هجوم کماندوهای رژیم شاه واقع شد. سپس محرم آن سال عرصه افشاگری‌های امام و روحانیان مبارز بر ضد سلسله یزیدی پهلوی گردید.

مهم‌ترین برگ خونین سال ۱۳۴۲ واقعه دلخراش ۱۵ خرداد بود. در چنین شرایطی حقانیت مبارزات امام بیش از پیش به اثبات رسید. استمرار مجاهدت‌های معظم‌له با رژیم شاه موجب شد تا بالاخره سازمان

* تاریخ‌نگار انقلاب در استان گلستان.

امنیت کشور (ساواک) ایشان را در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به بهانه مخالفت با لایحه ننگین کاپیتولاسیون دستگیر و به ترکیه تبعید نماید. از آن پس، به رغم مشکلات شدید امنیتی، یاران امام در مناطق گوناگون کشور از جمله استان گلستان به مبارزات خود ادامه دادند و به هر طریق ممکن به افشای چهره خونخوار و ضداسلامی شاه پرداختند. به همین سبب، یکی از مهم‌ترین ادوار این نهضت مقطع تاریخی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا تبعید امام در آبان ۱۳۴۳ می‌باشد که در اینجا به بررسی اجمالی این موضوع با تأکید بر نقش استان گلستان می‌پردازیم.

* * *

۱ - عید سیاه، شهادت امام صادق(ع) مبارزات گلستانی‌ها

مردم استان گلستان از مواضع قاطعانه حضرت امام در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۱۳۴۱ خرسند بودند، به همین سبب، با تبعیت از ایشان، از فراندن ششم بهمن آن سال استقبال چندانی نکردند. انجام اقدامات ضددینی و ضد مردمی، آن هم در یک کشور شیعه و اندکی پس از رحلت دو عالم بزرگ - آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی - موجب خشم هرچه بیشتر حضرت امام و مردم مسلمان ایران گردید. در نتیجه امام عید آن سال را عزای عمومی اعلام کرد، علت اصلی این اقدام دو چیز بود:

اول آنکه، ۲ فروردین ۱۳۴۲ مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق(ع) بود.

هدف دوم حضرت امام آن بود که توجه مردم را نسبت به جنایات رژیم شاه بیشتر معطوف نماید.

لذا با وجود تلاش دستگاه امنیتی رژیم در جلوگیری از انتشار آن در شهرستان‌ها، این خبر به سرعت به گوش مردم مناطق مختلف کشور - از جمله استان گلستان - رسید. این کار به کمک روحانیانی انجام گرفت، که به این خطه آمده بودند. به همین علت برخی از خانواده‌های آگاه منطقه از آن استقبال کردند و با نامیدن آن سال به عید سیاه، از برگزاری جشن خودداری

نمودند. چنانکه خانم نرگس گلدسته می‌گوید:

وقتی حضرت امام و علمای قم عید سال ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند و گفتند ما امسال عید نداریم، خانواده ما هم در گرگان، آن سال عید نگرفتند، که به خاطر همین ما با خرما و شیرینی کاکائویی از میهمانان پذیرایی می‌کردیم.

آیت‌الله نورمفیدی هم در خاطراتش می‌گوید:

تنور مبارزه با مجاهدت‌های امام روز به روز داغ‌تر می‌شد و نمی‌گذاشت سرد شود. به مناسبت‌های مختلف مسائلی پیش می‌آمد و امام فرمایشاتی مطرح می‌کرد، جلساتی بود و ما هم شرکت می‌کردیم. پیش امام رفت و آمد داشتیم، اطلاعیه پخش می‌کردیم و از فرمایشاتشان بهره می‌بردیم. تا اینکه قضیه مدرسه فیضیه، یعنی دوم فروردین سال ۱۳۴۲ شمسی پیش آمد که مصادف با سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) بود و رژیم شاه تصمیم داشت ضربه مهلکی به نهضت امام بزند.

شاه در دوم فروردین ۱۳۴۲ به منظور خاموش کردن فریاد نهضت امام خمینی، به سرکوب و کشتار روحانیان در مدرسه فیضیه قم اقدام نمود. ولی آن همه جنایت رژیم، به نقطه عطفی در مبارزات امام و مردم تبدیل شد. واقعه از این قرار بود که وقتی عده کثیری از مردم، روحانیان قم، زوار و جمعی از طلاب گلستانی در مدرسه فیضیه مشغول عزاداری بودند ناگهان مأموران امنیتی و انتظامی وارد

مردم استان گلستان از مواضع قاطعانه حضرت امام در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی سال ۱۳۴۱ خرسند بودند، به همین سبب، با تبعیت از ایشان، از رفراudem ششم بهمن آن سال استقبال چندانی نکردند.

آنجا شده، به جمعیت حمله نمودند. در این هنگام طلاب مدرسه با سنگ و آجر به دفاع از خود پرداختند. در این موقع، مأموران امداد و پلیس انتظامی وارد معرکه شده و شروع به ضرب و

شتم مردم و تخریب مدرسه نمودند. در نتیجه عده‌ای شهید و برخی دیگر، از جمله مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسین (سِرالله) روحانی‌فر - یکی از طلاب مبارز شهرستان کردکوی (یکی از شهرهای استان گلستان) - مجروح و عده زیادی هم بازداشت شدند. چنانکه خود آن مرحوم می‌گوید:

به طور رسمی و علنی در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه به مناسبت شهادت امام جعفر صادق(ع) از سوی آیت‌الله العظمی گلپایگانی مراسمی مثل همه‌ساله برگزار شد. با توجه به اینکه برنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انقلاب سفید شاه سر و صدایی برپا کرده بود و اعلامیه‌های روشنگرانه حضرت امام، تحرکات خوبی بر ضد رژیم در فیضیه و بازار و دانشگاه به وجود آورده بود، شاه می‌خواست اولین سرکوب را از فیضیه شروع کند. لذا از صبح روز دوم فروردین آن سال وضع مأمورین و جنب و جوش آنها چنان مشخص بود که روحانیون و مردم قم آگاه شده بودند که مأمورین، مأمورین قم نیستند و احتمالاً برنامه‌هایی داشته باشند، که همین حدس هم به وقوع پیوست و هنگامی که آقای انصاری، واعظ مشهور قم در حال سخنرانی بود وسط جمعیت دو نفر به هم پریدند که معلوم بود ساختگی است، اما آقای انصاری و سر و صدای مستمعین، آنها را آرام کرد و آقای انصاری قمی گفتند چیزی نبود و به خاطر سیگار نزاع داشتند. لذا سخنرانی‌اش را ادامه داد. پس از چند دقیقه کوتاه ناگهان همه به هم ریختند و درگیری و شعار جاوید شاه شروع شد که ما جمعی از طلبه‌های جوان با شدت و حدت تمام، مأمورین را از فیضیه بیرون کردیم و برگشتیم به حجره‌هایمان و عبا و قبا و عمامه‌هایمان را از تن درآوردیم و با لباس پیراهن و زیر شلواری آخوندی بودیم که راحت‌تر می‌شد در مقابل مأمورین ایستاد و مثل عبا و قبا دست و پاگیر نبود. ما آماده بودیم که یکبارہ دیدیم از پشت‌بام هتل متصل به فیضیه آمدند و با سنگ و چوب و مجهز به سلاح گرم که به صورت هوایی شلیک می‌کردند وارد فیضیه و بر اوضاع مسلط شدند و درگیری شروع شد. مأمورین دوستان روحانی ما را از پشت بام به زمین انداختند. چنانکه یکی از دوستانم به نام شیخ اسماعیل از طبقه دوم مدرسه

فیضیه به پایین پرتاب شد و چشم راست او دچار پارگی گردید.

اکثر روحانیون مازندران [و گلستان] آن زمان می‌دانند که اینجانب را مأمورین خیلی با چوب و چماق و پنجه بکس زدند و در نهایت مرا داخل منبع آب وضوخانه انداختند. چون آن دوره هنوز آب لوله‌کشی نبود. وقتی مرا به داخل آن منبع آب انداختند خیال کردند که کار من تمام است و با آن همه ضرب و شتم و روی زمین کشیدن و لگد زدن، من در داخل آب سرد آنجا خواهم مرد. خلاصه مرا انداختند و رفتند که من به سختی و آرام آرام به گوشه آب انبار که پنجره مشبک سیمانی داشت رفتم تا با آن همه جراحت و خونریزی از سرما نمیرم. تا اینکه پس از یک ساعت که آرامش نسبی برقرار شد و مأمورین، فیضیه را رها کردند و من هم از حال رفته بودم، به سختی از آب بیرون آمدم و خواستم به طرف بیمارستان بروم، اما نه تاکسی ماها را سوار می‌کرد و نه بیمارستان مجروحین فیضیه را پذیرش می‌کرد. لذا مجبور به دوا و درمان و معالجه خانگی شدیم و فردای آن روز حضرت امام در خانه خود بر علیه رژیم و هتک احترام فیضیه و روحانیون سخنرانی کرد و ما مجروحین را به محضرش بردیم. سر و صورت و مخصوصا سینه و شکم من زیاد جراحت داشت که مرا آیت‌الله خلخالی به نزد امام بردند تا به مردم نشان دهند و امام هم از نزدیک ببینند که رژیم با ما چه کرده است؟ من این افتخار را دارم که امام در آنجا به خاطر تسلای دل من، سینه و شکم مرا با دست مبارکش متبرک کرد.

البته بعد از آن قضیه، امام نه تنها عقب‌نشینی نکرد، بلکه آن جنایت را محکوم نمود و با قاطعیت بیشتری به مبارزات خود ادامه داد. چنانکه طی پیامی در تاریخ ۱۳/۱/۴۲ نوشت: «شاهدوستی، یعنی غارتگری... شاهدوستی یعنی ضربه به پیکر قرآن و اسلام... شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.» تعدادی از پیام‌های امام به استان گلستان رسید و در بین دوستان و علاقمندان توزیع شد. قسمتی از این پیام - که در اصل خطاب به علمای تهران نوشته شده و بعد هم توسط یاران امام در سطح گسترده چاپ و منتشر شده بود - چنین می‌باشد:

حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و به معیت و پشتیبانی پاسبان‌ها به مرکز روحانیت، خاطرات مغول را تجدید کرد... من اکنون قلب خود را برای سر نیزه‌های مأمورین شما حاضر کردم. ولی برای قبول زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جبارهای شما حاضر نخواهم کرد. من به خواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر ملا می‌کنم. اکنون یک چشم مسلمین بر دنیای خود و چشم دیگرشان بر دین خود گریان است و حکومت چند ماهه شما با جهش‌هایی که می‌کنید، اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ و دیانت مملکت را به خطر انداخته و مملکت از هر جهت در شرف سقوط است.^۱



شاه در دوم فروردین ۱۳۴۲ به منظور خاموش کردن فریاد نهضت امام خمینی، به سرکوب و کشتار روحانیان در مدرسه فیضیه قم اقدام نمود. ولی آن همه جنایت رژیم، به نقطه عطفی در مبارزات امام و مردم تبدیل شد.



انتشار خبر حمله وحشیانه کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه، آن هم در مراسم سالروز شهادت امام صادق(ع) در استان گلستان بسیار تکان‌دهنده بود. به رغم ممانعت رژیم از انعکاس این جنایت هولناک، اخبار مربوط به آن، سراسر کشور را فرا گرفت؛ پس از آن هم انتشار پیام معروف امام با عبارت «شاهدوستی یعنی غارتگری» بر نفرت مردم نسبت به رژیم افزود و زمینه را برای وقایع محرم فراهم کرد.

۲- وحشت رژیم از افشاگری‌های محرم و ۱۵ خرداد سال ۴۲

ساواک و مأموران شهربانی و ژاندارمری در استان گلستان سخت به تکاپو افتادند تا مانع از

۱. صحیفه امام، ج ۱ (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چ ۴، ۱۳۸۵).

انجام هر گونه حرکت انقلابی در ایام محرم شوند؛ دستورالعمل‌های پیاپی رژیم به مقامات این منطقه، گویای این حقیقت است. واهمه رژیم از این موضوع به قدری بود که آنها علاوه بر ساواک و شهربانی و ژاندارمری، پای فرمانداران و رؤسای ادارات کشاورزی، اصلاحات ارضی و فرهنگ را نیز به میان کشیدند تا مانع از ابراز مخالفت مردم استان گلستان با حکومت پهلوی گردند. چنانکه آقای دکتر سید مهدی پیراسته، وزیر کشور وقت، با صدور بخشنامه‌ای در اول خرداد ۱۳۴۲ خطاب به استاندار مازندران و بعد هم به فرمانداران شهرهای گرگان و گنبد نوشت:

بقرار اطلاع در ایام محرم عده‌ای در صددند که با استفاده از تجمع‌هایی که برای تعزیه‌داری و تعظیم شعائر اسلامی از طرف مردم در شهرها و دهات بوجود می‌آید تبلیغات سوء، برای گمراه کردن افراد بی‌اطلاع در موضوع اصلاحات اساسی [انقلاب سفید] که در کشور در شئون مختلف و مخصوصا اصلاحات ارضی شروع شده است، بنمایند. بنابراین در کمیسیونی مرکب از رئیس ساواک، رئیس ژاندارمری، رئیس شهربانی، رئیس فرهنگ، رئیس کشاورزی و رئیس اصلاحات ارضی مقرر فرمایید موضوع را مورد بررسی دقیق قرار دهند؛ زیر نظر شخص جنابعالی، نتیجه را اعلام نمایند و تعلیمات لازم را به شهرستان‌ها صادر فرمایید.^۱

رژیم که از نفوذ معنوی و کلامی حضرت امام فوق‌العاده وحشت داشت، برای پیشگیری از تحركات احتمالی و مقابله با آنها مدام بخشنامه‌های گوناگون صادر می‌کرد؛ به طوری که مقامات امنیتی استان گلستان را به تنگ آورده بودند. محرم آن سال، شهر قم با حضور امام خمینی بیش از هر جای دیگر رنگ و بوی حسینی داشت. امام خمینی عصر عاشورای ۱۳/۱۳۸۲ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه، نطقی تاریخی ایراد کرد؛ این سخنرانی، آغازی بر قیام ۱۵ خرداد بود. بخش عمده‌ای از این سخنرانی در مورد سلطنت پهلوی و افشای روابط پنهان شاه با اسرائیل بود. سخنان امام خمینی همچون پتکی بر روح و روان شاه فرود آمد. به

۱. غلامرضا خارکوهی، گلستان در انقلاب، ج ۱ (مؤسسه تنظیم نشر آثار امام)، (آماده انتشار).

همین سبب شاه با جنون قدرت و تکبر فرعونى خود، فرمان خاموش کردن صدای امام را صادر کرد.

نخست جمع زیادی از یاران امام خمینی را در شامگاه ۱۴ خرداد دستگیر کردند؛ سپس در ساعت سه نیمه شب (سحرگاه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲) صدها کماندو، بعد از محاصره کردن منزل امام، ایشان را - که در حال نماز شب بود - دستگیر کردند و سراسیمه به تهران بردند امام را نخست در باشگاه افسران زندانی و غروب آن روز به زندان قصر منتقل نمودند. خبر دستگیری امام به سرعت در همه جا پیچید. مردم از قم و شهرهای اطراف، به سوی منزل قائد خود حرکت کردند. شعار اصلی جمعیت «یا مرگ یا خمینی» بود که از تمام نقاط این شهر به گوش می رسید. خشم مردم آنچنان بود که ابتدا مأموران پلیس پا به فرار گذاشتند؛ ولی پس از

انتشار خبر حمله وحشیانه کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه، آن هم در مراسم سالروز شهادت امام صادق(ع) در استان گلستان بسیار تکان دهنده بود. به رغم ممانعت رژیم از انعکاس این جنایت هولناک، اخبار مربوط به آن، سراسر کشور را فرا گرفت؛ پس از آن هم انتشار پیام معروف امام با عبارت «شاهدوستی یعنی غارتگری» بر نفرت مردم نسبت به رژیم افزود و زمینه را برای وقایع محرم فراهم کرد.

تجهیز قوا به میدان بازگشتند. نیروهای کمکی نیز از پادگان های اطراف به شهر قم گسیل شدند. هنگامی که جمعیت از حرم حضرت معصومه بیرون آمدند، رگبار مسلسل ها به روی مردم گشوده شد. این درگیری تا چند ساعت ادامه داشت. حمام خون به راه افتاده بود؛ هواپیماهای نظامی از تهران به طرف قم به پرواز درآمدند و برای ایجاد وحشت بیشتر در میان مردم، دیوار صوتی را شکستند. مأموران حکومت این قیام را به شدت سرکوب کردند. کامیون های

نظامی، اجساد شهدا و مجروحین را به سرعت از خیابان‌ها و کوچه‌ها به نقاط نامعلومی بردند. غروب آن روز، شهر قم حالتی جنگ‌زده و غمگین داشت.

هنوز محرم به نیمه نرسیده بود، که اخباری به استان گلستان رسید، مبنی بر اینکه حضرت امام در عصر روز ۱۳ خرداد (مصادف با عاشورای حسینی) طی سخنانی شخص شاه و انقلاب سفیدش را مورد انتقاد قرار داده و به افشای نقش مخرب اسرائیلی‌ها و بهائیان در امور کشور و بیان گرفتاری‌های مردم مسلمان پرداخته است؛ که به همین دلیل او را دستگیر و زندانی کرده‌اند و بعد از آن هم

رژیم که از نفوذ معنوی و کلامی حضرت امام فوق‌العاده وحشت داشت، برای پیشگیری از تحرکات احتمالی و مقابله با آنها مدام بخشنامه‌های گوناگون صادر می‌کرد؛ به طوری که مقامات امنیتی استان گلستان را به تنگ آورده بودند.

طلاب و مردم انقلابی قم و دیگر شهرها را - که روز ۱۵ خرداد به دفاع از امام بزرگوارشان و اعتراض به حبس او برخاسته بودند - به خاک و خون کشیدند. حجت‌الاسلام و المسلمین سید ضیاء میردیلمی می‌گوید:

سال ۱۳۴۲ با شروع حرکت امام بیشتر طلاب جوان طرفدار امام شدند. اینجانب با بعضی از طلاب فاصله طولانی بین مدرسه و منزل امام در یخچال قاضی قم را پیاده، برای شرکت در نماز جماعت ایشان طی می‌کردیم... عکس امام را به صورت کارت تبریک برای اقوام سرشناس [خود در منطقه فاضل‌آباد گلستان] می‌فرستادیم. در قضیه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ قم، طلبه فاضل و قائم‌اللیل و صائم‌النهار و پرهیزکار، شهید همت‌الله ادیب طالقانی که هم‌جوره‌ای بنده در مدرسه علوی [تهران] بود، در کنار مسجد امام حسن [ع] به رگبار گلوله دژخیمان شاه بسته شد و بدنش را سوراخ سوراخ کردند که این امر تأثیر زیادی در من گذاشت.

به دنبال این وقایع، شماری از مردم گرگان طوماری در حمایت از امام(س) و درخواست آزادی ایشان نوشتند و آن را امضا نمودند. ۱۰ کمیته اطلاعاتی گرگان در ۲۰/۳/۴۲ طی نشست با حضور فرمانده لشکر ۳۰ پیاده گرگان، سرلشگر منیعی، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت گرگان، سرهنگ موثقی، رئیس شهربانی گرگان، سرهنگ نانکلی، فرمانده گردان ژاندارمری گرگان، سرگرد سعادت و دبیر کمیته اطلاعاتی، سرهنگ ۲ فرح‌بخش مقرر کردند که:

چون اطلاع رسیده است که برای استخلاص آقای خمینی از طرف هیئت پیروان قرآن گرگان تلگراف تهیه و امضا جمع‌آوری می‌شود، لذا پس از تحویل تلگراف به تلگرافخانه از طرف ساواک گرگان دقت و مراقبت گردد، چه کسانی ذیل تلگراف را امضا نموده‌اند؟ به منظور کمک به مأمورین شهربانی گرگان در موقع ضروری و بالاخره تأمین محل بازداشت، و برای دستگیرشدگان احتمالی، ساواک گرگان نیز پیش‌بینی لازم به عمل آمد.^۲

به رغم فضای سیاه امنیتی برخی از طلاب جوانی که از قم و مشهد به منطقه گرگان آمده

بودند به بیدارگری پرداختند و اقدامات

ظالمانه یزید بن معاویه را با روش‌های

یزیدی رژیم پهلوی مقایسه کردند و به

تشریح و تحلیل آن پرداختند، تا آنکه

رفته‌رفته زمینه فکری لازم را برای

مخالفت با حکومت شاه آماده کردند.

حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ رسول

◆

امام خمینی عصر عاشورای
۱۳/۱۳۸۳ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه
فیضیه، نطقی تاریخی ایراد کرد؛ این
سخنرانی، آغازی بر قیام ۱۵ خرداد
بود.

۱. حضرت امام خمینی در سحرگاه ۴۲/۲/۱۴ توسط مأموران رژیم در قم دستگیر و به زندان تهران منتقل شدند.

ایشان بر اثر فشارها و اعتراضات مداوم اقشار مختلف مردم کشور از جمله استان گلستان، عاقبت پس از ۳۰۶

روز در ۲۱/۱/۴۲ آزاد شدند و مورد استقبال پرشور مردم مشتاق قرار گرفتند.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی(س)، ج ۱ (تهران: عروج، چ ۱۵، ۱۳۸۱)، ص ۵۷.

رضایی در مورد انعکاس وقایع قم در گرگان می‌گوید:

واقعۀ پانزده خرداد در این منطقه نیز انعکاس پیدا کرد و ما از طریق دوستان طلبه‌مان در قم و تهران با خبر شدیم. مرحوم «شعبان‌پور» و «آقای مرتضی مفیدیان» که رابط جلسۀ ما با محافل انقلابی قم و تهران بودند برای ما خبر آوردند که در قم کشتار شده و مأموران به مدرسه فیضیه حمله کرده‌اند و «مرحوم گلپایگانی» را کتک زده‌اند. لذا خبر واقعۀ دلخراش ۱۵ خرداد در حد وسیع در اینجا منتشر شد و مردم کلاً مطلع شدند. ولی چون جو حاکم خیلی خفقان بود و ساواک هم خیلی بر اوضاع تسلط داشت، دیگر منجر به انجام تظاهرات نشد.

به گفته یکی دیگر از انقلابیان آن زمان، واقعۀ خونین قم ورد زبان مردم بود و نه تنها افراد بزرگسال، بلکه کودکان خردسال نیز از این واقعۀ مطلع بودند؛ همان کودکانی که ۱۵ سال بعد، حماسه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را آفریدند و طومار نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را برای همیشه برچیدند. چنانکه آقای حاج احمد کریمی طالقانی می‌گوید:

بنده در زمان ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ کلاس پنجم ابتدایی و در روستای «دنگلان» از توابع شهرستان «کردکوی» مشغول تحصیل بودم که بزرگان برای ما نقل می‌کردند:

به رغم فضای سیاه امنیتی برخی از طلاب جوانی که از قم و مشهد به منطقه گرگان آمده بودند به بیدارگری پرداختند و اقدامات ظالمانه یزید بن معاویه را با روش‌های یزیدی رژیم پهلوی مقایسه کردند و به تشریح و تحلیل آن پرداختند، تا آنکه رفته‌رفته زمینه فکری لازم را برای مخالفت با حکومت شاه آماده کردند.

آقای خمینی قیام کرده و رژیم شاه طرفداران او را به خاک و خون کشیده است. لذا از همان زمان علاقه امام در دلم جای گرفت و کم‌کم این مسیر را دنبال کردم تا اینکه متوجه

شدم عمویم مقلد امام است و حتی عکس امام را به طور پنهانی نگهداری می‌کند که به ما نشان داد.

آقای حاج محمد رجبعلی نژاد نیز می‌گوید:

وقتی واقعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد، ما هم در روستای «آلوکلاته» گرگان از طریق روحانیونی که به عنوان واعظ به اینجا می‌آمدند و هم از طریق یک بزاز پارچه‌فروش در گرگان به نام «آقا محمد احمدی» شنیدیم که در قم شلوغ شده و طلبه‌ها را با سر به پایین انداخته‌اند.

یکی دیگر از عواملی که در افزایش بینش سیاسی مردم تأثیر فراوان داشت، اعلامیه‌هایی بود که در زمینه بازداشت حضرت امام(س) و واقعه ۱۵ خرداد به طرق مختلف به استان گلستان می‌رسید. از جمله، اطلاعیه شورای مسلمان متحد که در آن، روز یکشنبه، ۲۲ صفر - مصادف با ۲۲ تیر ۱۳۴۲ - را چهلم شهدای آن فاجعه اعلام کرده بودند و برای پشتیبانی از هدف‌های عالی روحانیت - به خصوص امام خمینی - و برای اعتراض نسبت به دیکتاتوری شاه و کشتار بی‌رحمانه مردم قم و اعمال ضدانسانی هیئت حاکمه و برای تسلیت به بازماندگان شهدا، این روز را تعطیل عمومی اعلام کرده بودند: «مناسب است کسی در این روز از منزل خارج نشود تا به دنیا بار دیگر ثابت گردد که اخلاک‌گر و غارتگر و بلواچی و مرتجع، فقط و فقط هیئت حاکمه است نه ملت شرافتمند ایران». حتی نامه‌ای از حضرت امام(س) در قم منتشر کردیم که ایشان، آن را در زمستان ۱۳۴۲ - هنگامی که در تهران در بازداشت به سر می‌برد - خطاب به فرزندش، حاج آقا مصطفی نوشته بود و از مردم برای کمک‌رسانی به فقرا دعوت به عمل آورده بود، بعدها نسخه‌هایی از این نامه، توسط مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسین روحانی‌فر در استان گلستان پخش گردید.

۳- روشنگری‌های شهید هاشمی نژاد در گرگان

هنوز غم و اندوه ناشی از واقعه خونین ۱۵ خرداد ۴۲ از دل و جان مردم استان گلستان

زودوده نشده بود، که یاران امام با سفر به مناطق مختلف، تلاش تازه‌ای را آغاز نمودند؛ تا ابعاد این جنایت بی‌رحمانه - کشتار طلاب و روحانیان حوزه علمیه قم - را هر چه بیشتر برای مردم آشکار نمایند. لذا هر روز بیش از پیش، اخبار این جنایت در منطقه منتشر می‌شد و لعن و نفرین مردم بر رژیم پهلوی افزایش می‌یافت. در این میان نقش «آیت‌الله سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد»^۱ را نباید نادیده گرفت؛ ایشان پیش از این، بارها برای تبلیغ و ترویج اسلام ناب محمدی (ص) و افشای عملکرد ضد مردمی رژیم شاه و حمایت از نهضت حضرت امام خمینی به گرگان و گنبد آمده و مردم این منطقه را بیدار کرده بود؛ این بار نیز در اواسط مهر ۴۲ به گرگان آمد و پس از روشن‌گری مردم این سامان به مشهد مقدس رفت و چنان دژخیمان شاه را به خشم آورد، که مقامات ساواک مشهد در ۲۲/۷/۴۲ طی گزارشی به تهران از مقدم، رئیس ساواک کشور خواستند تا او را به سربازی اعزام نمایند:

بهترین مجازات برای هاشمی‌نژاد که چند روز پیش، از گرگان به اینجا [مشهد] آمده، آن است که به سربازی اعزام گردد. در صورت تصویب، مراتب را ابلاغ فرمایند؛ تا فردا به همین منظور تحویل لشکر شود.

تلاش‌های بیدارگرانه او و سایر روحانیانی که در آن شرایط سخت به شهرها و روستاهای گلستان می‌آمدند، موجب شد تا دامنه مبارزات حضرت امام (س) روز به روز، گسترش یابد. به ویژه آنکه از آن پس نیز شهید هاشمی‌نژاد بارها به استان گلستان سفر کرد و ضمن دیدار با انقلابیان و سخنرانی در مساجد، به ترویج نهضت امام (س) و افشای سیاست‌های ضداسلامی

۱. شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد در سال ۱۳۱۱خ در بهشهر به دنیا آمد. تحصیلات مقدماتی را در موطنش آغاز کرد و سپس در قم به ادامه تحصیل پرداخت. وی با شروع نهضت اسلامی امام به صف مبارزان پیوست و بارها توسط ساواک بازداشت و زندانی شد. شهید هاشمی‌نژاد دارای تألیفات بسیاری است. از جمله آنها: «مناظره دکتر و پیر»، «پاسخ به مشکلات جوانان»، «راه سوم بین سرمایه‌داری و کمونیسم»، «درس‌هایی از قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی»، «رهبران راستین» و «درسی که حسین به انسان‌ها آموخت». ایشان در ۶ مهر ۱۳۶۰ به دست منافقان (سازمان مجاهدین خلق) به شهادت رسید.

و ناهنجار سلسله پهلوی پرداخت و با سخنان دلنشین خود مردم را نسبت به وظایف دینی و سیاسی و اجتماعی‌شان آگاه نمود.

البته یاران امام(س) همواره از حوزه‌های علمیه قم، مشهد و سایر شهرها به مناطق مختلف استان گلستان سفر می‌کردند و ضمن افشای جنایات شاه، به ترویج آرمان‌ها و اندیشه‌های مبارزاتی ایشان می‌پرداختند.^۱

۴- آزادی امام و نشاط گلستانی‌ها

در نخستین روزهای سال ۱۳۴۳ حضرت امام خمینی(س)، پس از ماه‌ها زندانی بودن، تحت فشار و اعتراض مردم، آزاد شده، به قم بازگشتند. مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ حسین روحانی‌فر که آن روزها شاهد تشریف‌فرمایی امام(س) به قم بود، می‌گوید:

واقعۀ خونین قم ورد زبان مردم بود و نه تنها افراد بزرگسال، بلکه کودکان خردسال نیز از این واقعه مطلع بودند؛ همان کودکانی که ۱۵ سال بعد، حماسه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را آفریدند و طومار نظام دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی را برای همیشه برچیدند.

پس از دستگیری حضرت امام در سال ۱۳۴۲ ما اطلاعیه‌های امام را در سراسر کشور از جمله استان‌های مازندران و گلستان توزیع

می‌کردیم. وقتی امام آزاد شد و به قم برگشت (در تاریخ ۱۶/۱/۴۳) من در حرم حضرت معصومه(س) بودم که دیدم سه ماشین که شیشه‌های دودی داشتند، پشت سر هم در آن نزدیکی ایستاده‌اند. وقتی دقت کردم دیدم که امام در صندلی عقب ماشین سوم

۱. خارکوهی، همان، ج ۱.

نشسته‌اند. با خوشحالی زیاد بلافاصله به حوزه علمیه قم رفتیم و روی لبه حوض آن ایستادم و با صدای بلند چند بار گفتم: توجه! توجه! به طوری که همه طلبه‌ها از حجره‌هایشان بیرون ریختند. سپس خیر بازگشت امام را اعلام کردم. وقتی گفتم امام برگشته‌اند، ناگهان ولوله‌ای شد و همه به طرف منزل امام حرکت کردند.

من هم از آن پس دیگر یکی از اعضای انتظامات منزل ایشان بودم؛ چون پس از آن، مردم، گروه گروه برای زیارت امام به آنجا می‌آمدند، به طوری که در قضیه آزادی امام، قم یکپارچه شور و نشاط شده بود. تا اینکه قرار شد مراسم جشن باشکوهی به مناسبت آزادی معظم‌له برگزار شود که به این مناسبت اطلاعیه‌ای از سوی حوزه علمیه قم صادر شد که من مقداری از این اعلامیه را در استان گلستان هم توزیع کردم.

آیت‌الله سید کاظم نورمفیدی، از انقلابیان گرگان، در مورد این جشن باشکوه - که عده‌ای از طلاب گلستان هم در آن حضور داشتند - می‌گوید:

من یادم هست که به میمنت آزادی حضرت امام یک جشن بسیار مفصلی از سوی مشتاقانش در مدرسه فیضیه قم برپا شد. به طوری که ارادتمندان امام یک دسته گل بسیار بزرگی از تهران گرفته بودند که از بس بزرگ بود، آن را با کامیون آوردند. آن شب به مردم طعام دادند و مدرسه فیضیه را هم چراغانی و تزئین کرده بودند. خلاصه جشن باشکوهی تدارک دیده شده بود و جمعیت زیادی آمده بودند که خود حضرت امام هم در این مراسم تشریف داشتند.

پس از آزادی حضرت امام، اقدار مختلف جامعه - به ویژه روحانیان و علمای مبارز شهرستان‌ها - برای دیدار با ایشان به قم رفتند که در میان آنها جمعی از علمای مازندران و گلستان هم بودند؛ چنانکه حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمدعلی حسینی نوکنده‌ای می‌گوید:

به دنبال این واقعه، علمای شهرها و مناطق مختلف ایران به دیدار حضرت امام خمینی به قم می‌رفتند و با آرمان‌ها و قیام آن حضرت بیعت می‌کردند. به این منظور عده‌ای از علمای استان مازندران و گلستان - که آن موقع جزء مازندران بود - به زیارت حضرت امام مشرف شدند. از جمله این عالمان فرهیخته مرحوم آیت‌الله نصیری و مرحوم آیت‌الله

سید علی اکبر حسینی نوکنده بودند.

علاوه بر این، در همان سال ۱۳۴۳ یکی از علمای بزرگ گرگان به نام مرحوم آیت‌الله عبدالعالی سپهر استرآبادی ۱ تلگرافی به مناسبت یکی از اعیاد مذهبی برای حضرت امام فرستاد که آن حضرت نیز پاسخ‌شان را به شرح زیر ارسال نمودند:

۱۳۴۳/۵/۳

قم - گرگان ۵۴۷ - ۲۱ - ۸ - ۵

جناب آقای حجت‌الاسلام آقای شیخ عبدالعالی سپهر دامت برکاته، از عواطف جناب‌عالی متشکر؛ خداوند عید سعید را مبارک فرماید.

خمینی^۲

یکی دیگر از عواملی که در افزایش بینش سیاسی مردم تأثیر فراوان داشت، اعلامیه‌هایی بود که در زمینه بازداشت حضرت امام(س) و واقعه ۱۵ خرداد به طرق مختلف به استان گلستان می‌رسید.

به رغم سختگیری‌ها و کنترل‌های شبانه‌روزی مأموران رژیم، نوارها و اطلاعیه‌های حضرت امام به استان گلستان می‌رسید و مورد استفاده اقشار مختلف مردم انقلابی قرار می‌گرفت. لذا در شرایطی که ساواک گرگان خیال می‌کرد شهر امن و امان است و شاه می‌تواند

۱. مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالعالی سپهر استرآبادی، فرزند شیخ عبدالرزاق مجتهد، یکی از علمای بزرگ گرگان بود ایشان در مهر ۱۲۷۶ در محله دربنو گرگان متولد شد و در فروردین ۱۳۶۱ در ۸۵ سالگی به رحمت ایزدی پیوست و در خواجه ربیع مشهد مقدس دفن گردید. وی سال‌ها در حوزه عملیه گرگان، مشهد، قم و نجف‌اشرف به تحصیل علوم اسلامی پرداخت. سپس به گرگان بازگشت و به تدریس و تبلیغ معارف دینی و ارشاد مردم مشغول شد.

۲. آرشیو اسناد شخصی مؤلف.

آسوده بخوابد، یکباره با خبر شد که جمعی از گرگانی‌ها به نوارهای سخنرانی حضرت امام گوش می‌دهند. چنانکه آقای دکتر سید حمید روحانی می‌نویسد:

در حالی که ساواک در اندیشه جلوگیری از پخش عکس امام خمینی و زدودن علاقه و عشق امام از دل توده‌ها به سر می‌برد، ناگهان خبردار می‌شود که در گرگان جلسات سری سیاسی از جانب شماری از یزدی‌های مقیم گرگان به طور مرتب تشکیل می‌شود و اقداماتی علیه دولت صورت می‌گیرد. آنگاه که به آن مرکز یورش می‌برد، با کتاب‌ها و عکس‌های امام خمینی و اعلامیه‌ها و نوارهای انقلابی رو به رو می‌شود و درمی‌یابد که نهضت اسلامی خمینی، گسترده‌تر، ژرف‌تر و ریشه‌دارتر از آن است که تصور می‌کرده است.^۱

باز اداره کل سوم ساواک کشور در ۱۳۴۳/۳/۲۰ ضمن ارسال گزارش به ساواک مازندران می‌نویسد:

طبق اطلاع، نواری از سخنرانی‌های آقای خمینی [به] وسیله نامبردگان مشروحه زیر در شهرستان گرگان، مورد استفاده قرار گرفته و عده‌ای در منزل آنان مضمون نوار را استماع نموده‌اند و علی‌هذا دستور فرمایید، ضمن اعلام صحت و سقم مطلب، در صورت تأیید، ضمن ارسال بیوگرافی ملحق به عکس، خلاصه سابقه هر یک از این افراد را اعلام نمایند.

از طرف مدیر کل اداره سوم، مقدم

۱ - محمد زیادلو، کارمند فرهنگ

۲ - منوچهر مقدس‌زاده، کارمند فرهنگ

۳ - فندرسکی (آبله‌رو)، کاسب

۴ - صادق زرگران، دفتردار بنگاه معاملات ملکی اعتماد.^۲

۱. روحانی، همان، ج ۲، ص ۵۰.

۲. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ج ۶ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲)، ص ۱۲۳.

آقای منوچهر مقدس‌زاده که خود یکی از اعضای این جلسه بود، می‌گوید:

گزارش ساواک درست بوده و ما نوار سخنرانی امام را گوش هم کردیم. به دنبال این واقعه ساواک مرا احضار کرد و در آنجا به من گفتند: آیا شما با گروه‌های ضد رژیم همکاری می‌کنید؟ من هم به خاطر آنکه افکارشان را منحرف کنم، آن را انکار کردم و گفتم ما فعالیت سیاسی نداریم... و نگذاشتم که از فعالیت‌های سیاسی ما چیزی متوجه شوند. ولی از آن پس، به طور مکرر مرا برای بازجویی احضار می‌کردند که به خاطر همین احضارهای زیاد، ما اسم ساواک را هم ملاخانه گذاشته بودیم.

۵ - تبعید امام و غربت یارانش

یاران امام (س) همواره از حوزه‌های علمیه قم، مشهد و سایر شهرها به مناطق مختلف استان گلستان سفر می‌کردند و ضمن افشای جنایات شاه، به ترویج آرمان‌ها و اندیشه‌های مبارزاتی ایشان می‌پرداختند.

رژیم شاه در راستای تحقق خواسته‌های امریکا و اجرای رفرم مورد نظر سیاستمداران کاخ سفید، در مهر ۱۳۴۳ لایحه ننگین کاپیتولاسیون (قضاوت کنسولی) را تصویب کرد. بر اساس این قانون، اتباع امریکایی حاضر در ایران که تعدادشان ده‌ها هزار نفر می‌شد، - اعم از نظامی و غیرنظامی - از قوانین جزایی و مدنی ایران مستثنی می‌شدند و در

صورت ارتکاب هر نوع جرم و جنایتی، از محاکمه در ایران معاف بودند و می‌بایست بر اساس قوانین امریکا و در کشور خودشان محاکمه می‌گردیدند.

این اقدام، نوعی تحقیر و بی‌اعتنایی نسبت به ملت ایران محسوب می‌شد؛ زیرا نشان می‌داد امریکا قوانین قضایی ایران را عقب‌مانده و ملت ایران را ملتی غیرمتمدن و وحشی می‌داند؛ که شایستگی رسیدگی به جرایم مستشاران متمدن امریکایی را ندارد. از طرف دیگر، این قانون

موجب می‌شد که امریکایی‌ها آزادانه و مطابق با ارزش‌های لایبیک و لیبرالیستی کشور خود، هر خلافتی و را در ایران مرتکب شوند و با خیال راحت آزادانه بگردند. در حالی که چنین تحقیقی برای مردم سراسر ایران - از جمله استان گلستان - قابل تحمل نبود. در نتیجه، حضرت امام، بیش از هر عالم دیگری فریاد اعتراض برآورد و در روز ۴ آبان ۱۳۴۳ - که مصادف با سالروز تولد ننگین شاه بود - طی یک سخنرانی به شدت رژیتم را به خاطر تصویب این لایحه مورد انتقاد قرار داد و آن را سند بردگی ملت ایران نامید.

دستگاه رسانه‌ای حکومت تا مدت‌ها خبر تصویب این قانون را مخفی داشته بود؛ ولی با سخنرانی حضرت امام این خبر در سراسر کشور - از جمله خطه گرگان و گنبد - پخش شد. رژیم شاه، حضور امام را بزرگ‌ترین مانع در راه اجرای رفرم امریکایی در ایران می‌دانست؛ از این رو، بلافاصله حضرت امام را دستگیر و ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید نمود.

سپس شهربانی کشور طی نامه‌ای به مأموران خود در مناطق مختلف کشور - از جمله استان گلستان - دستور سرکوب کردن هر نوع اعتراضی را صادر نمود. در نتیجه، مأموران این منطقه نیز برای سرکوبی اعتراض مردم به حالت آماده‌باش درآمدند. چنانکه در یکی از اسناد شهربانی گرگان که یک هفته بعد از تبعید امام (۴۳/۸/۱۸) صادر شده بود، آمده است که:

به منظور حفظ انتظامات و جلوگیری از هر گونه پیش‌آمد احتمالی، به کلیه مأمورین آموزش‌های لازم صادر گردید. ضمناً برابر گزارش قسمت مربوطه جز انعکاس خبر بازداشت و تبعید آیت‌الله خمینی تا کنون هیچ‌گونه عکس‌العملی در این شهر دیده نشده است. فعلاً اعمال و رفتار کلیه واعظین و طلاب و افراد مشکوک زیر نظر قرار گرفته تا از وقوع هر گونه پیشامد سوئی جلوگیری شود.^۱

تبعید حضرت امام ضربه بزرگی به بدنه مبارزات مردمی وارد کرد و حتی تا مدتی موجب سرخوردگی و رکود فعالیت‌های انقلابی گردید. مشکلات و مصائب یاران امام پس از تبعید

ایشان، تنها از ناحیه رژیم نبود، بلکه بدتر از آن، از ناحیه متحجران مقدس‌مآب، روشنفکران وابسته و باند شریعتمداری بود. بالطبع یاران خمینی در استان گلستان هم عمدتاً از ناحیه همان جریان‌های زجر می‌کشیدند؛ دوستان شریعتمداری، مقدس‌مآبان شاهدوست، انجمن حجیه‌ای‌ها و برخی روشنفکران سرسپرده در استان گلستان، موانع زیادی در مسیر جوانان سلحشور و طلاب مبارز این خطه ایجاد می‌کردند. متأسفانه نفوذ همین جریان‌های انحرافی و طرفدار رژیم، بی‌اعتنایی علمای طراز اول این منطقه نسبت به مبارزات امام و همچنین، کنترل‌های گسترده سازمان‌های امنیتی و نظامی حکومت، موجب شد که در ابتدای نهضت امام اقدام جدی و مشهودی به صورت عمومی در استان گلستان انجام نشود.^۱ چنانکه این موضوع در نامه ۱۳۴۳/۸/۲۸ شهربانی گرگان نیز تصریح شده که: «تبعید آیت‌الله خمینی تا کنون تأثیری در طرز رفتار پیشنمازان گرگان و توابع نداشته است».^۲



به رغم سختگیری‌ها و کنترل‌های شبانه‌روزی مأموران رژیم، نوارها و اطلاعیه‌های حضرت امام به استان گلستان می‌رسید و مورد استفاده اقشار مختلف مردم انقلابی قرار می‌گرفت.



البته انقلابیان استان گلستان نه تنها در این استان، بلکه در شهرهای دیگر اعم از مشهد و تهران و قم هم، با چنین مضایقی مواجه بودند و خلاصه همچون پدر پیرشان، خمینی کبیر دل پرخونی از وضعیت نابسامان آن زمان داشتند؛ چنانکه حضرت امام خمینی(س) در ۲۵ دی ۶۷ طی نامه‌ای خطاب به مورخ گرانقدر انقلاب، جناب حجت‌الاسلام و

المسلمین حاج سید حمید روحانی، در این مورد می‌نویسد:

۱. خارکوهی، همان.

۲. امام در آینه اسناد، ج ۲، ص ۲۵.

شما باید نشان دهید که در جمود حوزه‌های علمیه آن زمان که هر حرکتی را متهم به حرکت مارکسیستی و یا حرکت انگلیسی می‌کردند، تنی چند از عالمان دین‌باور، دست در دست مردم کوچه و بازار، مردم فقیر و زجرکشیده گذاشتند و خود را به آتش و خون زدند و از آن، پیروز بیرون آمدند. شما باید به روشنی ترسیم کنید که در سال ۴۱، سال شروع انقلاب اسلامی و مبارزه روحانیت اصیل، در مرگ‌آباد تاجر و تقدس‌مآبی چه ظلم‌ها بر عده‌ای روحانی پاکباخته رفت، چه ناله‌های دردمندانه کردند و چه خون‌دل‌ها خوردند، متهم به جاسوسی و بی‌دینی شدند، ولی با توکل بر خدای بزرگ، کمر همت بستند و از تهمت و ناسزا نهراسیدند و خود را به توفان بلا زدند و در جنگ نابرابر ایمان و کفر، علم و خرافه، روشنفکری و تحجرگرایی، سرافراز ولی غرقه به خون یاران و رفیقان خویش پیروز شدند.^۱

۶- سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در گرگان

با وجود همه این مشقتها، یاران امام دست بردار نبودند؛ چه در داخل استان و چه در شهرهای دیگر - خصوصاً در سه شهر مشهد، تهران و قم - مبارزات خود را علیه رژیم استمرار می‌بخشیدند و با هر مشقتی بود، نمی‌گذاشتند چراغ مبارزه خاموش شود. از جمله مشعلداران این نهضت، حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای بود. ایشان در یکی از روزهای سال ۱۳۴۳ پس از تبعید امام به ترکیه، به گرگان آمد و با سخنرانی شجاعانه خود اهداف پشت پرده، ترفندها و جنایات رژیم پهلوی را برملا نمود؛ در نتیجه مورد خشم مأموران قرار گرفت و عوامل رژیم تصمیم گرفتند که آقای خامنه‌ای را دستگیر نمایند؛ اما مردم انقلابی گرگان ایشان را در تاریکی شب از چنگ پلیس فراری و نجات دادند. این امر حاکی از وفاداری مردم این خطه به نهضت امام و روحانیت انقلابی بود. حدود چهل سال بعد - مهر ۱۳۷۴ - مقام معظم رهبری در سفری که به گرگان داشت، خاطره آن واقعه را در اجتماع پرشور مردم آن شهر

۱. فصلنامه ۱۵ خرداد، (دوره اول، ش ۵ و ۶، س ۱۳۷۰)، ص ۴.

بیان کرد. در اینجا آن را با اندکی تلخیص می‌آوریم:

در سال ۱۳۴۳ آن هنگام که سایه شوم حکومت طاغوت بر سر این کشور بود، روزی در شهر گرگان، من حقایق را در سخنرانی خود به مردم گفتم مبنی بر اینکه رژیم ستمشاهی به مردم ظلم می‌کند. به مردم گفتم که رفتار رژیم ستمشاهی با اسلام مخالف است. آن روز به مردم گرگان گفتم که یک گروهی کمر به مبارزه با این رژیم فاسد طاغوتی پهلوی بسته‌اند. اینها را که گفتم، دستگاه‌های امنیتی و پلیس ستمگر امنیتی رژیم طاغوت آن‌چنان به دست و پا افتادند که دوستان ما را در این شهر دستپاچه کردند. اینها احتمال دادند که ممکن است مأموران پلیس برای من خطری به وجود بیاورند. البته من خطر را پذیرا بودم. اما دوستان گرگانی ما مایل نبودند، بنده را - که به عنوان برادر مورد علاقه‌شان بودم - به دست دشمن بسپارند. آنها گفتند: ما باید از تو دفاع کنیم.

لذا یک نیمه‌شب در خلوت تاریکی، مردم خوب گرگانی بنده را از دست پلیس نجات دادند و در نیمه‌شب از شهر خارج کردند تا پلیس نتواند بر من دست پیدا کند. چرا؟ برای اینکه دل این مردم با قرآن و اسلام و سخن حق آشنا بود و با آن دست مرد پلیدی [به نام شاه] که به عنوان سرانگشت دشمنان در این کشور کار می‌کرد، مخالف بودند. اگرچه آنها آن روز قدرت داشتند و ما غریب بودیم. اما مردم گرگان بنده را آن روز در سال ۱۳۴۳ از دست دشمنان، یعنی نوکران امریکا با فداکاری نجات داده بودند که واقعا این کار، کار سختی هم بود.

۷- شهر بانی گرگان به دنبال شهید اندرزگو

پس از تبعید حضرت امام، سازمان‌های امنیتی رژیم، تلاش‌های مضاعفی را برای سرکوب کردن و دستگیری مبارزان نهضت امام به کار بردند، به آن امید که شعله‌های انقلاب اسلامی را - که از ۱۶ مهر ۱۳۴۱ و به دنبال اعتراض علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی فروزان شده بود - خاموش نمایند. اما با تلاش یاران امام نام خمینی فراموش نشد.

مشکلات و مصائب یاران امام پس از تبعید ایشان، تنها از ناحیه رژیم نبود، بلکه بدتر از آن، از ناحیه متحجران مقدس‌مآب، روشنفکران وابسته و باند شریعتمداری بود. بالطبع یاران خمینی در استان گلستان هم عمدتاً از ناحیه همان جریان‌های زجر می‌کشیدند؛ دوستان شریعتمداری، مقدس‌مآبان شاهدوست، انجمن حجتیه‌ای‌ها و برخی روشنفکران سرسپرده در استان گلستان، موانع زیادی در مسیر جوانان سلحشور و طلاب مبارز این خطه ایجاد می‌کردند.

آنان بسیاری از سختی‌ها را به جان خریدند و تا پای جان ایستادند تا نهضت رهایی‌بخش او پایدار بماند. یکی از این رادمردان عرصه مبارزه، شهید سید علی اندرزگو^۱ بود که فعالیت‌های گسترده فرهنگی و سیاسی او همراه با اقدامات چریکی‌اش، مأموران رژیم را به تنگ آورده بود. به همین دلیل وقتی در اول بهمن ۱۳۴۳، نخست‌وزیر شاه، حسنعلی منصور به وسیله گروه «شهید محمد بخارایی» ترور شد و چند روز بعد از دنیا رفت، تلاش رژیم برای دستگیری آقای اندرزگو گسترده‌تر شد. آنها در سراسر کشور، از جمله استان گلستان به جستجوی او پرداختند؛ تا در صورت شناسایی، او را دستگیر و به تهران اعزام نمایند. به همین سبب، سرتیپ صمدیان‌پور، رئیس اداره اطلاعات

شهربانی کشور، در ۲۰/۱۱/۴۳ بخشنامه‌ای به شهربانی گرگان و چند شهر دیگر ارسال کرد.

۱. حجت‌الاسلام و المسلمین سید علی اندرزگو، فرزند اسدالله، در ماه رمضان سال ۱۳۱۶ خ در یکی از محلات جنوب تهران به دنیا آمد و پس از سال‌ها مبارزه با رژیم شاه و کوشش برای به ثمر رساندن نهضت امام خمینی - به ویژه دخالت در ترور حسنعلی منصور (نخست‌وزیر شاه) - عاقبت در ماه رمضان سال ۱۳۵۷ خ به دست دژخیمان رژیم شاه به شهادت رسید.

در این بخشنامه درباره سید علی اندرزگو نوشت:

با ارسال قطعه عکس نامبرده بالا که تحت تعقیب این اداره و متواری می‌باشد، خواهشمند است دستور فرمایید مأمورین مربوطه نسبت به شناسایی مشارالیه اقدام، در صورت مشاهده، وی را دستگیر [و] به مرکز اعزام و نتیجه را گزارش نمایند.^۱

یک هفته بعد، در ۲۷/۱۱/۴۳، رئیس شهربانی بندر شاه [بندر ترکمن] از طرف شهربانی گرگان پاسخ می‌دهد که:

«طبق گزارش قسمت مربوطه، تا کنون شخص یادشده بالا، در این حدود مشاهده نگردیده، در این مورد به مأمورین مربوطه آموزش داده شده است».^۲

اما بر خلاف نظر ساواک، یکی از مخفیگاه‌های شهید اندرزگو استان گلستان بود. چنانکه آقای حاج محمد نوروزی می‌گوید:

سید علی اندرزگو در سال ۱۳۴۵ به گنبد آمد؛ با عمامه سفید و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی. او در قم ساکن بود و در یکی از اتاق‌های آقای شیخ رضا نحوی (برادر عیال بنده)، کارهای ضد رژیم خود را انجام می‌داد. ولی آقای شیخ رضا نمی‌دانست او چکاره است و دو نفری برای راه گم کردن با یک تسبیح ۱۰۰۰ دانه‌ای با دانه‌های درشت هفته‌ای یک بار نیمه‌شب در مسجد قم حاضر می‌شدند و ذکر می‌گفتند. در حالی که، ساواک دنبال او می‌گشت. شهید اندرزگو، زمانی که به گنبد آمد، جهت دیدار با تبعیدی، حضرت آیت‌الله مرحوم شیخ صدرالدین شیرازی^۳ - برادر امام جمعه فعلی شیراز - او را

۱. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ شهید اندرزگو، (تهران: مرکز

بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات)، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۵۲۸.

۳. آیت‌الله شیخ صدرالدین حائری شیرازی، در تابستان سال ۱۳۴۷ بر اساس رأی کمیسیون امنیت اجتماعی شیراز به مدت شش ماه به گنبد کاووس تبعید گردید. وی از روحانیان مبارز استان فارس بود که به همراه شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، نقش مهمی در بیداری مردم شیراز و توسعه مرجعیت و اندیشه‌های حضرت امام ایفا نمود.

پس از تبعید حضرت امام، سازمان‌های امنیتی رژیم، تلاش‌های مضاعفی را برای سرکوب کردن و دستگیری مبارزان نهضت امام به کار بردند، به آن امید که شعله‌های انقلاب اسلامی را — که از ۱۶ مهر ۱۳۴۱ و به دنبال اعتراض علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی فروزان شده بود — خاموش نمایند. اما با تلاش یاران امام نام خمینی فراموش نشد.

او حاضر شدیم. من [راستی کاشانی] اعلان کردم که فکر می‌کردم از درس خواندن بی‌نیاز شده‌ایم، ولی با ورود حاج آقا روح‌الله فهمیدم که هنوز باید درس بخوانیم.

به خوبی می‌شناخت. ولی او را به عنوان شیخ عباس معرفی می‌کرد. شهید اندرزگو در تهران، چیز، سکنی گزیده و اسلحه‌های فراوانی جمع کرده بود. سید علی اندرزگو می‌فرمود: رفتم خدمت آقای راستی کاشانی، از آقای خمینی پرسیدم، ایشان گفت: من [راستی کاشانی] و آقای زنجانی، در نجف بودیم و نزد آقای خوئی درس می‌خواندیم، آقای خوئی دستور داد ما خودمان دارای کرسی درسی بشویم، مدتی این کار انجام شد تا اینکه حاج آقا روح‌الله به نجف تبعید شد و به دیدن او رفتیم و در درس

۸- دستگیری دو روحانی مبارز علی‌آبادی

در روزهای پایانی سال ۱۳۴۳ - در ماه رمضان - دو نفر از طلاب انقلابی شهرستان علی‌آباد کتول به نام‌های حجج اسلام شیخ علی‌اصغر زنگانه و شیخ عبدالنبی احمدی به جرم ترویج نهضت امام خمینی و مخالفت با رژیم شاه دستگیر و زندانی شدند.^۱

۱. نشریه بعثت، ۴۳/۱۲/۱۳.

حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ علی‌اصغر زنگانه درمورد این بازداشت و عواقب آن می‌گوید:

اواخر سال ۱۳۴۳ ... مأموران ساواک به اتفاق تیمسار موثقی - رئیس ساواک مازندران - به خانهدام در علی‌آباد کتول ریختند و آنچه از نوار و اعلامیه‌های زیاد و کتاب‌های ممنوعه به قول ساواک بود، حتی ضبط صوت ۷۵۰ تومانی مرا جمع و خودم را هم دستگیر کردند و ما را با لندرور - که آن زمان بهترین ماشین جاده خاکی بود - به ساواک گرگان بردند و پس از اخطار هم، با قطار ما را به تهران منتقل کردند که مدت ۴ ماه و ۱۵ روز به اتفاق جمع کثیری از روحانیون تهران و شهرستان‌ها مرا در قزل‌قلعه، زندانی کردند که ابتدا در سلول انفرادی بودم... معمولاً شب‌ها زندانی‌ها را برای شکنجه و اذیت و آزار به اتاق شکنجه می‌بردند... به یاد دارم شبی در سلول من باز شد و سروان شعبانی - شکنجه‌گر معروف - خودش نقل می‌کرد و می‌گفت مرحوم خلیل طهماسبی، یار وفادار شهید نواب صفوی از فداییان اسلام^۱ را داخل بشکه ۲۲۰ لیتری که داخلش شیشه شکسته‌های زیادی داشت می‌گذاشتیم و در حیاط زندان عمومی قزل‌قلعه هول (غلط) می‌دادیم به طوری که خون از بدنش جاری می‌شد، ولی در پایان شکنجه وقتی که می‌خواستیم بیرونش بیاوریم، می‌دیدم ذکر خدا می‌گوید.

۱. سید مجتبی میرلوحی، معروف به نواب صفوی، فرزند سید جواد، در سال ۱۳۰۲ خ به دنیا آمد. وی در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ اولین سخنرانی خود را در مورد هجوم اجانب و تهدید بنیادهای مذهبی ایراد کرد و تظاهراتی به سوی مجلس به راه انداخت. پس از آن، برای ادامه تحصیل به نجف اشرف عزیمت نمود. او با مطالعه یکی از کتاب‌های کسروی که در آن به حضرت امام جعفر صادق(ع) توهین شده بود، حکم ارتداد نویسنده را از آیت‌الله آقا حسین قمی دریافت کرد و جهت ادای تکلیف روانه وطن گردید و گروه فداییان اسلام را تشکیل داد. نواب صفوی در رفت و آمد به حوزه علمیه قم با امام خمینی و فرزندان ایشان آشنا و در نهایت مجذوب اندیشه‌های ایشان گردید. او در تیر ۱۳۳۰ در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق، دستگیر شد؛ که با سرنگونی مصدق، او و یارانش آزاد گردیدند. نواب با صدور اطلاعیه‌ای، حرکت مصدق را اقدامی در جهت تحکیم میانی ظلم و بر خلاف مصالح عمومی کشور، قلمداد کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نقشه شاه برای تطمیع نواب صفوی ناکام ماند و او چند روز پس از ترور حسین علاء، دستگیر و از سوی دادگاه فرمایشی رژیم به اعدام محکوم شد. این حکم در ۲۷ دی ۱۳۳۴ به اجرا درآمد.

خلاصه شعبانی به اتفاق یکی دو سرباز وارد سلول من شد... که بلافاصله آنها پتویی روی سرم انداختند و دو سر پتو را گرفتند و مرا از سلول بیرون بردند و از راهرو طولانی آنجا به بیرون از محدوده سلول‌های انفرادی بردند و از میان برف‌های محوطه، به یک اتاق بزرگی منتقل کردند و مرا به داخل هول دادند. بعد هم، ضرب و شتم و سیلی و حرف‌های زشت نثارم کردند که چه میگی بچه! ما رئیس‌تان و رهبرتان؛ خمینی را از مملکت بیرون کردیم، شماها که بچه‌اید. چرا به شخص اول مملکت - اعلیحضرت - توهین کردی؟ چرا اعلامیه پخش کردی؟ چرا در منبر آن چرت و پرت‌ها را گفتی؟... پس از اینکه مرا چند بار به دیوار کوبیدند و مشت و لگد زدند، گفتند: تو را بر می‌گردانیم به سلولت تا فکرها را بکنی و الا هر شب به این اتاق منتقل و شکنجه خواهی شد. تا اینکه پس از ۲۵ روز مرا به زندان عمومی قزل‌قلعه آوردند که یک حیاط بزرگی داشت و ۲ بند بزرگ، یک بند برای روحانیون و یکی هم برای کمونیست‌ها. ما، روحانیون حدود ۲۸ نفر داخل یک بند بودیم که در رأس آنها آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی، طاهری خرم‌آبادی و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی قرار داشتند و شهید آیت‌الله غفاری^۱ هم امام جماعت ما در آنجا بود... البته کار ما پس از آزادی از زندان تعطیل نشد، بلکه به هر نحوی که بود، ادامه دادیم و دست از نهضت برنداشتیم.

۱. شهید آیت‌الله حاج شیخ حسین غفاری آذرشهری، در ۱۲۹۵ خ در آذرشهر تبریز، در خانواده‌ای کشاورز، مذهبی و فقیر متولد شد و در سال ۱۳۲۴ خ، از زادگاهش، عازم قم گردید و نزد آیات عظام بروجردی، فیض قمی و خوانساری بزرگ به تحصیل علوم دینی پرداخت. همزمان با آغاز مبارزات امام(س)، علیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی (۱۳۴۱)، ایشان نیز با سخنرانی‌های مستمر خود کوشید، تا هر چه بیشتر جنایات رژیم را افشا نماید. به خاطر حمایت از نهضت حضرت امام در شب ۱۲ محرم سال ۴۲ مأمورین رژیم وی را دستگیر و زندانی کردند و در آنجا مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت. ولی پس از آزادی همچنان به مبارزه خود علیه رژیم ادامه داد و چند بار دیگر بازداشت و زندانی شد. ایشان طی سال‌های ۱۳۵۳ - ۱۳۵۰، به مبارزات خود شکل تازه‌ای بخشید؛ در این زمان کمتر در میان آشنایان ظاهر می‌شد؛ تا اینکه در تیر ۱۳۵۳، بار دیگر در تهران دستگیر شد و در هفتم دی همان سال بر اثر شکنجه‌های زیاد ساواک در زندان رژیم به شهادت رسید. (روزها و رویدادها (سال شمسی)، (مرکز فرهنگی - تربیتی نور ولایت)، ص ۴۷۱ و ۴۷۲).

◆ کلام آخر

پس از تبعید حضرت امام(س)، انقلابیان استان گلستان، نه تنها در خود منطقه، بلکه در شهرهای دیگر - به ویژه مشهد و تهران و قم - هم، با مشکلات بی‌شماری روبه‌رو شدند. آنان علاوه بر عوامل رژیم با متحجران و مقدس‌آبان، انجمن حجتیه‌ای‌ها، باند شریعتمداری، روشنفکران سرسپرده، مترفان و عافیت‌طلبانی مواجه بودند، که پیش پای آنان سنگ‌اندازی می‌کردند. این در حالی بود که معمولاً هیچ شخصیت بزرگ روحانی و غیرروحانی، از این مبارزان مظلوم حمایت نمی‌کرد؛ به همین خاطر، اینان نیز همچون پدر پیرشان، خمینی کبیر دل پرخونی از این جریان‌ها داشتند. با این وجود، بسیاری از جوانان مبارز - چه در داخل استان گلستان و چه در سایر نقاط کشور - به مبارزات خود علیه رژیم ادامه دادند و سختی‌های زیادی را به جان خریدند.

نهضت امام خمینی^(س) و تحولات حوزه علمیه مشهد

حسن شمس آبادی*

◆ چکیده

حوزه علمیه مشهد از جمله حوزه‌های فعال شیعی است که در طول تاریخ، تحولات سیاسی - اجتماعی بسیاری به خود دیده است. این حوزه بارها توسط متجاوزان دستخوش حوادث شد و به رکود گرایید؛ اما توانست بار دیگر به حیات خود ادامه دهد. از این حوزه علما و فضایی برخاسته‌اند که هر یک منشأ اثری بزرگ در طول تاریخ بوده‌اند. در این مقاله سعی شده است در حد بضاعت، تحولات سیاسی و اجتماعی این حوزه را طی حوادثی همچون: قیام مسجد گوهرشاد، نهضت ملی شدن صنعت نفت و نهضت امام خمینی بررسی شود. همچنین جریان های فکری - سیاسی موجود در آن را در طی دهه چهل مورد بررسی قرار گیرد.

* کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی.

واژگان کلیدی: حوزه علمیه مشهد، نهضت امام خمینی(س)، قیام مسجد گوهرشاد، نهضت ملی شدن صنعت نفت.



◆ مقدمه

حوزه علمیه مشهد از بدو تأسیس تا قبل از دوره رکود آن توسط رضاخان پهلوی، از حوزه‌های مستقل و مهم شیعه بود. این حوزه در دوره شکوفایی خود، مدارس متعددی داشت که هر کدام با برنامه‌های مخصوص به خود دارای ویژگی‌های خاصی بوده‌اند. تعداد این مدارس بسیار زیاد و مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: مدرسه دودری یا دو درب، مدرسه پریزاد، مدرسه بالاسر، مدرسه میرزا جعفر، مدرسه خیرات‌خان، مدرسه عباسقلی‌خان، مدرسه باقریه یا ملامحمد باقر، مدرسه نواب، مدرسه بهزادیه معروف به «مدرسه حاج حسن»، مدرسه ابدال‌خان و مدرسه سلیمان‌خان.

پس از قیام خونین مسجد گوهرشاد(۱۳۱۴خ) که به کشته و زخمی شدن بسیاری از زائران و مجاوران حرم امام هشتم منجر گردید، از رونق این حوزه کاسته شد. علمای معروف آنجا از جمله حاج حسین قمی و میرزا محمد آقازاده از مشهد تبعید شدند. علمای دیگری را که در این حادثه نقش داشتند یا بازداشت و یا بالاجبار به وطن‌های خود بازگرداندند. مدارس علمیه به تصرف ادارات دولتی، وزارت معارف و اوقاف درآمد و تنها مدرسه سلیمان‌خان از این تصرفات مصون ماند.

پس از روی کار آمدن محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۰ خ، این حوزه جانی دوباره یافت. این امر ناشی از دو مسئله بود: اول، بی‌تجربگی شاه جوان و سرگرم بودن او به محکم نمودن پایه‌های سلطنت و بالتبع به وجود آمدن فضای تقریباً باز سیاسی و اجتماعی؛ دوم زعامت علمای معروفی چون شیخ مرتضی آشتیانی و میرزا مهدی اصفهانی در این حوزه.

در طول نهضت ملی شدن صنعت نفت، شاهد دو رویکرد متفاوت در حوزه مشهد هستیم:

اول، رویکردی که مخالف نهضت بود؛ به رهبری میرزا احمد کفایی خراسانی، فرزند آخوند خراسانی، از رهبران مذهبی؛ ایشان معتقد بود که عدم حمایت از حکومت پهلوی باعث گسترش کمونیست و نابودی اسلام می‌گردد. رویکرد دوم، موافق با نهضت و یاری‌کننده آن بود. در این طیف می‌توان به افرادی همچون: شیخ محمود حلبی، استاد محمدتقی شریعتی و حاجی عابدزاده اشاره کرد. آنها ضمن برگزاری جلسات و میتینگ‌هایی در مشهد به طور مستقیم از نهضت نفت حمایت می‌کردند.

با وجود چهار جریان فکری متفاوت در میان علمای مشهد - که عمدتاً ناشی از اختلاف سلیقه بود - با توجه به تجربیات سیاسی کسب نموده در طول تاریخ، این حوزه توانست همراه با حوزه علمیه قم در جریان نهضت امام خمینی بدرخشد. که البته در این راه آیات عظام، سید محمدهادی میلانی و سید حسن طباطبایی قمی نقش اساسی ایفا نمودند؛ به طوری که فضای حاکم بر حوزه و شهر مشهد به گونه‌ای در آمده بود که آیت الله سید علی خامنه‌ای در مصاحبه‌ای فرمود که چون در ۱۳۴۰خ از قم وارد مشهد شدم، فضای حاکم بر شهر را فضایی مبارزاتی یافتم.

◆ تشکیلات حوزه علمیه مشهد (۱۳۵۰ - ۱۳۴۰خ)

اهمیت حوزه علمیه مشهد

چنانکه اشاره شد در میان حوزه‌های شیعی حوزه علمیه مشهد از جایگاه رفیعی برخوردار بوده است. این حوزه مستقل از حوزه علمیه قم و نجف عمل می‌کرد. در باب اهمیت حوزه علمیه مشهد همین بس که وقتی شیخ مرتضی انصاری به مرجعیت رسید، هنوز مطمئن نبود که جزء اعلم علمای شیعه هست یا نه؟ بنابراین یک دوره مسافرت را از نجف شروع کرد تا در صورت اصلح بودن، مرجعیت را به او واگذار کنند. ایشان در این سفر از حوزه علمیه مشهد هم بازدید کرد و ضمن ملاقات با علمای این حوزه، مدرسین و طلبه‌های آنجا را مورد تفقد

قرار داد.^۱

حوزه علمیه مشهد در ادبیات و فلسفه هم بسیار قوی بود. بنیانگذار ادبیات در این حوزه، شیخ عبدالجواد ادیب بود که فضیلتی همچون شهابی، فروزانفر و قمشاهی در حوزه درس ایشان پرورش یافتند. پس از ایشان، ادیب نیشابوری زمام ادبی حوزه را در دست گرفت. امتیاز دوم حوزه مشهد، رونق فلسفه و استادان مشهور آن بود. از جمله مدرسان عمده فلسفه آنجا عبارتند از: حاجی فاضل خراسانی، آقا بزرگ شهیدی و فرزندش، میرزا مهدی و شیخ‌الله یزدی - و در دوران بعد - شیخ سیف‌الله آلیسی، ابوالقاسم الهی، شیخ مجتبی قزوینی و میرزا جواد آقا تهرانی. از نظر رجال پرورش‌یافته هم حوزه مشهد سرآمد بوده است؛ چرا که بسیاری از مراجع مشهور بعدی از جمله: حاج سید محمود شاهرودی، شیخ محمدعلی کاظمینی، میرزا حسن بجنوردی و آیت‌الله خویی در آن تحصیل کرده‌اند...^۲

رؤسای حوزه و وظایف آنها

در حوزه علمیه مشهد دو نوع ریاست وجود داشت که بر اساس آن شئون و وظایف آنها تقسیم می‌شد. حوزه‌های درسی درجه اول، تدریس دوره عالی فقه و اصول، تقسیم سهم امام میان افراد حوزه، تعیین خطمشی عمومی حوزه در برابر پدیده‌های مختلف، امتحان، طبقه‌بندی طلاب و... در اختیار رئیس روحانی و علمی بود. در مقابل، تصرف و مداخله در امور مدارس و اداره و تقسیم آنها، رسیدگی به روابط حوزه با برخی سازمان‌های دولتی، مانند: اداره نظام وظیفه، سازمان اوقاف و کارهایی از این قبیل در اختیار رؤسای نوع دوم بود. این دو نوع ریاست قابل نصب و عزل نبود، بلکه بر اثر علم و تقوی یا سابقه ممتد تدریس در اختیار افراد

۱. مدرس صالح (نکوداشت نیم قرن تکاپوی علمی آیت‌الله سید میرزا حسن صالحی)، گروهی از نویسندگان

(مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۵)، ص ۴۷.

۲. چشم و چراغ مرجعیت (مصاحبه ویژه مجله حوزه با شاگردان آیت‌الله بروجردی)، به کوشش مجتبی احمدی و

دیگران (قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹).

برجسته حوزه قرار می‌گرفت.

در دهه چهل سه تن ریاست و اداره حوزه را عهده‌دار بودند: ۱ - سید محمدهادی میلانی؛ که حائز مهم‌ترین کرسی تدریس فقه و اصول در حوزه مشهد بوده و قسمتی از شهریه طلاب را می‌پرداخت. ۲ - سید حسن طباطبایی قمی؛ ایشان هم متصدی یکی از حوزه‌های درسی فقه و از مدرسان حوزه علمیه مشهد بود. ۳ - میرزا احمد کفایی خراسانی؛ که تولیت بسیاری از مدارس معروف مشهد را در اختیار داشت. ایشان رابط حوزه با ادارات دولتی هم بوده است.

منابع درآمد طلاب حوزه علمیه مشهد

آنچه در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، درآمد شخصی و خانوادگی طلاب نیست؛ بلکه درآمدی است که از سوی حوزه تأمین می‌شده است. اکثر طلاب این حوزه از خانواده‌های مستضعف و تنگدست بودند و به ندرت اتفاق می‌افتاد طلبه‌ای جزء خانواده‌های ممتول باشد؛ با این حال، بسیاری از آنان روزگار را با مناعت طبع و قناعت سپری می‌کردند. اما اگر بخواهیم

طلاب، مدرسان و عموم علما - به جز عده معدودی - خلع لباس و مجبور به پوشیدن لباس متحدالشکل شدند و خلاصه از حوزه مشهد در این سال‌ها اثری باقی نماند.

این دوران را به طور مجزا مورد بررسی قرار دهیم بایست اذعان نماییم که در دهه ۴۰ و ۵۰، وضعیت اقتصادی طلاب نسبت به دوره‌های قبل بسیار خوب شده بود؛ چرا که آنها علاوه بر شهریه‌هایی که از حوزه دریافت می‌کردند، درآمدهای دیگری نیز از راه خطابه، منبر و مسافرت‌های تبلیغی کسب می‌نمودند، و در صورت کافی نبودن درآمد، به کارهایی چون نامه‌نویسی، قرآن و نماز خواندن برای اموات می‌پرداختند؛ یا از ادامه تحصیل چشم‌پوشی می‌کردند و به مشاغل دولتی - که به راحتی در اختیار آنها قرار می‌گرفت - روی می‌آوردند. اما

این مسئله را نمی‌توان به عموم طلاب نسبت داد؛ چرا که عده‌ای از آنها برای تحصیل، ارزش معنوی بالایی قائل بودند و با قناعت، شرایط دشوار اقتصادی را تحمل می‌کردند. در حوزه علمیه مشهد، نظیر دیگر حوزه‌های علمیه کمک‌هایی به عنوان شهریه به طلاب پرداخت می‌شد. شهریه، کمک مالی ماهیانه‌ای بود که رؤسای حوزه به طلاب و مدرسین می‌پرداختند. در این حوزه نیز شهریه‌ها از دو راه تأمین می‌گشت:

۱. موقوفات

بانیان مدارس مذکور، موقوفاتی را جهت امرار معاش طلاب معین می‌کردند؛ چرا که حوزه‌های علمیه علاوه بر آنکه محل درس و بحث طلاب بود، مسکن و خوابگاه آنها نیز به حساب می‌آمد.

این مدارس عبارت بودند از: مدرسه نواب با شهریه ماهیانه چهار[صد] ریال و مدرسه سلیمان‌خان با ماهیانه، دویست ریال برای هر محصل. دیگر مدارس مشهد، شهریه در خور ذکری نداشتند و وجوهی که از محل عایدی مدرسه به طلاب ساکن آنجا اختصاص می‌یافت، به قدری ناچیز بود که برای یک روز آنها هم کفایت نمی‌کرد؛ مثل مدرسه خیرات‌خان و مدرسه میرزا جعفر. چنانکه در این دو مدرسه، شهریه طلاب از پنجاه ریال در ماه تجاوز نمی‌کرد و همین مبلغ هم به صورت همیشگی و مرتب پرداخت نمی‌شد.^۱

این درآمد در صورتی به طلاب پرداخت می‌شد که از حقوق متولی، کارکنان مدرسه، خادم، متصدی و سایر مخارج مدرسه، چیزی باقی بماند.

شرط تعلق گرفتن شهریه این بود که آن طلبه در دفتر مدرسه ثبت نام نماید و در آنجا سکونت گزیند و اگر متأهل بود، می‌بایست حداقل ساعتی از شبانه‌روز را در مدرسه بگذراند. البته گرفتن یک اتاق در یک مدرسه، منوط به شرایطی بود که توسط متولی مدرسه در وقفنامه

۱. سید علی خامنه‌ای، سابقه تاریخی حوزه علمیه مشهد (مشهد: کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، ۱۳۶۵)، ص ۴۸.

معین می‌شد.

۲. سهم امام

دومین منبع درآمد طلاب در این حوزه، شهریه‌ای بود که رؤسای آن، یا مراجع تقلید سایر حوزه‌ها (نجف و قم)، به صورت ماهیانه، میان محصلین تقسیم می‌کردند. این شهریه از محل سهم امام - نیمی از خمس - تأمین می‌گردید؛ که مردم در اختیار مراجع تقلید و علمای بزرگ، قرار می‌دادند و آنها با در نظر گرفتن شرایط طلاب، شهریه را میان آنها تقسیم می‌نمودند. بعضی از شهریه‌ها مخصوص شرکت‌کنندگان در یک درس معین بود؛ که استاد آن درس در میان شاگردان خود تقسیم می‌کرد، ولی اکثر آنها عمومی بود و به طلاب متأهل معمولاً شهریه بیشتری پرداخت می‌شد.

شهریه‌های عمومی حوزه علمیه مشهد در اوایل دهه چهل بدین قرار بود:

شهریه سید محمود شاهرودی (مقیم نجف) ماهیانه ۱۵۰ ریال برای طلاب مجرد و ۲۰۰ ریال برای طلاب متأهل

شهریه سید حسن قمی برای مجردین، ماهیانه معادل ۱۶۰ ریال نان و برای طلاب متأهل، ماهیانه معادل ۲۰۰ ریال

شهریه سید محمد هادی میلانی ماهیانه ۱۵۰ ریال برای عموم طلاب

شهریه‌های خصوصی نیز بدین قرار بود:

شهریه آیت الله قمی به محصلان درسش، ماهیانه ۲۰۰ ریال، شهریه میلانی ۲۵۰ تا ۱۰۰۰ ریال و شهریه میرزا احمد کفایی ۱۰۰ ریال بود. البته قمی و میلانی، هر یک جداگانه به فضلالی حوزه و محصلان با سابقه، شهریه‌های دیگری هم پرداخت می‌کردند که میزان معینی نداشت.^۱

۱. همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

♦ دوران فترت و رکود حوزه علمیه مشهد (۱۳۲۰ - ۱۳۱۴ خ)

قیام مسجد گوهرشاد

با رسیدن خبر تغییر لباس به مشهد، غوغایی برپا شد. جلساتی توسط مراجع روحانی تشکیل گردید. در این جلسات آیت‌الله حاج حسین قمی، آیت‌الله سید یونس اردبیلی و میرزا محمد آقازاده و جمعی دیگر از علما و مدرسان شرکت می نمودند و به بحث و گفتگو در مورد این قضیه می پرداختند.^۱ حاج حسین قمی ضمن ابراز تأسف از این موضوع، اظهار کرد: «خلاصه اسلام فدایی می خواهد و من حاضریم فدا شوم»^۲ بعد از برگزاری این جلسات، حاج حسین قمی به همراه فرزنداناش جهت مذاکره با رضا شاه عازم تهران شد. هم‌زمان با حرکت ایشان، تجار، اصناف و طبقات مختلف مردم نیز با ارسال تلگرافی به رضا شاه حمایت همه‌جانبه خود را از آیت‌الله قمی اعلام نمودند.^۳

آیت‌الله قمی در باغ سراج‌الملک شهرری اقامت نمود. روی آوردن علما و مردم برای ملاقات با ایشان موجب نگرانی رژیم گردید؛ لذا باغ به محاصره نظامیان درآمد. پس از گذشت یک ماه نه تنها ایشان در مذاکره با رضا شاه، موفق نشد بلکه در اوایل جمادی الاول همان سال به عتبات عالیات تبعید گردید. خبر تبعید آیت‌الله قمی بر خشم مردم مشهد افزود و اجتماعات مردمی در اطراف مراجع و خطبا بیشتر گردید. به دلیل کمبود جا جلسات از منزل آیت‌الله سید یونس اردبیلی به مسجد گوهرشاد انتقال یافت. همه روزه خطبایی چون: شیخ مهدی واعظ، شیخ عباسعلی محقق، شیخ علی‌اکبر مدقق و شیخ محمد قوچانی در جمع متحصنین سخنرانی می‌کردند.

ورود بهلول به مشهد در ۱۷ تیر ۱۳۱۴، نقطه عطفی در قیام مسجد گوهرشاد بود. ایشان با

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶ (تهران: علمی، ۱۳۷۴)، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

۲. سینا واحد، قیام گوهرشاد، (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶)، ص ۱۴۲.

۳. محمدحسن ادیب هروی، حدیقه الرضویه (مشهد: شرکت چاپخانه خراسان، ۱۳۲۷)، ص ۲۶۷.

اطلاع از این حوادث به مسجد گوهرشاد رفت و ضمن سخنرانی هایی در این باب، رهبری مردم را عهده‌دار شد. بهلول در یک سخنرانی از مردم خواست تا با فراهم آوردن مایحتاج خانواده‌هایشان برای یک هفته یا بیشتر با اسلحه در مسجد گوهرشاد گرد هم آیند.^۱

موقع اذان صبح جمعه ۱۳۱۴/۴/۱۹ نظامیان مسجد را به محاصره کامل خود درآوردند و از ورود و خروج افراد ممانعت نمودند. در این هنگام، مردم و مأموران درگیر شدند که بر اثر آن ۲۲ کشته و ۶۷ زخمی برجای ماند.^۲ در همین زمان طی ملاقاتی که بین دولتیان و عده ای از روحانیان - از جمله بهلول - صورت گرفت، توافق شد که مسجد در اختیار متحصنان قرار گیرد و مأموران، بدون اجازه وارد محوطه نگردند.

هشت تن از علما که از عواقب کار واهمه داشتند به چاره جویی افتادند و طی تلگرافی به رضا شاه به شرح وقایع مشهد پرداختند و در آن، از او خواستند تا بی حجابی را متوقف سازد.^۳ رضا شاه پس از آگاهی از این وقایع، به مأموران نظامی دستور داد تا با زور و فشار هم که شده متحصنین را متفرق سازند و از اعمال خشونت در این زمینه دریغ نورزند.

رژیم حتی برای محدود کردن علما، قرارگرفتن در جرگه روحانیت را منوط به اجازه اجتهاد نمود و از رفت و آمد افراد معمم به حوزه جلوگیری کرد.

روز شنبه، سرگردی از سوی رژیم در مسجد گوهرشاد با بهلول مذاکره کرد؛ اما این گفتگوها نتیجه‌ای نداشت. عصر همان روز چند دسته از مردم روستاهای نزدیک با سلاح‌های سرد از

۱. همان، ص ۲۶۲.

۲. محمدتقی بهلول، خاطرات سیاسی بهلول، ترجمه علی‌اصغر کیمیایی (مشهد: موسسه حضرت صاحب الزمان (عج)، بی‌تا)، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۳. سینا واحد، همان، ص ۱۴۵.

قیل بیل، تیر، داس و... به یاری مردم مشهد شتافتند. به نقلی آنها توسط اسدی (نایب التولیه آستان قدس رضوی) آورده شده بودند.^۱ اما صدراالاشراف در خاطرات خود این مسئله را تکذیب کرده است.^۲

چاره‌جویی‌های علما به جایی نرسید و به دستور رضا شاه، صبح روز یکشنبه ۲۱ تیر ۱۳۱۴ مأموران رژیم به سوی مردم تیراندازی کردند و متحصنان را قتل عام نمودند. بهلول با زیرکی از بین جمعیت گریخت و با پای پیاده از مرز افغانستان خارج شد. عاملان این قیام بازداشت شدند و عده بسیاری از علما مخفیانه ایران را به سوی نجف ترک کردند. حاج حسین قمی و میرزا محمد آقازاده کفایی از مشهد تبعید و جمعی دیگر از علمای معروف دستگیر شدند.

بر اثر این حادثه و نیز سخت‌گیری عمومی دولت درباره روحانیان، حوزه علمیه مشهد به رکود و سردی گرایید و پس از قیام گوهرشاد به کلی تعطیل گردید.

مدارس بزرگ و معروف مشهد مانند: مدرسه نواب، مدرسه میرزا جعفر و مدرسه باقریه به تصرف ادارات دولتی و معارف و اوقاف درآمد و تنها مدرسه‌ای که رسماً باقی ماند، مدرسه سلیمان‌خان بود که تحت سرپرستی میرزا احمد کفایی اداره می‌شد. بحث و تدریس تعطیل شد و تنها برخی از مدرسان حوزه کلاس‌های درس خود را مخفیانه، آن هم در منازل خویش، تشکیل می‌دادند. طلاب، مدرسان و عموم علما - به جز عده معدودی - خلع لباس و مجبور به پوشیدن لباس متحدالشکل شدند و خلاصه از حوزه مشهد در این سال‌ها اثری باقی نماند.

رژیم حتی برای محدود کردن علما، قرارگرفتن در جرگه روحانیت را منوط به اجازه اجتهاد نمود و از رفت و آمد افراد معمم به حوزه جلوگیری کرد. جهت ایجاد محدودیت‌های مالی برای علما نیز اقداماتی انجام داد مثلاً روضه‌خوانی را ممنوع و اقامه‌کنندگان آن را جریمه و زندانی

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. محسن صدراالاشراف، خاطرات صدرالاشراف (تهران: وحید، ۱۳۶۴)، ص ۳۲۸.

کرد - چرا که یکی از منابع مالی روحانیت، منبر بود - علاوه بر این، موقوفات را تحت نظارت اداره اوقاف در آورد تا از عواید آن به طلاب علوم دینی چیزی نرسد. همچنین پرداخت حقوق ماهیانه طلاب را نیز منوط به شرکت آنان در امتحان هایی قرار داد که طبق برنامه دولت اجرا می شد.^۱

رژیم برای رسیدن به اهداف خود تمهیدات دیگری نیز اندیشید و در تهران و مشهد دانشکده های معقول و منقول تأسیس کرد؛ چنانکه مدرسه میرزا جعفر قبل از اینکه به مرکز سنگ تراشی - برای سنگ فرش کردن صحن های آستان قدس - تبدیل شود، دانشکده علوم معقول و منقول بود؛ به طوری که تا سال ها پس از

در این زمان، عده ای از علما تصمیم گرفتند تا جهت تقویت حوزه و جلوگیری از مهاجرت علما به قم و نجف، از علمای مشهور جهت تدریس دعوت به عمل آورند.

تعطیلی، تابلوی آن بالای سردر مدرسه دیده می شد. مدرسه نواب هم از سال ها قبل، تعطیل و تبدیل به دبیرستان معقول و منقول گردیده بود و مدرسه باقرخان به مدرسه ابتدایی تبدیل شد.^۲

دوران بازسازی و رونق مجدد حوزه

پس از شهریور ۱۳۲۰ خ/ ۱۳۶۰ ق با تغییرات عمده ای که در دستگاه حکومت صورت گرفت، از میزان فشار بر روی مظاهر دینی و روحانی کاسته شد. در این زمان، بار دیگر زعامت حوزه علمیه مشهد را دو عالم بزرگ و معروف، یعنی شیخ مرتضی آشتیانی و میرزا مهدی اصفهانی

۱. همان، ص ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۰۷.

در دست گرفتند و به بازسازی آن پرداختند. پس از آن بار دیگر حوزه، رونق یافت. بعد از وفات این دو عالم بزرگ در ۱۳۶۵ق، بار دیگر حوزه علمیه مشهد - به علت فقدان مدرسان خارج - برای مدتی کوتاه، دچار رکود گردید. هر چند در این زمان دروس سطح همچنان برقرار بود که می‌توان به درس شیخ هاشم قزوینی (متوفای ۱۳۸۱ق / ۱۳۳۹خ) اشاره کرد.

در این زمان، عده‌ای از علما تصمیم گرفتند تا جهت تقویت حوزه و جلوگیری از مهاجرت علما به قم و نجف، از علمای مشهور جهت تدریس دعوت به عمل آورند. جلساتی در منزل شیخ مجتبی قزوینی و میرزا جواد آقا تهرانی برگزار شد و همه متفقا بر این نظر دادند، تا از آیت‌الله میلانی جهت تدریس در حوزه دعوت به عمل آورند؛ از این رو، در ۱۳۳۲خ نامه مفصلی برای ایشان ارسال کردند. آیت‌الله میلانی در ۱۳۳۳خ جهت زیارت به مشهد آمده بودند که با اصرار علمای حوزه و انجمن‌های دینی مشهد و تمسک و تفال به قرآن، تصمیم به اقامت در این شهر گرفت. قبل از ورود آیت‌الله میلانی به مشهد، شیخ هاشم قزوینی در رأس مدرسان حوزه قرار داشت. ایشان روزانه سه درس سطح و دو درس خارج اصول و خارج فقه تدریس می‌کرد؛ با وجود این از محضر علمای نجف چون نائینی، کمپانی و شریعت اصفهانی - که همگی از استادان میلانی بودند - بهره نبرده بود؛ بدین‌خاطر آیت‌الله میلانی از لحاظ علمی بر ایشان ارجحیت داشت.^۱

حضور آیت‌الله میلانی در حوزه علمیه مشهد تحولی شگرف از لحاظ علمی و سیاسی به وجود آورد. ایشان با برگزاری امتحانات، طلبه‌های مستعد را کشف نمود. او همچنین تعدادی مدرسه دینی، تأسیس کرد. این مدارس اولین مدارس دینی برنامه‌ریزی شده در مشهد بودند که هر کدام مرحله‌ای از مراحل آموزشی را بر عهده داشتند:

۱. مصاحبه با محمدعلی روحانی «گلابگیر»، موجود در آرشیو مرکز اسناد آستان قدس رضوی، نوار ش ۵۱۸، جلسه اول.

۱- مدرسه مقدماتی که نحو، صرف و منطق، خط، املا و انشا و ریاضیات تدریس می- شد و محصلان، این دوره را طی سه سال تمام می-کردند. ۲- مدرسه سطوح که شامل دو مرحله می-شد: مرحله آموزشی متون، مشتمل بر معانی، بیان، بدیع، معالم، لمعه و مرحله آموزش متون عالییه، مشتمل بر رسایل، مکاسب، کفایتین، تفسیر، شرح تجوید و ادیان و مذاهب. ۳- مدرسه امام صادق(ع)، که در زمان میلانی طلاب جهت گذراندن دوره چهار ساله تخصص در فقه و اصول به این مدرسه می-آمدند. ۴- مدرسه عالی حسینی، که طلاب پس از دوره مقدماتی و سطوح عالییه جهت سپری کردن آموزش‌های تخصصی و ارتباط با مسئله تبلیغ به این مدرسه می-آمدند.^۱

در این زمان، عده‌ای از طلاب که مجبور به ترک تحصیل یا مهاجرت به حوزه نجف و قم شده بودند، به مشهد بازگشتند و به درس و بحث مشغول گردیدند؛ موقوفات مدارس نیز به آنها بازگردانده شد. از جمله، موقوفات مدرسه نواب که قبلاً به هر طلبه بیست تومان پرداخت

می-کرد، این مبلغ را افزایش داد. این مدرسه نسبت به دیگر مدارس از موقعیت خوبی برخوردار بود و کتابخانه و حجره‌های مناسبی داشت. مدارس سلیمان‌خان، خیرات‌خان، دو در، پایین خیابان و عباسقلی‌خان، تحت سرپرستی میرزا احمدکفایی درآمد و مدرسه نواب از سوی آیت الله حسین قمی به علی اکبر

در این زمان، عده‌ای از طلاب که مجبور به ترک تحصیل یا مهاجرت به حوزه نجف و قم شده بودند، به مشهد بازگشتند و به درس و بحث مشغول گردیدند؛ موقوفات مدارس نیز به آنها بازگردانده شد.

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۹۸۶، یادداشت‌های غلامرضا جلالی به مناسبت یکصدمین سال تولد آیت‌الله میلانی، ص ۳۷ و ۳۸.

نوغانی واگذار شد.^۱

سید یونس اردبیلی و دیگر علمای تبعیدی نیز به مشهد بازگشتند و حوزه بار دیگر سر و سامان یافت. سید یونس اردبیلی از لحاظ مرجعیت و فقاہت، شخص اول خراسان و صاحب رساله عملیه بود. میرزا احمد کفایی نیز اداره حوزه مشهد را عهده‌دار شد. در این زمان میرزا احمد کفایی از محل موقوفات مدرسه فاضل‌خان ماهیانه پنج تومان به هر طلبه می‌پرداخت. اردبیلی هم به کسانی که دروس مقدماتی را طی می‌کردند، ماهیانه سی ریال و به مراحل بالاتر پنجاه ریال می‌پرداخت و بدین گونه وضعیت معیشتی طلاب بهبود یافت.

در این زمان علمای حوزه مشهد عبارت بودند از: میرزا مهدی اصفهانی که از شاگردان نائینی بود و در علم اصول، عرفان، کلام و فلسفه برتری داشت؛ ایشان با مبنای فلسفه موافق نبود و اعتقاد داشت معرفت و شناخت باید از طریق مکتب اهل بیت، فطرت و قرآن صورت گیرد (مکتب تفکیک). فقیه سبزواری، شیخ مرتضی آشتیانی، شیخ هاشم قزوینی، نهاوندی، شیخ کاظم دامغانی، میرزا احمد مدرس معروف به حاج میرزا احمد یزدی - که به «نہنگ العلماء» مشهور بود -، شیخ عبدالنبی کجوری - که از شاگردان آقا ضیاءالدین عراقی و در عرفان، فلسفه، فقه و اصول، متبحر بود. - شیخ محمدتقی ادیب، شیخ مجتبی قزوینی، میرزا جواد آقا تهرانی، غلامحسین محامی، سید هاشم نجف‌آبادی، سید حسین حائری، شیخ محمدرضا کلباسی، شیخ ابوالقاسم الهی، سید جواد خامنه‌ای، شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی و... .

پس از شهریور ۱۳۲۰ حوزه علمیه مشهد چنان رشدی نمود که مورد تحسین آیت الله بروجردی و امام خمینی قرار گرفت. امام از فرهنگ حاکم بر حوزه مشهد خشنود بود و چون تابستان‌ها به مشهد می‌آمد، با بیشتر علما در منازلشان ملاقات می‌کرد. روزی طلبه‌ها در مدرسه نواب جمع شده بودند و به سؤالات امام پاسخ می‌گفتند؛ بعد از آن، امام فرمود که نظیر

۱. مصاحبه با کاظم مدیرشانه‌چی، موجود در آرشیو تاریخ شفاهی مرکز اسناد آستان قدس رضوی، نوار ش ۲، جلسه سوم.

این طلاب در قم اندک هستند.^۱

رویکرد حوزه مشهد نسبت به نهضت ملی شدن صنعت نفت


در ماجرای نهضت ملی نفت شاهد دو رویکرد متفاوت در حوزه علمیه مشهد هستیم. مردم مشهد از قبل با سید ابوالقاسم کاشانی، رهبر جناح مذهبی نهضت ملی، آشنایی داشتند؛ چرا که او قبلاً به مشهد سفر کرده و یک ماه در منزل سید یونس اردبیلی اقامت گزیده بود. در این زمان بسیاری از مردم مشهد با او ملاقات نموده بودند. در فروردین ۱۳۳۰ هم، نماینده ایشان «افصح‌المتکلمین» به مشهد آمده و در روز سیزدهم فروردین بعد از سخنرانی در مسجد گوهرشاد شعارهایی علیه مخالفان نهضت سر داده بود.

اولین رویکرد، که طرفداران شاه و دربار را تشکیل می‌داد، مخالفت با نهضت ملی نفت بود از جمله آنها می‌توان به میرزا احمد کفایی اشاره کرد. او در نهضت ملی نفت از دربار حمایت می‌کرد و اعتقاد داشت که اگر رژیم پهلوی نبود، کمونیست‌ها اسلام را نابود می‌کردند. به دنبال این موضع‌گیری، سیل اهانت‌ها متوجه او گردید؛ روزنامه‌های محلی از وی انتقاد کردند و طلاب مخالف علیه او شعار دادند. روزی جارچی روزنامه مرزبان که از تهران به مشهد می‌آمد، کفایی را در کوچه دید؛ با دیدن او، فریاد زد: «روزنامه مرزبان، کفایی شراب خورد، کفایی کفتربازی کرده و...» این مسائل باعث شد تا کفایی برای مدتی مشهد را ترک و به قم مهاجرت کند.

دومین رویکرد، صد در صد مخالف با جریان اول بود. مقارن اوج‌گیری نهضت ملی، شش تشکل مذهبی مشهد در منزل شیخ محمود حلبی با یکدیگر ائتلاف کردند و جمعیت مؤتلفه اسلامی را تشکیل دادند. آنها با برگزاری تجمعاتی در مسجد جامع گوهرشاد از مصدق و کاشانی حمایت کردند. در رأس آنها محمدتقی شریعتی، حاجی عابدزاده و شیخ محمود حلبی

قرار داشتند. شیخ محمدرضا کلباسی هم جزو موافقان نهضت ملی بود و ضمن شرکت در جلسات جمعیت مؤتلفه اسلامی گاه سخنرانی هم می‌نمود؛ اما از همه مهم‌تر، تلاش‌های حلبی بود که به دلیل ارتباط مستقیم با کاشانی در این زمینه نقش بسزایی داشت.

با نزدیک شدن به هفدهمین دوره از انتخابات مجلس، جبهه ملی و افراد وابسته به آن تلاش‌هایی را برای به دست آوردن کرسی‌های مجلس آغاز کردند، در این زمان تلگرافی از سوی کاشانی به مشهد ارسال شد که حلبی پس از یک سخنرانی، متن آن را قرائت نمود، در این تلگراف


**پس از شهریور ۱۳۲۰ حوزه علمیه
مشهد چنان رشدی نمود که مورد
تحسین آیت‌الله بروجردی و امام
خمینی قرار گرفت.**

کاشانی خواسته بود که از انتخاب نمایندگان سابق در این دوره اجتناب شود. در نتیجه این جلسات محمدتقی شریعتی و حلبی به عنوان نمایندگان مشهد در هفدهمین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شدند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق، فریاد مرگ بر مصدق مشهد را فرا گرفت. در شب ۲۹ مرداد ارتشیان، قدرتمندان و سلطنت‌طلبان در منزل کفایی گرد هم آمدند تا از طرفداران مصدق انتقام بگیرند، اما کفایی آنها را به آرامش دعوت کرد و برادرش حسن کفایی را به منزل شیخ محمدرضا کلباسی، از حامیان نهضت ملی، فرستاد تا مبادا به ایشان توهین و تعرض گردد. حتی بستگان کفایی آن شب را در منزل کلباسی نگهداری دادند. کفایی همچنین با صدور اعلامیه‌ای خطاب به برادران دینی خراسان، آنها را به حفظ آرامش دعوت کرد.^۱

۱. تقویم تاریخ خراسان از مشروطه تا انقلاب اسلامی، به کوشش غلامرضا جلالی و همکاری حسین طاهری وحدتی، عباسعلی قلی‌زاده (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷).

فضای حاکم بر حوزه مشهد قبل از نهضت امام

قبل از نهضت امام، فضای حاکم بر حوزه‌ها، تنها علمی بود و مداخله در سیاست چندان معمول نبود. سید هادی خامنه‌ای که در سال ۱۳۲۸ وارد حوزه علمیه مشهد شد، درباره شرایط سیاسی حاکم بر حوزه‌ها در این برهه از تاریخ می‌گوید:

سطح فرهنگ به‌طور کلی یک فرهنگی بود که یک اسلام بی‌تفاوت، یک اسلام بی‌خاصیت را ترویج می‌کرد و اسلامی که در آن روز توسط فارغ‌التحصیلان آن نوع مدارس و مدرسین و مربیان آن حوزه‌ها ترویج می‌شد همان اسلامی بود که حضرت امام (ره) بارها بهش اشاره کرده بودند که یک اسلام بی‌ضرر برای طاغوت، یک اسلام بی‌تفاوت، یک دین و اسلام کاملاً منزوی و مربوط به زندگی شخصی و غیر مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی، کار سیاسی در آن جامعه و آن حوزه بسیار غریب بود.^۱

ایشان طلاب حوزه علمیه مشهد را از لحاظ تفکرات سیاسی به سه دسته تقسیم می‌کند:

تقسیم علما قبل از انقلاب بدین‌گونه بود، حاج میرزا احمد کفایی فرزند آخوند، یک آخوند درباری بود که هر گاه شاه به مشهد می‌آمد، ایشان به طور مسلم جزو استقبال‌کنندگان بود و رد خور نداشت و این احترام دوسویه بود. آقای سبزواری هم مردمی بود و دانش‌منش و حالتی طوطی‌منش داشت. گروه دیگر میلانی و قمی بودند که در دوره انقلاب به هر حال بین مردم نفوذ پیدا کرده و از شهرت برخوردار شدند. دسته سوم و یا مرحله سوم طلابی هستند که پس از میلانی و قمی بودند که غالباً مدرس بودند و اینها یک طیفشان که جلسات آنها که در میدان برگزار می‌شد از جمله شیخ مجتبی قزوینی و یک عده هم بودند که زیاد در میدان مبارزه نبودند، از جمله سید جواد حسینی خامنه‌ای.^۲

محمدرضا محامی نیز وضعیت سیاسی و تفکر مبارزاتی حاکم بر حوزه مشهد را در دوران

۱. مصاحبه با هادی خامنه‌ای، موجود در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۶۵۹، نوار ش ۶۵۹، ص ۳ و ۴.

۲. همان، ص ۱۹ و ۲۰.

قبل از نهضت مساعد نمی‌داند و معتقد است که نوعی تمایل به دربار در میان حوزه‌ها حاکم بود که پس از شروع نهضت این تفکر تغییر کرد. عبایی خراسانی هم در خاطرات خود بیان می‌کند که پانصد الی هزار نفر از طلاب حوزه در شب پانزدهم سال‌های ۳۵ و ۳۶ خ، در مجلسی شرکت کردند که به شکرانه سلامتی شاه پس از سوء قصد نسبت به جان وی برگزار شده بود.^۱

اوضاع سیاسی - اقتصادی حوزه علمیه مشهد در طول نهضت (۱۳۵۷ - ۱۳۴۰ خ)

همان طور که قبلاً ذکر شد در دوران نهضت امام، مدارس علمیه متعددی در مشهد وجود داشت که از جمله آن مدارس می‌توان به اینها اشاره کرد: مدرسه میرزا جعفر، عباسقلی‌خان، نواب، دو درب، بالاسر، پریزاد، باقریه، خیرات‌خان و سلیمان‌خان.^۲ اساتید این مدارس عبارت بودند از: شیخ مجتبی قزوینی، سید احمد مدرس، شیخ کاظم دامغانی، فقیه سبزواری، میرزا احمد کفایی، شیخ مرتضی سبط آشتیانی، شیخ غلامحسین تبریزی، سید رضا بختیاری، حسن طباطبایی قمی، محمدتقی ادیب نیشابوری و سید محمدهادی میلانی - که ایشان مرجعیت داشت - در این سال‌ها مشهد به لحاظ کثرت اهل علم جزو شهرهای کم‌نظیر ایران بود و علمای موجه و صاحب‌نفوذی در میان مردم این شهر وجود داشتند. علاوه بر آن، ائمه جماعات این شهر نیز هر یک در گوشه‌ای برای خود دستگاهی داشتند و از اعتبار مردمی خاصی برخوردار بودند. از ائمه جماعات مسجد گوهرشاد می‌توان به شیخ احمد شاهرودی، سید محمد علوی، حسنعلی

۱. «شاخه شمشاد»، ویژه‌نامه یاد «یادنامه آیت‌الله محمد عبایی خراسانی به مناسبت اولین سالگرد درگذشت وی،

نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، س ۲، ش ۷۶، ۱۳۸۴، ص ۹۵ و ۹۶.

۲. جهت اطلاع بیشتر از این مدارس نک: علی‌اصغر مقری، بناهای تاریخی خراسان (مشهد: اداره کل فرهنگ خراسان، ۱۳۵۹)؛ خامنه‌ای، همان؛ همچنین عباس مشهدی‌محمد، مشهد الرضا (تهران: بی نا، بی تا). برای اطلاع از کتیبه‌های مدارس نک: محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه)، مطلع الشمس، ج ۲ (تهران: آبان، بی تا).

مروارید و میرزا جواد آقا تهرانی اشاره کرد.^۱

از نظر وضعیت اقتصادی باید گفت در این زمان از میان مدارس مذکور، تنها مدرسه نواب بود که تعداد مهمی از موقوفات آن باقی مانده بود و عواید آن بین طلاب تقسیم می‌شد و از مدارس دیگر آبادتر بود. با وجود این وضعیت اقتصادی طلبه‌ها در این دوران مطلوب نبود و آنها از لحاظ امکانات مادی و معیشتی در تنگنا قرار داشتند.^۲

هادی خامنه‌ای درباره وضعیت معیشتی حاکم بر طلاب حوزه مشهد در این برهه زمانی می‌گوید:

وضع حوزه این‌طوری بود، طلبه‌ها زندگی‌شان زندگی بسیار بدی بود انصافاً عرض کردم استثناء آن طلبه‌هایی که یک مقدار متکی به زندگی پدرشان بودند و تحت تکفل خانواده‌هایشان یا اعیاناً درآمدهای دیگری می‌توانستند داشته باشند، طلبه‌ای که صرفاً روی پای خودش بایستد آنجا گمان نمی‌کنم توان زندگی می‌داشت با آن پول نمی‌شد زندگی کرد و توی حجره‌ها که می‌رفتیم ما، از فرش درست و حسابی خبری نبود، اتاق‌ها نوعاً بو می‌داد و بوی رطوبت می‌داد و عرض می‌شود که غذاها، بسیار ابتدایی بود برای طلبه‌ها، امکانات هم بسیار کم بود رفاه و اینها اصلاً نبود یا بسیار کم بود... برق آن وقت‌ها یا نبود یا اگر بود آنجاها نبود و در عبور و مرور، تاریکی هم یکی از مشکلات بود.^۳

در طول سال‌های نهضت، جو مبارزاتی حاکم بر حوزه مشهد متفاوت بود. در ۱۳۴۰ خ، جو حوزه بیشتر علمی، دینی و اخلاقی بود. در این سال‌ها توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی یا

۱. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، موجود در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازبایی ۱۳۳۵، جلسه یازدهم، ص ۵ و ۶.

۲. خاطرات مرحوم حجت‌الاسلام موحدی ساوجی، به کوشش عباس پناهی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱)، ص ۳۱ و ۳۲.

۳. مصاحبه با هادی خامنه‌ای، همان، ص ۷-۴.

وجود نداشت یا افراد دارای شمه سیاسی و اجتماعی در اقلیت بودند. در یک نگاه کلی می‌توان علمای حوزه علمیه مشهد را به سه دسته تقسیم کرد:

۱ - عده‌ای مخالف دخالت در مسائل سیاسی بودند. آنها بیشتر به مسائل علمی، احکام یا برگزاری مجالس روضه خوانی توجه می‌کردند.

۲ - روحانیان درباری که از سوی اوقاف و رژیم مورد حمایت قرار می‌گرفتند؛ رهبری این دو گروه بر عهده کفایی و سبزواری بود.

۳ - روحانیان مبارزی که رهبری آنها بر عهده قمی و میلانی بود. در سال‌های ۴۲ تا ۴۹ خ این بخش از روحانیان، توسط افرادی چون میلانی، قزوینی، حسنعلی مروارید، سید عبدالله شیرازی، خامنه‌ای، عباس واعظ طبسی، سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد و فلسفی رهبری می‌شدند و به عنوان روحانیان طرفدار خمینی شناخته می‌شدند.^۱



محمدرضا محامی نیز وضعیت سیاسی و تفکر مبارزاتی حاکم بر حوزه مشهد را در دوران قبل از نهضت مساعد نمی‌داند و معتقد است که نوعی تمایل به دربار در میان حوزه‌ها حاکم بود که پس از شروع نهضت این تفکر تغییر کرد.

آیت الله سید علی خامنه‌ای درباره وجود

آن طیف از روحانیان که مخالف مبارزه بودند، چنین بیان می‌نماید:

علمای بزرگ و معروفی بودند که اینها با مبارزه مخالف بودند و هیچ انتظار مبارزه از آنها نمی‌رفت، یکی میرزا احمد کفایی بود پسر مرحوم آخوندی که ملای درجه یک مشهد بود، یعنی مورد احترام آقای میلانی و آقای قمی هم بود به خاطر بیعتش و اصالتش و سوابق طولانی او در مشهد و متانت فوق‌العاده او... ایشان جزو کسانی بود که همیشه

۱. حسن جلالی عزیزیان، زندگینامه سیاسی شهید هاشمی نژاد (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)،

به دیدن شاه می‌رفت و دیگر میرزا حسین سبزواری پیشنماز معروف مسجد گوهرشاد، که هر چند مردم مشهد به او نماز اقتدا نمی‌کردند اما زوار چرا... در عین حال با شاه ملاقات می‌کرد و مخالف مبارزه بود.^۱

ایشان درباره جناح بی‌تفاوت نسبت به مسائل سیاسی این‌گونه می‌گوید:

یک دسته کسانی بودند که اینها مبارز نبودند. ضد مبارزه هم نبودند برایشان مبارزه حل نشده بود، جا نیفتاده بود طرز فکر قدیمی داشتند. انگیزه مبارزه در آنها قوی نبود، یک وقت اگر پیش می‌آمد، در مجلس مثل همین مجلس منزل آقای قمی دعوت از آنها می‌کردند، شرکت می‌کردند یا مثلاً آقای قمی از زندان برمی‌گردد، دیدنش می‌رفتند یا روضه‌ای که مربوط به مبارزه و مبارزین باشد شرکت می‌کردند، یا اگر قرار بود نماز جماعت در مشهد تعطیل بشود، مخالفت نمی‌کردند تا از این کار تخلف کنند، اما مبارز نبودند، معتقد به مبارزه نبودند حتی اگر وقتی پایش می‌افتاد مبارزین را زیر فشار و ملامت و اینها هم قرار دادند و اینها اکثریت علمای مشهد بودند. پدر خود من از [این] قبیل بود...^۲



با وجود این وضعیت اقتصادی طلبه‌ها در این دوران مطلوب نبود و آنها از لحاظ امکانات مادی و معیشتی در تنگنا قرار داشتند.

البته وضع به همین منوال باقی نماند و وقایعی چون انقلاب شاه، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حمله به مدرسه فیضیه و توهین به روحانیت، موجی از اعتراض را در بین علما ایجاد کرد؛ به طوری که دو گروه مخالف و بی‌تفاوت را هم تحت تأثیر قرار داد. این حوادث باعث شد تا طلاب، حوزه درس کسانی را هم که مخالف مبارزه بودند، به تعطیلی

۱. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، همان، ص ۴.

۲. همان، ص ۷ و ۸.

بکشانند؛ چرا که فعالیت درسی آنها باعث می‌شد تا از تعطیلی حوزه‌های علمیه قم و مشهد نتیجه مطلوب حاصل نگردد. از جمله آنها حوزه درس ادیب نیشابوری بود، ایشان نسبت به مبارزه نظری منفی داشت؛ زیرا معتقد بود این‌گونه اقدامات باعث سلب امنیت می‌شود و مهم‌ترین چیز برای طلبه‌ها بحث‌های علمی است. طلاب جوان از سال‌های ۴۱ و ۴۲ خ وارد فعالیت‌های سیاسی شدند با این حال علما، نسبت به این امر خوشبین نبودند و معتقد بودند این تحریکات سیاسی به ضرر حوزه است.

هادی خامنه‌ای که از جمله مؤسسان نشریه «راه حق» در حوزه مشهد بود - نشریه‌ای که در آن مقالات سیاسی درج و به در و دیوار مدرسه نواب و میرزا جعفر چسبانده می‌شد - ایشان از بی‌توجهی اولیه طلاب و حتی تمسخر آنها سخن می‌گوید و از نهضت امام به عنوان معجزه و روح‌بخش به حوزه مشهد یاد می‌کند:

غرض اینکه حوزه‌ها خیلی حوزه‌های دور از این مسائل بودند اصلاً زمینه به نظر نمی‌آمد که نره‌ای مساعد باشد و آنچه که به عنوان نهضت اتفاق افتاد و این حوزه‌ها را به دنبال خودش کشید، یک معجزه بود...^۱

بنابراین، هنگامیکه آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۴۳ از قم به مشهد باز می‌گردد، جو مشهد را فضایی مبارزاتی می‌یابد:

اوایل ۴۳ که من آمدم به مشهد یعنی از قم برگشتم به طور کامل به این ترتیب بود که مشهد یک شهری بود که آدم به هر جایش نگاه می‌کرد یک نشانه‌ای از مبارزه می‌دید... وقتی سال ۴۳ وارد مشهد شدم یک مقداری معاشرت کردم، افراد را دیدم، نظرهای مربوط به مبارزه را از آنها شنیدم در جامعشان شرکت کردم آن شور و هیجان و احساسی که [بر] غالب قشرهای مردم حاکم بود را دیدم...^۲

ایشان علت این قبیل تغییرات را، وجود آیت‌الله میلانی و آیت‌الله قمی و رفت و آمد افراد با این

۱. مصاحبه با هادی خامنه‌ای، همان، ص ۴.

۲. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، همان، ص ۱۶.

دو می‌داند.

حجت‌الاسلام محسن دعاگو که در حوزه علمیه مشهد تحصیل و با علمای آنجا مراوده داشت، فضای این حوزه را در سال ۱۳۵۰ این‌گونه ترسیم می‌کند:

در مدرسه نواب نیروهای طرفدار نهضت و امام در اکثریت بودند، جو مشهد در آن سال‌ها طوری شده بود که بسیاری از روحانیانی که برای شاه دعا می‌کردند و یا وقتی شاه به مشهد می‌آمد به استقبال او می‌رفتند، از نیروهای انقلابی به شدت می‌ترسیدند، چون عمامه‌های بعضی از آنها برداشته می‌شد یا بعضی‌ها کتک می‌خوردند.^۱

این مقوله را با سخن محمدرضا محامی - که به همراه آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله واعظ طبسی نقشی محوری را در جریان مبارزات مردم مشهد ایفا کرد - به پایان می‌بریم:

استقبال طلاب و مردم هم خوب بود، اگر در یک اعلامیه مردم به راهپیمایی و تظاهرات دعوت می‌شدند، به خوبی استقبال می‌کردند و انصافاً از هیچ چیز مضایقه نداشتند. البته حرکت‌های مخالفی وجود داشت، ولی مردم اکثراً رو به انقلاب بودند، طلبه‌ها نیز فداکاری می‌کردند. طلبه‌های زیادی را می‌شناسم که در راه ترویج اسلام و انقلاب به شدت شکنجه شدند، به زندان افتادند و تبعید شدند. می‌توان گفت که بیشتر طلاب خراسان در جهت انقلاب حرکت می‌کردند...^۲

یکی از اسناد مهمی که حاکی از ضعف ساواک مشهد در مقابل روحانیان و مبارزان ضد رژیم است، جوابیه سرتیپ بهرامی (رئیس ساواک خراسان) به تیمسار مقدم، مدیر اداره کل سوم در مرداد ۱۳۴۵ می‌باشد.

... شهر مشهد یکی از مراکز تشیع جهان است. صرف‌نظر از وجود ۲۵۰۰ نفر طلبه، یک سوم جمعیت خود شهر که فوق‌العاده متعصب و طرفدار روحانیت هستند، روزانه به

۱. خاطرات حجت‌الاسلام محسن دعاگو، به کوشش زهره کلاچیان (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ص ۴۸.

۲. غلامرضا کرباسچی، تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی، ج ۲ (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۹۱.

طور متوسط ۲۰ الی ۳۰ هزار زوار از طبقات پایین و عامی و متعصب به مشهد وارد می‌شوند که کنترل این جمعیت اگر غیر مقدور نباشد، یقیناً مشکل خواهد بود. بنابراین چنانچه در میان این اجتماع ۱۰۰ هزار نفری در حرم مطهر و مسجد گوهرشاد یک نفر طلبه به خمینی دعا کند، ساواک خراسان مقصر نیست و دلیل بر عدم تسلط در منطقه نمی‌باشد. مضافاً به اینکه این قبیل افراد بلافاصله پس از اظهار مطالبی شناخته شده و بازداشت و تحت تعقیب قرار می‌گیرند... اگر بنا باشد در مشهد با موقعیت خاص و مذهبی چنین صحبت‌هایی (تبلیغ امام خمینی) شنیده شود پس کدام شهرستان مناسب‌تر است آیا انتظار می‌رود که مثلاً در آبادان و کرمانشاه یک فردی به نفع خمینی یا قمی و غیر... شعار بدهند. بدیهی است شهر مشهد بهترین محل فعالیت روحانیون که روزانه ۳۰ هزار نفر زوار عامی و احتمالاً خرابکار در بین آنها است، می‌باشد... بارها به استحضار رسیده که فقط در مشهد ۲۵۰۰ نفر طلبه (عامی) و مؤمن به روحانیت زندگی می‌کنند و وجود هزارها نفر افراد متعصب مذهبی اعم از بومی و زوار نیروی این افراد را مضاعف می‌کند. مضافاً اینکه در وضع حاضر به جز عده‌ای طلبه که متأسفانه اهل قم هستند و در مشهد جا و مکانی ندارند و در دعای توسل شرکت می‌کنند، مجال هیچ‌گونه فعالیت مضر، به کسی داده نشده است. و این اشخاص نیز به محض بیان مطالبی بازداشت و تحت تعقیب قرار می‌گیرند. علت این اقدامات نیز وجود ۲۵۰۰ نفر طلبه متعصب و متشکل است که با بدترین شرایط به زندگی تن داده و در قبال روزانه یک نان و ماهانه ۱۰۰ ریال که از قمی و میلانی دریافت می‌دارند به شدیدترین حملات مقامات انتظامی تن می‌دهند و اگر بنا بود با عمل متقابل آنها را سرکوب کرد بعد از جریان مدرسه فیضیه دیگر نمی‌بایست در قم طلاب فعالیت داشته باشند. علی‌هذا تنها راه مبارزه با طلاب در اختیار گرفتن آنها به وسیله پول و شدت عمل است که این شدت عمل هم به صورت بازداشت و تنبیه و اعزام آنها به حوزه‌های نظام وظیفه می‌باشد و این روش فعلاً به وسیله این ساواک اعمال می‌گردد.^۱

البته انجمن‌ها و گروه‌های مذهبی بسیاری در مشهد وجود داشتند مانند: کانون نشر حقایق اسلامی، انجمن تبلیغات اسلامی، انجمن پیروان قرآن، انجمن اسلامی دانشجویان، انجمن اسلامی بانوان، انجمن اسلامی دانش‌آموزان، مجمع محدثین، جبهه اسلامی و... که فعالیت آنها علیه رژیم پهلوی که از سال ۱۳۲۰ شروع شده بود و ارتباط آنها با علما باعث شده بود که شهر مشهد از موقعیت مبارزاتی مناسبی برخوردار گردد.

در سند دیگری آمده است:

در حوزه علمیه مشهد قریب ۲۵۰۰ طلبه مشغول تحصیل هستند که در بین این طلاب، طلاب افغانی و پاکستانی نیز وجود دارد و همچنین در بین طلاب حوزه علمیه مشهد طلبه‌هایی است که طرفدار روحانیون مخالف دولت بوده و تا کنون اقدام به توزیع اعلامیه‌های مضره و تبلیغ بر علیه دولت‌ها و روحانیون مخالف دولت و تحریک و تحریص مردم نموده‌اند که دارای پرونده، بعضاً دستگیر و تعقیب شده‌اند. ضمناً عده‌ای از امامان جماعت و واعظینی هستند که به طرفداری از روحانیون مخالف دولت سخنرانی و تبلیغ نموده که اغلب بازداشت و تحت تعقیب واقع شده‌اند... مرتباً علما و روحانیون و عاظم و طلاب شهرستان‌ها و استان‌های مختلف کشور به شهر مذهبی مشهد ایاب و ذهاب نموده حتی از کشورهای دیگر مانند پاکستان، افغانستان و عراق مسافرت نموده و هیئت‌های مذهبی همه ماهه به خصوص در ماه‌های محرم و صفر و رمضان و دهه فاطمیه جهت سوگواری به مشهد وارد و در صحن و حرم مطهر به سینه زنی و عزاداری مشغول می‌شوند که کنترل و مراقبت آنان نیز لازم و توسط عوامل و امکانات موجود این اقدام به عمل می‌آید.^۱

◆ جریان‌شناسی حوزه علمیه مشهد در آستانه دهه ۴۰ خ

قبل از برشمردن جریان‌های مختلف موجود در حوزه مشهد، بین سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۴۰ خ

باید به تأثیر شایعه‌پراکنی‌های رژیم در ایجاد تفرقه میان علمای مشهد اشاره کرد. بر اساس اسناد موجود، آنها همیشه از وجود اختلاف میان علما به عنوان یک حربه سوء استفاده می‌کردند و بر آن تأکید می‌نمودند:

بین طلاب و روحانیون یک نوع مخالفت خاص همیشه موجود است و هر دسته طرفداری از یکی از مراجع می‌کنند و به بقیه خوشبین نیستند و یا مخالفت می‌کنند در مشهد آقای حاجی میرزا احمد کفایی و آقای حاج میرزا حسین فقیه سبزواری و ایادی آنها از مخالفین به شمار می‌آیند و علت مخالفت، اختلاف عقیده سیاسی و طرز اقدام آن و حاج شیخ مجتبی قزوینی و ایادی او جدا مخالف اند که حتی رفت و آمد ندارند می‌گویند چون مشرب حکمی و فلسفی و معقولی دارد.^۱



در طول سال‌های نهضت، جو مبارزاتی حاکم بر حوزه مشهد متفاوت بود. در ۱۳۴۰خ، جو حوزه بیشتر علمی، دینی و اخلاقی بود. در این سال‌ها توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی یا وجود نداشت یا افراد دارای شمه سیاسی و اجتماعی در اقلیت بودند.



بیسواد (میلانی) منتسب می‌کنند، رژیم با چنین کارهایی قصد داشت به اختلافات دامن بزند.^۲

رژیم با کنترل شدید علمای مخالف و با نفوذ در میان این علما، آنها را علیه یکدیگر تحریک می‌کرد و از این طریق با کسب اطلاع از فعالیت علمای مشهد، اقدامات لازم را برای خنثی‌سازی فعالیت‌های آنان انجام می‌داد. چنانکه برگزاری امتحان از سوی میلانی جهت پذیرش در مدرسه‌اش را سوژه‌ای برای ایجاد تفرقه قرار داد و شایعه نمود که آیات عظام گلپایگانی و مرعشی این امر را رد کرده‌اند و این کار را به شخصی

۱. آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی، ج ۲ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰)، ص ۳.

۲. همان، ص ۵۱۲ و ۵۱۴ و ۵۲۰ و ۵۳۰ و ۵۳۹ و ۵۴۱.

در این راستا آنها سید محمدهادی میلانی را حافظ و راغب به حفظ نظم و موافق با برنامه‌های دولت و برعکس سید حسن طباطبایی قمی را در مقابل او قرار دادند. آنها همچنین شایع کردند که میلانی در باطن با دولت ارتباط دارد و مسافرت او به تهران پس از ۱۵ خرداد ۴۲ و زندانی شدن امام، قمی و محلاتی و همچنین سخنرانی‌ها و اطلاعیه‌های او بر اساس برنامه‌های ساواک بوده، به طوری که پاکروان در مشهد با او ملاقات نموده است. در اسناد ساواک قید شده بود که با استفاده کامل از جدایی بین میلانی و قمی می‌توان طرفداران آنها را نسبت به هم منفور و بدبین ساخت.^۱

در همین راستا ساواک خراسان برای ایجاد اختلاف، بین روحانیان مشهد طرحی ده ماده‌ای را به مرکز ارسال نمود:

- ۱- ایجاد شکاف و اختلاف بین قمی و میلانی و افراد وابسته به آنها در مشهد از طریق انتشار اعلامیه‌های جعلی مبنی بر تجلیل از قمی و بی‌اعتنایی به میلانی و بالعکس ۲- انتشار چند عکس از زنان بدنام با امضای پسر قمی و این مطلب که او خود را صاحب عکس‌ها معرفی کرده است. ۳- ایجاد محدودیت‌ها و تضییقات کامل نسبت به روضه‌خوان‌ها و اطرافیان قمی به طوری که از دور او خارج گردند. ۴- احضار پسر قمی و روضه‌خوان‌هایی که در سن مشمولیت هستند به نظام وظیفه اجباری. ۵- ایجاد اختلاف در مجالسی که قمی حضور دارد. ۶- تقویت علمای طرفدار دولت از قبیل کفایی و سبزواری، با فرستادن عده زیادی از مردم تا پشت سر آنها نماز بگذارند. ۷- ایجاد مزیقه و مزاحمت توسط اداره مالی و دارایی برای تجار و بازاریانی که به قمی سهم امام می‌پردازند. ۸- در اختیار گرفتن مجمع محدثین مشهد. ۹- تقویت هیئت‌های مذهبی. ۱۰- دستگیری شبانه قمی و پسرش و اعزام آنها به تهران.^۲

در این راستا ساواک از لکه‌دار کردن شخصیت این بزرگان هم روی‌گردان نبود چنانکه چنین

۱. همان، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۱۲۲، ج ۱، اسناد ش ۹۳ و ۹۴.

شیوه‌ای را درباره میلانی و پسرش هم به کار برد.

درباره جناح‌های موجود در حوزه علمیه مشهد می‌توان به چهار جریان اشاره کرد:

۱- جریان سید محمدهادی میلانی

پس از ورود سید محمدهادی میلانی به مشهد، ایشان از لحاظ درسی و مرجعیت سرآمد همگان گردید. طرفداران میلانی را عمدتاً طبقات تحصیلکرده و روشنفکر جامعه تشکیل می‌دادند. جبهه ملی، نهضت آزادی و کانون نشر حقایق اسلامی رفت و آمد چندانی به بیت آیت الله قمی نداشتند و اگر چه گاهی به عنوان نیروهای مخالف دولت به بیت او می‌آمدند، اما این امر به منزله همکاری با ایشان نبود. در عوض آنها با میلانی ارتباطی صمیمانه داشتند؛ از جمله آنها می‌توان به محمدتقی شریعتی اشاره کرد که از مریدان میلانی بود.

پس از وفات آیت‌الله بروجردی در ۱۳۴۰ عده‌ای از سران نهضت آزادی، جبهه ملی و کانون نشر حقایق اسلامی، عکس‌های میلانی را داخل سویچ‌های نقره‌ای چاپ کردند تا بدان وسیله مرجعیت ایشان را تبلیغ کنند و حتی ۲۵ نفر از آنها جهت گفتگو و مشورت با میلانی به بیت ایشان آمدند. آنها طی گفتگو با میلانی اعلام می‌کنند که مقلد او هستند ولی باید او در کارها با آنها

◆

وقایعی چون انقلاب شاه، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، حمله به مدرسه فیضیه و توهین به روحانیت، موجی از اعتراض را در بین علما ایجاد کرد؛ به طوری که دو گروه مخالف و بی‌تفاوت را هم تحت تأثیر قرار داد.

مشورت کند. میلانی این تقلید همراه با شروط را نپذیرفت و این مسئله باعث رنجش اندک آنها

شد.^۱

رابطه میلانی با سران نهضت ملی رابطه‌ای دو سویه و متقابل بود، چنان‌که میلانی هم از آنها حمایت می‌کرد. در طول بازداشت سید محمود طالقانی، مهدی بازرگان و یدالله سبحانی با آنها در ارتباط بود و از آنها حمایت می‌کرد.^۲ ایشان حتی ضمن ارسال تلگرافی به دادگاه تجدید نظر ارتش، نسبت به محکومیت آنها اعتراض کرد و خواستار تجدید نظر دوباره گردید.^۳ آیت‌الله میلانی همچنین با دانشگاهیان داخل و خارج از کشور هم ارتباط داشت. ارتباط ایشان با انجمن‌های خارج از کشور بیشتر از ارتباط امام با آنها بود؛ چرا که این انجمن‌ها از هواداران جبهه ملی یا نهضت آزادی بودند و از آنها پیروی می‌کردند.^۴ آیت‌الله خامنه‌ای که خود، مدتی شاگرد آیت‌الله میلانی بود درباره تفکرات روشنفکرانه ایشان چنین بیان می‌کند:

افکار آزادیخواهانه را به صورت امروزی و مترقی‌اش داشت و یک روحانی روشنفکرپسند محسوب می‌شد. هم معلومات زیادش، هم متانتش، هم منطقی فکر کردنش، منطقی برخورد کردنش با مسائل گوناگون و حوادث مختلف موجب می‌شود که افراد تحصیلکرده و باسواد و باشعور که در بین روحانیون به خصوص تحصیلکرده‌های امروزی از او خوششان می‌آید.^۵ او همچنین درباره ویژگی‌های شخصیتی میلانی می‌افزاید: شخصیت احترام‌انگیزی بود مردی بود ملا و کاملاً درس خوانده، آدمی بود جامع، خوش

۱. مصاحبه با محمد فاضلی، موجود در آرشیو مرکز آستان قدس رضوی، ش اموالی ۲۸۶، نوار ش ۸۲۸، ص ۲۰ و

۲۱.

۲. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱ (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴)، ص ۱۰۷ و ۱۸۳ و ۲۱۳ و ۲۱۴.

۳. همان، ص ۲۴۸.

۴. خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، ج ۱ (تهران: عروج، ۱۳۸۴)، ص ۱۴۱.

۵. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، همان، ص ۵ و ۶.

ذوق، اهل تاریخ، اهل شعر، اهل رجال، اهل به اصطلاح مسائل عرفانی و معنوی و اینها، اهل فلسفه و این چیزها، معقول، خوب فقیه خوبی بود مدرس بسیار قوی بود از جهات اخلاقی و برخوردهای معاشرتی بود بسیار ملایم و محترم... ایشان علاوه بر اینها یک جنبه روشنفکری هم داشت که روشنفکرها از آنها خوششان می‌آمد...^۱

از لحاظ تفکرات مبارزاتی، میلانی معتقد بود که حفظ امنیت و صیانت از جان و ناموس مردم واجب است. ایشان در اجتماع علمایی که از شهرستان‌ها برای زیارت به مشهد آمده، و با دعوت ایشان در منزلشان جمع شده بودند، سخنرانی کرد؛ در این سخنرانی با اشاره به اعتراض برخی علما نسبت به مواضع ایشان فرمود:

اگر من اعلامیه‌ای نداده‌ام و یا حرفی نزده‌ام و یا در پاره‌ای مواقع سکوت اختیار کرده‌ام و وظیفه‌ای را تشخیص نداده‌ام... آقایان باید اتحاد و اتفاق داشته باشند و با یکدیگر مربوط باشند. هرگونه اقدامی که می‌خواهند بکنند متفقا انجام گیرد که نتیجه داشته باشد. آقایان بدانند همان‌طوری که مکرر گفته‌ام من با آشوب و بلوا و سر و صدا مخالفم برای اینکه هفتاد و چند سالی که از عمر من می‌گذرد چه در عراق و چه در ایران هر وقت بلوا و خونریزی شده مسلمان‌ها ضرر کرده‌اند و به نفع بیگانه تمام شده است. اگر ما مطلبی داشته باشیم که روزی بخواهیم عنوان کنیم باید با کمال آرامش و متانت صورت گیرد.^۲

با وجود همه اینها بیت میلانی یکی از کانون‌های مبارزه و بر اساس اسناد ساواک تنها مکانی بود که مورد توجه مخالفان رژیم قرار گرفته و قابل خریداری هم نبود. ایشان به امام ارادت فراوانی ابراز می‌کرد. هنگامی که اعلامیه‌های امام را برای میلانی ارسال می‌کردند، ایشان ابتدا آنها را می‌بوسید و سپس قرائت می‌نمود. آقای عبدخدایی در خاطرات خود از آیت‌الله میلانی نقل می‌کند که:

۱. همان، ص ۱۳ و ۱۴.

۲. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۲۸۶، سند ش ۲۷؛ ش بازیابی ۱۲۲، ج ۲، سند ش ۳۰ و ۳۹۹.

بعد از فوت آیت‌الله بروجردی شاه به من پیغام داد اگر شما حاضر باشید ما پول برای تقسیم بین طلاب در اختیار شما می‌گذاریم و تمام رسانه‌ها را بسیج می‌کنیم تا شما به عنوان مرجع شناخته بشوید. وقتی شاه به باغ ملک آمد به من پیغام داد که با او ملاقات کنم و من نکردم... آنها می‌خواستند مرا مقابل حاج آقا روح‌الله قرار بدهند؛ من حاضر نشدم مرجعیتی را که اینها به من پیشنهاد می‌کنند بپذیرم چون به حاج آقا روح‌الله معتقد هستم.^۱

علل انزوای سید محمدهادی میلانی

بنابر دلایلی میلانی در پایان عمر به انزواطلبی روی آورد؛ از جمله آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. رفتار بیت قمی و طرفداران ایشان میلانی را وادار به عکس‌العمل می‌ساخت؛ آنها افراد پر

شور و مبارزی بودند که دست به

اقداماتی علیه رژیم می‌زدند ولی میلانی

قادر به انجام چنین کارهایی نبود. از این

رو، از سوی طرفداران قمی به ارتباط با

دربار متهم می‌شد و این امر به انزواطلبی

او کمک می‌کرد.

۲. بعضی از نزدیکان میلانی - از جمله

مرتضی جزایری - پس از بازداشت در

سال ۴۲، مبارزه را غلط دانسته، انزوا

رژیم با کنترل شدید علمای مخالف و با نفوذ در میان این علما، آنها را علیه یکدیگر تحریک می‌کرد و از این طریق با کسب اطلاع از فعالیت علمای مشهد، اقدامات لازم را برای خنثی‌سازی فعالیت‌های آنان انجام می‌داد.

۱. خاطرات محمد مهدی عبدخدایی (مروری بر تاریخچه فدائیان اسلام)، به کوشش سید مهدی حسینی (تهران: مرکز

اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۲۸۴-۲۸۲.

طلبی اختیار کردند؛ این امر بر میلانی نیز تأثیر گذاشت.^۱

۳. ملاقات دو تن از فرزندان میلانی با شاه و فرح نیز در انزوای طلبی وی مؤثر بود؛ چون این ملاقات‌ها از سوی بیت میلانی تلقی می‌گردید.

۴. ارتباط نوقانی، از وعاظ معروف شهر مشهد، با بیت میلانی، یکی دیگر از این عوامل بود؛ چون بسیاری از علما با نوقانی ارتباط نداشتند و او را درباری می‌دانستند.^۲

۵. موضع‌گیری شیخ مجتبی قزوینی در برابر میلانی به دلیل تمایلات فلسفی او که متعاقب آن طرفداران قزوینی هم با میلانی قطع رابطه کردند.

۶. توهین و جسارت شیخ علی تهرانی به میلانی پس از پذیرفتن قرآن ارسالی از سوی شاه؛ البته آیت‌الله میلانی قرآن را برای حرمت آن پذیرفت و آن را به آستان قدس رضوی اهدا نمود.

۷. مواضع منفی میلانی - در اواخر عمر - نسبت به علی شریعتی، باعث بدبینی روشنفکران انقلابی نسبت به وی شد. سید حسن ابطحی می‌گوید نزد آیت‌الله میلانی رفتم تا حمایت ایشان را برای خرید زمینی جهت تأسیس مرکزی مشابه حسینیه ارشاد جلب نمایم که با مخالفت و ناراحتی شدید ایشان نسبت به حسینیه ارشاد مواجه شدم.^۳

حیدر رحیم‌پور نقل می‌کند که وقتی محمدتقی شریعتی در اواخر فعالیت دکتر در حسینیه ارشاد، شاهد اظهار نظر منفی میلانی نسبت به وی شد از آنها خواست تا علت را از میلانی سؤال نمایند. میلانی در جواب گفت که شریعتی برخی از استدلال‌های خود را بر مبنای تاریخ قرار داده است و تاریخ قابل استناد نیست و اعتبار ندارد.^۴

در جایی دیگر نقل شده که توجه و ارادت میلانی به مقام ولایت علت موضع‌گیری منفی او

۱. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، همان، ص ۴-۲.

۲. خاطرات آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی، همان، ص ۲۰۴.

۳. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۹۸۲، خاطرات سید حسن ابطحی، ص ۷۸-۷۶.

۴. همان، خاطرات حیدر رحیم‌پور، ص ۸۶.

نسبت به دکتر شریعتی بود.^۱

۲. جریان حسن طباطبایی قمی

ایشان در اواخر دهه ۱۳۲۰ به مشهد آمد. به دلیل شجاعت و حسن معاشرت طرفداران زیادی پیدا کرد. این طرفداری پس از حملات ایشان به دستگاه حاکمه و تبعیدشان افزایش یافت؛ به طوری که او را در شمار روحانیان درجه اول مشهد قرار داد. آیت الله قمی در جریان نهضت ۱۵ خرداد دستگیر و در فروردین ۱۳۴۳ آزاد شد؛ اما بار دیگر در ۱۳۴۶ خ بعد از اعتراض نسبت به قانون حمایت از خانواده دستگیر و ابتدا به خاش و زاهدان و سپس به کرج تبعید شد و در شهریور ۱۳۵۷ به مشهد باز گشت.

قمی بر خلاف میلانی، مبارزی بسیار پرشور و رادیکال بود و به این ترتیب این دو بیت روحانی در مشهد، مقابل یکدیگر بودند:

به این ترتیب دو بیت روحانی در مشهد به وجود می‌آمد در مقابل هم، یک بیت، بیت آقای قمی بود که طرفدار ورود در مباحث مبارزی به صورت حاد و با صراحت و با شور و التهاب و هیجان بود و بیت دیگر بیت آقای میلانی بود با این خصوصیتی که گفتم که در مبارزه، کند و بی‌تحرك و بی‌انگیزش به حساب می‌آمد.^۲

آیت الله سید علی خامنه‌ای در جای دیگری از مصاحبه خود به دو جریان متفاوت (میلانی و قمی) اشاره می‌کند:

در بین علمای موجه و مورد قبول این دو بیت را من شمردم که در مقابل هم قرار داشت. وجود این دو دستگاه (میلانی و قمی) مردم را هم تقسیم کرده بود، یعنی آن کسانی که به طور طبیعی تمایل به مبارزه نداشتند یا بعضی پولدارهایی بودند یا کسبه مرفهی بودند و یا حوصله پرداختن به کارهای مبارزه و اینها را نداشته‌اند و طبعاً این متمایل

۱. همان، خاطرات سید حسن ابطی، ص ۸۰.

۲. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، همان، ص ۴.

می‌شدند به طرف آقای میلانی... و در طرف آقای قمی هم کسانی که اهل مبارزه، علاقه به مبارزه داشتند، آنها جمع می‌شدند.^۱

۳. جریان شیخ مجتبی قزوینی

طیف سوم را طرفداران قزوینی تشکیل می‌دادند. ایشان از علمای بسیار وزین و مشهور مشهد بود و با اینکه از لحاظ مشرب فلسفی با امام و میلانی مخالف بود، با آنها رفت و آمد داشت و با وجود اینکه ناتا انسان گوشه‌گیر و زاهدی بود، ولی هنگامی که رژیم مسئله نظام‌وظیفه طلاب را مطرح کرد، مجتبی قزوینی به مخالفت شدید با این امر پرداخت؛ تا اینکه این مشکل توسط میرزا احمد کفایی حل شد.

در ماجرای دفن جسد رضا شاه در مشهد نیز قزوینی از علمای مخالف این قضیه بود.

حوزه علمیه مشهد در طول تاریخ تحولات بسیاری به خود دید و با دیگر حوزه‌های علمی شیعی از جمله قم و نجف، همگام بوده است.

در طول نهضت نیز - به رغم اختلاف فلسفی با امام - ایشان را سرآمد تمام حق‌طلبان می‌دانست. از این رو، پس از آزادی امام در سال ۴۳ برای ملاقات با

ایشان، به قم سفر کرد. وی پس از ملاقات با امام سه مطلب عنوان کرد: «۱. امام مرد حق است. ۲. افرادی که اعلامیه می‌دهند تا نیمه راه می‌آیند و بعدا اعلامیه نخواهند داد. ۳. امام به مبارزه ادامه داده و پیروز می‌گردد.»^۲

آیت الله سید علی خامنه‌ای در مصاحبه خود به همراهی شیخ مجتبی قزوینی با نهضت و دفاع

۱. همان، ص ۴۶.

۲. خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، به کوشش حمید کرمی پور (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ص ۴۵.

ایشان از امام، اشاره می‌کند:

در قضایای انقلاب کسی که خیلی خوب عمل کرد و در مشهد رفتار بی‌نظیری از او سر زد، آقای شیخ مجتبی قزوینی بود، هر چند ملایی بود زاهد و گوشه‌گیر چنانچه درس خود را در خانه‌اش برگزار می‌کرد و اهل سیاست نبود و از لحاظ مذاق و مشرب، مشرب ضد فلسفی داشت و با کسانی که اهل فلسفه بودند به کلی مخالف بود، از جمله آقای خمینی و آیت‌الله میلانی، اما وقتی نهضت آغاز و مبارزات به جاهای حاد و حساس رسید، وی درباره امام می‌گفت که پرچم اسلام در دست اوست و بر همه واجب است که از وی اطاعت کنند و پس از تبعید امام در سال ۴۳ بود به منزل آیت‌الله میلانی پا نگذاشته بود به خاطر خدا اینکار را کرد.^۱

ایشان در تشکیل جلسات و صدور اعلامیه نقش بسزایی داشت، به طوری که پس از انتشار اعلامیه‌ها، ابتدا ایشان آن را امضا می‌کرد. مقام معظم رهبری در مصاحبه خود از تنظیم اعلامیه‌ای سخن می‌گوید که چون آن را برای امضا نزد قزوینی برد، ایشان ضمن تأیید آن اعلامیه گفت برای ممانعت از بهانه جویی دیگر علما، ابتدا اعلامیه را نزد آنها ببر تا آن را ویرایش و امضا کنند. ابتدا پیش فلان کس نبر؛ چرا که نه تنها خودش امضا نمی‌کند؛ بلکه با اطلاع یافتن از موضوع مانع از تأیید دیگران هم می‌شود.^۲

۴. جریان میرزا احمد کفایی و فقیه سبزواری

پس از سقوط رضاخان میرزا احمد کفایی، پسر آخوند خراسانی، نقش مهمی را در برپایی حوزه علمیه مشهد ایفا کرد. او همچنین با در اختیار داشتن هیئت‌های مذهبی به مقابله جدی با حرکت‌های ایدئولوژیک روس‌ها و توده‌های‌ها پرداخت. او طرفدار حمایت از دربار بود، چنانکه در مواقع مختلف این اعتقاد خود را نشان می‌داد؛ به عنوان مثال طی ماجرای دفن رضاخان در

۱. مصاحبه با سید علی خامنه‌ای، همان، ش بازایی ۱۲۳۳، جلسه نهم، ص ۲.

۲. همان، ش بازایی ۱۲۳۵، نوار ش ۱۲۳۵، ص ۲۱.

مشهد، ایشان موافق این کار بود و در توجیه این امر می‌گفت اگر جنازه او را به هر جای دیگر منتقل کنند برای او گنبد و بارگاه می‌سازند ولی این امر در مشهد تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. هر گاه شاه به مشهد می‌آمد ایشان با او ملاقات می‌کرد. این ملاقات‌ها بی‌فایده نبود؛ زیرا با انعکاس مشکلات مردم به شاه، قدم‌های مثبتی را جهت حل این مشکلات برمی‌داشت.

◆ سخن پایانی

حوزه علمیه مشهد در طول تاریخ تحولات بسیاری به خود دید و با دیگر حوزه‌های علمی شیعی از جمله قم و نجف، همگام بوده است. این حوزه پس از قیام گوهرشاد (۱۳۱۴خ) به رکودی شدید دچار شد. علمای مشهور آن از جمله حاج حسین قمی و میرزا محمد آقازاده تبعید شدند. علمای دیگر نیز ترک دیار گفتند و برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه نجف رهسپار شدند. در این زمان، وضعیت اقتصادی حوزه چندان تعریفی نداشت. رضا شاه سعی داشت با اعمال محدودیت و فشارهای اقتصادی آنها را در مضیقه قرار دهد. تخریب مدارس علمیه - که بعضاً دارای موقوفاتی بود و از این طریق به طلاب مبالغی اندک تعلق می‌گرفت -، سخت‌گیری حکومت نسبت به برگزاری مراسم روضه خوانی و... وضع را بیش از پیش وخیم ساخت. در آستانه دهه های ۴۰ و ۵۰خ وضعیت اقتصادی طلاب رو به بهبود رفت؛ با این حال طلاب با مناعت طبع و قناعت این دوران را سپری کردند.

از لحاظ سیاسی، حوزه علمیه مشهد در طول تاریخ رویکردهای متفاوتی را داشته است. این امر را می‌توان به وجود اختلاف نظر در تفکرات سیاسی و عقیدتی علمای آن مربوط دانست. وجود چهار جریان متفاوت و بارز در مشهد دلیلی بر این مدعاست. در نهضت ملی شدن صنعت نفت نیز با دو طیف موافق و مخالف نهضت مواجهیم. طیف مخالف به ریاست میرزا احمد کفایی، فرزند روحانی مشروطه‌خواه، آخوند خراسانی، و طیف موافق به ریاست جمعیت مؤتلفه اسلامی که از چند تشکل مذهبی شکل گرفته بود.

در آستانه نهضت امام خمینی فضای حاکم بر این حوزه، مثل دیگر حوزه ها، فضایی سیاسی نبود، بلکه بیشتر روح علمی بر آن، حاکم بود. البته اوضاع به همین منوال پیش نرفت، چنانکه پس از تصویب لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی، حوزه مشهد نیز مستقیماً وارد نهضت امام شد. آیت الله سید محمدهادی میلانی و سید حسن طباطبایی قمی در ایجاد این رویکرد جدید نقش مهمی داشتند. یکی از اسناد مهمی که نشانگر اعتراف ساواک به توانایی روحانیان و مبارزان ضد رژیم در مشهد است، جوابیه سرتیپ بهرامی (رئیس ساواک خراسان) به تیمسار مقدم، مدیر کل اداره کل سوم، در مرداد ۱۳۴۵ است، که ضمن شرح موقعیت و جایگاه شهر مقدس مشهد، به توانایی این حوزه نیز اشاره دارد.

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◇ آقای هادیان از دماوند پرسیده‌اند:

جناح‌هایی که امروز به نام‌های چپ، راست، اصلاح‌طلب و اصولگرا خوانده می‌شوند، از نظر عقیده و مرام چه تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند و هر کدام از آنان چه خطوط سیاسی را دنبال می‌کنند؟

این اصطلاحات نامأنوس که امروز مایه اختلاف و تفرقه میان ملت ایران شده و کشور را رو به استیصال برده است، اصطلاحاتی وارداتی و ناهماهنگ با زیربنای فکری و عقیدتی ملت ایران است و معنا و مفهوم آن نیز به درستی روشن نیست و حتی بسیاری از کسانی که خود را اصلاح‌طلب یا اصولگرا می‌خوانند، معنای آن را به درستی نمی‌دانند و به موازین آن پای‌بند

نیستند. در واقع، پیشینه اصطلاح چپ و راست به زمان انقلاب ۱۷۸۹م فرانسه باز می‌گردد؛ هنگامی که خاندان سلطنت فرانسه در اندیشه آینده‌ای مبهم به سر می‌برد، شورایی از انقلابیان و درباریان در کاخ ورسای تشکیل شد تا برای آینده سیاسی فرانسه تصمیم‌گیری شود. بر حسب اتفاق، گروه انقلابیان در سمت چپ مجلس مستقر شدند و گروه درباری، دیوانی و اشراف در سمت راست محل جلسه استقرار یافتند. افراد سمت چپ، خواهان حکومت جمهوری بودند و در اصل به منظور ریشه‌کن کردن حکومت سلطنتی انقلاب کرده بودند و به شدت با استقرار مجدد آن شیوه حکومتی حتی به صورت مشروطه مخالفت کردند. اما گروه سمت راست که محافظه‌کار نیز خوانده می‌شدند، به منظور حفظ منافع سیاسی، مالی و اجتماعی گذشته خود، خواستار برقراری حکومت سلطنت مشروطه بودند. بدین ترتیب، گروه سمت چپ، لقب جمهوریخواه و آزادیخواه گرفتند و گروه سمت راست، سلطنت‌طلب و محافظه‌کار خوانده شدند. از آن پس، فعالان سیاسی دیگر کشورها نیز با الگوبرداری نادرست، عناوین چپ و راست را در مورد خود به کار بردند و یا در مورد آنها به کار برده شد.

اکنون نیز دشمنان انقلاب اسلامی از آنجا که از وحدت و همصدایی ملت ایران بیشترین آسیب‌ها را دیده و منافع سرشاری را از دست داده‌اند، این اصطلاحات را برای ملت ایران به ارمغان آوردند تا از این راه، اتحاد و انسجام مردم ایران را که رمز پیروزی آنان است از میان ببرند و آنان را رویاروی یکدیگر قرار دهند و به باندبازی و جناح‌بندی شیطنی بکشانند و بدین‌گونه آتش اختلاف و درگیری میان توده‌ها را شعله‌ور سازند.

باید دانست بسیاری از جناح‌هایی که امروز به نام‌های چپ و راست، اصلاح‌طلب و اصولگرا و... خوانده می‌شوند از نظر عقیده و مرام با یکدیگر تفاوتی ندارند و از ایده و اندیشه واحدی پیروی می‌کنند و تنها این اصطلاح منحوس را که مایه تفرقه و جدایی است با خود یدک می‌کشند، برخی نیز زیر پوشش این اصطلاحات وارداتی به جنگ قدرت روی آورده و برای بیرون راندن رقیب از صحنه از آن بهره می‌گیرند.

مجموعه

طبقه بندی حفاظتی	درجه فوریت
گزارش خبر	
..... ۷ - منبع ۷۶۳۰	نسخه شماره کم از هفت نسخه
..... ۸ - منشأ دوستان منبع ۱ - به ۳۱۶
..... ۹ - تاریخ وقوع چندری قبل تاکنون ۲ - از ۵/۸
..... ۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۳ - شماره گزارش ۵۸/۳۸۰۰
..... ۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر هر عملیات ۴ - تاریخ گزارش ۵۴/۶/۳
..... محل ۵۴/۸/۲۹ ۵ - پیوست
..... ۱۲ - ملاحظات حفاظتی ۶ - گیرندگان خبر
..... جهت استحضار ۴۴۴۹

موضوع مریم بیگ زاده دانش آموز کلاس سوم ~~بزرگ~~ ^{بزرگ} پیرد

راهنمائی در کرمان

مدتی است مریم بیگ زاده دختر علی بیگ زاده در کلاس درس و در بین دانش آموزان مورد اعتماد خود مطالب خلاف و حرفهائی علیه خاندان جلیل سلطنت مطرح مینماید که در ذهن دانش آموزان اثرات نامطلوبی بجای میگذارد و باعث انحراف عدهای گردیده است.

نظریه شنبه: اصلاح است بنحویه مقتضی قبل از تأثیر زیاد حرفهائی او در دیگران تذکرات لازم بوی داده شود.

نظریه یکشنبه: صحت گزارش خبری فوق مورد تأیید است ضمناً مشارالیها خواهد زاده محمد جواد محقق کرمانی زندانی ضد امنیتی است که اخیراً از زندان آزاد و بکرمان آمده است در مورد شناسائی و مراقبت از وی اقدام نتیجه متعاقباً اعلام میگردد. شایگان

نظریه سه شنبه: خبر احتمالاً صحت دارد. آسای

نظریه ~~یکشنبه~~ ^{یکشنبه} ۸ هـ: نظریه سه شنبه مورد تأیید است.

.....

.....

.....

.....

طبقه بندی حفاظتی

۴۶-۱۳۱

فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

درجه فوریت طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

- نسخه شماره ۲۲ از تاریخ ۳۱۲
- ۱- به ۳۱۲
- ۲- از ۱۵۸
- ۳- شماره گزارش ۱۹۸/۱۱۱۲۱
- ۴- تاریخ گزارش ۱۳۵۷/۸/۲۴
- ۵- پیوست
- ۶- گیرندگان خبر ۳۲۴ جهت استحضار
- ۷- منبع ۷۶۳۰
- ۸- منشأ بهمن خبرمراجعه فرمایند
- ۹- تاریخ وقوع ۵۷/۸/۲۱
- ۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۷/۸/۲۱
- ۱۱- تاریخ رسیدن خبر بر مهر علیان
- محل ۵۷/۸/۲۱
- ۱۲- ملاحظات حفاظتی

عطف
ببر

موضوع فعالیت های مفسره

خانم فریده فرید تهرانی رئیس دبیرستان پروین اعتصامی کرمان مرتباً دانش آموزان را تحریک به ایجاد و تظاهرات و اعتصابات نموده و آنان را میخواند تا با دادن شعارهایی بنفع خمینی و انجام فعالیتهایی در این زمینه دیگران را نیز با خود هم آهنگ سازند .
نظریه شنبه : خبر فوق صحت دارد .

نظریه سه شنبه : اخبار و گزارشات مشابه دیگری نیز در مورد فعالیتهای مفسره و تحریکات نامبرده بالا واصل شده است . اکثر دانش آموزان را به تمطیل و عدم حضور در کلاسها تشویق و ترغیب نموده است . تعاون نظریه چهارشنبه : نظریه سه شنبه مورد تایید است . آسای

در سامه A روز چهارشنبه ۱۳۳۳
با پیشینه واصل گردید

فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

۴۴-۱۳۱